پانچ شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۰۴۱۶	
رده‌بندی دیویی: زت/ ق ۴۵۴ ق ۱۹۱۰ ۲۹۷/۳۳۲ مرجع ☐	
سرشناسه: قدوری، احمد بن محمد، ۳۶۲ - ۴۲۸ ق.	
عنوان قراردادی:	
عنوان: قدوری فارسی	
شرح پدیدآور:	
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر: لکهنو ناشر: مطبع نول کشور	تاریخ نشر: ۱۹۱۰ م
صفحه شمار: ۱۹۰ ص	مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۶/۵ × ۱۷	نوع خط: نستعلیق
روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☐	خریداری ☐ ارسالی ☐
واقف: نامشخص	تاریخ ثبت: مهر ۱۳۷۷
یادداشتها: عنوان دیگر: مختصر القدوری	
موضوع(ها): ۱. فقه حنفی - قرن ۵ ق.	
شناسه(های) افزوده: الف. زین العابدین، ابن القاسم بن حسین، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: مختصر القدوری.	
فهرستنگار: مننی. ن	تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸۷

شماره ۱۹۷ در فارسی

به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

آئینهٔ فرائض حج و زکوة گنجینهٔ مسائلِ صوم و صلوة سرمایهٔ دینی و دنیوی المسمّی بہ

قدوری فارسی

ترجمهٔ افقه الفقها خواجهٔ امام اجل زاهد زین الصالحین ابی القاسم بن حسین رح

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع لکهنؤ بطبع جهان پسند مزین شد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقف ۳۱۹۸۱
تاریخ

۲۹۷/۳۳۲
ق ۴۵۴ ق
ز ت/

شماره
رده‌بندی
سرشناسه
عنوان
عنوان:
شرح
کاتب:
محل
صفحه
زبان:
روش
واقف:
یادداشت
موضوع
شناسه
فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین سپاس و منت مر خدای را که آفریدگار جهانست و روزی ده بندگانست و درود بر پیغمبر او صلی الله علیه وسلم و بر آل او جمله آمین یا رب العالمین اما بعد بدانکه خواجهٔ امام شیخ الاسلام ابوالحسن القدوری رحمة الله علیه کتابی ساخت در مذهب شریعت پیغامبر صلی الله علیه وسلم به حکم آیات قرآن و اخبار نبوی و آن را مختصر قدوری نام کرد و مقتدای اهل اسلام گشت پس طائفهٔ آن مردمان که ایشان غم دین داشت و طالب علم بودند از خواجهٔ امام اجل زاهد زین الصالحین ابی القاسم بن حسین رضی الله عنه درخواستند تا این کتاب را ترجمهٔ پارسی کند چنانکه زودتر ایشان را معلوم گردد و فرزندان و عیالان را بیاموزاند پس امام ادام الله توفیقه ایشان را اجابت کرد و کتاب قدوری را بپارسی ترجمه کرد تا خواندن و یاد گرفتن آسان شود و ثواب و برکات آن بروزگار او شامل گردد انشاء الله عز وجل اما ابتدای آبدست ازین جاست که خداوند تبارک و تعالی گفت

کتاب الطهارات

قوله تعالی. یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ

وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ مسئله در آبدست چند چیز فریضه است چند شستنی چندی کشیدنی سه شستنی و یکی کشیدنی اما آن سه چیز که شستنی است یکی روی و دوم دست و سوم پای و کشیدنی مسح سر است مسئله حد روی کدامست از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ و از نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش مسئله سپیدی که میان زلفین و گوش است در شستنی در آید یا نه نزدیک امام ابوحنیفه رضی الله عنه و محمد رحمة الله علیه در آید و نزدیک ابویوسف رحمه الله وز فر در نیاید مسئله مسح سر بر چه اندازه باید کرد بر اندازه موی پیشانی از برای آنکه روایت کرد مغیره پسر شعبه که رسول صلی الله علیه وسلم فرود آمد در خاکدان قومی پس بول کرد و آبدست کرد و مسح سر کشیده باندازهٔ موی پیشانی و بر روی موزهٔ خویش هم کشید مسئله موی پیشانی کدام است هر موی را که روی وی جانب روی است آن مقدار موی پیشانی است مسئله در آبدست چند چیز سنت است نه چیز سنت است اول دو دست شستن دوم نام خدای تعالی گفتن سوم مسواک کردن چهارم آب در دهن کردن پنجم آب در بینی کردن ششم مسح دو گوش کردن هفتم خلال محاسن کردن و نزدیک ابویوسف هشتم خلال انگشتان کردن نهم هر اندامی را سه بار شستن به قول ابوحنیفه که عبد الله بن عمر رضی الله عنه از رسول علیه السلام که او گفت أَنَّهُ تَوَضَّأَ وَتَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَاخْلَلَ كُلَّ وَاحِدٍ ثَلَاثًا جَدِيدًا و به قول شافعی یکبار کند روا بود مسئله در آبدست چند چیز مستحب است پنج چیز مستحب است یکی نیت کردن دوم تمامی سر مسح کردن سوم ترتیب نگاه داشتن چهارم از راست گرفتن پنجم تر تر شستن مسئله شکنندهٔ آبدست چند چیز است پانزده است هشت از آن خارج از احد السبیلین است اما از آن هشت پنج از پیش است بول و منی و مذی و ودی و سنگ ریزه که بعضی مردان را باشد یا خون استحاضه که بعضی زنان را باشد و سه از پس است باد و کرم و غائط اما آنکه غیر از احد السبیلین است هفت است خون و ریم و قی پری دهان و خواب گران و بیهوشی و دیوانگی و خندیدن با قهقهه در نمازی که ذات رکوع و سجود باشد مسئله در غسل جنابت چند چیز فریضه است سه چیز فرض است آب در دهان و بینی انداختن و تمام بدن شستن و نزدیک مالک سه همین چهارم مالیدن اندام و نزدیک شافعی دو چیز یکی نیت کردن دوم تمامی اندامها شستن مسئله غسل جنابت بسنت چگونه کند باید که شوینده بشوید نخست دو دست خود را پس اندام نهانی پس اگر نجاستی باشد بر اندام وی آن را

زائل کند پس آبدست کند چنانکه برای نماز کند مگر پاے را نشوید پس سه بار آب را بر سر خود و تن خود
بریزد پس اگر او بر بلندے باشد پاے ها راهم آنجا بشوید و اگر بر بلندی نباشد جدا شده از انجا
پایها را به شوید مسئله در غسل جنابت بر زنان واجب آید که موے را باز کنند یانی اگر آب
به تہ موئے تواند رسانید واجب نیاید که موے باز کنند مگر آنکه نجاستِ خود باز کند اگر نتواند
رسانید واجب آید که باز کند مسئله همه غسلها بر چند وجه است چهار فریضه و چهار سنت و یکی
مستحب و یکے واجب اما این چهار که فریضه است یکے فرود آمدن آب منی جهنده دوم فراهم
آمدن دو ختنه بے آنکه آب منی فرود آید یا نیاید سوم پاک شدن از حیض چهارم غسل نفاس
اما آن چهار که سنت است یکے غسل جمعه دوم غسل دو عید سوم غسل روز عرفه چهارم غسل احرام
گرفتن و آن یکے که واجب است غسل مرده است و آن یکے که مستحب است غسل کردن کودک
که بلاغت بسالی برسد و یا کافری که مسلمان شود در مذی و ودی غسل واجب آید یا نه غسل
واجب نیاید آبدست واجب آید و نزدیک مالک آبدست هم واجب نیاید مسئله آبها همه بر
چند وجه است بر دو جهت یکے آب مطلق است دوم آب مقید است اما آب مطلق آنست
چون آب آسمان و آب رودها است و آب چشمها و آب دریا و آب چاه ها و آب مقید آنست
که آبے باشد که چون چیزے را یا گیاهی را بیفشرے ازان گیاه آبی بیرون آید چون آب برگ
درختان و آب میوه هاے تر و همچنین آب باقلی و سرکه و گلاب و نشاسته و شیر این همه آب مقید
است در ین همه آبدست کردن روا نباشد اما اگر پلیدے بر جاے رسیده باشد شستن آن پلیدی
بدینها روا باشد و آبدست بآب مطلق روا باشد چنانکه گفتم مسئله اگر در آب پاک آمیخته شود چنانکه
اشنان یا صابون یا زعفران در آن آب آبدست کردن روا باشد یانی بدانکه مر آب را سه صفت
است یکے رنگ است دوم مزه است سوم بوست اگر ازین سه صفت دو صفت بگشته باشد
و یکے صفت مانده باشد آبدست کردن ازان آب روا نباشد و اگر دو صفت بر قرار و یکے
برگشته باشد روا باشد که ازان آب آبدست کنند مسئله اگر در آب ایستاده نجاستی بیفتد ازان
آب و ازانجا آبدست کردن روا باشد یا نه روا نه باشد خواه آن آب اندک باشد خواه بسیار زیراکه
پیغامبر صلے الله علیه وسلم بفرمود مر نگاهداشتن آب را از نجاست چنانکه گفت بول نه کند یکے از شما در

آب ایستاده و غسل نه کند یکے از شما در ان آب از جنابت و خبر دیگر هست از رسول علیه السلام که چون
بیدار شود یکے از شما دست در آوند فرو نبرید تا نشوئید دست خود را سه بار که نداند که در خواب
دست کجا نهاده اید مسئله اگر در آب نجاستے افتد ازان آبدست کردن روا باشد چون اثر
نجاست پیدا نباشد زیرا که در آب نجاست قرار نه تواند گرفت مسئله اگر در حوضی بزرگ
در یک گوشه نجاستے افتد در گوشه دیگر آبدست کردن روا باشد یا نه ببینیم که اگر بجنبانیدن یک
طرف طرف دیگر می جنبد روا نباشد و اگر نمی جنبد از گوشهٔ دیگر روا باشد که آبدست کند زیراکه ظاهر
آنست که این نجاست بگوشهٔ دیگر نتواند پیوست مسئله جانورانیکه خون روان ندارند و زندگانی
در آب ندارند چنانکه پشه یا مگس یا زنبور یا کژدم اگر در آب میرند آن آب تباه باشد یا نه تباه
نه شود مسئله و همچنین جانورانیکه زندگانی در آب دارند چنانکه ماهی و غوک و پنجپایک اگر در آب
بمیرند آن آب پلید شود یا نه پلید نه شود مسئله آب مستعمل کدام است مر آبیکه فرضی ازو گذارده باشند
یعنی آبیکه حدثی بدان زائل کرده باشند و یا بوجه قربت در تن بکار بسته باشند آن آب مستعمل باشد
مسئله حکم آب مستعمل چیست نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه حکم او همچون نجاست مغلظه
است و نزدیک ابو یوسف حکم او همچون نجاست مخففه است و نزدیک محمد پاک ناپاک کننده است
اما نزدیک ابو حنیفه که حکم او همچو نجاست مغلظه است یعنی همچون خون و ریم و خمر است تا اگر از خون و ریم
و آنچه مغلظ است باجماع قول اگر ازان نجاست بمقدار بیش درمی بر جامه رسد مانع نماز باشد همچنین
اگر آب مستعمل بیش از مقدار درم بر جامه رسد نزدیک ابو حنیفه نیز مانع نماز آید و اما بر قول ابو یوسف
که حکم او همچون نجاست مخففه است نجاست مخففه کدام است چنانکه بول ستورانیکه گوشت ایشان حلالست
اگر بر جامه رسد کثیر فاحش باید تا مانع جواز نماز باشد حکم آب مستعمل نیز همچنین است که تا ربعی آن جامه تر
نشده است مانع جواز نماز نیست چون ربعی یا بیشتری تر شد آنگاه روا نباشد که با آن جامه نماز گزارند اما
نزدیک محمد که پاک ناپاک کننده است یعنی از نفس خود پاکست اما اگر بر جائی نجاستی رسیده باشد اگر
ازان آب بشویند آن نجاست پاک نه شود یعنی پاک آن که خوردن را شاید و ناپاک آنکه ازان آبدست
نشاید کرد مسئله همه پوستها بدباغت دادن پاک شود یا نه پاک شوند مگر پوست خوک و پوست آدمی
اما پوست خوک از برای پلیدی و پوست آدمی از برای حرمت او مسئله موی مردار و استخوان مردار

پاکست یا پلید نزدیک علمای ما تا مادام که بو آلا کشی یا خونی نباشد پاک باشد مسئله اگر در چاهی نجاستی
افتد چه باید کرد نخست آن نجاست را بر باید کشید پس تمامت آب را بر باید کشید مسئله اگر در چاهی
موشی بمیرد یا گنجشکی یا سرچه یا گرستی چند دلو آب بر باید کشید از بیست دلو تا سی اگر چاه خرد باشد
بیست و اگر چاه بزرگ باشد سی دلو بکشند مسئله اما اگر در چاهی کبوتری یا ماکیانی یا گربه بمیرد
چند دلو آب از ان چاه بکشند از چهل دلو تا شصت دلو اگر چاه خرد بود چهل دلو و اگر چاه بزرگ بود
شصت دلو بکشند اما اگر دو موش بمیرند نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف از بیست دلو تا سی دلو بکشند
و نزدیک محمد از چهل دلو تا شصت دلو بکشند اما اگر در چاهی سه موش بمیرند نزدیک امام ابوحنیفه از
چهل دلو تا شصت دلو بکشند و نزدیک ابویوسف همچنان از بیست دلو تا سی دلو بکشند اما اگر چهار موش
میرند همین حکم باشد و اگر پنج موش بمیرند باتفاق از چهل دلو تا شصت دلو بکشند و اگر شش موش بمیرد یا هفت
یا هشت یا نه همین حکم باشد و چون ده شود حکم گوسفندی شود تمام آب را از ان چاه بکشند مسئله اگر در
چاهی آدمی یا سگی یا خوک بمیرد یا گوسفندی بمیرد تمامت آب را بکشند مسئله اگر در چاهی جانوری
بیاماسد خرد یا بزرگ یا بپوسد تمام آب چاه را باید کشید مسئله عدد دلوها شرط هست یا نه نزدیک علمای
ثلثه شرط نیست و نزدیک زفر شرطست که اگر بیک دلو چندان آب بکشند که از دلو دیگر بیست دلو در ان دلو
بگنجد روا باشد بنزدیک علماء ثلثه که در حساب بیست دلو بگیرند و نزدیک زفر آنرا یک دلو بگیرند و نوزده
دیگر همچنان بکشند انگاه روا باشد مسئله اما اگر در چاهی چشمه باشد و در انجا نجاستی افتد که هر چند آب
ازان چاه کشند زیادت می شود چه کنند و چگونه کشند بدانکه درین باب قولها بسیارست اما امام
ابوحنیفه را سه قول است و امام ابویوسف را نیز سه قولست و محمد را دو قولست اما امام ابوحنیفه را
یک قول آنست که صد دلو بکشند و قول دوم آنست که دویست دلو بکشند و قول سوم آنست
که تمامت آب را بکشند اما شرح ندارد که چگونه کشند و از سه قول ابویوسف یک قول آنست که آب
شناسان را بیارند و بر حکم ایشان آب را برکشند و قول دوم آنست که سنگی در زیر دلو بندد و در چاه فرود
انگند و سبک دلوی چند برکشند و قول سوم آنست که در پهلوی آن چاه چاهی بکنند بر درازی آب
و پهنای چاه ازان چاه می کشند و درین چاه فرو میریزند پس چون این چاه پر شود بدانند که آن چاه پاک شد
و محمد را از دو قول یک قول آنست که از دویست دلو تا دویست و پنجاه بکشند و قول دیگر از دویست و پنجاه تا سیصد بکشند

مسئله اگر در چاهی ماکیانی یا موشی بیابند و ندانند که کی باز در ان چاه افتاده است چند شبانروز نماز را بگردانند
چون مردمان از ان آب آبدست کرده باشند و جامه شسته باشند اگر این ماکیان یا موش نیاماسیده یا ندریده
باشد یک شبانروزه نماز باز گردانند و اگر بیاماسیده و بوسیده باشد سه شبانروز باز گردانند و جامه
که شسته باشند باز شویند اما این نزدیک ابوحنیفه رح بود و نزدیک ابویوسف رح و محمد رح باز نگردانند تا
معلوم نشود ایشان را که کی در افتاده است مسئله همه پس خورده ها بر چند وجه است بر چهار وجه است
یکی پاک دوم پلید سوم مکروه چهارم مشکوک اما پاک پس خورده آدمی است و جانورانیکه خوردن گوشت
ایشان حلالست اما پلید پس خورده سگ و خوک و ددگان دشتی چون نجاستست اما مکروه پس خورده
ماکیان و گربه و ساکنان خانه چنانکه مار و موش و جز آن اما مشکوک پس خورده خر و استرست مسئله
اما اگر مردی آب مشکوک دارد و خاک پاک دارد و آب دیگر جز آن ندارد چه کند هم آبدست کند و هم
تیمم کند اول کدام کار کند نزدیک علماء ثلثه او مخیر است چنانکه خواهد کار بندد اما نزدیک زفر اول
آبدست کند و پس ازان تیمم کند **باب التیمم** تیمم کردن مر کرا روا باشد مسافر یرا که آب نیابد و
کسی که از شهر بیرون رفته باشد که میان او و میان آب یک کروه و ثلثی از کروه باشد یا بیشتر
از ین چون آب نیابد تیمم کردن روا باشد یا بیماری باشد که بترسد که اگر بآب آبدست کند بیماری او
درازتر گردد و زیاده شود روا باشد که تیمم کند و همچنین اگر جنازه حاضر شود و یا در عیدگاه حاضر شده باشد
بجهت نماز عید پس بترسد که اگر بآبدست مشغول شود نماز از وی فوت شود روا باشد که تیمم کند مسئله
تیمم را چند ضربت است دو ضربت است یکی بر روی و دیگری بر دست تا آرنج مسئله تیمم در حدث و جنابت
یکسانست یا نه در هر دو یکسانست مسئله تیمم کردن از چه روا باشد از هر چه جنس زمین است چون سنگ
و کلوخ و خاک و ریگ و آهک و زرنیخ و آنچه بدین ماند نزدیک ابوحنیفه رح و محمد رح روا باشد و نزدیک
ابویوسف رح روا نباشد مگر از دو چیز یکی خاک دوم ریگ پاک و نزدیک شافعی روا نباشد مگر از خاک پاک و آنچه
بگداختن گداخته شود چون زر و نقره و مس و برنج و ارزیز درین همه تیمم روا نباشد مسئله نیت در تیمم چیست
و در آبدست چیست در تیمم فریضه و در آبدست مستحب است نزدیک علماء ثلثه و نزدیک زفر در هر دو جای مستحب است
و نزدیک مالک و شافعی هر دو جای فریضه است مسئله تیمم را چه شکند هر چه آبدست را بشکند و یک چیز دیگر
است و آن دیدن آب چون توانا باشد بر کار بستن آب مسئله تیمم کردن از خاک پلید روا باشد

یا نه روا نباشد مسئله در تیمم چند چیز فریضه است و چند چیز مستحب است و چند چیز سنت است دو فریضه است یکی نیت کردن و دوم ضربت زدن و دو مستحب است یکی دست پس و پیش آوردن و دوم تاخیر کردن تا آخر وقت و یک سنت است و آن دست افشاندنست مسئله بیک تیمم فرض و نفل چند آنکه خواهد تواند کرد یا نه نزدیک علمای ما تواند کرد و اما نزدیک شافعی رحمه الله تعالی فرض یکی و نفل چند انکه خواهد تواند بگذارد و نزدیک مالک فرض یکی و نفل یکی بیش نتواند کرد مسئله تیمم کردن در شهر چند جا روا باشد یکی بیمار را چون داند که بکار بستن آب بیماری او زیاده می شود دوم نماز جنازه را سوم نماز عید را مسئله اما اگر مرد دریا وقت نماز تنگ رسیده است و او توانا است بکار بستن آب تیمم کردن او روا باشد یا نه روا نباشد آبدست باید کرد و نماز گزارد اگر وقت دریابد بگزارد و اگر نه قضا کند مسئله اگر همچنین بنماز آدینه وقت تنگ شود و بترسد که اگر بآبدست مشغول شود نماز آدینه از وی فوت شود تیمم کردن روا باشد یا نه روا نباشد آبدست کند اگر نماز آدینه دریابد بکند و اگر درنیابد نماز پیشین بکند مسئله اگر مسافری در رخت خود آب فراموش کرد و تیمم کرد و نماز کرد پس یادش آمد که در رخت من آب است بدان که این مسئله بر سه وجه است یا در میانه نمازش یاد آمد یا در تشهد نشسته بود آنگاهش یاد آمد یا بیرون از نمازش یاد آمد اگر در میانه نمازش یاد آمده است نزدیک علمای ما نماز باز گرداند و نزدیک شافعی دو قول است یک قول آن است که بگرداند و یک قول دیگر آنست که نگرداند اما اگر مقدار تشهد نشسته بود پس یاد آمد پس نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح نماز را باز گرداند و نزدیک محمد رح نگرداند اما اگر بیرون نماز یاد آید نزد ابوحنیفه و محمد نگرداند و نزدیک ابو یوسف بگرداند مسئله طلب کردن آب مر تیمم کننده را شرط هست یا نه نزدیک علمای ما شرط نیست مگر علامتی چون سبزه و یا درختانی و آنچه بدین ماند که ببیند و نزدیک شافعی شرط است اگرچه علامتی ببیند یا نه ببیند یک میل از راست و یک میل از چپ و همچنین از پیش و پس بطلبد مسئله اگر دو رفیق در سفر اند یکی از آن رفیق آبی دارد و دیگری ندارد آنکه آب ندارد او را تیمم کردن روا باشد پیش از آنکه از وی آب طلبد یا نه روا نباشد تا که از وی آب بطلبد اگر بدهد آبدست کند و اگر ندهد تیمم کند اما اگر از وی بخواست و او نداد پس به تیمم نماز کرد بعد از آن رفیق دوم آب بدهد نماز باز گرداند یا نه نگرداند اما اگر نخواست و تیمم کرده نماز کرد پس بعد از آن آن رفیق او را آب ۲

می دهد اینجا نماز باز گرداند **باب المسح علی الخفین** مسح موزه فریضه است یا سنت یا جایز است مسح موزه جایز است به سنت که از رسول صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شده است از هر حدثی که واجب کننده آبدست نه واجب کننده غسل چون موزه را بر آبدست کامل پوشیده باشد نه بر آبدست ناقص مسئله آبدست ناقص کدام است و کامل کدام است آبدست کامل آنست که تا مادام که حدیث نرسیده باشد بر آن آبدست نماز بتوان کرد اگرچه پنج وقت نماز بگذرد و آبدست ناقص آن است که دو نماز بر یک آبدست نتواند کرد چون آبدست مستحاضه و جراحت تازه و چکیدن بول و آنچه بدان ماند مسئله مقیم را چند شبانروز مسح بر موزه روا باشد و مسافر را چند مقیم را یک شبانروز و مسافر را سه شبانروز مدت مسح موزه که تمام شود از وقت حدث تا بوقت حدث چنانکه مردی وقت نماز بامداد آبدست کرد پس چاشتگاه او را حدث رسیده دوم روز آن به وقت چاشتگاه که حدث رسیده بود مسح او باطل می شود مسئله مسح بر ظاهر موزه یا بر باطن نزدیک علمای ما بر ظاهر و نزدیک شافعی بر باطن و هم بر ظاهر و مسح بچند انگشت باید کشید به سه انگشت که کم از سه انگشت روا نباشد مسئله بر موزه دریده مسح کردن روا باشد یا نه اگر این دریدگی مقدار دو انگشت باشد یا کم از سه انگشت روا باشد و اگر سه انگشت یا بیش از سه انگشت باشد روا نباشد و نزدیک شافعی اگر چند سر سوزنی باشد روا نباشد و نزدیک امام مالک تا مادام که موزه پوشیده راه بتواند رفت روا باشد جنب را مسح موزه روا نباشد مسئله مسح موزه را چه شکند هرچه شکند آبدست را و سه چیز دیگر دریدگی موزه و کشیدن موزه و گذشتن مدت چون تمام شود آبدست از سر گیرد یا همین پایها را بشوید نزدیک علمای ما اگر آبدست دارد همین پایها را بشوید و اگر نه از سر گیرد و نزدیک امام شافعی اگرچه آبدست دارد یا ندارد از سر گیرد مسئله اگر مقیمی مسح کرد پس مسافر شد مسح چگونه تمام کند اگر یک شبانروز گذشته باشد از سر گیرد و اگر نه همان را سه شبانروز تمام کند مسئله اگر مسافری مسح کرد پس مقیم شد چکند نیز همچنان اگر یک شبانروز گذشته باشد از سر گیرد و اگر نه بر آن یک شبانروز تمام کند مسئله بر پاتابه یعنی جرابی که بالای موزه می پوشند مسح کردن روا باشد یا نه اگر در موزه نه کرده باشد روا باشد مسئله بر جبیره مسح کردن روا باشد یا نه این مسئله بر سه وجه است یک وجه آنست که سخت بافته باشد و مجلد منعل [illegible] دوم آنست که سخت بافته باشد

شماره
رده‌بند
سرشناسه
عنوان
عنوان
شرح
کاتب
محل
صفحه
زبان:
روش
واقف
یادداشت
موضوع
شناسه
ب .
فهرست

ومجلد ومنعل بسته باشد باتفاق روا نباشد و وجه سوم خلافست چنانکه سخت بافته باشد ومجلد ومنعل نه بسته باشد نزد ابوحنیفه رح روا نباشد ونزد ابویوسف رح ومحمد رح روا باشد مسئله مسح کردن بر دستار وکلاه و روی پوش ودستوانه روا باشد یا نه روا نباشد مسئله مسح کردن بر رکوی که بر جراحت بندند روا باشد یانه روا باشد اگرچه بے آبدست بسته باشد مسئله اما اگر آن رکوی جامه از جراحت بیفتد مسح باطل شود یانه اگر جراحت به شده باشد باطل شود واگر به نه شده باشد باطل نه شود مسئله میان مسح موزه ومیان مسح جبیره چند فرقست سه فرقست یکے آنست که مسح موزه را مدتی پیداست ومسح جبیره را مدت پیدا نیست ودوم آنست که اگر موزه بے آبدست پوشد مسح کردن بران موزه روا نباشد واگر جبیره بے آبدست بند روا باشد وسوم آنست که اگر موزه از پاے بیفتد مسح باطل شود واگر جبیره بے به شدگے بیفتد مسح باطل نشود باب الحیض کمترین حیض چند است وبیشترین حیض چند نزدیک ابوحنیفه رح ومحمد رح کمترین حیض سه شبانروز وبیشترین ده شبانروز ونزدیک ابویوسف کمترین دو روز واز روز سوم اکثر حصه وبیشترین ده شبانروز ونزدیک شافعی رح کمترین یک شبانروز وبیشترین پانزده شبانروز ونزد مالک رح کمترین یکساعت وبیشترین را حدی نیست مسئله خون حیض که است آنچه زن بیند در حال حیض چون سرخی وسبزی وتیرگی وزردی اینهمه از حیض باشد تا سپیدی خالص بیند چون سپیدی خالص دید پاک شد مسئله تیرگی از حیض هست یانه نزدیک ابوحنیفه ومحمد اول وآخر آن تیرگی از حیض است ونزدیک ابویوسف اگر در اول روزها بیند حیض نباشد واگر در آخر روزها بیند حیض باشد مسئله اگر در پنج روز اول بیند حیض نباشد واگر در پنج روز آخر بیند حیض باشد مسئله احکام حیض چند است هشت است یکے آنکه نماز را بیفگند دوم روزه را حرام کند اما نماز را قضا نه کند وروزه را قضا کند سوم آنکه شوی با وی نزدیکی نکند چهارم خانه کعبه را طواف نتواند کرد پنجم در مسجد نیاید ششم قرآن نخواند هفتم مصحف مس نکند بی غلاف هشتم اگر شویش طلاق وهد بسبه حیض عدت او بگذرد مسئله حائض را وجنب را قرآن خواندن روا باشد یانه روا نباشد مسئله محدث را مس مصحف روا باشد یانه روا نباشد مگر در غلاف یا علاقه وے بگیرد مسئله اگر زنی را کمتر از ده شبانه روز خون حیض بند شد روا باشد که شوے با وی نزدیکے کند یانه روا نباشد تا وقت نمازی بر وے نگذرد یا غسل نه کند مسئله اگر بده روز بریده شود روا باشد هر شوے را که پیش از آنکه غسل کند وتا وقت نمازی برو

بگذرد که با وے نزدیکی کند یانه روا باشد بمذهب علماے ثلثه ونزدیک زفر وشافعی روا نباشد تا غسل نه کند مسئله پاکی که در میان دو خون افتد در مدت حیض حکم آن چه باشد پس بنگریم اگر این پاکی همچند خون باشد یا کم از خون حکم او همچون حکم خون روان باشد واگر پاکی بیش از خون باشد بنگریم اگر یکجانب او حیض توانیم نهاد حیض باشد واگر نه استحاضه اما صورت این مسئله آنست که اگر زنے یکروز خون دید ویکروز پاکے دید باز یک روز خون دید این هر سه روز حیض باشد وهمچنین اگر یک روز خون دید ودو روز پاکے دید باز یکروز خون دید این نیز از حیض باشد زیرا که در اول پاکے کم از خون است ودر دوم پاکی همچند خون وگفتیم پاکی چون کم از خون ویا بیش از خون باشد حکم او همچون حکم خون روان باشد واما اگر سه روز خون دید وپنج روز پاکی دید باز یکروز خون دید اول سه روز آن حیض باشد وآن پنج روز پاکی باشد وآن یک روز که بعد از ان خون دیده است آن استحاضه باشد مسئله کمترین پاکے چند است وبیشترین چند کمترین پاکی پانزده شبانروز وبیشترین را حدی نیست مسئله خون مستحاضه چند است پنج است هر چه پیش از نه سالگی بیند یا کم از سه روز بیند یا بیش از ده روز بیند یا در حال حمل بیند یا زیاده از چهل روز بیند حکم او همچون خون مستحاضه باشد نماز را باز ندارد وروزه را باز ندارد وشوی با وے دخول کند مسئله اگر زنی زیادت از ده روز خون بیند اگر این زن را عادت معروفه هست بدان عادت معروفه باز گردد واگر ندارد ده روز او را حیض باشد باقی استحاضه باشد مسئله اگر زنے ببلاغت رسید وبا بلاغت هم خون روان باشد که هیچ باز نه ایستد حکم او چه باشد از هر ماهی ده روز او را حیض باشد وباقی استحاضه باشد مسئله زنیکه مستحاضه باشد یا مردیکه بول چکان باشد ویا خون بینی روان باشد چکنند هر وقت نمازی آبدست کنند نزدیک علمای ما ونزدیک شافعی هر فرض نمازی آبدستی باید کرد مسئله صاحب عذر بیک آبدست فرض ونفل چندانکه خواهند بتوانند کرد یانه نزدیک علمای ما فرض ونفل چندانکه خواهند توانند کرد تا وقت باقیست ونزدیک شافعی فرض یکی ونفل چندانکه خواهند بتوانند کرد ونزدیک مالک فرض یکی ونفل یکی مسئله آبدست صاحب عذر کی باطل شود نزدیک ابوحنیفه ومحمد رح بخروج وقت نه بدخول ونزدیک ابویوسف رح هم بدخول هم بخروج ونزدیک زفر بدخول نه بخروج اما فائده این مسئله آنجا ظاهر گردد که اگر صاحب عذر نماز بامداد را آبدست کرد نماز چاشت هم بدان آبدست تواند کرد یانه نزدیک علمای ما نتواند کرد زیرا که بخروج وقت آبدست او تباه شده است نزدیک زفر

نتواند کرد زیرا که نزدیک زفر رح بدخول وقت آبدست او تباه شود و دخول نیافت پس بتواند و همچنین
اگر صاحب عذری نماز چاشت را آبدست کرد و نماز پیشین را هم بدان آبدست تواند کرد یا نه نزدیک
ابوحنیفه و محمد رح تواند کرد و نزدیک زفر نتواند کرد و ابویوسف نیز قول زفر دارد مسئله خون نفاس کدام ست
هر خونیکه پس از زادن فرزند ببیند اما آنچه در حال زادن ببیند یا پیش از زادن ببیند آن خون مستحاضه باشد
مسئله کمترین نفاس چندست و بیشترین چند کمترین را حدی نیست و بیشترین را چهل روز نزد علما
ما و نزدیک شافعی رح کمترین را نیز حدی نیست و بیشتر شصت روز و نزدیک مالک هفتاد روز مسئله
اگر زنی بیک شکم دو فرزند آرد خون نفاس او از فرزند اول باشد یا از آخر نزدیک ابوحنیفه رح و
ابویوسف از اولین فرزند و نزدیک محمد و زفر از فرزند دوم باشد باب الانجاس نماز کننده را
چند چیز پاک باید سه چیز یکی تن پاک دوم جامهٔ پاک سوم جای پاک مسئله پاک کردن نجاست
از کدام آب روا باشد از آب مطلق یا از آب مقید از آب مطلق باجماع روا باشد اما از آب مقید
نزد ابوحنیفه و ابویوسف روا باشد و نزدیک محمد رح و زفر و شافعی روا نباشد مسئله اگر بر موزه نجاستی
رسد بمالیدن پاک شود یا بشستن نزد ابوحنیفه اگر تر باشد بشستن و اگر خشک باشد بمالیدن و نزدیک
محمد تر و خشک بشستن پاک شود مسئله آب منی پاک ست یا پلید نزدیک علما ما پلید ست اگر تر باشد
بباید شست و اگر خشک باشد بباید مالید بدست تا پاک شود و نزدیک محمد و زفر و شافعی تا نشویند پاک
نه شود مسئله اگر نجاستی بر آئینه یا شمشیر رسد بمالیدن پاک شود یا بشستن نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف
بمالیدن و نزدیک محمد و شافعی بشستن مسئله اگر بر زمینی نجاستی رسد پس بآفتاب خشک شود چنانکه
اثر نجاست پیدا نباشد نماز و تیمم بدان زمین روا باشد یا نه نزدیک علماء ثلثه نماز کردن روا باشد
و تیمم روا نباشد و نزدیک زفر و شافعی هر دو چیز روا نباشد و نزدیک مالک هر دو چیز روا باشد مسئله
اگر نجاستی مغلظ رسد چون خون و ریم و خمر و آنچه بدان ماند چه مقدار باید که روائی نماز را
باز دارد اگر مقدار درمے باشد یا کم از آن روائی نماز را باز ندارد و اگر بیش از درمی باشد روا نباشد
که بآن جامه نماز گذارد و نزدیک شافعی اگر چند سر سوزنی باشد روا نباشد مسئله و اگر نجاست مخففه رسد
چون بول ستور انیکه گوشت ایشان حلالست اگر بر جامه رسد چه مقدار باید که مانع نماز آید
نزدیک ابوحنیفه رح و ابویوسف رح اگر کم از ربعی از جامه تر باشد مانع نماز نباشد و اگر ربعی باشد مانع نماز آید

و نزدیک محمد اگرچه تمامی جامه تر شود روا باشد مسئله پاک کردن نجاست بر چند وجه است بر دو وجه
است یکی آنست که عین آن دیده شود چنانکه خون یا خمر دوم آنکه عین آن دیده نه شود چنانکه بول
یا آب که مستعمل باشد اما آنکه عین او دیده شود مے باید شست تا نشان او دور شود مگر که بدشواری
داغی بماند دوم آنکه نشان دیده نه شود باید شست تا دل شوینده قرار گیرد که پاک شد مسئله
استنجا چیست سنت موکده است و استنجا از چه روا باشد از سنگ و کلوخ و آنچه بدین ماند
مسئله حد استنجا تا کجاست تا ناپاکی پس اگر نجاست بگذرد از مخرج آن روا نباشد مگر آب و این
قول محمد است و نزد ابوحنیفه رح و ابویوسف رح روا باشد بجمله مایعات که زائل توان کردن بدان نجاست
مسئله شمار سنگ را در استنجا شرطست یا نه نزدیک علما ما شرط نیست و نزدیک شافعی شرطست مسئله
استنجا بر چند وجه است بر شش وجه است یکے فریضه دوم واجب سوم سنت چهارم مستحب پنجم کراهت ششم
بدعت اما فریضه چون بیش از درمے باشد و واجب چون درمے باشد و سنت چون کم از درمی شود و
مستحب پاک کردن و بآب شستن و کراهت بدست راست یا بطعام چنانکه بنمک پاک کردن باشد و
بدعت بی آلایش شستن **کتاب الصلوٰة باب اوقات الصلوٰة** اول وقت نماز
بامداد کدامست چون صبح صادق بدمد آخر وقت چون آفتاب برآید مسئله اول وقت
پیشین کدام ست چون آفتاب بگردد و آخر وقت کدام ست چون سایه هر چیزی دو چندان شود
جز سایهٔ اصلی و نزدیک ابویوسف و محمد چون سایهٔ هر چیزی یکچندان شود جز سایهٔ اصلی مسئله اول
وقت نماز دیگر کدامست و آخر وقت کدام اول وقت چون بیرون رود نماز پیشین بر هر دو قول و
آخر وقت چون آفتاب فرو شود مسئله اول وقت نماز شام کدام ست و آخر وقت کدام اول وقت
چون آفتاب فرو شود و آخر وقت چون شفق غائب شود مسئله و شفق کدامست نزدیک ابوحنیفه
سپیدی که بعد از سرخی برآید و قول صاحبیه همان سرخی مسئله اول وقت نماز خفتن کدامست
و آخر وقت کدام اول وقت چون شفق غائب شود و آخر وقت چون صبح صادق بدمد مسئله
وقت وتر کدام ست نزدیک ابوحنیفه رح وقت وتر با وقت نماز خفتن یکجا در آید اما از جهت فضیلت
نخست فریضه کنند پس سنت پس وتر و نزدیک ابویوسف و محمد رح وقت وتر در نیاید تا اول نماز
خفتن نگذارند و فائده این مسئله کجا پیدا آید جائی که مردی خفتن را بگذارد و وتر را تاخیر دارد پس آخر وقت

شب وتر بگزارد پس معلومش شد که نماز خفتن بی آبدست گذارده است نزد ابوحنیفه رح همان نماز خفتن باز گرداند و نزدیک ابویوسف رح و محمد رح هم وتر را باز گرداند و هم نماز خفتن را **مسئله** آخر وقت وتر کدام است چون صبح صادق بدمد **مسئله** مستحب در نماز بامداد چیست آنکه در روشنائی گذارد اما نزدیک شافعی آنست که در تاریکی گذارد و همچنین در نماز پیشین نیز مستحب ست که در تابستان تاخیر کند و در زمستان تعجیل کند و در نماز دیگر تاخیر کردن تا آفتاب زرد شود و در نماز شام تعجیل کردن و در نماز خفتن نیز تاخیر کردن تا بیش از سه یکی بگذرد **مسئله** مستحب در وتر چیست آنکه کسی دوست دارد آخر شب نماز کردن با آخر شب کند و آنکس که استوار نباشد بر بیدار شدن اول نماز وتر بکند و بخسپد

باب الاذان

بانگ نماز چیست سنت است مر پنج نماز را و نماز آدینه را و هر چه جز این باشد سنت نباشد چون نماز جنازه و نماز عیدها و گرفتن آفتاب و ماهتاب **مسئله** صفت بانگ نماز چیست معروفست چنانکه گوید که الله اکبر الله اکبر تا آخر **مسئله** در بانگ نماز ترجیع هست یا نه نزدیک علمای ما ترجیع نیست و نزدیک شافعی رح ترجیعست و ترجیع چه باشد آنکه شهادتین را مکرر کند چنانکه هر کلمه را چهار بار گفته شود **مسئله** در نمازهای دیگر زیاده ازین نگوید که صفت کردیم مگر در بانگ نماز بامداد بعد از حی علی الصلوة الصلوة خیر من النوم دو بار بگوید **مسئله** صفت اقامت همچون بانگ نماز است یا نه صفت اقامت همچون صفت بانگ نمازست مگر آنکه در اقامت بعد از حی علی الفلاح قد قامت الصلوة دو بار بگوید و بانگ نماز را کشیده گوید و کلمه کلمه جدا جدا گوید و اقامت لیست گوید و پیوسته گوید و چون بانگ نماز خواهد گفت روی سوی قبله کند چون بحی علے الصلوة رسد روی بدست راست کند و چون بحی علے الفلاح رسد روی سوی دست چپ کند و پای را نگرداند یا نه مگر آنکه جائی بلند باشد چون مناره **مسئله** اگر مردی را نماز فوت شده و می خواهد که قضا کند بانگ نماز و اقامت گوید یا نه هم بانگ نماز گوید و هم اقامت گوید و نمازهای دیگر را اختیار باشد خواهد بانگ نماز گوید و خواهد با قامت بسنده کند **مسئله** بانگ نماز و اقامت بی آبدست گفتن روا باشد یا نه بانگ نماز بغیر آبدست روا باشد بی کراهت و اقامت گفتن روا باشد با کراهت **مسئله** جنب را بانگ نماز و اقامت گفتن روا باشد یا نه بانگ نماز روا باشد با کراهت و اقامت روا نباشد **مسئله** بانگ نماز پیش از وقت گفتن روا باشد یا نه روا نباشد مگر بانگ نماز

بامداد نزدیک ابویوسف و شافعی و مالک و احمد رح و قول اهل مدینه پیش از صبح اگر بگوید روا باشد و نزدیک ابوحنیفه رح و محمد رح روا نباشد تا وقت نماز بامداد در نیاید

باب شروط الصلوة

احکام نماز چند است شش چیز ست یکے آنکه آبدست کند از حدثها و دوم پاکے از نجاست سوم پوشیدن عورت چهارم رو بقبله آوردن پنجم وقت نماز ششم نیت **مسئله** عورت مرد از کجاست تا کجا از زیر ناف تا زیر زانو اما ناف از عورت هست یا نه در مذهب علمای ما عورت نیست و نزدیک شافعی عورت است **مسئله** عورت زن حره از کجاست تا کجا غیر روی و دو کف دست و قدم دیگر همه عورتست عورت کنیزک از کجاست تا کجا همچنانکه مرد را عورت است او را نیز همان ست و دو چیز دیگر لیست و آن پشت و شکم است و هر چه جزا نیست عورت نیست **مسئله** مردی جامه با نجاست دارد و آب ندارد که آن را بشوید و جامه دیگر نیز ندارد و بدان جامه نماز کردن روا باشد یا نه نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف او بختیار است خواهد برهنه نماز کند باشارت خواهد هم بدان جامه کند و نزدیک محمد رح روا نباشد مگر هم بدان جامه **مسئله** اما اگر مردی جامه ندارد و برهنه است نماز ایستاده کند یا نشسته نزدیک ابوحنیفه رح و ابویوسف رح او بختیار است اگر خواهد ایستاده کند و اگر خواهد نشسته و نزدیک محمد روا نباشد مگر نشسته **مسئله** اگر میان نیت و میان تکبیر کاری کند روا باشد یا نه روا نباشد **مسئله** روی به قبله آوردن فریضه است یا نه فریضه هست مگر که بیم باشد که روی بقبله نتواند آورد و هر سوے که خواهد بکند و نماز گذارد **مسئله** اگر مرد را قبله مشکل شده است و نمیداند که بکدام جانب است چکند دل بر گمارد تا هر سوئی که گمان او برد که قبله بدین طرف باشد روی بدان طرف کند و نماز گذارد **مسئله** و اگر نماز گذارد پس معلوم شد که قبله بران طرف نه بود که او نماز کرده است چکند اگر بیرون از نماز یادش آمد نماز باز نگرداند و اگر در میان نماز یادش آمد روی را بگرداند و باقی نماز بکند هم بران بنا و کرده را باز نگرداند

باب صفة الصلوة

ارکان نماز چند است شش چیز است یکے قیام دوم قرات سوم رکوع چهارم سجود پنجم تشهد ششم بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کننده این هم فریضه است نزدیک امام ابوحنیفه رح و نزدیک ابویوسف رح و محمد فریضه نیست و همچنین از رکوع راست ایستادن نزدیک ابویوسف رح فریضه است و نزدیک ابوحنیفه رح و محمد فریضه نیست **مسئله** تکبیر اول از نفس نماز هست یا نه نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف رح از نفس نماز نیست و نزدیک محمد از نفس نماز ست **مسئله** چون مرد در نماز در آید چکند اول دست بر آرد و برابر نرمه گوش بر آرد و تکبیر کند

مسئله اگر بدل تکبیر الله اعظم یا الله اجل یا الرحمن اکبر گوید روا باشد یا نه نزدیک ابوحنیفه و محمد
رحمهما الله روا باشد و نزدیک ابویوسف رح روا نباشد مگر الله اکبر الله الاکبر الله الکبیر گوید و نزدیک
شافعی روا نباشد مگر آن که گوید الله اکبر یا الله الاکبر و نزدیک مالک رح روا نباشد مگر آنکه بگوید الله اکبر
مسئله چون تکبیر اول گفت چکند اول دست راست بر دست چپ در زیر ناف نهد نزدیک علمای
ما و نزدیک شافعی زیر ناف ننهد و بر سینه نهد پس بگوید سبحانک اللهم وبحمدک الی آخره پس از آن
بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم آهسته و فاتحه بخواند و سورتی که داند
بخواند با آن بهم یا سه آیت از هر جا که خواهد بخواند مسئله چون امام الحمد بخواند تا آخر
ولا الضالین بگوید مقتدیان چگونید مقتدیان بگویند آمین ولیکن آهسته گویند پس تکبیر کند و به
رکوع فرو رود و دو دست را بر زانو نهد و انگشتان کشاده دارد و پشت را بگستراند و سر را بر بالا ندارد
و در فرود نیز ندارد و برابر دارد و در رکوع سه بار سبحان ربی العظیم بگوید و این کمتر است و اگر بیشتر
گوید نیکوتر باشد پس سر از رکوع بر آرد و سمع الله لمن حمده بگوید اگر تنها بود و اگر مقتدی بود ربنا لک الحمد
بگوید و او را تسمیع گفتن روا باشد یا نه نزدیک علمای ما روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد پس چون از رکوع
راست بایستد نیز تکبیر گوید و بسجده فرو رود و دو دست خود را بر زمین نهد و روی خود را میان دو کف
دست خود نهد و پیشانی را و بینی را بر زمین نهد تا سجده تمام کرده باشد و در سجده نیز بگوید سبحان ربی الاعلی
همچندان بار که در رکوع گفتیم مسئله اما پیشانی بر زمین می نهد و بینی نمی نهد روا باشد یا نه نزدیک علمای ما روا
باشد با کراهت و اگر بینی نهد و پیشانی نهد نزدیک ابوحنیفه روا باشد با کراهیت و نزدیک ابویوسف روا نباشد مگر
بعذرے مسئله اگر مردی سجده کند بر پیچ دستار یا بر زیادتی جامه روا باشد یا نه روا باشد با کراهیت مسئله الطهار را در نماز کشاده
دارد یا نه کشاده دارد و شکم از دو ران خود تهی دارد و انگشتان پای را سوی قبله دارد و از سجود سر برآرد و تکبیر گوید
و بباز آید و سجدهٔ دوم بکند پس سر برآرد و از سجده دوم و تکبیر گوید و راست بایستد و در حال ایستادن قوت بر دو پا
خود کند و نشسته بر نخیزد و بر دست قوت نکند و در رکعت دوم نیز همچنان کند که در رکعت اول کرده باشد مگر آنکه
سبحانک اللهم وبحمدک نگوید و اعوذ و بسم الله نگوید و دو دست بر نیارد مگر در تکبیر اول پس چون سر برآرد از سجدهٔ
دوم در رکعت دوم پای چپ بگستراند و بروے نشیند و پای راست را ایستاند و انگشتان پا را سوی
قبله کند و دو دست خود را بر زانو نهد و انگشتان را کشاده دارد و تشهد بخواند و تشهد آنست که التحیات لله بخواند

اینجا که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بگوید در رکعتین آخرین فاتحه بخواند تنها و در آخر نماز همچنان
بنشیند چنانکه در قعدهٔ اول بود و رکعت نشسته بود و از اینجا تشهد بخواند و بر پیغامبر علیه السلام درود فرستد و پس دعا بگیرد
الفاظ قرآن را مانند بخواند و دعائی نگوید که بسخن مردمان مانند پس سلام گوید از دست راست خود که السلام علیکم ورحمة
الله و بدست چپ خود نیز همچنین بگوید و در دادن سلام راست نیت کند که سلام میکنم بر مومنان و بر فرشتگان
که در دست راست من اند و در دادن سلام دست چپ همچنین نیت کند اما نزدیک محمد نخست نیت
فرشتگان کند پس نیت مومنان و نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف نخست نیت مومنان کند پس نیت فرشتگان
اما اگر مقتدی بجانب راست امام باشد در سلام اول نیت مومنان و فرشتگان کند و اگر بجانب چپ امام
باشد در سلام اول نیت امام کند و نیت مومنان و نیت فرشتگان و در سلام دوم نیت مومنان
و فرشتگان و اگر برابر امام باشد در هر دو سلام نیت امام و نیت مومنان و فرشتگان کند مسئله چند نماز است
که بلند خوانند سه نماز است یکی نماز بامداد دوم نماز شام سوم نماز خفتن مسئله و اگر تنها نماز گزارد او را
بخیار است خواهد چنان خواند که نفس خویش را بشنواند و خواهد آهسته خواند مسئله وتر چند رکعت است
نزدیک علمای ما سه رکعت است و نزدیک شافعی او بخیار است خواهد یک رکعت کند خواهد سه خواهد هفت
خواهد نه و همچنین چندان که خواهد طاق طاق کند مسئله وتر پیوسته کند یا بریده نزدیک علمای ما پیوسته و نزدیک
شافعی بریده همچنان طاق طاق مسئله دعای قنوت در تمامی سال یا در بعضے سال نزدیک علمای
ما در تمامی سال و نزدیک شافعی ده یا نزده آخرین ماه رمضان بخواند مسئله بیرون نماز وتر دعای
قنوت بخواند یا نه نزدیک علمای ما نخوانند و نزدیک شافعی در نماز بامداد پس از رکوع بخوانند
مسئله و چون خواهد که دعاے قنوت خواند چکند و ستها را بر دارد و تکبیر کند و دعاے قنوت بخواند
مسئله هیچ نماز هست که در و قرارت معین خوانند یا نه کراهیت باشد اگر یک سوره معین بخواند هر چه بر زبان
از قرآن بیاید بخواند مگر آنکه مردی باشد که یک سورت بیش نداند و در روا باشد که همان یک
سوره بخواند چون سورهٔ دیگر نداند مسئله کمتر بن قرآنیکه نماز بدان روا باشد چند قرائت است نزدیک
امام ابوحنیفه انچه اسم قرات بران افتد چنانکه ثم نظر و یا ثم هامتان و نزدیک ابویوسف و محمد روا
نباشد تا سه آیت کوتاه و یا یک آیت دراز بخواند چنانکه آیة الکرسی و آیه الذین مسئله مقتدی را با
یا ایها الذین
امام قرآن خواندن روا باشد یا نه نزدیک علمای ما روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد فاتحه خواندن

٣٠٤١٦

مسئله امام را چند نیت باید کرد و مقتدی را چند امام را یک نیت باید کرد و مقتدی را دو نیت
یکے نیت خود و دوم نیت امام که اقتدا کردم بدین امام مسئله جماعت چیست سنت مؤکده
است مسئله اولی ترین از مردمان بامامت که باشد آنکه فقیه ترین از همه باشد و اگر همه فقیه
باشند آنکس باید که قرآن نیکوتر خواند و اگر همه قرآن نیکو خوانند آنکه او پرهیزگارتر باشد اما اگر همه
پرهیزگار باشند آنکه پیرترین ایشان باشد و اگر همه پیر باشند آنکه خوبترین ایشان باشد مسئله اعرابی
را و نابینا را و فاسق را و غلام را و فرزند زانی را امامت کردن روا باشد یا نه روا باشد اما باکراهیت مسئله
بر امام مستحب چیست در نماز آنکه نماز بر قوم دراز نه کند مسئله اگر زنان تنها در خانه نماز جماعت کنند
روا باشد یا نه روا باشد باکراهت اما آن زن که امامت خواهد کرد او را در میانه صف اول
بایستانند و پیش نفرستند مسئله اگر یکے امام باشد و یکے مقتدی کجا بایستد مقتدی بر دست راست
امام ایستد و اگر دو کس باشند پس امام ایستد و نماز کند مسئله مردان را بزنان اقتدا روا نباشد
مسئله و اگر در مسجدی مردان و زنان و کودکان و کسانیکه خنثے باشند جمع شوند بجهت نماز کردن
بجماعت صفها چگونه ایستند چون امام پیش رود اول صف مردان ایستد پس کودکان پس
خنثے پس زنان مسئله اگر زنی در پهلوی مردی در نماز ایستد نماز که تباه شود نماز مرد تباه شود
نماز زن تباه نه شود زیرا که زن اهل شهوت باشد و در حدیثی نیز از پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمده است
که اگر زنی در پهلوی مردی بیگانه در نماز بنشیند و هر دو شریک باشند در یک نماز نماز مرد تباه شود +
مسئله زنان را بجماعت حاضر آمدن روا باشد یا نه زنان جوان را باتفاق روا نباشد اما زنان
زال را نزدیک امام ابو حنیفه در سه نماز حاضر آمدن روا باشد یکے نماز بامداد دوم نماز شام سوم نماز
خفتن و نزدیک ابو یوسف و محمد در هیچ نمازی روا نباشد مسئله کسانیکه صاحب عذر نباشند و
تندرست باشند بصاحب عذر یعنے بکسی که او را بول چکان باشد بدو اقتدا کردن روا باشد یا نه
روا نباشد مسئله و همچنین زن پاک را پس زن مستحاضه اقتدا کردن روا نباشد و همچنین پوشیده را پس
برهنه اقتدا کردن روا نباشد و کسی را که نماز نفل می گذارد و نماز فرض بدو اقتدا کردن روا نباشد اما
اگر مردے نماز فرض مے کنند نماز نفل پس او اقتدا کردن روا باشد مسئله اگر مردے با
امامے نماز به جماعت گذارد پس معلوم شد که امام بے طهارت بود این کس نماز باز گرداند

یا نه نزدیک علماے ما باز گرداند و نزدیک شافعی باز نگرداند مسئله اگر متوضی پس کسے که تیمم
است اقتدا کند روا باشد یا نه نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد رحمه الله روا نباشد
مسئله اگر ماسحے یعنی کسیکه بر موزه مسح کشیده است مر کسی را که پای شسته دارد امامت کند
روا باشد یا نه باتفاق روا باشد مسئله اگر نشسته مر ایستاده گان را امامت کند روا باشد یا نه
نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد روا نباشد مسئله اگر قاری پس امی اقتدا کند
روا باشد یا نه روا نباشد و قاری کسی را گویند که قرآن بداند و امی کسی را گویند که قرآن نداند مسئله
اگر مردی که نماز را با رکوع و سجود نمی تواند کرد و باشارت می کند چون امامت کند مر کسانی را که نماز
بر کوع و سجود و قیام می توانند کرد روا باشد یا نه روا نباشد مسئله اگر مردی نماز فرض می کند فرض
دیگر را پس او اقتدا کردن روا باشد یا نه چنانکه مردی چهار رکعت فرض نماز دیگری کند و مردے
دیگر بیاید و چهار رکعت فرض نماز پیشین بدو اقتدا کند روا نباشد مسئله نماز نفل پس نماز نفل کردن
روا باشد یا نه روا باشد مسئله نماز کننده را در نماز چند چیز کراهیت است اول با تن بازی کردن دوم
با جامه بازی کردن سوم سنگ ریزه از جای نماز گردانیدن مگر آنکه بر جای سجده باشد که سجده بران
نتواند کرد یکبار باید گردانید چهارم انگشتان را شکستن پنجم دست بر تهیگاه نهادن ششم جامه فرو هشتن
هفتم در نماز مربع نشستن مگر بعذرے هشتم بر قعده سگ وار نشستن نهم در نماز جواب سلام دادن مر کسی
را دهم موی سر بسته بگره نماز کردن یازدهم جامه را برچیدن دوازدهم طعام خوردن یا چیزی نوشیدن
اما در نماز اگر چیزے بخورد یا بیاشامد نماز تباه شود سیزدهم چپ و راست نگریستن در نماز اینهمه کراهیت باشد
مسئله اگر مردی را در نماز حدث رسد چه باید کرد اگر امام باشد خلیفه گیرد و خود برود و آبدست کند باز آید
هم بران بنا نماز تمام کند اگر تکلم نکرده باشد فاضلتر آن باشد که از سر گیرد مسئله اما اگر پس از تشهد حدث
رسد آبدست کند و سلام گوید مسئله اما اگر مردی در نماز بخفت پس احتلامش افتاد یا در نماز دیوانه شد
یا بیهوش شد یا خندهٔ قهقه بخندید چکند نماز و وضو هر دو از سرش باید گرفت مسئله اما اگر مردی در
نماز عمداً سخن گفت یا بفراموشی نماز وی باطل شود نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی اگر نسیان سخن کرد
باطل نشود و اگر عمداً گوید باطل شود مسئله اما اگر مردی مقدار تشهد بنشست پس عمداً حدث کرد یا سخن گفت یا کار
کرد که بدان نماز تباه شود حکم او چه شود نماز تباه نه شود تمام شود مگر در صورت حدث آبدست کرده

سلام واجب نه آرد مسئله اگر تیممی میان نماز آب دید تیمم او باطل شود یا نه باطل شود اگر قادر باشد نزدیک علمای ما و شافعی ما دو قولست بیک قول باطل شود و بیک قول دیگر باطل نشود مسئله اگر مرد تیمم مقدار تشهد نشست پس آب دید یا مسح موزه کرده بود مدت مسح تمام شد یا موزه از پای بعمل اندک بکشید یا امی بود سورتی بیاموخت یا برهنه بود جامه یافت یا اشارت کننده بود توانا شد بر رکوع و سجود کردن یا نماز گذشته یاد آمد یا امام قاری را حدثی رسید امی را خلیفه کرد یا در نماز بامداد آفتاب بر آمد یا مسح جبیره کرده بود جبیره از به شدگی بیفتاد یا زن مستحاضه بود وقت نماز بیرون شد یا در نماز آدینه وقت نماز دیگر در آمد حکم این چه باشد نزدیک ابو حنیفه درین همه دوازده مسئله نماز او باطل شود و نزدیک ابو یوسف و محمد نماز او باطل نشود یعنی نماز تمام باشد **باب قضاء الفوائت** اگر از مردی نمازی فوت شده است وقت نماز دیگر در آمده است نخست کدام نماز کند نخست نمازی کند که وقت اوست اگر وقت تنگ شده باشد واما اگر وقت فراخ باشد نخست نماز قضا کند که گذشته باشد و بعد از نماز وقت کند مسئله ترتیب نماز به چند چیز ساقط شود بسه چیز یکی بفراموشی دوم تنگی وقت سوم حد کثرت و حد کثرت را بیان خواهم کرد انشاء الله تعالی اما نسیان آن بود که مردی نماز پیشین کرد پس یادش آمد که نماز بامداد نکرده است چکند همان نماز بامداد را بکند و نماز پیشین را باز نگرداند این را فراموشی گویند و تنگی وقت آن بود که مردی نماز خفتن را نکرد پس در نماز بامداد یادش آمد و وقت نماز بامداد تنگ در آمده ست چکند اگر چنان باشد که شش رکعت نماز تواند کرد و هنوز وقت باقی باشد اول نماز خفتن کند که آن تنگی وقت نباشد و بعد از آن نماز بامداد و اگر وقت چندان باشد که چند رکعت نماز نتواند کرد نخست نماز بامداد کند و پس نماز خفتن و این را تنگی وقت گویند اما حد کثرت آن بود که مردی زیاده از شش نماز قضا دارد و هر چه کم از شش نماز یا شش نماز باشد آنرا همچنان که فوت شده با ترتیب بکند اما اگر از شش نماز زیاده باشد ترتیب ساقط شود و هر کدام که خواهد اول آنرا اکند و این قول ابو حنیفه رح و ابو یوسف رح است و نزدیک محمد کثرت تا پنج نماز ست و هر چه بیش از پنج نماز فوت شود ترتیب بیفتد اما نزدیک زفر حد کثرت یک ماهست و هر چه زیاده از یک ماه شود ترتیب ساقط شود و نزدیک شافعی اصلا ترتیب شرط نیست و ابن ابی لیلی را درین دو قول است یک قول آنست که تا یکسال ترتیب ساقط نشود و چون یک سال شود ترتیب ساقط شود و به قول دوم همه ترتیب بیفتد

باب الاوقات التی یکره فیها الصلوة چند وقت ست که نماز کردن دران وقت روا نباشد سه وقت است یکی وقت بر آمدن آفتاب دوم وقت راست ایستادن آفتاب سوم وقت فرو شدن آفتاب مگر نماز عصر همان روز اگر بکند روا باشد و درین هر سه وقت سجده تلاوت و نماز جنازه و نمازیکه قضا شده باشد اگر بکند روا نباشد و دوگانه طواف روا نباشد این وقتها منهیست اما وقتهای مکروه شش وقتست یکی پیش از نماز بامداد بعد از صبح صادق هیچ نماز نفل نباید کرد مگر دو رکعت سنت نماز بامداد دوم بعد از نماز بامداد تا آفتاب بر نیاید سوم بعد از نماز دیگر تا آفتاب فرو نشود چهارم بعد از فرو شدن آفتاب و پیش از وقت نماز شام پنجم در وقت خطبه خواندن خطیب در روز جمعه ششم در روز عید بنماز گاه عید پیش از نماز عید درین هر سه وقت نماز نفل کراهیت باشد اما اگر نمازیکه قضا دارد درین وقتها بکند باکی نباشد **باب النوافل والسنة** در هر نمازی چند رکعت سنت است بدانکه در نماز بامداد دو رکعت سنت است پیش از فریضه و چهار رکعت پیش از فریضه نماز پیشین و دو رکعت بعد از فریضه نماز پیشین و چهار پیش از فرض نماز دیگر و اگر خواهد دو رکعت کند و دو رکعت پس از فرض نماز شام و چهار رکعت پیش از فرض نماز خفتن و چهار رکعت بعد از فرض نماز خفتن و اگر خواهد دو رکعت کند بعد از نماز فرض خفتن این چهارگانی را مسئله نماز نفل روز و شب چندگانی کند نزدیک ابو حنیفه شب و روز چهارگانی کند و نزدیک شافعی و محمد رح در شب دوگانی کند و در روز چهارگانی کند و نزدیک شافعی دوگانی کند مسئله اما اگر مردی بشب نماز تطوع کند هشت رکعت بیک سلام روا باشد یا نه نزدیک ابو حنیفه رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر بر هر دو رکعت سلام گوید مسئله قرآن خواندن در نماز فرض در چند رکعت واجبست در دو رکعت اول واجبست و در باقی او مخیر باشد خواهد فاتحه خواند و خواهد تسبیح گوید و خواهد خاموش باشد و نزدیک شافعی در هر چهار رکعت و نزدیک مالک در سه رکعت و نزدیک حسن البصری در یک رکعت و نزدیک ابو بکر اصم ابن علیه قراة خواندن فریضه نیست مسئله قراة خواندن در نماز نفل در چند رکعت خواندن واجب آید در همه رکعتها که نفل باشد مسئله اگر مردی در نماز نفل در آمد پس تباه کرد چکند قضای آن دو رکعت کند همچنین اگر چهار رکعت نماز نفل شروع کرد پس در قعدهٔ اولین نشست پس تباه کرد نیز دو رکعت واجب آید که بکند باتفاق مسئله اگر مردی نماز نفل را نشسته می گذارد و توانائی

ایستادن دارد روا باشد یا نه روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد **مسئله** اگر مردی نماز نفل را ایستاده شروع کرد پس نشسته تمام می کند روا باشد یا نه روا باشد نزدیک ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد اگر عذر دارد روا باشد و اگر نه روا نباشد **مسئله** اگر مردی مسافر است در بیابانی وقت نماز در آمده است و نمی تواند که از ستور فرود آید نماز چگونه کند فریضه را تاخیر دارد اما اگر نفل باشد اول روی سوی قبله کند و تکبیر بگوید بعد ازان او نماز را بر پشت ستور با شارت بکند و ستور هر طرفی که خواهد میرود و اگر فرود بتواند آمد فرود آید بکند والله اعلم **باب سجود السهو** سجده سهو بر نماز کننده واجب آید وقتیکه از نماز چیزی نقصان کند و یا در نماز چیزی زیادت کند یا آنکه جائیکه آهسته خواندنی باشد بلند خواند و جائیکه بلند خواندنی باشد آهسته خواند آنگاه واجب آید که سجدهٔ سهو بکند **مسئله** سجدهٔ سهو چگونه کند چون در قعدهٔ اخیره مقدار تشهد بنشیند یک طرف سلام بدهد و دو سجده سهو بکند و بعد ازان تشهد بخواند و سلام نماز بدهد **مسئله** سجدهٔ سهو چون بر امام واجب آید بر مقتدیان نیز واجب آید یا نه واجب نباید اما اگر امام سجده سهو بجای آرد بر مقتدیان نیز واجب آید که بیارند و اگر امام بجای نیارد بر مقتدیان نیز واجب نباید **مسئله** اگر کسی در نماز سهو کند و در قعدهٔ اولے ننشیند بعد ازان هم در نماز یادش آید که در قعدهٔ اولے ننشسته باز گردد و بنشیند یا نه بنگریم درین حالت که او را یاد آمده است نشستن نزدیکتر است باز گردد و بنشیند و اگر با ایستادن نزدیکتر است بایستد و نماز بگذارد و بعد از نماز سجده سهو بجای آرد **مسئله** اما اگر کسی سهو کند و در قعدهٔ آخر ننشیند پس برکعت پنجم برخیزد پس یادش آید باز گردد و بنشیند یا نه اگر این رکعت پنجم بسجده مقید کرده است نه نشیند یک رکعت دیگر بکند تا شش رکعت شود و این نماز نفل گردد و فرض نباشد و اگر این رکعت پنجم را بسجده مقید نکرده است باز گردد و بنشیند و سجدهٔ سهو بجاے آرد نماز وی تمام باشد و اگر در رکعت چهارم در قعدهٔ اخیره نشست و سلام نداد پس برخاست و گمان برد که این قعدهٔ اولی است پس درین رکعت پنجم یادش آمد که این قعده اخیر بود باز گردد و بنشیند تا مادام که رکعت پنجم را بسجده مقید نکرده و سلام نماز بدهد و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرده باشد یک رکعت دیگر را با آن بکند تا شش رکعت شود پس سلام دهد نماز تمام باشد چهار رکعت از فرض باشد و آن دو رکعت نفل گردد **مسئله** اگر کسی را در نماز شک افتد و نداند که سه رکعت گزارده است یا دو چکند اگر این شک اول بار باشد نماز باز گرداند و اگر این شک

بسیار بار افتاده است بنا بر گمان غالب کند و اگر هیچ گمانی نیست بنا بر یقین کند یعنی انچه اندک تر باشد آنرا اگیرد و نماز تمام کند **باب صلوٰة المريض** اگر مردی بیمار است که نماز را ایستاده نمیتواند کرد چگونه کند نماز نشسته کند برکوع و به سجود **مسئله** اگر رکوع و سجود نیز نتواند کرد چگونه کند باشارت کند اما در وقت رکوع سر فرود آرد و در وقت سجود ازان فروتر دارد تا فرق باشد میان رکوع و سجود و در پیش روی چیزی بلند ننهد که تا بران سجده کند همچنین باشارت باید کرد که گفتیم **مسئله** اگر نشستن نتواند نیز چگونه کند بر پشت راستان افتد و پایها را سوی قبله کند و اگر نماز را باشارت کردن نیز نتواند کرد تاخیر دارد نماز را و اشارت بچشم و بابرو و بدل نباید کرد **مسئله** اما اگر مردی قادرست بر ایستادن و قادر نیست برکوع و سجود کردن نماز چگونه کند نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف قیام لازم نباید و نزدیک محمد قیام لازم آید **مسئله** اگر تندرستی بعضے نماز ایستاده کرد پس هم در نماز بیمار شد چکند نماز را نشسته تمام کند اما برکوع و سجود و اگر رکوع و سجود نیز نتواند کرد راستان افتاده کند باشارت **مسئله** و اگر همچنین بیمار نشسته بعضی نماز بکرد و هم در نماز توانا شد بر ایستادن چکند نیز همبران بنا تواند کرد یا نه بنگریم اگر رکوع و سجودے کرد در حالیکه بیمار بود و نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف همبران بنا تمام کند و اگر اشارت می کرد از سر گیرد **مسئله** اگر مردی بیهوش شد و در بیهوشی نمازها از و فوت شد قضا واجب آید یا نه ببینیم که پنج نماز فوت شده است یا کم از پنج نماز فوت شده است اگر کم از پنج نماز است قضا واجب آید و اگر بیش از پنج نماز فوت شده است قضا واجب نیاید که بکند **باب سجدة التلاوة** در قرآن سجده چند جا است چهارده جای یکی آخر سورهٔ اعراف دوم در سورهٔ رعد سوم در سورهٔ نحل چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل پنجم در سورهٔ مریم ششم در سورهٔ حج سجدهٔ که در اول است هفتم در سورهٔ فرقان هشتم در سورهٔ نمل نهم در سورهٔ الم تنزیل دهم در سورهٔ صاد یازدهم در سوره السجده دوازدهم در سوره والنجم سیزدهم در سورهٔ اذا السماء انشقت چهاردهم در سورهٔ اقرأ باسم **مسئله** سجدهٔ تلاوت چیست نزدیک علمای ما واجبست و نزدیک شافعی سنت و نزدیک مالک یازده سجده است در تمامیت قرآن سه سجده آخرین نیست والنجم و اذا السماء انشقت و اقرأ **مسئله** سجدهٔ تلاوت بهرکه واجب آید بر خواننده و بر شنونده اگرچه شنونده قصد شنیدن قرآن دارد یا ندارد **مسئله** اما اگر امامی آیة سجده تلاوت بخواند بر امام و مقتدی واجب آید که سجده کنند یا نه واجب

آید اما اگر امام بجای آرد مقتدیان نیز بجای آرند و اگر امام نیارد مقتدیان نیارند و اگر مقتدی آیت سجده را بخواند نه بر مقتدی واجب آید و نه بر امام مسئله اگر مردی بیرون از نماز آیت سجده را بخواند و طایفه که در نماز بودند شنیدند بر ایشان سجده واجب آید یا نه باتفاق بر ایشان واجب آید اما بیرون از نماز سجده بجای آرند و درون نماز سجده نه کنند مسئله اما اگر در نماز سجده آرند روا باشد یا نه نزدیک ابوحنیفہ و ابویوسف نماز روا باشد و آن سجده محسوب نباشد و نزدیک محمد سجده محسوب باشد اما نماز باطل شود مسئله اگر مردی آیة سجده را مکرر می خواند هر بار که بخواند سجده کند یا نه یک سجده واجب آید اگر چه بسیار بارے خواند و همچنین اگر مردے بیرون از نماز آیة سجده را بخواند پس برخواست و در نماز ایستاده و باز همان سجده را بخواند و یک سجده کرد روا باشد یا نه همین یک سجده بسنده باشد در هر دو خواندن و اما اگر بیرون از نماز آیة سجده را بخواند و سجده کرد پس ساعتے دیگر در نماز ایستاده همان آیه سجده را بخواند بار دیگر سجده باید کرد و آن یک سجده که پیش ازین کرده است درین دوم بسنده نباشد مسئله اگر مردے خواهد که سجدۂ تلاوت بجای آرد چگونه تکبیر گوید دو دست بر نیارد و سجده کند و تکبیر بگوید و سر بردارد و ننشیند به تشهد و نه سلام گوید و در سجده دعائیکه آمده است بخواند

باب صلوٰة المسافر

سفریکه احکام شرع در وی دیگرگون گردد که مسافت آنست که مردی قصد کند برفتن جائیکه از شهر او تا آنجا بخواهد رفت سه شبانروز در راه باشد یا بیشتر برفتار اشتر بارکرده یا پیاده میانه رو و در رفتن کشتی حکم نه کنند آب مسئله فرض مسافر چند است از چهارگانے زیادت از دوگانے کردن روا نباشد اما اگر چهار رکعت کرد بنگریم اگر در قعدۂ اول نشسته باشد دو فرض باشد و دو نفل باشد نزدیک علماء ما و نزدیک شافعی هر چهار رکعت فرض باشد و اگر در قعدۂ اول ننشسته باشد نزدیک امام ابوحنیفہ و ابویوسف هر چهار رکعت نفل باشد و نزدیک محمد باطل باشد مسئله مسافر دوگانی کی آغاز کند چون از آبادانی شهر جدا شود مسئله مسافر مقیم بچند چیز شود سه چیز یکی آنکه نیت کند در شهری که اینجا پانزده شبانروز خواهم بود دوم آنکه پس امام مقیم اقتدا کند سوم آنکه چون در شهر خود در آید بی آنکه خواه نیت اقامت پانزده روزه کند یا نکند درین هر سه جای نماز چهارگانی باید کرد و اگر کم از پانزده روز در شهری نیت اقامت کند مقیم نگردد مسئله اگر مسافری در شهری در آید و نیت اقامت نیارد و پانزده روز همی گوید امروز روم یا فردا سالها باز نماز

چگونه کند نماز دوگانی کند اگر چه سالها بماند مسئله اما اگر لشکر اسلام در دار حرب در رفت و نیت اقامت آورد بپانزده شبانروز مقیم شوند یا نه نزدیک ابوحنیفہ و محمد مقیم نه شوند و نزدیک ابویوسف اگر در خیمه و خرگه فرود آیند نیت اقامت درست نیاید و اگر در بناها فرود آیند درست باشد و نزدیک زفر اگر قوتی و شوکتی باشد مر لشکر اسلام را چهارگانی کند و اگر نه دوگانی کند مسئله اگر مقیمی در نماز مسافر در آید و بدو اقتدا کند روا باشد یا نه روا باشد اما چون مسافری مقیمان را امامت کند چون دو رکعت به کند سلام خود بدهد مستحب آن باشد که مر قوم را بگوید که نماز خود تمام کنید که من مسافر بودم تا ایشان نماز خود تمام کنند مسئله اما اگر مقیمی مر مسافران را امامت کند مسافران نماز چندگانی کنند امام مقیم چهارگانی کند و مسافران نیز بمتابعت امام چهارگانی مسئله اما اگر مردی او در شهرے خانه بود پس از آن شهر نقل کرد و در شهرے دیگر رفت مقیم شد پس ازین شهر دوم مسافر شد و در آن شهر اول که خانه او بود در آن خانه رسید مقیم شود یا نه نشود و او نماز را دوگانی کند تا ماوام که در شهر خود باز رسد مسئله اگر مسافری نیت کند که بمکه و منا پانزده شبانروز بباشم نماز چندگانی کند نماز دوگانی کند که نیت اقامت درست نباشد مگر که نیت کند که پانزده شبانروز یکجا خواهد بود مسئله اگر مردی را در شهر خود نمازها فوت شده باشد در سفر خواهد که قضا کند چندگانی کند چهارگانی و همچنان در سفر نیز نمازها فوت شده باشد در حضر دوگانی کند مسئله عاصی و مطیع در سفر و رخصت یکسان هست یا نه نزدیک علمای ما یکسان است یعنی هر دو را نماز دوگانی باید کرد و عاصی آن باشد که راهزنی کند و بزیان کردن مسلمان رود و مطیع آن باشد که به تجارت یا بسفر قبله رود مسئله جمع کردن میان دو نماز روا باشد یا نه فعلا روا باشد و وقتا روا نباشد فعلا چگونه باشد چنانکه نماز پیشین آخر وقت کند و نماز دیگر اول وقت کند و هر دو را یکجا جمع کند و وقتا آن باشد که در وقت نماز پیشین نماز دیگر را کند روا نباشد مگر بعرفات و مزدلفه که در عرفات نماز دیگر را به وقت نماز پیشین کنند اینجا روا باشد مسئله نماز کردن در کشتی نشسته روا باشد یا نه نزدیک ابوحنیفہ روا باشد اگر چه قدرت ایستادن دارد و نزدیک ابویوسف و محمد روا نباشد مگر بعذری

باب صلوٰة الجمعه

نماز آدینه بچند شرط واجب آید به پنج شرط واجب آید یکی آنکه شهر جامع باید دوم سلطان فرماده باید سوم جماعت باید چهارم خطبه باید پنجم وقت باید اما خطیبے که خطبه کند باید که دو خطبه کند میان هر دو خطبه جدائی آرد و بنشستن مسئله خطبه نشسته کند یا ایستاده ایستاده کند و با طهارت کند مسئله و اگر خطیب بذکر خدای تعالی بسنده کند روا باشد یا نه نزدیک ابوحنیفہ روا باشد و نزدیک ابویوسف و محمد روا نباشد

تا خطبه ورا نه خواند که مردمان آنرا در عرف خطبه گویند مسئله اگر خطیب خطبه نشسته کند یا بے
طهارت کند روا باشد یا نه روا باشد اما کراهیت باشد مسئله جماعت بجهت نماز آدینه چند کس باید نزدیک
ابو حنیفه رح کمترین جماعت بجهت نماز جمعه را سه تن باید بے امام و نزدیک ابو یوسف رح و محمد رح دو کس
باید با امام مسئله نماز جمعه قرارت بلند خواند یا آهسته سوره معین خواند یا هر کدام که خواهد در
قراة بلند خواند و سورتی معین نخواند هر چه خواند از قرآن بخواند مسئله بر مسافران و بر بندگان و بر بیماران
و بر زنان نماز جمعه واجب است یا نه بر ایشان نماز جمعه واجب نیست واما اگر حاضر شوند و با مردمان بگذارند از
فرض وقت شان ساقط باشد مسئله اگر مسافری یا بیماری یا بندهٔ در روز جمعه امامت کند روا باشد یا نه
روا باشد مسئله واگر مردی در روز جمعه نماز پیشین را پیش از نماز جمعه در خانه بگزارد پس او را اتفاق افتاد
که نماز جمعه بکنم حکم نماز پیشین او چه باشد نزدیک ابو حنیفه رح هر وقتیکه سوے مسجد جامع روان شود بمجرد
رفتن نماز پیشین او تباه شود اگر جمعه دریابد یا نیابد و نزدیک ابو یوسف و محمد نماز پیشین او باطل نشود
تا مادام که در نماز جمعه نه پیوندد و کراهیت باشد مر معذوران را که نماز پیشین را در روز جمعه بجماعت کنند همچنین مر
زندانیان را جماعت کردن کراهیت است باید که هر کس نماز خود تنها کند مسئله اگر کسی امام را در روز جمعه بنماز
جمعه دریابد چگونه نماز با او بگذارد آنچه دریابد و نماز آدینه تمام کند دوگانی واگر در تشهد یا در سجده دریابد باقی
نماز تنها کند دوگانی بنزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف و بنزدیک محمد اگر با امام یک رکعت دریابد یا بیشتر نماز آدینه
کند واگر نه چهارگانی کند نماز پیشین همبران تحریمه امام و مردمان را باید که چون بانگ نماز اول روز آدینه
بشنوند خرید و فروخت را ترک گیرند و روی بنماز جمعه آرند مسئله چون خطیب در روز جمعه بیرون آید برای
خطبه مردمان چکنند مردمان را باید که خاموش باشند و نماز نکنند تا خطیب از خطبه فارغ شود و چون خطیب بر منبر
رود موذنان را باید که پیش او بانگ نماز گویند و چون از خطبه فارغ شود اقامت کنند و بعد از آن نماز آدینه را
کنند **باب العیدین** مردمان را مستحب در عید فطر چیست آنکه بامداد چیزے بخورند پیش از آنکه بنمازگاه
حاضر شوند و غسل کنند و بوی خوش کنند و جامه نیکو بپوشند اگر باشد و بعد از آن روی بنمازگاه آرند مسئله
در روز عید فطر در راه نمازگاه تکبیر گویند یا نه نزدیک امام ابو حنیفه تکبیر نگویند و نزدیک ابو یوسف و محمد و شافعی
تکبیر گویند مسئله پیش از نماز عید در نمازگاه عید نماز نفل کردن روا باشد یا نه نزدیک علماء ما روا نه
باشد و نزدیک شافعی روا باشد مسئله وقت نماز عید کے در آید چون آفتاب بر آید وقت نماز آید

وی بیرون شود چون آفتاب بگردد مسئله در روز عید چند رکعت نماز باید کرد دو رکعت نماز کنند
و امام امامت کند و در هر دو رکعت فاتحه و سورتیکه خواهد بلند بخواند مسئله امام در نماز عید چند تکبیر گوید بقول
عبد الله ابن مسعود نه تکبیر گوید پنج در رکعت اول و چهار در رکعت آخر و چون امام خواهد که نماز عید به کند
باید که اول تکبیر احرام بگوید و سه تکبیر دیگر بعد از آن بگوید بعد از آن قرآن خواند و چون قرآن خواند تکبیر
گوید و در رکوع رود تا در رکعت اول با تکبیر رکوع هم پنج تکبیر باشد و چون یک رکعت بگزرد رکعت دوم را
آغاز کند قرآن بخواند و چون قرآن بخواند سه تکبیر بگوید و تکبیر چهارمی بگوید و در رکوع رود چنانکه در رکعت
دوم با تکبیر رکوع هم چار تکبیر باشد و در هر دو رکعتی نه تکبیر باشد و این قول ابو حنیفه است و مر عبد الله
ابن عباس را سه قولست یک قول آنست که دوازده تکبیر گوید هفت در رکعت اول و پنج در رکعت آخر
و قول دوم آنست که سیزده تکبیر گوید هفت در اول و شش در آخر و قول سوم آنست که پانزده تکبیر گوید هشت
در اول و هفت در آخر و در هر رکعتی شش تکبیر زیاده باشد و قول امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه آنست که در
عید فطر یازده تکبیر گوید شش در اول و پنج در آخر و در هر رکعتی چهار زیادتی و در عید اضحی پنج تکبیر گوید سه در اول و دو در
آخر در هر رکعتی یکی زیادتی باشد مسئله نخست تکبیر گوید یا قرآن خواند قول عبد الله ابن مسعود آنست که در رکعت اول
نخست تکبیر گوید پس قرآن خواند و در رکعت دوم نخست قرآن خواند پس تکبیر گوید و این را توالی بین القرائتین خوانند
و قول امیر المومنین علی آنست که نخست در هر دو رکعت قرآن خوانند پس تکبیر گویند و این را توالی بین
التکبیر و القراة خوانند و قول عبد الله بن عباس آنست که در هر دو رکعت نخست تکبیر گوید پس قرآن
خوانند و آنرا توالی بین القراة و التکبیر گویند مسئله نخست تکبیر گوید یا سبحانک اللهم و بحمدک گوید نخست
سبحانک اللهم و بحمدک بگوید پس تکبیر گوید و پس اعوذ گوید پس قرآن خواند و اعوذ پس از تکبیرات و پیش از
قراة گوید در قول ابو یوسف نخست سبحانک اللهم و بحمدک و اعوذ بگوید پس تکبیرات گوید پس قرآن خواند
و در قول اوزاعی نخست تکبیرات گوید پس سبحانک اللهم و بحمدک پس اعوذ گوید پس قرآن خواند مسئله
خطبه پس از نماز کند یا پیش از نماز پس از نماز کند و دو خطبه کند مردانرا بدادن صدقه فطر و احکام آن بیاموزاند
مسئله اگر مردی را نماز عید فوت شده از نماز مردمان فارغ شدند پس او بر سبیل قضا کند یا نه نزد ابو حنیفه
و ابو یوسف قضا واجب نیاید و نزدیک محمد و شافعی قضا واجب آید مسئله اگر ماه بر مردمان پوشیده
شد و ماه را ندیدند پس از زوال گواهی دادند بدیدن ماه آن روز نماز عید کنند یا نه آن روز نکنند دوم روز

بکنند اما اگر دوم روز عذر را افتد چنانکه باران متواتر شود یا خونی حادث شود سوم روز آن بکنند یا نکنند
مسئلہ اما مستحب مردمانرا در روز اضحی چیست آنکه غسل کنند و بوی خوش کنند و جامۂ نو بپوشند و خوردنے
را تاخیر کنند تا از نماز فارغ شوند و روی بنمازگاه آرند مسئلہ در راه نمازگاه عید اضحی مردمان تکبیرات گویان
روند یا نہ باتفاق ہمہ علما تکبیر گویان روند مسئلہ در عید اضحی چند رکعت نماز کنند دو رکعت نماز کنند ہمچون
نماز عید فطر و پس از نماز دو خطبہ کنند و خطیب باید کہ مردمانرا قربانی کردن بیاموزد و تکبیرات تشریق
بیاموزد اما اگر در روز عید اضحی عذرے افتد کہ آن روز عید نتوانند کرد دوم روز کنند و اگر دوم روز نیز عذرے
افتد سوم روز کنند و اگر سوم روز نیز عذری افتد چہارم روز نہ کنند مسئلہ تکبیرات تشریق کدام روز آغاز
کنند و کدام روز ختم کنند بر آن صحابہ اتفاق کردہ اند چون امیر المومنین عمرؓ و عثمانؓ و علیؓ و عبد اللہ ابن
مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین کہ از نماز بامداد روز عرفہ آغاز کنند اما در ختم خلاف کردہ اند قول
عبد اللہ ابن مسعودؓ آنست کہ در ہشت نماز باشد کہ بگویند و در روز عید بنماز دیگر ختم کنند کہ آن ہشت
نماز باشد و این قول امام اعظم ابو حنیفہ است رحمۃ اللہ علیہ و قول امیر المومنین علیؓ بنماز دیگر در آخر روز از
ایام تشریق ختم کنند و این بیست و سہ نماز باشد و این قول ابو یوسفؒ و محمدؒ گرفتہ اند و امیر المومنین عمر را
دو قول است یک قول بیست و دو نماز است و بہ قول دیگر بیست و سہ نماز ہست و امیر المومنین
عثمان را در ختم قولی نیست و جوانان صحابہ چون عبد اللہ ابن عباسؓ و عبد اللہ ابن عمرؓ و زید ابن ثابت
و عائشہ آنست کہ در نماز پیشین روز عید آغاز کنند اما در ختم نیز خلاف کردہ اند بقول عبد اللہ ابن عباس
در نماز فجر آخر ایام تشریق ختم و تمام کنند و آن پانزدہ نماز باشد و بقول عبد اللہ ابن عمر در نماز پیشین آخر
ایام تشریق ختم کنند و آن شانزدہ نماز باشد و بہ قول زید ابن ثابت در نماز دیگر آخر ایام تشریق ختم کنند
و آن ہفدہ نماز باشد و عائشہ را در ختم قولی نیست و این قول امام ابو اللیث السمرقندی است رحمۃ اللہ
علیہ قول حاکم شہید بخلاف اینست کہ عائشہ را دو روایت است و زید ابن ثابت را در ختم قولی نیست
مسئلہ تکبیرات چگونہ گوید بگوید اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر اللہ اکبر و للہ الحمد
مسئلہ تکبیرات تشریق بچند شرط واجب آیند بہ قول امام ابو حنیفہ پنج شرط باید یکی مقیم دوم شہر جامع
سوم جماعت چہارم جماعت مستحب باید پنجم نماز فرض باید و نفل نباید و تطوع و نماز قضا نباید اما آیان
جماعت مستحب آن ست کہ جماعت مردان باشد نہ جماعت زنان و نزدیک ابو یوسف و محمدؒ ہر کہ

نماز بکند بروے واجب آید کہ تکبیرات بگوید **باب صلوٰۃ الکسوف** در گرفتن آفتاب نماز چگونہ
کنند امام امامت کند و دو رکعت نماز کند ہمچون نماز نفل نزدیک علماے ما در ہر رکعتی یک رکوع کند
ہمچنانکہ نماز ہاے دیگر را و نزدیک شافعیؒ و مالک و احمد و اسحٰق۱۲ در ہر رکعتے دو رکوع کند اول رکوع بکند پس ہست بایستد باز دیگر
قرآن خواند پس رکوع کند مسئلہ در نماز گرفتن آفتاب قرآن بلند خواند یا آہستہ نزدیک امام ابو حنیفہ آہستہ
خواند و نزد ابو یوسفؒ و محمدؒ و شافعیؒ بلند خواند مسئلہ قرآن بسیار خواند یا اندک باتفاق بسیار خواند و چون از
نماز فارغ شود دعائی گوید تا آنکہ آفتاب بکشاید مسئلہ امامت کہ کند در گرفتن آفتاب آن کہ روز آدینہ
امامت کند یعنی خطیب مسئلہ در گرفتن ماہ جماعت ہست یا نہ در گرفتن ماہ جماعت نیست ہر کس تنہا
نماز کنند و در گرفتن آفتاب و ماہتاب خطبہ نیست **باب صلوٰۃ الاستسقاء** در خواستن باران نماز ہست
یا نہ نزدیک امام ابو حنیفہؒ نماز نیست دعا گویند و استغفار کنند و اگر تنہا نماز کنند روا باشد بے جماعت و
نزدیک ابو یوسف نماز جماعت کنند و امام امامت کند و دو رکعت نماز کند و قراۃ خواند پس خطبہ کند و روے
بہ قبلہ آرد و دعا گوید مسئلہ و امام در دعا گفتن ردا بگرداند یا نہ نزدیک علماے ما امام ردا بگرداند و قوم
ردا نگردانند و اہل ذمہ در استسقا حاضر نہ شوند **باب قیام شہر رمضان** بدانکہ در ماہ رمضان
مردمانرا مستحب آنست کہ جمع شوند بعد از نماز خفتن و امام با ایشان پنج ترویحات بگذارد و در ہر ترویحہ سلام
بدہد و بنشیند میان ہر دو ترویحہ مقدار یک ترویحہ بعد از آن وتر گذارد با ایشان بجماعت و وتر بجماعت
جز ماہ رمضان نباید گزارد **باب صلوٰۃ الخوف** بدانکہ چون مردمان اندر دار حرب باشند و
سنگ ترس باشند و وقت نماز در آید امام مر طایفہ را دو گروہ کند یک گروہ را سوی روی دشمن فرستد
و یک گروہ اقتدا بامام کنند و با امام یک رکعت و دو سجدہ بکنند پس سر از سجدۂ دوم بر آرند و بروند
بروی دشمن بایستند و پس آن طائفہ دیگر کہ پیش دشمن ایستادہ بودند بیایند و اقتدا بامام کنند و ایشان
را نیز با امام یک رکعت و دو سجدہ بباید کرد و تشہد با امام بہم بنشینند و امام سلام نماز بدہد و ایشان اندہند
و پس برخیزند و بروی دشمن بروند و بایستند و پس آن طائفہ کہ یک رکعت گزاردہ اند باز آیند و یک رکعت
دو سجدہ تنہا بکنند بی قراۃ و در تشہد بنشینند و سلام نماز بدہند و بروند و بروے دشمن بایستند پس آن طائفہ
دیگر باز آیند و یک رکعت و دو سجدہ بکنند اما با قراۃ و تشہد بنشینند و سلام نماز بدہند مسئلہ اگر
امام مقیم باشد و مقتدیان مسافر باشند نماز چگونہ کنند اما بطائفہ اول ہمچنین دو رکعت کند و با طائفہ

دوم نیز دو رکعت کند مسئله و اگر نماز شام باشد چگونه کند طائفهٔ اول دو رکعت به کنند و طایفه دوم یک رکعت کنند مسئله درین نماز کسانیکه بروی دشمن ایستاده باشند اگر دشمن برسد کارزار کنند یا نه کنند و اگر به کنند نماز تباه شود و اما اگر بیم سخت باشد سواران نماز کنند هر روی که اسپ میگردد و ایشان رکوع و سجود می کنند باشارت **باب الجنائز** چون مرور اوقات نزدیک رسد چکنند روئش بقبله آرند و بر پهلوی راستش بخسپانند و شهادتش تلقین کنند چون وفات یابد زنخ او به بندند چون خواهند که اورا بشویند اورا بر تخته بخوابانند و بر عورت او پارچه نهند و جامها از وے جدا کنند و آبدستش بدهند اما آب در دهن و بینی او نه کنند پس آب بر وے وی ریزند و تخته او را بوے خوش کنند طاق طاق و آب را ببرگ کنار یا اشنان بجوشانند اگر برگ کنار و اشنان نیابند بر آب پاک اختصار کنند و سر و محاسن او را ببرگ خیرو بشویند و پس بر پهلوی چپ بخسپانند و ببرگ کنار می شویندش تا آب بزیر تخت او برسد پس بر پهلوی راستش بخسپانند همچنان می شویند تا آب زیر تخت او برسد پس بنشانند و تکیه کنانند و شکم او را نرم بمالند اگر چیزے از وی بیرون آید همان موضع را بشویند و غسل از سر نگیرند به مذهب علمای ما و نزدیک شافعی از سر گیرند و به پارچه اندام او را نهفت کنند و در کفن نهند و حنوط در سر و کفن و محاسن او نهند نزدیک علماء ثلثه و نزدیک زفر کافور در سجده جایهاے او نهند یعنی پیشانی و زانو و دست مسئله سنت در کفن مرد چیست سنت در کفن مرد آن ست که مرد را در سه جامه پیچد ازاری و پیرهنی و لفافی و اگر بر دو جامه بسنده کنند بازاری و پیرهنی روا باشد مسئله جامه چگونه پیچند نخست از جانب چپ جامه در آرند چنانکه زنده چادر را پوشد پس از جانب راست بران ضم کنند اگر ترسند که کفن پراگنده شود گره زنند مسئله زن را در چند جامه کفن کنند در پنج جامه ازاری و پیراهنی و دامنی و خرقه که بدان پستان بند و لفافی مسئله درازی این چه مقدار باید ازار از سر تا پای پیراهن از کف تا زیر زانو و لفافه دراز تر از ازار باید و اگر زن را نیز بر سه جامه بسنده کنند روا باشد و دامنی را زیر پیراهن و زیر لفافه بندند و موی او بر سینهٔ او نهند و موے مرده را شانه نکنند و محاسن مرده را نیز شانه نه کنند ناخن کم نه کنند موی سبلت کم نه کنند و کفن را بوی خوش کنند پیش از ان که در وی بپیچانند پس چون از کفن فارغ شوند انگاه نماز کنند مسئله اولی ترین مردمان بامامت مرده که باشد نخست سلطان اگر حاضر آید و اگر حاضر نیاید انگاه امام حی بعد از و ولی مسئله و اگر سلطان و ولی حاضر نبودند

و نماز کردند پس اگر ولی حاضر شود نماز بگرداند تواند یا نتواند او را روا باشد و اما اگر ولی کرد پس از و کسی را روا نباشد که باز گرداند مسئله و اگر مرده را دفن کردند و نماز نکردند چکنند بر گور او نماز کنند تا سه روز مسئله نماز جنازه چگونه کنند امام امامت کند چهار تکبیر بگوید در تکبیر اول حمد و ثنا گوید و در تکبیر دوم درود بر پیغامبر گوید و بر تکبیر سوم دعا گوید مر مرده را و مر جمیع مسلمانان را و در تکبیر چهارم سلام بدهد مسئله نماز جنازه در مسجدے که در و نماز به جماعت کنند کردن روا باشد یا نه کراهیت باشد نشاید کرد مسئله جنازه را چگونه بردارند نزدیک علمای ما چهار گوشه جنازه بگیرند و بردارند و پس جنازه باید که بروند تا به تعجیل روند و آهسته نیز روند مسئله چون بر سر گور رسند نخست چکنند تخت مرده را از سر فرود آرند پس بنشینند و پیش از ان نشستن کراهیت باشد پس گور را لحد کنند و در آن مرده را در آرند و روی او سوی قبله کنند و آنکس که او را در گور نهد بگوید بسم الله و علی ملة رسول الله و روی مرده را سوی قبله کنند و گرههای او بکشایند و خشت را ست نهند مسئله خشت پخته و چوب نهادن روا باشد یا نه کراهیت باشد اما نی نهادن کراهیت نباشد مسئله گور را چگونه بر آرند کوهان پشته بر آرند مسئله اگر بچه بزاد و بمرد او را بشویند و نماز کنند یا نه اگر پس از زادن بانگی کرده باشد نامش بنهند و بشویند و نماز کنند و اگر پس از زادن بانگ نه کرده باشد نام نهند و نشویند در خرقه پیچیده دفن کنند **باب الشهید** شهید کیست آنکس که او را مشرکان بکشند و یا در جنگ جائے کشته یابند و نشان کشتگی بر وی باشد و یا مسلمانان او را بظلم بکشند که بکشتن او نه قصاص واجب آید و نه دیت مسئله شهید را بشویند و نماز کنند یا نه نزدیک علما ما نشویند اما نماز بکنند و نزدیک شافعی نه بشویند و نه نماز کنند و نزدیک حسن بصری هم بشویند و هم نماز کنند مسئله و اگر جنبے شهید شود او را بشویند یا نه نزدیک امام ابو حنیفه بشویند و نزدیک ابو یوسف و محمد نشویند مسئله اگر کودکی یا حائضی شهید شود ایشان را بشویند یا نه نزدیک امام ابو حنیفه بشویند و نزدیک ابو یوسف و محمد نشویند مسئله خون شهید شویند یا نه نشویند و همچنین پوستین و یرا باز نکنند و سلاح از وی بکشند و اگر مرتث شود او را بشویند یا نه بشویند و مرتث آن باشد که از پس رسیدگی زخم چیزی بخورد یا بیاشامد یا داروش کرده شود یا از جنگ جای زنده بخانه رسد یا آنکه زنده چندانی باند که وقت نمازے بر وی بگذرد مسئله اگر مردے در حد یا قصاص کشته شود او را بشویند و نماز کنند یا نه بشویند و نماز نیز بکنند مسئله اگر مردی از راهزنان یا باغیان کشته شود او را بشویند و نماز کنند یا نه نشویند و نماز نیز نکنند **باب الصلوٰة فی الکعبه** نماز کردن در خانه کعبه روا باشد یا نه نزدیک

علمای ما فرض و نفل روا باشد و نزدیک شافعی فرض روا باشد نفل روا نباشد و نزدیک مالک نفل روا باشد و فرض روا نباشد **مسئلہ** اگر امامی درون خانہ کعبہ امامت کند روا باشد یا نہ روا باشد و ہر کرا روی او سوی روی امام باشد نماز او روا نباشد **مسئلہ** اگر در مسجد حرام امام امامت کند روا باشد یا نہ روا آنکہ حلقہ کنند گرداگرد خانہ کعبہ بایستند ہر کدام از ایشان نزدیکتر باشد سوی کعبہ روا باشد چون جانب امام نباشد **مسئلہ** بربام کعبہ نماز کردن روا باشد یا نہ در مذہب علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد **کتاب الزکوۃ** زکوۃ بر کہ واجب آید بر آزاد و بر مسلمان و بر بالغ و بر عاقل و چون مالک نصاب باشد ملکی تمام باشد و سال بروی بگذارد زکوۃ واجب آید **مسئلہ** بر کودک و دیوانہ و مکاتب زکوۃ واجب آید یا نہ نزدیک علمای ما واجب نیاید و نزدیک شافعی واجب آید **مسئلہ** اما اگر مردی مال دارد و وام دارد زکوۃ واجب آید یا نہ این مسئلہ بر دو وجہ است یک وجہ آنست کہ زکوۃ واجب نیاید چنانکہ ہزار درم دارد و یا ہزار و صد درم دارد و دو ہزار درم بروی دین باشد اینجا زکوۃ واجب نیاید اما اگر مال او ہزار و دویست درم باشد و وام ہزار درم باشد ہزار را بہزار درم برود باقی دویست درم را پنج درم واجب آید **مسئلہ** در خانہ بودنی و جامہ پوشیدنی و ستور برنشستنی و بندۂ خدمتی و سلاح کاربستنی زکوۃ واجب آید یا نہ نزدیک علما ما زکوۃ واجب نیاید و نزدیک مالک زکوۃ واجب آید **مسئلہ** زکوۃ بی نیت روا باشد یا نہ روا نباشد نیت از دو وقت بیک وقت یا در وقت جدا کردن زکوۃ از مال خود کہ نیت کند کہ این مال را بجہت زکوۃ می ستانم دوم آن وقت کہ بدرویشان دہد نیت کند کہ زکوۃ مال خود می دہم **مسئلہ** اما اگر مردی تمامت مال خود صدقہ کرد و نیت زکوۃ نکرد از صدقہ کردن او زکوۃ بیفتد یا نہ نزدیک علمای ما بیفتد و نزدیک شافعی نیفتد

باب زکوۃ الابل نصاب اشتران چند است پنج است اگر کم از پنج باشد زکوۃ واجب نیاید چون پنج اشتر باشند و سائمہ باشند و سال بران بگذرد یک گوسفند واجب آید چون دہ شوند دو گوسفند واجب آید تا چہاردہ ہمین دو گوسفند واجب آید و چون پانزدہ شوند سہ گوسفند واجب آید تا نوزدہ و چون بیست شوند چہار گوسفند لازم آید تا بیست و چہار و چون بیست و پنج شوند بنت مخاض واجب آید یعنی اشتر بچۂ یکسالہ کہ پای در سال دوم نہادہ باشد تا سی و پنج و چون سی و شش شوند بنت لبون واجب آید یعنی اشتر بچۂ دو سالہ کہ پای در سوم نہادہ باشد تا شصت و چون شصت و یک شد جذعہ واجب آید یعنی اشتر بچہ چہار سالہ کہ پای در پنجم نہادہ باشد تا ہفتاد و پنج چون ہفتاد و شش باشد دو بنت لبون

واجب آید یعنی دو اشتر بچہ دو سالہ کہ پای در سوم نہادہ باشد تا نود و چون نود و یک شود دو حقہ واجب آید یعنی دو اشتر بچہ سہ سالہ کہ پای در چہارم نہادہ باشد تا صد و بیست انگاہ از سر باید گرفت چون پنج زیادت شود بدان یک گوسفند واجب آید و دو حقہ و ہمچنین در دہ دو گوسفند و دو حقہ واجب آید و در پانزدہ سہ گوسفند و دو حقہ واجب آید و در بیست چہار گوسفند و دو حقہ واجب آید و در بیست و پنج بنت مخاض و دو حقہ واجب آید تا صد و پنجاہ چون صد و پنجاہ شد انگاہ سہ حقہ واجب آید پس حساب از سر گیرد در پنج یک گوسفند و سہ حقہ و در دہ دو گوسفند و سہ حقہ و در پانزدہ سہ گوسفند و سہ حقہ و در بیست چہار گوسفند و سہ حقہ و در بیست و پنج بنت مخاض و سہ حقہ و در سی و شش بنت لبون و سہ حقہ و در نود و شش چہار حقہ تا دو صد و بیست پس در ہر پنجاہی حقہ باشد پس باز حساب از سر گیرند پس در ہر پنجاہ اشتر یکہ زیادت شوند چنانکہ پس از صد و پنجاہ از سر گرفتہ شد **مسئلہ** در زکوۃ دادن اشتر بختی و اشتر عرابی یکسان ہست یا نہ یکسان ہست ہمانکہ در اشتر بختی واجب آید در اشتر عرابی واجب آید

باب زکوۃ البقر نصاب گاوان چند است سی ہر چہ کم از سی گاو باشد در ایشان زکوۃ واجب نیاید و چون سی باشند و چرائی باشند و سال بر ایشان بگذرد انگاہ تبیعہ واجب آید یعنی گوسالہ یکسالہ کہ پای در دوم نہادہ باشد تا چہل شود و در چہل مسنۂ واجب آید یعنی گوسالہ دو سالہ کہ پای در سوم نہادہ باشد و چون از چہل بگذرد اما ابوحنیفہ را سہ قول است یکی قول آنست کہ ہیچ واجب نیاید تا پنجاہ شود و چون پنجاہ شد انگاہ در چہل مسنہ بدہد و در دہ ثلث تبیعہ دہد یا ربع مسنہ بدہد و قول دیگر آنست کہ ہیچ واجب نیاید تا چہل و یک و چون چہل و یک شد انگاہ در چہل مسنہ واجب آید و در یکی ربع عشر مسنہ واجب آید و چون چہل و دو شد باز در چہل مسنۂ و در دو نصف ربع عشر مسنہ واجب آید و ہمچنین در چہل و سہ مسنہ و سہ ربع عشر مسنہ واجب آید و در چہل و چہار مسنہ و چہار ربع عشر مسنہ واجب آید برین حساب بدہند و قول سوم آنست کہ ہیچ واجب نیاید تا شصت نشود و چون شصت شد دو تبیعہ واجب آید تا ہفتاد و چون ہفتاد شد مسنہ و تبیعۂ واجب آید تا ہشتاد و چون ہشتاد شد دو مسنہ واجب آید تا نود و چون نود شد سہ تبیعہ واجب آید تا صد و چون صد شد دو تبیعہ و یک مسنہ واجب آید ہم بدین حساب باید داد ہر سی را تبیعۂ و ہر چہل را مسنۂ و گاو و گاومیش در دادن زکوۃ یکسان است

باب صدقۃ الغنم نصاب گوسفندان چند است چہل است ہر چہ از کم چہل باشد در ایشان زکوۃ واجب نیاید و چون چہل باشند و چرائی باشند و سال بر ایشان بگذرد گوسفندی واجب آید تا صد و بیست ہمین باید داد و چون صد و بیست و یک شود انگاہ دو گوسفند واجب آید تا دویست و چون دویست و یک شود سہ گوسفند

واجب آید تا چهار صد و چون چهار صد شد چهار گوسفند واجب آید و در پانصد پنج گوسفند واجب آید پس در هر صدی یک گوسفند واجب آید و درین نیز گوسفند میش و گوسفند بز در زکوة دادن یکسان ست **باب زکوة الخیل** یعنی زکوة اسپ از اسپان واجب آید یا نه این **مسئله** بر سه وجه ست یکو جه آنست که واجب آید و یکو جه آنست که واجب نباید و یکو جه آنست که خلافست اما آن وجه که واجب آید اسپانی که باشند بجهت تجارت درین بالتفاق واجب آید و آن وجه که واجب نباید اسپانیکه نر باشند و همه برنشستنی باشند بالتفاق واجب نباید و آنوجه که خلافست آنست که نر و ماده آمیخته باشند نزدیک ابوحنیفه واجب آید خواهد بجهت هر اسپی دیناری بدهد و خواهد اسپانرا قیمت کند پس هر دویست درم پنج درم بباید داد و نزدیک ابو یوسف و محمد زکوة واجب نباید **مسئله** اگر مردی اسپانی از همه ماده باشند و هیچ نر نباشد زکوة واجب آید یا نه بدانکه ابوحنیفه را درین دو قولست بیک قول روایت طحاوی آن ست که واجب نباید و این قول ابوالحسن کرخی است و بقول دوم بروایت جعفر هندوانی آنست که واجب آید اما حکم خر و استر در زکوة یکسانست و نزد ابو یوسف و محمد رحمه الله همچون اسپ در خر و استر زکوة نیست مگر آنکه از برای بازرگانی باشد انگه واجب آید **مسئله** در اشتر بچگان و گوسفند بچگان و گوساله گان زکوة واجب آید یا نه نزدیک امام ابوحنیفه رح واجب نباید مگر آنکه در میان ایشان بزرگ باشند یکی یا دو یا چندان باشد انگاه واجب آید و نزدیک زفر بقدر آنکه بزرگان باشند زکوة بدهند چنانکه اگر ماده لاغر بودندی یکی بر قدر آن لاغر واجب آمدی و ابو یوسف رح را سه قولست یک قول آنست که واجب نباید تا انگاه که بقدری نرسد که اگر بزرگ بودندی یکی واجب آمدے و آن بست و پنج است پس واجب نباید تا آنکه بشماری رسد که در وی از بزرگان دو واجب آمدی و آن هفتاد و شش است پس واجب نباید تا آنکه بشماری رسد در بزرگان سه واجب آمدی و آن صد و چهل و پنجست آنگه واجب آید سه اشتر بچه و در روایت حسن ابن زیاد از ابو یوسف آنست که در پنج قیمت گوسفندی یا قیمت فصیل هر که کمتر باشد یعنی قیمت اشتر بچه که از شیر خوارگی بیرون آمده باشد و در ده قیمت دو گوسفند و یا قیمت فصیل انچه کمتر باشد و در پانزده همچنین قیمت سه گوسفند یا قیمت فصیل انچه کمتر است و در بست و چهار گوسفند یا قیمت فصیل انچه کمتر است و در بیست و پنج یک فصیل یعنی اشتر بچه روایت هشام بن عبدالله از ابو یوسف آنست که در پنج پنجم بخش فصیل **مسئله** اگر مردی اسنه بر و واجب شده باشد و مسنه ندارد و چکند اگر بتبیعه دارد بتبیعه بدهد و انچه زیادتی باشد از قیمت مسنه نیز بدهد و یا تبیعه واجب شده باشد مسنه بدهد و زیادتی بستاند و مسنه و تقی دهد که بتبیعه ندارد **مسئله** مصدق در ستدن مال زکوة کدام مال بستاند میانه یعنی نه گزیده ستاند

و نه فرومایه و مصدق کسی باشد که از مردمان زکوة بستاند و یکجا جمع کند و پس بدرویشان دهد **مسئله** زکوة بالقیمت دادن روا باشد یا نه نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد هم از عین آن واجب آید **مسئله** زکوة دستورانیکه کار کنند در خانه و بار بردارند و در ستورانی که علف از خانه خورند واجب آید یا نه نزدیک علماے ما واجب نباید و نزدیک مالک واجب آید **مسئله** اگر مردی نصابی داشت در اول سال پس میانه سال زیاده شد یکجا کرده زکوة دهد یا نه نزدیک علماے ما ضم کند و زکوة بدهد چون از جنس مال باشد چنانکه گاؤ داشت و گاو زیادت شد و یا گوسفند داشت گوسفند زیادت شد و یا اشتر داشت اشتر زیادت شد و اما اگر گاو داشت گوسفند زیادت شد و یا اشتر یافت در میان سال اینجا ضم نکند و نزدیک شافعی در همه احوال ضم نکند **مسئله** ستور سائمه کدام است آنکه بیشتر سال بیرون چریده باشد و اگر همه سال در خانه خورده باشد زکوة واجب نباید **مسئله** زکوة در نصاب ست یا در عفو نزدیک ابوحنیفه رح و ابو یوسف در نصاب نزدیک محمد رح هم در نصاب هم در عفو چنانکه اگر مردی هشتاد گوسفند داشت پس سال برایشان بگذشت بیش از انکه زکوة بدهد چهل هلاک شد و در چهل نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح گوسفندی واجب آید و نزدیک محمد نیمه گوسفند واجب آید همچنین اگر مردی صد و بیست گوسفند داشت پس هشتاد هلاک شد چهل باند نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف گوسفندی تمام واجب آید و نزدیک محمد سوم حصه گوسفند واجب آید **مسئله** اما اگر مردی مالی بنصاب تمام داشت و سالے بران بگذشت پس بیش از انکه زکوة بدهد آن مال تمام هلاک شد زکوة از وی ساقط شود یا نه نزدیک علماے ما ساقط شود و نزدیک شافعی زکوة در گردن او باشد **مسئله** اگر مردی بیش از تمام شدن سال زکوة مال بدهد روا باشد نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی روا نباشد **باب زکوة الفضة** نصاب نقره چندست دویست درم سنگ اگر کم ازان باشد زکوة واجب نباید و چون دویست درم سنگ باشد و سال بران بگذرد پنج درم سنگ واجب آید و چون زیادت از دویست درم سنگ شد نزدیک امام ابوحنیفه هیچ واجب نباید تا چهل درم سنگ نشود پس در هر چهل درم سنگ درمی واجب آید و نزدیک ابو یوسف رح و محمد رح هر چه زیادت شود بحساب آن واجب آید **مسئله** اگر غالب در سیم نقره باشد حکم آن چه باشد حکم آن نقره باشد همچنانکه در دینار غالب زر باشد حکم او زر باشد اما اگر غالب غش باشد حکم او عروض باشد چون از برای بازرگانی باشد قیمت او چون بنصاب رسد انگاه زکوة واجب آید **باب زکوة الذهب** نصاب زر چندست بیست مثقال اگر کم از بیست مثقال باشد زکوة واجب نباید و چون بیست مثقال باشد و سال بر وی بگذرد آنگه زکوة آن نیم مثقال زر واجب آید و در زیادت از بیست مثقال واجب نباید نزدیک ابوحنیفه رح تا چهار مثقال زیادت نشود چون بیست و چهار

مثقال شد انگه دو قیراط واجب آید پس در هر چهار که زیادت می شود دو قیراط واجب آید و نزدیک ابویوسف رح و محمد رح در هر اندک و بسیار آنچه زیاده شود بحساب آن واجب آید که بدهد مسئله در زر زده و نقره زده زکوة واجب آید یا نه نزدیک علماے ما در زر زده یعنی زر یکه ازان پیرایه ساخته باشند و در زر نازده در هر دو واجب آید و در قول شافعی رح در نازده واجب آید و در پیرایه زنان واجب نیاید

باب زکوة العروض در عروض زکوة واجب آید یانه هر عرضی یعنی هر کالائی که از بهاے بازرگان باشد و قیمت آن کالا بنصاب برسد زکوة در وے واجب آید مسئله قیمت کالا از چه چیز کنند یعنی قیمت او از زر کنند یا از سیم نزدیک علماء ما آنچه درویشان را سودمند باشد و نزدیک شافعی رح آنچه مالک را سودمند باشد مسئله اگر مردی را اول سال نصاب تمام باشد درمیانه سال نقصان شود باز در آخر سال نصاب تمام باشد زکوة واجب آید یانه نزدیک علماے ما واجب آید و نزدیک شافعی رح واجب نیاید و این آنچنان باشد که مردی را اول سال دویست درم باشد پس درمیانه سال صد و پنجاه شود باز در آخر سال دویست درم تمام شود درینجا نزدیک علماے ما زکوة واجب است و نزدیک شافعی رح واجب نیست مسئله اگر مردی بعضی کالا دارد و بعضے زر و نقره و هیچ کدام نصاب تمام ندارد و بضم کردن یک چیز را نصاب مے شود ضم کند و زکوة بدهد یانه نزدیک ابوحنیفه بقیمت ضم کند و نزدیک ابویوسف و محمد رح باجزا دهد و صورت این مسئله چنین بود که مردی هشت مثقال زر دارد و صد درم نقره دارد و قیمت هشت مثقال زر بصد درم نقره میرسد نزدیک ابوحنیفه ضم کند زکوة دهد و نزدیک ابویوسف رح و محمد رح ضم نکند اما اگر مردی پنجاه درم نقره دارد و پانزده مثقال زر دارد و یا صد و پنجاه درم دارد و پنج مثقال زر دارد و نزدیک ابویوسف و محمد ضم کنند و زکوة بدهد و نزدیک ابوحنیفه نیز اگر قیمت بیکدگر برسد که نصاب تمام شود زکوة واجب نیاید

باب زکوة الزروع والثمار عشر در چه واجب آید نزدیک امام ابوحنیفه هر چه از زمین برآید خواه اندک باشد خواه بسیار خواه سال بسال ماند خواه نماند خواه سیلاب داده باشد خواه باران درینهمه نزدیک او یکسانست مگر آنکه در سه چیز واجب نیاید یکی در هیزم دوم در کاه سوم در نی و نزدیک ابویوسف و محمد رح واجب نیاید مگر که میوه باشد که سال بسال ماند و به پنج وسق برسد هر وسقی شصت صاع باشد و هر صاعی چهار من باشد انجمله هزار و دویست من باشد مسئله در سبزیها عشر واجب آید یانه نزدیک ابوحنیفه عشر واجب آید و نزدیک ابویوسف و محمد عشر واجب نیاید اما اگر در چیزی که بدلو آب داده باشد در ان

باتفاق

باتفاق همه علما نیمه عشر واجب آید مسئله اما آنچه در پیمانه در نیاید چون زعفران و پنبه و انگبین در وے عشر واجب آید یانه نزدیک امام ابوحنیفه رح در اندک و بسیار او واجب آید و نزدیک ابویوسف واجب نیاید تا قیمت وی به پنج وسق نرسد از کمترین حبوبی که در وسق در آید و نزدیک محمد رح واجب نیاید تا پنج شمار نرسد مثل اگر پنبه باشد بر پنج تنگ و اگر زعفران باشد به پنج من اما در انگبین عشر واجب آید یانه نزدیک ابوحنیفه در اندک و بسیار واجب آید و نزدیک ابویوسف تا پنج خنبک نشود واجب نیاید و نزدیک محمد تا پنج فرق نشود و فرق هژده من باشد و جمله نود من باشد و خنبک مشکی را گویند از بزه بچه خرد باشد مسئله در زمین خراجی عشر واجب آید یا نه واجب نیاید

باب من یجوز دفع الصدقة الیه ومن لایجوز کسانیکه دادن زکوة بدیشان روا باشد چند گروه اند هشت گروه که خداوند تعالی در قرآن بیان مے فرماید انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم واینها هشت گروه بودند اما یک گروه ازایشان ساقط شده است و آن مولفة قلوب است مولفة قلوب آنها اند که در ابتداء اسلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در جنگها یاری دادند و ایشان کافران بوده اند اما درین وقت ایشان ساقط شدند زیرا که اسلام را حق تعالی قوی گردانید و بدیشان حاجت نیست اما ازان هفت دیگر یکے فقیر ست دوم مسکین است سوم عاملان چهارم مکاتبان پنجم تارمان ششم غازیان هفتم راه گذریان اما فقیر کسی باشد که او را هیچ چیز نباشد و مسکین آنست که او را چیزی باشد اما کم از نصاب باشد و عاملان کسانی باشند که ایشان زکوتها از مردمان گرد کنند و ایشان گماشته سلطان باشند و سلطان براندازه کار ایشان چیزے بدهد و مکاتب آن باشد که خویشتن را از خواجه خود باز خریده باشد و بهاے خویش در گردن خود کرده باشد و غارم آن باشد که وام دار باشد و غازیان آنها اند که از غزا مانده باشند از بی سلاحی و بے آبی و راه گذریان کسانی اند که ایشان در سفر باشند و در سفر شان چیزے نباشد اگر چه در خانه مال بسیار دارند اما در سفر چیزے ندارند و بدینها همه مالک بخیار باشد خواهد هر هفت گروه را دهد خواهد بر یک گروه اختصار کند و نزدیک شافعی رح دو قولست یکی آنکه از هر طائفه سه تن بباید تا زکوة روا باشد دادن و قول دوم همان قول علماے ماست مسئله زکوة دادن ذمی را و از زکوة مسجد بنا کردن و مرده را کفن ساختن روا باشد یا نه روا نباشد ذمے کافر را گویند که خراج گزار باشد مسئله اگر از مال

زکوٰة بندهٔ خود را آزاد کند روا باشد یا نه روا نباشد مسئله زکوٰة دادن مر پدر را و جد و فرزند را و فرزندانِ فرزند را روا باشد یا نه روا نباشد مسئله و اما اگر زن مر شوی را زکوٰة دهد نزدیک امام ابوحنیفه رح روا نباشد و نزدیک ابویوسف رح و محمد رح روا باشد مسئله اگر مردی مر مکاتب خویش را زکوٰة دهد و یا بندهٔ خود را و یا بندهٔ توانگری را و یا فرزند توانگری را که ضعیف باشد روا باشد یا نه روا نباشد مسئله اگر فرزند هاشمی را دهد روا باشد یا نه روا نباشد و فرزندان هاشم کدام اند آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث بن عبد المطلب و موالی ایشان مسئله اگر مردی زکوٰة مال را بمردی داد گمان برد که او درویش است پس پیدا آمد که او توانگر بهست یا هاشمیست و یا کافرست و یا در تاریکی بداد و پس پیدا شد که پدر اوست یا پسر اوست این زکوٰة روا باشد و از گردن او ساقط شود یا نه نزد ابوحنیفه رح و محمد رح روا باشد و از گردن وے بیفتد و نزدیک ابویوسف روا نباشد مسئله و اگر زکوٰة داد پس مکاتب او پیدا شد یا بندهٔ او پدید آمد روا باشد یا نه روا نباشد در جملهٔ قولها و زکوٰة دادن روا نباشد بکسے که او مالک نصاب باشد از هر کدام مالیکه بهست و اگر کم از نصابی باشد کسے را آنکس را زکوٰة دادن روا باشد که بدهند مسئله اگر مردی کم از نصابی دارد اما کاسب است و تندرست است او را زکوٰة دادن روا باشد یا نه روا باشد اگرچه کاسب و تندرست ست مسئله نقل کردن زکوٰة از شهرے به شهرے روا باشد یا نه روا نباشد مگر آنکه اهل آن شهر محتاج تر باشد از کسانیکه درین شهر اند یا دران شهر او را قرابتی ضعیف باشد آنگاه روا باشد

باب صدقة الفطر

صدقهٔ فطر بر که واجب آید بر آزاد و مسلمان چون مالک مقدار نصاب باشد و این نصاب او زیادت باشد از خانهٔ بودنی و جامهٔ پوشیدنی و متاع و اسپ و سلاح از آن نفس خود آنگاه صدقهٔ فطر بدهد از آن خود و از آن اولاد صغار مسئله صدقهٔ فطر از آن اولاد کبار بر پدر واجب آید یا نه واجب نیاید اگرچه این اولاد کبار در نفقهٔ او باشند مسئله صدقهٔ فطر از آن مکاتب و از آن بندهٔ تجارتے واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله اگر بندهٔ میان دو شریک باشد صدقهٔ فطر بر که واجب آید نزدیک علماء ما بر هیچ کس از ایشان واجب نیاید و نزدیک شافعی بر هر دو واجب آید مسئله اگر مسلمانی بندهٔ کافر دارد صدقهٔ فطر بر وے واجب آید یا نه نزدیک علمائے ما واجب آید نزدیک شافعی واجب نیاید مسئله صدقهٔ فطر چه باید داد و چند باید داد دو من گندم یا چهار من جو یا چهار من خرما مسئله صدقهٔ فطر کدام وقت واجب گردد چون صبح صادق بدمد اما اگر پیش از

صبح بمیرد صدقه واجب نیاید مسئله اگر مردی اسلام آرد یا فرزندی بزاید در روز عید فطر صدقهٔ فطر واجب آید یا نه اگر پیش از صبح باشد واجب آید و اگر بعد از صبح باشد واجب نیاید مسئله مستحب در صدقهٔ فطر چیست آنکه نخست بدهند پس بنمازگاه روند مسئله اما اگر صدقهٔ فطر را مقدم دارد و پیش از روز عید بدهد روا باشد یا نه به مذهب علمائے ما روا باشد اگرچه دو سال پیش از آن بدهد و نزدیک شافعی نه تقدم روا باشد نه تاخر روا باشد

کتاب الصوم

روزه بر چند وجه ست بر دو وجه ست یکے فریضه دوم نفل اما فریضه نیز دو وجه است یکے آنکه تعلق دارد بزمان و دیگر آنکه تعلق ندارد بزمان اما آنکه تعلق بزمان دارد چون روزه ماه رمضان ست و یا روزهٔ نذر معین آنرا نیت بشب باید کرد و اگر در شب نکرد روز را تا مادام که آفتاب نگشته است اگر نیت بکند روا باشد اما آنکه تعلق ندارد بزمان چون نذر غیر معین و کفارهٔ ظهار نیت این جز در شب روا نباشد و اگر نیت نه کرد تا صبح صادق نیت او روا نباشد مسئله مردمان را واجب آید که بیست و نهم از شعبان ماه رمضان را طلب کنند یا نه واجب آید اگر ببینند روزه دارند و اگر نه بینند سی روز از ماه شعبان تمام کنند و پس روزهٔ ماه رمضان آغاز کنند مسئله اگر مردی ماه رمضان تنها بیند او را روزه داشتن روا باشد یا نه روا باشد اگرچه قاضی گواهی او بدیدن ماه نشنود مسئله در دیدن ماه رمضان قاضی گواهی چند کس شنود گواهی یک کس بسنده باشد اگر در آسمان ابری یا گردی یا غباری باشد خواه این کس آزاده باشد خواه بنده مرد باشد یا زن و اگر در آسمان هیچ ابرے و علتی یا غبارے نباشد گواهی او نشنوند تا جمع انبوه گواهی ندهند که از گواهی ایشان اهل شهر را تمامی خبر شود مسئله وقت روزه از کے تا کے باشد از وقت صبح صادق تا فرو شدن آفتاب مسئله حد روزه چیست حد روزه آنست که روزه دار باز ایستد از خوردن و آشامیدن و مجامعت کردن در روز چون نیت روزه کرده باشد مسئله اگر مردی روزه دار به فراموشے چیزے بخورد یا بیاشامد یا مجامعت کند در روز روزه او تباه شود یا نه تباه نه شود مسئله پس اگر روزه داری بخفت پس او را احتلام افتاد یا در زنی بشهوت نگریست آب از وی فرود آید یا از روغن سر چرب کرد یا حجامت کرد یا در چشم سرمه کرد یا قبله داد روزه او تباه شود یا نه تباه نه شود مسئله اگر به قبله دادن آب منی فرود آید قضا واجب آید یا کفارت قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله روزه دار را قبله دادن روا باشد یا نه اگر بر نفس خود ایمن باشد روا باشد و اگر بر نفس خود ایمن نباشد روا نباشد بدانند که اگر بوسه بجوید هم داد از آن

آب جدا خواهد شد کراهیت باشد و اگر بداند که ازین بوسه از من آب منی رها نخواهد شد روا باشد مسئله اگر روزه داری قی کند روزهٔ او تباه شود یا نه اگر به پری دهن باشد تباه شود و اگر کم از پری دهن باشد تباه نشود مسئله اگر روزه داری سنگ ریزه یا آهن ریزه فرو برد روزهٔ او تباه شود یا نه روزه تباه شود اما قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردے روزه دار مجامعت کند در یکی از دو راه یا بخورد یا بیاشامد عمداً چیزے را که مر غذا را شاید یا دارو را شاید چه واجب آید هم قضا واجب آید هم کفارت واجب آید مسئله کفارت روزه چیست آنچه کفارت است مر ظهار را یعنی کفارهٔ ظهار آنست که برده آزاد کند و یا شصت درویش را طعام دهد هر کسی را دو من طعام کفارهٔ روزه نیز همین است مسئله اگر روزه داری دون الفرج مجامعت کند و آب منی فرود آیدش قضا و کفارت واجب آید یا نه قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله اگر روزه داری بیرون از ماه رمضان روزه را تباه کند چه واجب آید قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید و کفاره روزه در هیچ جا واجب نیاید مگر در تباه کردن روزهٔ ماه رمضان مسئله اگر روزه داری حقنه گیرد یا در بینی چیزے چکاند و یا در گوش چیزے چکاند و یا داروی کند که در شکم وی برسد و یا بدماغش رسد روزهٔ او تباه شود یا نه به قول ابوحنیفه تباه شود و به قول ابویوسف و محمد تباه نه شود مسئله اگر روزه داری در سوراخ ذکر خود چیزے بچکاند روزهٔ او تباه شود یا نه نزدیک ابوحنیفه و محمد تباه نشود و نزدیک ابویوسف تباه شود مسئله اگر روزه دارے بسر زبان چیزے بچشید روزهٔ او تباه شود یا نه روزه تباه نه شود اما کراهیت باشد مسئله اگر زنے روزه دار برای بچهٔ خود طعام بخاید روا باشد یا نه اگر کسے دیگر باشد کراهیت باشد و اگر نباشد کراهیت نه باشد مسئله اگر روزه دارے کندر خاید روزهٔ او تباه شود یا نه روزه تباه نه شود اما کراهیت باشد مسئله اگر مردی در ماه رمضان بیمار شود روزه بکشاید یا نه اگر داند که از روزه داشتن بیماری او زیادت می شود بکشاید روا باشد و بعد از ان نیکو شود قضا کند مسئله مسافر را روزه داشتن روا باشد یا نه نزدیک علماء ما اگر بتواند فاضلتر آن باشد که روزه دارد و اگر بکشاید نیز روا باشد و نزدیک شافعی کشادن فاضلتر باشد و نزدیک مالک روزه داشتن در سفر روا نباشد مسئله اگر بیماری در حال بیماری یا در حال سفر بمیرد قضا واجب آید یا نه قضا واجب نیاید مسئله اگر بیماری به شد یا مسافری مقیم شد پس بمرد قضا واجب آید یا نه قضا واجب آید بقدر صحت و اقامت مسئله قضای ماه رمضان پراگنده واجب آید یا پیوسته نزدیک علمای ما او بختیار است خواهد پراگنده دارد و خواهد

پیوسته و نزدیک شافعی پیوسته دارد مسئله اگر مرد را قضای ماه رمضان بود و روزه نداشت تا ماه رمضان دیگر در آمد اکنون نخست روزهٔ وقت دارد یا روزهٔ قضا دارد و نزدیک علمای ما نخست روزه وقتی ادا کند پس روزهٔ قضا و نزدیک شافعی نخست روزهٔ قضا دارد پس روزهٔ وقت مسئله اگر زنی باردار است یا بچه شیر دارد می ترسد که اگر روزه دارد بچهٔ او را زیان دارد اگر روزه بکشاید روا باشد یا نه بکشاید و قضا کند و فدیه بروی واجب نیاید مسئله پیر فرتوتے که قادر نیست بر روزه داشتن چکند روزه بکشاید و طعام دهد هر روز و را چنانچه طعام دهند در کفارة مسئله اگر مردے را قضاے ماه رمضان باشد پس وصیت کرد که بجهت روزه او را طعام دهند پس بمیرد چه گونه کند هر روزے را از جهت او مر مسکینے را نیم صاع گندم یا صاعے از خرما یا صاعے از جو بباید داد مسئله اگر مردی در نماز تطوع یا روزه تطوع در آید پس تباه کند قضا واجب آید یا نه نزدیک علماے ما قضا واجب آید و نزدیک شافعی قضا واجب نیاید مسئله اگر کودکے بالغ شود یا کافری مسلمان شود در ماه رمضان چه کند باقی روز را امساک کند یعنی چیزے نخورد و بعد از ان روزه دارد و گذشته را قضا واجب آید مسئله و اگر مردے در ماه رمضان بیهوش شد قضاے روزه واجب آید یا نه آن روز که بیهوش شده است اگر در حلق او چیزے رفته بود قضاے آن واجب آید و اگر نه رفته بود قضاے آن روز واجب نیاید باقی روزهاے دیگر را قضا واجب آید مسئله اگر دیوانه در بعض ماه رمضان بهوش باز آمد گذشته را قضا واجب آید یا نه گذشته را قضا کند مسئله اگر زنے در بعضی از ماه رمضان حائض شود چه کند روزه بکشاید اما بعد از انکه پاک شود قضا کند مسئله اگر مسافری مقیم شود یا حائضی پاک شود در بعضی از ماه رمضان چه کند آن روز چیزے نخورند و بعد از ان روزه دارند مسئله اگر مردی سحر خورد بگمان آنکه صبح ندمیده است یا روزه بکشاید بگمان آنکه آفتاب فرو شده است پس معلوم شد که صبح دمیده بود و آفتاب فرو نه شده بود حکم این روزه چه شود روزه تباه شود قضا واجب آید اما کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی ماه شوال را نه بیند روزه کشادن روا باشد یا نه روا نباشد مسئله در دیدن ماه شوال گواهی چند کس شنوند اگر ابری باشد بر آسمان گواهی دو کس بسنده باشند از مردان و یا مردے و دو زن و اگر در آسمان ابرے نباشد گواهی نشنوند تا جمع انبوه گواهی ندهند که خبر کردن ایشان تمام اهل شهر را خبر شود **باب الاعتکاف** اعتکاف چیست مستحب است و صورت اعتکاف چیست درنگ کردن با روزه و نیت اعتکاف بهم مسئله بر معتکف چند چیز حرام است سه چیز

وطی کردن لمس کردن و قبله زدن **مسئله** معتکف را از مسجد بیرون آمدن روا باشد یا نه روا نباشد
مگر بحاجت انسانی چون بول و غائط و بجهت نماز آدینه **مسئله** مر معتکف را در مسجد بیع و شرا روا باشد یا
نه روا باشد اگر کالا در مسجد نیارند و اگر حاضر کنند کراهیت باشد **مسئله** معتکف را در مسجد سخن گفتن روا
باشد یا نه سخن خیر روا باشد و خاموش بودن کراهیت باشد **مسئله** اگر معتکفی مجامعت کند شب یا روز
اعتکاف او باطل شود یا نه باطل شود **مسئله** اگر مردے بر نفس خود اعتکاف روزها واجب کند درین
روزها شبها نیز در آید یا نه هم شب دهم روز پیوسته در آید اگر چه شرط پیوستگی نه کرده است اما اگر هر روز
نیت کند شبها در نیاید و الله اعلم **کتاب الحج** حج برکه واجب آید بر آزاد و بالغ و عاقل و
مسلمان چون قادر باشد بر کردن حج یعنی او را چندانی باشد که توشه کند در راه و این قدر نیز باشد
که به عیال و فرزندان دهد تا توشه خود کنند و نفقه کنند تا او از حج باز آید و این توشه و نفقه زیادت
باشد از خانه بودنی و جامه پوشیدنی و دیگر آنکه راه ایمن باید **مسئله** زن را در حج رفتن بی محرم روا باشد
یا نه اگر میان او و میان مکه سه شبانروزه راه باشد روا نباشد و اگر کم از سه شبانروزه راه باشد روا باشد
مسئله مواقیت که از انجا بی احرام گرفته گذشتن روا نباشد چند است پنج اهل مدینه را ذو الحلیفه و اهل عراق
را ذات العرق و اهل شام را جحفه و اهل نجد را قرن و اهل یمن را یلملم **مسئله** اگر مردی احرام را مقدم دارد
پیش از انکه بمواقیت برسد احرام گیرد روا باشد یا نه روا باشد **مسئله** اگر مردے خواهد که احرام گیرد چه کند
غسلی بکند و یا آبدست کند اما اگر غسلی کند فاضلتر باشد و دو جامه نو بپوشد اگر شسته باشد و اگر نه جامه که میسر شود
بپوشد یکے ازار و دوم ردائی و خوشبوئی بمالد اگر باشد مر او را و بعد ازان دو رکعت نماز بگذارد
و بگوید اے بار خدائے من می خواهم که حج کنم تو بر من آسان گردان و از من پذیرفته گردان و بعد
ازان لبیک گوید بعد از نماز خود پس اگر نهان حج باشد نیت لبیک بکند حج و صورت تکبیر اینست که بگوید لبیک
اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک و اگر زین میانه چیزے خالی
کند روا نباشد ازین کلمها که گفتم و اما اگر زیادت کند روا باشد **مسئله** چون لبیک کند احرام بند و پرهیز
دارد از جائیکه خداوند تعالی نهی کرده است از پلیدی و از تباهی و از خصومت و صید نه کند و در حال
احرام و بر کشتن صید راه ننماید و بسوے صید کشتن اشارت نه کند و پیراهن دوخته نپوشد و ازار دوخته نپوشد
و عمامه بر سر ننهند و کلاه را نیز بر سر ننهند و قبا نپوشند و موزه نپوشند مگر آنکه نعلینی پوشند که از فرود شتالنگ

آنرا بریده باشند و سر را و روی را خوشبوی نکند و خوشبوی بخود نمالد و موے سر را فرو نیارد و ناخن را
کوتاه نه کند و موے اندام را فرو نیارد و جامه رنگین از هیچ رنگی نپوشد چنانکه از رنگ زعفران و معصفر
و انچه مانند این باشد نپوشد مگر آنکه شسته باشد اگر بپوشد روا باشد **مسئله** محرم در حال احرام غسل کند یا نه
روا باشد که غسل کند و در گرمابه رود و سر و ریش را بشوید برگ خطمی و تکبیر گوید لبیک بعد از نماز با آواز
بلند و بر داشته و اگر بجز ازین کند که گفته شد روا نباشد و باید که لبیک بسیار گوید هر باری که اشتر بر بلندے
برود و یا بر وادی فرود رود و یا اشتر سواری را ببیند و وقت سحرگاه **مسئله** چون در مکه در رود چکند ابتدا کند
از مسجد حرام چون خانه کعبه را معاینه کند تکبیر گوید و تهلیل گوید پس ابتدا کند بحجر اسود و روی بدو آرد و
تکبیر گوید و دستها بر دارد و استلام آرد و حجر اسود را ببوسد اگر تواند بے آنکه رنج رسد مسلمانی پس طواف
آغاز کند از جانب راست و اما اضطباع پیش از انکه آورده باشد چادر از جانب دست راست در آرد و
بر دوش چپ افگند و طواف خانه کعبه هفت گشت بکند و دوگانی در طواف در آرد و سه گشت نخست بپویه
رود و چهار دیگر برفتار خود رود و هر بار که بحجر اسود رسد استلام بکند و ختم طواف نیز باستلام حجر اسود کند
چون از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم آید آنجا دو رکعت نماز بکند و اگر آنجا زحمت باشد که نه تواند
کرد در مسجد حرام دو رکعت نماز کند و این طواف قدوم سنت است و واجب نیست و بر اهل مکه طواف
قدوم واجب نیاید و چون از طواف فارغ شود از باب صفا بیرون آید و بر کوه صفا برود و روی بقبله آرد
و تکبیر گوید و تهلیل گوید و بر پیغامبر علیه السلام درود فرستد و هر حاجتیکه خواهد بخواهد پس از انجا فرود آید و بمروه
رود و برفتار خود میرود تا ببطن وادی رسد چون ببطن وادی رسد در میان دو میل سبز بپوید تا بکوه مروه رسد پس
چون بکوه مروه برود همان بجای آرد که بر کوه صفا بجای آورده باشد و این یک گشت و هفت گشت
همچنین بکند از صفا آغاز کند و بمروه ختم کند پس بمکه ساکن شود و هر بار که در خانه رود طواف بکند پیش از
ترویه بیک روز و آن روز هفتم ذو الحجه باشد امام بیرون آید و خطبه بکند و در خطبه مردمان را بیرون آمدن
از منا و نماز عرفات و وقوف عرفات بیاموزد پس نماز بامداد در روز ترویه هشتم ذو الحجه بمکه بکند پس بمنا رود
و شب در منا باشد و نماز بامداد در روز عرفه در منا بکند پس روی بعرفات آرد و آنجا بباشد تا آفتاب بگردد چون
آفتاب بگشت امام خطبه کند و در خطبه مردمان را وقوف عرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و طواف زیارت و
قربان کردن بیاموزد چون از خطبه فارغ شود امامت کند نماز پیشین و نماز دیگر بیک بانگ نماز و یک قامت

مسئله اگر مردی در رخت خود نماز کند او را جمع کردن روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه جمع کردن روا
نباشد مگر هر نمازی را بوقت خود کند نماز پیشین را در وقت نماز پیشین کند و نماز دیگر را بوقت نماز دیگر
و نزدیک ابویوسف رح و محمد اگرچه تنها در رخت خود خواهد که جمع کردن روا باشد و چون از نماز فارغ
شود روی به موقف عرفات آرد و نزدیک کوه بایستد و در عرفات هرجا که بایستد روا باشد مگر در بطن عرنه نام
جائیست آنجا نشاید ایستاد و مستحب مر امام را آنست که غسل کند پیش از وقوف عرفات و بر راحله ایستد
جائی بلند تر و مردمان را مناسک حج بیاموزد و جهد در دعا گفتن کند و دعا گوید تا آفتاب فرو شود امام و
قوم از عرفات باز گردند و بر رفتار خود میروند تا بمزدلفه رسند و شب در مزدلفه کنند و مستحب آنست که بنزدیک
کوه فرود آیند که بران میقده است و او را قزح گویند پس امام امامت کند نماز شام و نماز خفتن بیک بانگ نماز
و یک اقامت بگذارند **مسئله** اما اگر مردی نماز شام در راه مزدلفه کند روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه
روا نباشد و نزدیک ابویوسف و محمد رح روا باشد و چون صبح بدمد در غلس امامت کند پس چون از نماز فارغ
شود در مزدلفه وقوف آرند و در مزدلفه هرجا که بنشینند روا باشد مگر در محسر نام جائیست پیش از انکه آفتاب
برآید امام و مردمان باز گردند و بمنا روند در می جمار آغاز کنند هفت سنگ در جمرهٔ عقبه بیندازند پس آنکسان
با هر سنگی تکبیر گویند و اولین سنگ که باندازند آغاز کنند لبیک قطع کنند پس چون فارغ شوند ذبح کنند
پس حلق کنند یا قصر کنند و حلق کردن فاضلتر پس همه چیز بر وی حلال شود مگر زنان پس همان روز یا
دوم روز یا سوم روز بمکه آیند و طواف خانهٔ کعبه هفت گشت به کنند و این طواف را طواف زیارت گویند
و این طواف فریضه است در حج اگر در طواف قدوم سعی آورده نباشد درین طواف سعی بیارد
و زنان نیز بر وی حلال شوند و اگر این طواف را تاخیر کند کراهیت باشد و دمی لازم آید نزدیک ابوحنیفه
و نزدیک ابویوسف رح و محمد رح واجب نیاید و چون از طواف فارغ گردد بمنا رود و شب آنجا باشد و در روز
دوم از روز عید چون آفتاب بگردد سه بار سنگ اندازد جمله بست و یک سنگ باشد هفت هفت در جمرهٔ اولین
و آنجا بایستد و دعا گوید و هفت در جمرهٔ عقبه و آنجا نایستد و نیز دعا نگوید و روز سوم سنگ بیندازد جمله هفتاد
سنگ بیندازد و هفت در جمرهٔ عقبه بیندازد در روز نزول و بیست و یکان در سه روز دیگر هر روز بیست
و یک سنگ **مسئله** اگر سوم روز پیش از زوال سنگ بیندازد روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه رح
پس از صبح صادق روا باشد و نزدیک ابویوسف و محمد رح روا نباشد **مسئله** اگر پیش از انکه بیندازد و

بنه نقل کند روا باشد یا نه کراهیت باشد اما چون بمکه رسد مستحب آنست که بمحصب جائیست آنجا فرود آید
و طواف خانهٔ کعبه هفت گشت به کند و سعی و رمل نیارد و این طواف را طواف صدر گویند و طواف صدر
واجب است مگر بر اهل مکه و بر اهل مکه نه طواف قدوم است و نه طواف صدر پس حاجی از طواف صدر فارغ
آید بخانه باز گردد و اگر محرمی در مکه در نیاید و روی بعرفات آرد و وقوف آرد طواف قدوم را بر وی
چیزی واجب نیاید **مسئله** وقت حج از کی تا کی است پس از زوال روز عرفه تا صبح صادق روز عید
مسئله اگر مردی از عرفات بگذشت و او خفته و بیهوش بود و یا ندانست که عرفات است از وقوف محسوب
باشد یا نه محسوب باشد **مسئله** حکم زن در حج همچون حکم مرد است یا نه همچون حکم مرد است مگر آنکه سر
را برهنه نه کند اما روی را برهنه کند و بآواز بلند لبیک نه گوید و سعی و رمل نیارد و حلق نکند و قصر
کند **باب القران** قران فاضلتر یا افراد یا تمتع نزدیک امام ابوحنیفه نخست قران پس
افراد پس تمتع و نزدیک ابویوسف رح و محمد رح نخست قران پس تمتع پس افراد و نزدیک شافعی رح
نخست افراد پس تمتع پس قران **مسئله** صفت قران چیست آنکه دو رکعت نماز کند پس لبیک
گوید از برای حج و عمره از میقات جای وی پس از نماز بگوید بار خدایا من می خواهم که حج و عمره
کنم آسان کن بر من و پذیرفته گردان از من پس چون بمکه آید آغاز کند طواف خانهٔ کعبه هفت
گشت بکند و در گشت نخست بپوید و در چهار دیگر بر رفتار خود برود پس سعی میان صفا و مروه بیارد
چنانکه مفرد آرد پس چون روز عید باشد بجمرهٔ عقبه سنگ بیندازد پس چون فارغ شود ذبح کند
گاو یا گوسفند یا شتر و یا هفت بخش از گاو و یا هفت بخش از شتر و این را دم قران گویند و اگر دم قران
ندارد ده روز روزه دارد سه در حج یک روز پیش از ترویه و یک روز ترویه و روز عرفه و
هفت دیگر چون از مکه باز گردد بسوی خانه رود و روزه دارد اما اگر پس از فراغ حج هم در مکه روزه
دارد روا باشد و اما اگر سه روز فوت شود از وی یا روز عید نحر بگذشت پس روزه محسوب نباشد **مسئله**
اما اگر قارنی در مکه در نیاید و روی بعرفات آرد رافض عمره شود یا نه رافض عمره شود بوقوف عرفات دم قران
از گردن وی بیفتد و دمی واجب آید از برای گذاشتن عمره را و قضای عمره واجب آید **باب التمتع** تمتع
فاضلتر یا افراد نزدیک امام ابوحنیفه افراد فاضلتر از تمتع و نزدیک ابویوسف و محمد تمتع فاضلتر از افراد **مسئله**
تمتع بر چند وجه است بر دو وجه است یکی آنکه هدی براند دوم آنکه هدی نراند **مسئله** صفت متمتع چیست

آنکه احرام کرد از میقات جای از برای عمره تا در مکه در آید طواف خانه کعبه بکند و سعی بیارد میان صفا و
مروه و حلق کند یا قصر کند و از عمره حلال شود و لبیک پس از ان نه گوید و در مکه مقیم شود حلال تا روز ترویه
و چون روز ترویه باشد احرام گیرد از برای حج از مسجد عائشه نخست افراد کند همچنان که حاجیان مفرد
کنند بروے رمی واجب آید از براے تمتع را و اگر دم تمتع ندارد ده روز روزه دارد سه در حج و هفت
آن وقت که باز خواهد گشت چنانکه از براے دم قرآن را گفتم و این صفت متمتع بود مسئله اگر متمتع
خواهد که هدی راند چگونه راند نخست هدی راند یا احرام گیرد نخست احرام گیرد پس هدے راند و اگر هدی او
اشتر باشد در گردن او شکینه کهن یا نعلین کهنه ببندد مسئله کوهان اشتر بشگافند یا نه نزدیک امام
ابو حنیفه نشگافند و نزدیک ابو یوسف و محمد بشگافند کوهان او را از جانب راست مسئله چون در خانه
کعبه در آید چه کند طواف کند و سعی آرد و حلال نه شود تا احرام نگیرد از برای حج روز ترویه مسئله
اگر بیش از ترویه احرام گیرد روا باشد یا نه روا باشد اما رمی واجب آید از براے تمتع مسئله متمتع کی
حلال شود چون حلق کند از برای هر دو احرام حلال شود و اهل مکه تمتع و قرآن نه کنند ایشان را افراد است
خلاصه مسئله اگر متمتع بخانه باز گردد از فراغ عمره و هدی رانده باشد تمتع او باطل شود یا نه این مسئله بر سه
وجه است یک آنست باتفاق باطل شود وجهی دیگر آنست که باتفاق باطل نه شود و وجه سوم خلاف
اما وجه باطل آنست که اگر بخانه خود باز گردد باتفاق باطل شود اگر در مکه مقیم شود باطل نشود اما وجه خلاف
آنست که اگر در شهرے دیگر رود بجز شهر خود نزدیک امام ابو حنیفه تمتع او باطل شود و نزدیک ابو یوسف و
محمد تمتع او باطل نه شود مسئله اگر مردے احرام گیرد از براے عمره پیش از ماههای حج او متمتع باشد
یا نه اگر سه گشت پیش از ماه شوال کرده باشد و چهار گشت در ماه شوال آرد او متمتع باشد و اگر چهار گشت
پیش از ماه شوال آورده باشد و سه در ماه شوال آرد متمتع نباشد مسئله ماههای حج چند است شوال
و ذوالقعده و ذوالحجه مسئله اگر پیش از ماههای حج احرام گیرد روا باشد یا نه روا باشد و حج او درست باشد مسئله
اگر زنی حائض شود نزدیک احرام گرفتن چکند غسل و احرام گیرد و کند همچنانکه حاجیان دیگر کنند مگر آنکه طواف
خانه کعبه نکند تا پاک نشود مسئله اگر پس از وقوف عرفه و پس از طواف زیارة برسد حائض چکند باز گردد
از مکه و بخانه رود و بترک طواف صدر بروے چیزے واجب نیاید

کتاب الجنایات

عضوے اگر محرمی
بوے خوش کند بروے چه واجب آید پس اگر از عضوی کامل و یا زیادت از عضوی باشد دمی واجب آید

اما اگر کم از عضوے باشد که بوی خوش کند صدقه واجب آید مسئله اگر جامه دوخته پوشد یا سر را روزی کامل
بپوشد چه واجب آید دمی واجب آید اما اگر کم از روزے پوشیده بود صدقه واجب آید مسئله و اگر جاے
حجامت را حلق کند چه واجب آید نزدیک امام ابو حنیفه رح دمی واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد رح صدقه
واجب آید و اگر ناخن دست و ناخن پاے تمام کم کند دمی واجب آید و اگر پنج ناخن متفرق کم کند نزدیک
امام ابو حنیفه رح و ابو یوسف رح صدقه واجب آید و نزدیک محمد دمی واجب آید مسئله اگر محرمے بوی خوش کند
و یا موی سر حلق کند و یا جامه دوخته پوشد باوے چه باید کرد او بخیار باشد خواهد گوسفندی قربان کند خواهد
صدقه دهد بر شش مسکین سه صاع طعام و یا خواهد سه روز روزه دارد مسئله اگر محرمے مجامعت کند در یکی
از دو راه چه واجب آید اگر پیش از وقوف عرفات باشد حج او تباه شود و بروی گوسفندی واجب آید و آن
سال حج بکند همچنان که حاجیان دیگر کنند که حج ایشان تباه نه شده باشد و سالی دیگر قضا واجب آید و چون
بدان مکان رسد که صحبت کرده بود اگر زن در قضاے همراه او باشد نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک
شافعی روا نباشد مسئله اما اگر پس از وقوف عرفات مجامعت کند حج او تباه نه شود اما بروے بدنه
واجب آید مسئله اما اگر پس از حلق مجامعت کند بروی چه واجب آید اشتری و یا گوسفند واجب آید
مسئله اگر در افعال عمره مجامعت کند عمره او تباه شود یا نه اگر پیش از سه گشت مجامعت کند عمره او تباه شود
و عمره تباه شده را تمام کند پس بار دیگر قضا کند و دمے بوے واجب آید مسئله اگر محرمے بنسیان
مجامعت کند حکم او چه باشد همچنان باشد که بعمداً کرده باشد مسئله اگر محدثے طواف قدوم کند بروی چه آید
هیچ واجب نیاید مسئله اگر محدثے طواف زیارت کند بروے چه واجب آید بروی گوسفندی واجب آید
و اگر جنب باشد بدنه واجب آید و فاضلتر آنست که طواف بگرداند مادام که بمکه باشد و چون طواف را اگر داند
ذبح از گردن وی ساقط کند مسئله اگر طواف صدر محدثی کند چه واجب آید بروی صدقه واجب و اگر جنب کند
گوسفندی واجب آید مسئله اگر طواف زیارت سه گشت آرد و یا یک گشت چه واجب آید گوسفند واجب
آید اگر چهار گشت آرد محرم ماند تا طواف کند مسئله اگر از طواف صدر سه گشت بگذارد بروی چه واجب آید
صدقه واجب آید و اگر چهار گشت بگذارد گوسفند واجب آید مسئله اگر سعی را بگذارد چه واجب آید گوسفندے
واجب آید و حج او تمام باشد مسئله و اگر پیش از امام از زمین عرفات بیرون آید بروی چه واجب آید هدی
واجب آید مسئله اگر رمی جمار بگذارد هیچ روزی سنگ نیندازد و نیز رمی واجب آید و اگر یک روز بگذارد و نیز دمے

واجب آید مسئله واگر دو روزے که دران روز بیست و یک بنید از دازان هفت یا چهار بگذارد و صدقه
واجب آید مسئله اگر در جمرهٔ عقبه روز عید سنگ بنید از دو چه واجب آید نزدیک امام ابوحنیفه دمی واجب
آید مسئله اگر محرمی شکاری بکند یا راه نمونی کند کسے را بکشتن او چه واجب آید جزا واجب آید عمداً
ونسیان درو یکسان باشد مسئله جزا چیست نزدیک امام ابوحنیفه رح وابویوسف رح جزا انیست که این
شکاری را قیمت کنند آنجا که کشته باشد واگر آنجا ویران باشد در آبادانی که از آنجا نزدیک باشد قیمت
کنند انگاه او بخیار باشد اگر قیمت او هدی برسد بخرد و ذبح کند واگر قیمت او هدی نرسد طعام دهد هر مسکینے
را گندم دو من ویا خرما چهار من ویا جو چهار من واگر طعام نداد و برای هر نیم صاع گندم روزه دارد و هر
صاعی دو روزه دارد اما از طعام فاضلتر آید چنانکه از ده من گندم باشد از برای یک من زیادتی را او بخیار
باشد اگر خواهد روزی روزه دارد و اگر خواهد صدقه بدهد همان یک من و نزدیک محمد رح اگر این شکاری اهل باشد
مثل او واجب آید اگر آهو را کند گوسفندی واجب آید و در کفتار گوسفندے واجب آید و در خرگوش بزغاله
واجب آید و در اشتر مرغ اشتری واجب آید مسئله اگر محرمے شکاری را جراحت کند و یا موی بکند و یا اندام
وی ببرد ضمان نقصان واجب آید واگر پر پرنده را بکند و یا پایها و برا ببرد چنانکه از حد دویدن بماند قیمت
کامل واجب آید مسئله اگر محرمی زاغ یا غلیواز و یا گرگ و یا مار و یا کژدم و یا موش و کلب عقور را بکشد
هیچ واجب نیاید مسئله اگر ملخی را بکشد صدقه کند هر آنچه خواهد واگر خرما در عوض ملخ بدهد روا باشد مسئله
سپشی را بکشد چه واجب آید صدقه کند هر آنچه خواهد واگر پشه یا کیکے را و یا کنه را بکشد هیچ واجب نیاید
مسئله واما اگر محرمی جانوری را بکشد که گوشت ایشان نخورند چون دوگان جزا واجب آید اما جزا قیمت
گوسفندی در نگذرد مسئله اگر محرمی بیچاره گردد بخوردن گوشت پس شکاری را بکشد جزا واجب آید
مسئله اگر محرمی گاوے یا گوسفندی را و یا ماکیانی را و یا بط اهلی را و کسکری را بکشد روا باشد یا نه روا باشد
مسئله واگر محرمی کبوتر حرالی یا بره بکشد یا آهو برهٔ خانگی را بکشد بروی جزا واجب آید مسئله اگر گیاه حرم را
ببرد یا درختی را که ملک کسی نباشد و کسی نهال نکرده باشد بروی قیمت آید مسئله اگر قارنی خیانتی کند بروی
چه آید هر خیانتی که بر مفردی واجب آید بروی دو دم واجب آید یکدم از برای حج و یکدم از برای عمره اگر
از میقات بی احرام بگذرد مفرد و قارن درین خیانت یکسان باشند بر قارن همان وی واجب آید
که بر مفرد آید مسئله اگر دو محرم شریک شوند بکشتن شکاری بر هر یکے جزا کامل واجب آید مسئله

اگر دو حلال شریک شوند بکشتن شکاری بر هر دو یک جزا واجب آید مسئله اگر محرمی شکاری بخرد یا بفروشد
بیع او باطل باشد **باب الاحصار** محصر کسے شود چون محرم در راه حج بیمار شود و یا راه حج گرفته
شود بدشمن که نه تواند رفت محصر شود و حلال شدن او را روا نه باشد تا آنکه گوسفندے در حرم برای
قربان بدست کسی بفرستد و وعده کند روزی معین را که فلان روز ذبح کند و او را حلال شدن روا باشد
مسئله اگر قارن باشد دو دم بفرستد و ذبح دم احصار روا نباشد مگر در حرم واگر پیش از روز یوم النحر ذبح
کند نزدیک ابوحنیفه رح روا باشد و نزدیک ابویوسف رح و محمد رح روا نباشد مگر در روز عید و اگر از برای عمره
احرام گرفته باشد پس محصر شود هر وقت که خواهد ذبح کند روا باشد اما بیرون از حرم روا نباشد و چون محصر
حج حلال شود سال دیگر قضا بر وے واجب آید اگر قارن باشد دو عمره واجب گردد واگر معتمر باشد یکے
عمره مسئله اگر قارن یک حج باشد و هدی فرستد و وعده کرد که فلان روز معین قربان کنند پس احصار از وی
زائل شد بنگریم اگر حج و هدی هر دو دریابد روا نباشد حلال شدن او را اما اگر توانا نباشد بر دریافتن
حج و توانا باشد بر دریافتن هدے حلال شدن روا باشد او را مسئله اما اگر حج دریابد و هدی
را در نیابد قربان کرده باشد قیاس آنست که حلال نه شود و استحسان آن ست که حلال شود مسئله
اگر مردے در مکه محصر شود اگر وقوف طواف نه کرده باشد محصر باشد واگر وقوف کرد و طواف نکرد محصر
نه باشد مسئله وقت حج آنکے تا یکے باشد از زوال روز عرفات تا صبح صادق روز عید هر که
دریافت و هر که در نیابد بافعال عمره بیرون آید یعنی طواف نه کند و سعی نیارد و حلال شود و حج در
سال دیگر قضا کند دم از گردن وے بر افتد و عمره در تمامی سال بتواند کرد مگر در پنج روز کراهیت باشد
روز عرفه و روز عید و ایام تشریق مسئله عمره چیست سنت است و افعال عمره چند است سه
احرام و طواف و سعی **باب الهدے** کمترین هدے چیست گوسفندی هدی از چند چیز روا باشد
از سه چیز گاو و گوسفند و اشتر چند ساله روا باشد ثنی روا باشد و ثنی چند ساله باشد از گوسفند یک
ساله که پای در دوم نهاده باشد و از گاو دو ساله که پای در سوم نهاده باشد یعنی گوساله دو ساله و از اشتر
چهار ساله که پای در پنجم نهاده باشد یعنی اشتر بچهٔ پنجساله مگر از میش شش ماهه روا باشد مسئله در هدی دم
بریده و گوش بریده روا باشد یا نه اگر بیشتر نه بریده باشد روا باشد واگر بیشتر بریده باشد روا
نباشد و نیز کور و لاغر روا نه باشد و لنگی که بمنسک برسد روا باشد مسئله در همه جنایات گوسفند روا باشد

یا نه روا باشد مگر در دو جنایت یکی از طواف زیارت که جنب کند دوم آنکه بعد الوقوف مجامعت کند
درین هر دو جنایت روا نباشد مگر اشتر وگاو **مسئله** گاو و اشتر از چند کس محسوب باشد از هفت
کس محسوب باشد چون هر هفت کس نیت قربان دارند که اگر یکے ایشان نیت گوشت کند روا نباشد
یعنی از هیچ کس محسوب نباشد **مسئله** چند قربان ست که خوردن آن روا باشد و چند آن ست که
خوردن آن روا نباشد چهار آنست که خوردن آن روا باشد هدی تمتع و قران و اضحیه و تطوعے
که بمحل برسد و چهار دیگر آنست که خوردن ایشان روا نباشد یکے دم نذر و دوم کفارتها و دم احصار
و تطوعے که بمحل نرسد ذبح هدی تطوع و تمتع و قران روا نباشد مگر در روز عید باقی هدایا هر وقت
که بدهد روا باشد **مسئله** ذبح کردن بدیها بیرون از حرم روا باشد یا نه روا نباشد مگر در حرم **مسئله**
تعریف در وقت ذبح هدایا واجب آید یا نه واجب نباشد **مسئله** صدقه کردن بر مساکین حرم و جز
ایشان روا باشد یا نه روا باشد **مسئله** در اشتر و گاو و گوسفند فاضلتر آنست که خود ذبح کند اگر
داند جل و چهار را صدقه کند و مزد قصاب ازان ندهد **مسئله** اگر محرمے بدنه از برائے ذبح راند
پس بیچاره شد به برنشستن اگر برنشیند روا باشد یا نه اگر دیگرے دارد روا نباشد که برنشیند و اگر
دیگرے ندارد روا باشد که برنشیند **مسئله** اما اگر شیر دار باشد شیر او را دوشیدن روا نباشد پستان
او را ببندند و او را آب سرد بشویند تا شیر منقطع شود **مسئله** اگر محرمے هدی براند پس هلاک شد
اگر از برائے تطوع باشد دیگرے واجب نیاید و اگر از برای تطوع نباشد و واجب باشد که دیگری بخرد و
بجای او بنشانند اما اگر عیبی بزرگ رسد نیز دیگری بخرد و بجائے بنشاند و بدین معیب هرچه خواهد بکند **مسئله**
و اگر بدنه در میانه راه هلاک شود اگر از برای تطوع باشد سینه وے را بشگافند و نعلهای او را رنگ کنند
و مشتے خون بر روی او زنند و او را توانگران را نشاید خوردو اگر آن برائے واجب بود روا باشد
که دیگرے بخرد و بجائے او قائم کند و بدین هلاک گشته هرچه خواهد کند روا باشد **مسئله** چند هدے
است که آن را قلاده بندند سه تمتع و تطوع و قران و دم احصار را و دم جنایت را قلاده نه بندند

کتاب البیوع

بیع بچه پیوندد به ایجاب و قبول چون هر دو لفظ ماضی باشد
اما اگر یکے ماضی باشد و یکے مستقبل روا نباشد یا هر دو لفظ ماضی نباشد و ماضی لفظ گذشته را
گویند و مستقبل لفظ آینده را گویند یعنے که بگویند که بخواهم فروخت این لفظ مستقبل است و بلفظ

مستقبل روا نیست و باید که هر دو کس چنان گویند که ماضی باشد چنانکه بائع بگوید که فروختم و مشتری
بگوید که من خریدم انگاه روا باشد و بیع بپیوندد **مسئله** اگر ایجاب حاصل آید و قبول نیاید مشتری
بخیار باشد خواهد قبول کند خواهد رد کند **مسئله** اگر ایجاب و قبول حاصل آید پس هیچ یک هیچ کس
را خیار نه باشد مگر بعیبے و یا آنکه کالا نادیده خریده باشد چون ببیند بخیار عیب و بخیار رویت یعنی بخیار
دیدن اگر خواهد قبول کند و اگر خواهد رد کند **مسئله** بیع اعواض مشار الیه روا باشد یا نه اگرچه قدر
و صفت نداند و بیع اعواض مشار الیه چنان باشد که مردی گوید که این تنگ شکر و یا آن تنگ جامه
بدست تو بده درم فروختم و مشتری گوید که بده درم خریدم اگرچه بائع نداند که درین تنگ چند است و یا
چگونه است بیع روا باشد **مسئله** بیع با ثمان مطلقه روا باشد یا نه روا نباشد تا قدر و صفت نه گوید و بیع
با ثمان مطلقه آنچنان بود که بائع به گوید که این کالا بدست تو فروختم بدانچه ارزد این بیع روا نباشد
تا معین نه گوید که قدر و صفت چنانکه باید گفت بصد درم یا بدولیست درم یا بهزار درم این قدر است
و اما صفت آن ست که به گوید بجیتل سلطانی یا تاجرے یا علاء الدین یا بجیتل شمس الدین انگاه روا باشد
و حاصل آن ست که اگر قدر و صفت نداند چون کالا حاضر باشد اشارت کند بفروشد روا باشد و اما اگر ثمن
را قدر و صفت نداند روا نباشد تا معین نه کند و این ثمن چند است یعنی که بباید ش دانست که چند است
این بها که مے دهم **مسئله** بیع بنقد و نسیه روا باشد یا نه بنقد روا باشد اما نسیه اگر مهلت پیدا باشد
روا باشد اگر مهلت پیدا نه باشد بیع فاسد باشد **مسئله** اگر مردی بهار امطلق کند که فروختم بصد درم یا
بدولیست درم و صفت نه کرد بکدام درم این بیع روا باشد یا نه بیع روا باشد اما بر سیم روان شهر افتد
یعنی ببیند که در شهر بکدام سیم خرید و فروخت می کند بدان سیم افتد و اما اگر در شهر سیم بسیار نوع روان
باشد این بیع فاسد باشد مگر آنکه یک سیم را معین کند انگاه روا باشد **مسئله** بیع طعام حبوب
بگزاف فروشد یا بوزن سنگے معین بهر کدام که به فروشد روا باشد خواهد کیل کند بفروشد خواهد
گزاف فروشد **مسئله** و اگر بآوند معین می فروشد و نے داند که در وے چند مے گنجد بیع روا باشد یا نه
روا باشد چو معین باشد اگرچه نداند **مسئله** اگر مرد راسی گندم بفروشد هر قفیزے یعنی پیمانه بدرمے
روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه بر یک پیمانه بیع روا باشد و در دیگر فاسد باشد مگر آنکه در تمامت
نام برد چنانکه بگوید صد قفیز ست بصد درم هر قفیزی بدرمی انگاه روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد رحمهما

روا نباشد اگر چه نام قفیزها برد یا نبرد مسئله اگر مردی رمهٔ گوسفند بفروشد هر گوسفندی بدرمی نزدیک
ابوحنیفه در کل فاسد باشد و نزدیک صاحبیه در کل جائز باشد اگر مردی کرباسی را بفروشد هر گزی
بدرمی نیز نزدیک ابوحنیفه روا نباشد و نزدیک ابویوسف و محمد در کل روا باشد مسئله و اگر مردی اس
گندم را بخرید بدانچه صد قفیز است بصد درم پس چون معلوم کرد نود قفیز آمد یا صد و ده آنجا که نود آید مشتری
بخیار باشد خواهد نود قفیز بنود درم بستاند خواهد رد کند و اما آنجا که صد و ده قفیز حاصل آید آن ده مر بائع را
باشد مسئله اگر مردے جامهٔ خرید بدانچه ده گز است بده درم و یا زمینی خرید بدانچه ده گز است بصد درم
پس نقصان یافت یا زیادت یافت اگر نقصان یافت مشترے بخیار باشد خواهد بتامے بها بستاند خواهد
رد کند و اگر زیادت یابد آن زیادت مر مشتری را باشد مسئله اگر مردے جامهٔ بفروشد بدانچه چند
گز است هر گزے بدرمے پس نقصان یافت یا زیادت یافت اگر نقصان یافت مشتری بخیار باشد
خواهد بحسب ثمن بستاند خواهد رد کند و اگر زیادت آید مشتری نیز بخیار باشد خواهد زیادتے را نیز بدان
حساب هر گزے بدرمے بستاند و خواهد رد کند اگر مردے سرائی را بفروشد بنا آن سرائے در
بیع در آید اگر چه در وقت بیع نام نبرده باشد مسئله اگر مردے زمینی را بفروشد در ان زمین کشت
است اکنون این کشت نیز در بیع آید یا نه نیاید مادام که در بیع نام نبرد مسئله اما اگر زمینی فروشد که
دران زمین درخت خرما باشد و درختان دیگر در بیع در آیند یا نه در آیند اگر چه نام نبرد مسئله اگر مردی
درختی فروشد که بران درخت میوه باشد میوهٔ آن درخت در بیع در آید یا نه در نیاید مگر آن که شرط
کرده باشد در وقت بیع و اگر شرط نه کرده باشد بائع را گویند میوه در حال فرود آرد و درخت تسلیم کند
مسئله بیع میوهٔ خام و پخته روا باشد یا نه و بر مشتری واجب آید که در حال فرود آرد و اگر شرط کند که
چون پخته شود پس فرود آرد این بیع فاسد باشد مسئله اگر مردے میوه را بر سر درخت فروشد و
استثنا کند سی چند چنانکه گوید فروختم این میوه که بر سر درخت مگر بیست من دیا شصت من و یا چندانکه
گوید بیع روا باشد یا نه روا نباشد بخلاف آنکه میوه بریده باشد و از وے استثنا کند این روا باشد
مسئله بیع گندم در خوشه و باقلی در پوست روا باشد یا نه روا باشد مسئله اگر مردی سرائی را بفروشد
کلید و قفل آن در بیع در آید یا نه هر قفلیکه پیوسته در باشد در آید مسئله مزدوری کیال و مزدوری
صراف که بها را سره کند بر که واجب آید به بائع واجب آید مسئله مزد سره کنندهٔ بها بر که واجب آید بر

مشتری واجب مسئله اگر مردی کالائی بخرد چگونه اول کالا را قبض کند پس بها تسلیم کند یا اول ثمن
تسلیم کند پس کالا را قبض کند نخست ثمن تسلیم کند پس مبیع را قبض کند مسئله اگر ثمن بثمن فروشد و یا مبیع
به مبیع فروشد نخست چه تسلیم کند برابر هر دو کس تسلیم کند **باب خیار الشروط** خیار شرط
در بیع روا باشد یا نه روا باشد هم بائع را و هم مشترے را مسئله خیار شرط بچند روز روا باشد
نزدیک امام ابوحنیفه سه روز یا کم از سه روز روا باشد و زیادت از سه روز روا نباشد و نزدیک
ابویوسف و محمد چندانکه مهلت معین کند روا باشد اگر چه زیاده از سه روز کنند مهلت را و نزدیک شافعی رح
بیع موقوف نباشد بیع حال مسئله اگر خیار مر بائع را باشد کالائی که بدو خیار کرده آن کالا از دست بائع
بیرون آید یعنی مشتری قبض کند یا نه بالاتفاق بیرون نیاید و مشتری قبض نه کند تا مادام که بائع بدو تسلیم
نکند مسئله اما اگر مشتری این کالا را قبض کرد پس بدست مشتری هلاک شد چه واجب آید قیمت کالا بر مشتری
واجب آید مسئله اگر خیار مشتری را باشد کالا از ملک بیرون آید یا نه کالا از ملک بائع بیرون آید
بالاتفاق و اما در ملک مشتری در نیاید نزدیک ابوحنیفه و نزدیک صاحبیه در ملک مشتری در آید مسئله
و اما اگر درین فصل که خیار مشتری را بود و مشتری کالا را قبض کرد و بدست او هلاک شد بر مشتری چه
واجب آید ثمن بر مشتری واجب آید مسئله و اگر مردے کالائے خریده است به شرط خیار و در
مدت خیار قبول و رد تواند کرد یا نه نزدیک ابوحنیفه رح و محمد رح اجازت تواند کرد اگر چه خصم حاضر
نه باشد و اما فسخ نه تواند کرد مادام که خصم حاضر نه باشد و نزدیک ابویوسف هم اجازت تواند کرد و هم
فسخ و نزدیک زفر نه اجازت تواند کرد و نه فسخ تا خصم حاضر نه باشد مسئله اگر مردی خیار شرط
نهد پس بمیرد آن خیار او بورثه او نقل شود یا نه نقل نه شود و خیار باطل شود مسئله اگر مردے بنده را
بفروشد بدان شرط که او درزی است پس بعد از بیع پیدا شد که او درزی نبود حکم او چه باشد مشتری را نیاز
باشد اگر خواهد بتامی بها بستاند و اگر خواهد ترک گیرد **باب خیار الرؤیة** اگر کسے چیز بخرد که آن
چیز را ندیده باشد این بیع روا باشد یا نه بیع روا باشد اما مشترے بخیار باشد چون ببیند اگر خواهد
قبول کند و اگر نخواهد رد کند مسئله و همچنین اگر مردی چیزے بفروشد که آن چیز را ندیده باشد حکم
او چه باشد بیع روا باشد و او را خیار نباشد بدیدن آن مسئله اگر مردی بردی کنیزک بدید یا بسوی اس
غله بدید یا ظاهر جامه بدید پیچیده یا روے ستور یا سرین ستور بدید پس از بهایکے را بخرید حکم او چه باشد

بیع ور ایشان روا باشد و مرخرنده را خیار نباشد چون باز بیند آنرا **مسئله** اما اگر مردی صحن سرائے
را بدیده و خانها و حجرہاے آنرا ندیده پس ازان سراے را خرید اکنون چون حجره و خانهای آنرا ببیند مرخرنده را
خیار باشد یا نه نباشد مرخرنده را که رد کند **مسئله** خریدن و فروختن نابینا روا باشد یا نه روا باشد اما
چون بخرد بخیار باشد **مسئله** خیار نابینا بچه ساقط شود بہ ببینم که این چیز را که او بخریده است کدام چیز است
اگر شئی بوئیدنے خریده است چنانکه کافور یا عنبر یا انگوزه ببوئیدن خیار ساقط شود از دو اگر چیزے
مالیدنی خریده است چنانکه جامه و کرباس یا کتان یا حریر یا اطلس درین خیار او بمالیدن ساقط شود و اگر
چیزے چشیدنی خریده است چنانکه شربت یا سرکہ یا تفاح درین خیار او بچشیدن ساقط شود و اگر چیزی
خریده است که نه آن بوئید نیست و نه مالید نیست و نه چشید نیست چنانکه خانه یا زمینی یا جائے درین
خیار او وقتے ساقط شود که اینهارا پیش او صفت کنند **مسئله** اگر مردے چیزے ملک دیگری را بفروشد
بیع آن روا باشد یا نه بیع موقوف باشد باجازت خصم اگر آن خصم که مالک این کالاست اجازت دہد
بفروختن بیع روا باشد و اگر اجازت ندہد بیع باطل باشد و مراد را اجازت باشد چون این مبیع برقرار
باشد و ہر دو بیع کننده برقرار باشند بحال **مسئله** پس مردی الذ ده خانه یکی را بدید پس ہر دو خانه را
بخرید پس آن خانه را که ندیده بود یعنی نادیده بخریده بود پس آنرا بدیده تواند که رد کند یا نه تواند که رد کند
ہر دو را **مسئله** اگر مردی چیز را دیده بود وقتی بعد از مدتی آن چیز را بخرید او را خیار رویت باشد یا نه اگر
ہمچنان که دیده بود این ساعت نیز می بیند یعنی ہمین صفت می بیند خیارش نباشد و اگر از آن صفت
که دیده بود دگرگون می بیند اینجا خیارش باشد تواند رد کند واللہ اعلم

باب خیار العیب

اگر مردے کالائی خرید پس در آن کالا عیبے دید او را اختیار باشد یا نه خیار باشد خواہد بتمامی ثمن بستاند
خواہد رد کند و اما مراو را نباید که کالا را نگاه دارد و نقصان عیب بطلبد **مسئله** نقصان ثمن کدا است
آنکه در عادت بازرگان عیب دارند یعنی عیبی که آن عیب نقصانی باشد که بدان عیب از بہا چیزی
نقصان شود چنانکه انگشتی کژ باشد اما کار بتواند کرد بدان انگشت یا چشمے شیرین کاژ باشد که ازان چشم نیز
بتواند دید و انچه مانند این باشد **مسئله** اما اگریز پای و در بستر بول کننده و دزدی عیب است یا نه در صغیرا
عیب است مادام که بالغ نباشد چون بالغ شد عیب نباشد مگر آنکه بعد از بلوغ ہنوز این عیبها در و باشد آنگاه
عیب باشد **مسئله** بوی دہن و بوے بغل یعنی گنده دہن و گنده بغل عیب ہست یا نه در کنیزک عیب باشد

و در غلام عیب نباشد مگر که در دو باشد از علت و زنا در فرزند نیز عیب است یا نه در کنیزک عیب است
و در غلام نیست مگر از غلام نیز بسیار باشد آنگاه عیب باشد **مسئله** اگر مردے کالائی خرید پس
بر دست او عیبے پیدا شد آن خرنده را معلوم شد که این پیش ازین در خانه فروشنده ہم بود اکنون
رد تواند کرد یا نه رد نشاید مگر آنکه فروشنده بخواست خود قبول کند با این عیب **مسئله** اگر مردے
جامه را بخرید پس آن جامه را برید و بدوخت دیا پست را بخرید و در روغن آمیخت پس دانا شد
بر عیبے حکم این چه باشد مشتری تواند که نقصان آن عیب بطلبد و مر بائع را از سد که بگوید که کالا من
تسلیم کن و بہا از من بستان **مسئله** اگر مردے بنده را خرید آن بنده را آزاد کرد و یا آن بنده بمرد
پس مشترے را روشن گشت که این بنده را عیبے بود چه کند نیز به نقصان عیب مشترے بر بائع
باز گردد **مسئله** اما اگر بنده را بخرید پس آن بنده را بکشت یا طعامی را بخرید پس آن طعام را بخورد
پس دانا شد بر عیبی یعنی دانست که این بنده را یا این طعام را عیبے بود به نقصان عیب نیز باز گردد
یا نه نزدیک امام ابوحنیفه باز نگردد و نزدیک صاحبیه باز گردد **مسئله** و اگر مردے چیزی را بخرید
پس ازان چیزے بخورد پس مطلع شد بر عیبی یعنے دانا شد بر عیبی که در خانهٔ بائع بود در رجوع تواند
کرد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه ہیچ رجوع نتواند کرد نه خورده را و نه باقی را و نزدیک صاحبیه خورده را
نقصان تواند کرد و باقی را رد تواند کرد **مسئله** اگر مردی بنده را بخرید پس آن بنده را بجاے
دیگر بفروخت پس مشتری دوم رد کرد بر خرندهٔ اول یعنی اکنون این مشتری او را بر بائع خود رد تواند کرد
یا نه اگر مشتری دوم بقضای قاضی رد کرده باشد مشتری اول بر بائع نیز رد تواند کرد و اگر مشترے دوم
بے قضای قاضی رد کرده باشد مشتری اول بر بائع خود رد نتواند کرد **مسئله** اگر مردی کالائی را خریده
و شرط کرد که از ہمه عیبها بیزار شدم از بائع پس اگر عیبے پیدا شود در رد تواند کرد بر بائع یا نه رد نتواند کرد
اگرچه عیبها را نشمرده یعنی تمامی عیبها را نام نبرده باشد

باب بیع الفاسد

بیع بر چند وجه است
بر سه وجه است یکی جایز دوم فاسد و سوم باطل جائز آنکه ثمن و مثمن ہر دو حلال باشند یعنے ہم بہا
حلال باشد ہم کالا حلال باشد و باطل آنکه ہر دو حرام باشند و یا ثمن حرام باشد یعنی آن چیز را که مبیع حرام
باشد و فاسد آنکه ثمن حرام باشد و ثمن حلال یعنی بہا حرام باشد و کالا حلال اما بیع که جائز باشد
آنست که ثمن و مثمن ہر دو حلال باشند چنان باشد که گندم بهی و خرما بستانی پس گندم بہا آمد و خرما

مبیع و هر دو حلال اند و این بیع روا باشد اما بیعی که فاسد باشد آنکه ثمن حرام باشد و ثمن حلال چنانکه خمر بدہد
و غله بستاند خمر بها باشد و غله مبیع پس بها حرام باشد زیرا که خمر حرام است و مبیع حلال آمد زیرا چه غله
حلال است پس این بیع فاسد باشد اما بیعی که حرامست که ثمن و مثمن هر دو حرام اند و آن چنان ست
که خمر بدہد و خوک بستاند و همچنین بیع آزاد و ام ولد و مدبر و مکاتب این بیع باطل باشد مسئله بیع ماهی در آب
و بیع پرنده در هوا و بیع صید در دشت روا نباشد مسئله بیع حمل و نتاج روا باشد یا نه روا نباشد
حمل بار زنان را گویند یعنی اگر یکے کنیزک دارد که این کنیزک در شکم بچه دارد آن بچه را در شکم فروختن
روا نه باشد و نتاج حمل ستور را گویند اگر حمل ستور را در شکم ستور فروشد پیش از انکه بیرون آید
نیز روا نباشد مسئله بیع شیر در پستان و پشم بر پشت گوسفندان و گزے از جامه و تیرے از آسمان
روا نباشد مسئله بیع مزابنه روا باشد یا نه روا نه باشد و بیع مزابنه آن باشد که خرما بر سر درخت بخرمای
بریده بفروشد مسئله بیع القاء حجر روا باشد یا نه روا نباشد و آنچنان بودے که مردی سنگے بستاند و بر
درخت میوه دار انداز د و مشترے را بگوید که بر هر میوه که این سنگ برسد آن میوه را بدست تو فروختم
این روا نباشد مسئله بیع جامهٔ از دو جامهٔ روا باشد یا نه چنانکه بائع گوید ازین دو جامه یکے فروختم
این بیع روا باشد یا نه روا نباشد تا معین نه گوید که کدام جامه مسئله اگر مردے بنده را بفروشد بشرط آنکه
مشتری آن بنده را آزاد کند یا مکاتب کند یا ام ولد کند یا مدبر کند یا بنده را بفروشد بشرط آنکه پس از تسلیم
کند سو یا بشرط آنکه مشتری او را وامی دهد و یا هدیه دهد یا آنکه کنیزکے بفروشد مگر حمل این کنیزک و یا مشتری
جامهٔ خود بشرط آنکه بائع آنرا بدوزد پیرهنی یا قبائے و یا نعلینے بخرد بشرط آنکه بائع بند آن را سخت کند و یا
پارهٔ چرم دیگر برین نعلین بدوزد پس تسلیم کند این همه بیعها فاسد باشد مسئله اگر مردے کالائے بخرد
بشرط آنکه بها بنوروز دهد یا بمهرجان دهد یا روزی که عید جهودان باشد آن روز دهد این بیع روا باشد یا نه
روا نباشد مگر آن روز را بائع و مشترے بدانند انگاه روا باشد مسئله و اگر بدان شرط فروشد که سیم روز
درویدن گندم دهد و یا روز انگور چیدن دهد و یا روزے که قافلهٔ حاجیان بیاید آن روز دهد روا باشد
یا نه روا نباشد مگر آنکه پیش ازین مهلتهاے مجهول ثمن بدهد و بائع قبض کند انگاه روا باشد مسئله
اگر مشتری کالا را در بیع فاسد قبض کند بامر بائع و در عقد دو عوض باشد هر یکے ازان مال باشد ملک شود
مر مشترے را یا نه ملک مشتری شود بر مشتری قیمت واجب آید و اگر جائی دیگر بفروشد بیع او جائز باشد

و یا کالا بر حال باشد اگر عقد فسخ کند روا باشد مسئله اگر مردی و بنده را بیک بیع بفروشد روا باشد یا نه این
مسئله بر سه وجهست یک وجه آنست که باتفاق در بنده روا باشد و وجهی دیگر آنست که باتفاق روا نباشد
و وجهی دیگر آنست که اختلافست اما این وجه که باتفاق در بنده روا باشد آنست که بگوید که هر دو را بفروختم
بهزار درم پانصد این را و پانصد آن را باتفاق روا باشد اما این وجه که باتفاق روا نباشد آن ست
که بگوید هر دو را بفروختم بهزار درم هیچ معین نه کند که این را چند و آن را چند این باتفاق باطل باشد و
اما آن وجه خلافست که هر دو را فروختم بهزار درم هر یکے را پانصد نزدیک امام ابوحنیفه روا نباشد و
نزدیک ابویوسف و محمد در بنده روا باشد و اما در آزاد هیچ حالی روا نباشد مسئله اما اگر گوشت گوسفند
با گوشت مردار به فروشد نیز همبرین خلاف باشد که گفتیم مسئله اگر بندهٔ اجنبی را یا کالائے اجنبی را
بفروشد بے دستورے او روا باشد یا نه بیع موقوف باشد باجازت مالک اگر مالک اجازت دهد بیع روا
باشد و اگر اجازت ندهد بیع روا نباشد مسئله بیع نجش و سوم روا باشد یا نه کراهیت باشد نجش چیست
نجش بر افزودن کالا باشد بی اراده خریدن یعنی اگر مردی کالائی را می خرد دیگری بیاید و بهای آن کالا را
بروز یاده کند این نشاید کرد و سوم خریدارے کردن باشد بر خریداری دیگر آن نیز روا نباشد مسئله
پیش رفتن کاروان بجهت خریدن و برده گرانی او یعنی کراهیت باشد یا نه کراهیت باشد و همچنین اگر اهل
شهر محتاج باشد بدست اهل روستا فروختن کراهیت باشد مسئله در روز آدینه و در وقت بانگ نماز آدینه
خریدن و فروختن روا باشد یا نه چون وقت نماز آدینه در آید کراهیت باشد مسئله اگر مردی دو برده دارد و هر دو
ذو رحم محرم باشند اگر جدا کند و بفروشد روا باشد یا نه اگر هر دو صغیر باشند باتفاق روا نباشد یعنی کراهیت
باشد و اگر هر دو کبیر باشند باتفاق روا باشد یعنی کراهیت نباشد اما اگر یکے کبیر باشد و یکی صغیر نزدیک امام
ابوحنیفه کراهیت باشد و نزدیک ابویوسف و محمد کراهیت نباشد **باب الاقاله** اقاله در بیع روا باشد
یا نه روا باشد بمثل ثمن اول اگر شرط کند زیاده یا نقصان آن شرط باطل باشد مسئله و صورت اقاله آنست
که بردی کالائی بفروشد و مردی دیگر بخرد و بعد ازان هر دو کس بائع و مشترے با خواست یکدیگر باز
ایستانند مشتری بها باز بستاند و بائع کالا باز بستاند این را اقاله گویند مسئله اقاله چیست فسخ است
در حق بائع و مشتری و بیع است در حق جز ایشان چون شفیع و فائده این مسئله آنجا پیدا شود که مردی
خانه را بفروشد پس شفیع بشفعه گرفتن خانه او را روا باشد شفعه رها کند پس باز فروشنده و خرنده بیع را اقاله کنند

اکنون ورا اقاله کردن بیع شفیع تواند که این خانه بشفعه بستاند اگرچه اول بار شفعه رها کرده بود زیرا که اقاله
در حق دیگرے همان دان که بیع جدید است وشفیع غیر بائع ومشتری است پس در حق او همچنانستی که باز بیع می کند
وهمچنین اگر مردی مر یکے را چیزی بخشد واین کس که او را بخشیده اند این بخشش بفروشد حق رجوع مر بخشنده
را باز ماند واگر ایشان بیع را اقاله کنند مر بخشنده را رسد که بر بخشیده خود رجوع کند یعنی باز ستاند یا نه
جوابش آنکه نتواند زیرا چه گفته ایم که اقاله در حق غیری بیع است همچنانستی که این کس این را بخریده است وچون
بخریده باشد بخشش او نمانده باشد پس رجوع نتواند مسئله اگر ثمن هلاک شود اقاله بتواند کرد یا نه تواند کرد واگر مبیع
هلاک شود نزدیک امام ابوحنیفه وابو یوسف اقاله نه تواند کرد ونزدیک محمد وشافعی تواند کرد باب المرابحة
والتولیة مرابحه چیست وتولیه چیست مرابحه نقل کردن ملکست بعقد اول با زیادتی سود وتولیه نقل کردن
ملکست بعقد اول بثمن اول بی زیادتے سود یعنی در مرابحه چنانست که مردی کالائی را بفروشد هم بدان
مقدار بهاے که خود خریده باشد با زیادتی سودے معین وتولیه فروختن کالاست هم بدان مقدار که
خریده باشد جز سودے وزیادتی ومرابحه وتولیه درست نباید مگر در کالائی که عوض او از مثلی باشد چون درم
ودینار ومکیل وموزون مسئله اگر مزد قصار را یا مزد صباغ را یا مزد علم گر را یا مزد رشس بافتن را با خرید
خود یکجا بگوید روا باشد چنانکه کرباسی بده درم خریده باشد ودو درم از جهت گشتن آن بدهد چون آنرا بمرابحه
یا تولیه بفروشد نباید گفت که بدوازده چیل خریده ام بباید گفت که دوازده چیل بداده است واگر بگوید بدوازده
چیل خریده ام روا نباشد مسئله اگر مشتری مطلع شود بخیانت در تولیه یا در مرابحه آن زیادتے را
رجوع تواند کرد یا نه یعنی خرنده را روشن شد که از فروشنده که بمرابحه یا تولیه فروخته است در بها دروغ گفته
است یعنی بها بسیار گفته بود نزدیک ابوحنیفه اینجا که مرابحه معلوم کرده است او بخیار باشد خواهد بتمامی ثمن
بستاند خواهد رد کند واینجا که در تولیه است زیادتی باز ستاند ونزدیک ابو یوسف هر دو جا زیادتی باز ستاند
ونزدیک محمد هر دو جا باز نستاند اگر مردی کالای نقلی خریده است چون اسپ یا جامه یا بز یا غله اکنون
اگر پیش از آنکه قبض کند جای دیگر میفروشد فروختنی روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه وابو یوسف روا
باشد اگرچه قبض نکرده است که بفروشد ونزدیک محمد روا نباشد تا قبض نه کند مسئله همچنین اگر مردے
خانه پیش از قبض بفروشد نیز نزدیک ابوحنیفه ومحمد روا نباشد مسئله اگر مردی کالائی خریده است
کیلی یا وزنی یا پیمودنی چنانکه غله یا برکشیدنی چنانکه زعفران یا نقره پیش از آنکه خود آنرا برکشد یا بپیماید جاے

دیگر فروختن روا باشد یا نه روا نباشد تا خود کیل دوزن نکند مسئله تصرف کردن در مبیع پیش از قبض روا باشد یا نه
روا نباشد مسئله تصرف کردن در ثمن پیش از قبض روا باشد یا نه روا باشد مسئله مر مشتری را روا باشد که در ثمن مر بائع را
چیزی زیادت کند یا نه روا باشد وهمچنین بائع را نیز روا باشد که در مبیع مر مشتری را زیادت کند واگر از ثمن کم کند نیز روا
باشد چنانکه مردے کالائی خرید بهزار درم ودر وقت تسلیم بها هزار وصد درم داد اگر این بیع اقالت شود مشتری بهمنه
باز گردد بجای آنچه داده است ومردی هزار من گندم یا هزار من جو بخرید پس در وقت تسلیم بائع هزار وصد من گندم یا
جو بدو داد باز اگر این بیع اقالت کند بائع بجمیع باز گردد یعنی تمام هزار وصد من گندم یا جو باو طلب وأصل درین آنست که
آن زیادتی در اصل مبیع ودر اصل ثمن می پیوندد مسئله اگر مردی کالائی بفروخت به بها حال پس از آن مهلت داد
مهلت بذیرد یا نه مهلت پذیرد مگر آنکه وامی دارد ومیعاد در وام درست نباید باب الربوا ربوا چیست حرامست
ربوا در چه رود در مکیل وموزون یعنی در پیمودنی وبرکشیدنی چون جنس بجنس فروشد متفاضل علت در ربا چیست کیل
با جنس یا وزن با جنس نزدیک علمای ما ونزدیک شافعی طعم با جنس چنانکه اگر آهک با آهک فروشد نزدیک علمای
ما زیادتی روا نباشد ونزدیک شافعی روا باشد زیرا که طعام نیست مسئله اگر کیلی به کیلی باشد وجنس بجنس و
طعام باشد یعنی مثلاً گندم بگندم که کیلیست وهر دو از جنس است وطعام است اگر یکی بدو فروشد باتفاق روا نه
باشد مسئله بیع نیک وبد در آنچه ربا رود زیادتی روا باشد یا نه روا نباشد یعنی اگر گندم گنده را بگندم تازه
بفروشد بزیادت روا نباشد مسئله اذا عدم الوصفان الجنس والمعنی المضموم الیه چه باشد آنکه نیست شود دو صفت
جنس ومعنی ضم کرده واین بر سه وجه است یک وجه آنست که هم زیادتی روا باشد وهم نسیه ووجه دیگر آن ست
که نه زیادت روا باشد ونه نسیه ووجه سوم آنست که زیادت روا باشد ونسیه روا نباشد وآن وجه که نه زیادت
روا باشد ونه نسیه آن ست که مردے گندم را بگندم بفروشد یا جو با جو نه زیادت روا باشد ونه نسیه وآن
وجه که هم زیادت روا باشد هم نسیه آنست که اگر مردی نقره میدهد وگندم می ستاند هم زیادت روا باشد وهم نسیه
وآن وجه که زیادت روا باشد ونسیه روا نباشد آنست که مردے گندم بدهد وجو بستاند زیادتے روا باشد
ونسیه روا نباشد یعنی روا باشد یک من گندم بدهد ودو من جو بستاند اما قبض کردن شرطست در حال مهلت
دادن روا نباشد مسئله کیلی چه چیزست ووزنی چه چیز هر چیز که پیغامبر علیه السلام گفته است که زیادتی آن در
کیلیات حرامست آن کیلیست پیوسته اگرچه مردمان آن را از کیل ترک آورده باشند چنانکه گندم یا جو یا میوه
یا نمک وهرچه بدین ماند وهر چیزے که پیغامبر علیه السلام نصی گفته است بر حرامی زیادت ست نقدین از آن

بوزن وزنیست پیوسته اگرچه مردمان آنرا از وزن ترک گیرند چنانکه زر یا نقره و آنچه بدین ماند و هر چیزے که
در ان چیز نصی نیست آن محمولست بر عادت مردمان یعنی اگر مردمان آنرا بکیل فروشند کیلی باشد و اگر به وزن
فروشند وزنی باشد **مسئله** عقد صرف چیست آنکه واقع باشد بر جنس بها که درو معتبرست قبض کردن هر دو
عوض در مجلس و هر چه جز نیست از آنچه در و ربا رود درو معتبر تعیین کردن است و قبض کردن درو معتبر نیست **مسئله**
فروختن گندم بآرد روا باشد یا نه روا نباشد نه بزیادتی قیمت و نے **مسئله** فروختن گوشت بحیوان روا باشد یا
نه نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد روا نباشد **مسئله** فروختن خرمای تر بخرمای خشک
مثل بمثل روا باشد یا نه روا باشد همچنین انگور را بمویز فروختن روا باشد **مسئله** فروختن زیتون بزیت و کنجد بروغن
کنجد روا باشد یا نه روا نباشد تا زیت و روغن کنجد بیشتر از زیتون و کنجد نباشد تا روغن مقابل روغن باشد
و زیادتی مقابل کنجاره **مسئله** فروختن گوشتهای مختلف با یکدیگر چنانکه گوشت گاو به گوشت گوسفند و یا همچنین
شیرهاے مختلف چنانکه شیر اشتر را بشیر گوسفند فروشد روا باشد یا نه روا باشد **مسئله** فروختن نان بگندم
یا آرد به تفاضل روا باشد یا نه نزدیک ابو حنیفه روا باشد و نزدیک صاحبین روا نباشد **مسئله** اگر میان بنده
و میان مولی و میان مسلمان و کافر حربی در خرید و فروخت ربا رود این را ربا خوانند یا نه این ربا نباشد
روا باشد که چون حربی در دار حرب باشد و بنده در ملک مولی باشد و اگر حربی از دار حرب بدار اسلام آمده باشد
و خراج معین شده باشد یا بنده از ملک مولے بیرون آمده باشد روا نباشد **باب السلم** سلم در چه چیز
روا باشد در کیلیات و وزنیات و عددیات و مزروعات اما کیلیات چنانکه گندم و جو و نمک و وزنیات
چنانکه زعفران و ابریشم و عددیات چنانکه جوز یا بیضهٔ مرغ و مزروعات چنانکه جامه و گلیم **مسئله** در حیوان
و اطراف حیوان سلم بستن روا باشد یا نه یعنی در آهو یا در ستور و در اطراف اندام ایشان روا نباشد و همچنین
در پوستهاے شمرده و در هیزم خرمه بسته و در گیاه رشته بسته نیز روا نباشد مگر آنکه بوزن سلم بندد **مسئله**
سلم در کدام کالا بستن روا باشد در کالائی که موجود باشد از وقت عقد تا وقت مهلت **مسئله** سلم بی مهلت
روا باشد یا نه روا نباشد و همچنین اگر مهلت مجهول باشد نیز روا نباشد مهلت باید که معلوم باشد بوزنهای
شمرده یا بهاے شمرده **مسئله** سلم بپیمودن مردے معین یا در طعام دهی معین یا میوهٔ درختے معین روا
باشد یا نه روا نباشد **مسئله** سلم بچند شرط روا باشد نزدیک ابو حنیفه بهفت شرط یکی جنس چنانکه از جنس غله
یا از جنس جامه یا از جنس آهن دوم نوع چنانکه گندم یا جو یا ماش سوم صفت چنانکه گندم سفید یا

رنگین جو تازه یا گنده چهارم مقدار چنانکه ده من یا بیست من یا چندانکه بندد پنجم اجل معلوم یعنی مهلت دادن
ماه یا دو سال ششم معرفت مقدار راس المال یعنی دانستن سرمایه که بچند جیتل سلم مے بندد صد جیتل یا
دویست جیتل هفتم جاے تسلیم یعنی جائے معین کند که هر آنکس که سلم بسته است کجا تسلیم کند آن چیز را
که درو سلم بسته است و نزدیک ابو یوسف و محمد رح پنج شرط است یعنی دو چیز ازین شرط نیست یکی معرفت
مقدار این مال یعنی اگر بپاره نقرهٔ یا بپارهٔ زر سلم مے بندد روا باشد اگرچه نمی داند که این زر و نقره
چنداست و دوم جایگاه تسلیم معین کردن نیز شرط نیست یعنی همانجا که عقد کرده اند همانجا تسلیم کند **مسئله**
سلم بے آنکه راس المال در مجلس عقد قبض کند روا باشد یا نه روا نباشد تا در مجلس عقد قبض نه کند **مسئله**
تصرف کردن در راس المال و در ان چیز که سلم بسته اند پیش از قبض روا باشد یا نه روا نباشد تا قبض
نکند **مسئله** شرکت و تولیت در مسلم فیه یعنی در آنکه سلم بسته باشد روا باشد یا نه روا نباشد **مسئله** سلم در جامه
روا باشد یا نه روا نباشد تا درازی جامه و پهناے جامه رقعه پیدا نکند و چون پیدا کند روا باشد **مسئله**
سلم در کوزه ها و مهره ها روا باشد یا نه روا نباشد **مسئله** سلم در خشت خام و پخته روا باشد یا نه روا نباشد تا کالبد
را معین نکند **مسئله** اصل در سلم چیست اصل درو ے آنست که در کالائی صفت آنرا توان شناخت و معرفت او را ضبط
توان کرد و در و سلم جائز باشد و کالائی که صفت آنرا نتوان شناخت و معرفت او را ضبط نتوان کرد در و سلم روا نباشد
مسئله بیع سگ آموخته و یوز و و گان روا باشد یا نه اگر آموخته باشد روا باشد و اگر نه روا نباشد **مسئله** بیع خمر
و خوک روا باشد یا نه روا نباشد **مسئله** بیع کرم پیله روا باشد یا نه روا نباشد مگر آنکه با پیله باشد **مسئله** بیع زنبور
انگبین بی خانه او روا باشد یا نه روا نباشد مگر با خانه یکجا **مسئله** اهل ذمه در خرید و فروخت همچون مسلمانان
هستند یا نه همچون مسلمانانند مگر در خمر و خوک عقد ایشان در خمر همچون عقد مسلمانانست در شیره و عقد خوک
ایشان را چون عقد مسلمانانست در گوسفند والله اعلم **کتاب الصرف** صرف چیست بیعیست چون
هر یکی از دو عوض جنس بها باشد اگر زر با زر فروشند یا نقره بنقره فروشند روا باشد یا نه روا نباشد مگر مثل
بمثل اگرچه یکے در عیار به از دیگرے باشد و قبض هر دو عوض در مجلس شرط باشد پیش از آنکه از مجلس پراگنده
شوند **مسئله** اگر زر بنقره فروشد متفاضل روا باشد یا نه تفاضل روا باشد و نسیه روا نباشد و قبض در هر دو در
مجلس شرط باشد **مسئله** اگر پراگنده شوند پیش از آنکه هر دو عوض را قبض کنند و یا یکی قبض کند و دیگرے قبض
نکند عقد باطل شود یا نه عقد باطل شود **مسئله** اگر مردے شمشیر پیرایه دار بفروخت بصد درم پس پنجاه درم

از بهای آن قبض کرد و پنجاه نکرد پس متفرق شدند بیع روا باشد یا نه بهبینیم که اگر این نقره که درین شمشیر است پنجاه
درم باشد این پنجاه درم در حصه نقره باید نهاد و بیع شمشیر هم باید گرفت تا بیع روا باشد و اگر هیچ قبض نه کرد
پس پراگنده شدند حکم چه باشد اگر این نقره ازین شمشیر بیضرر جدا تواند کرد بیع در شمشیر روا باشد و در نقره
باطل و اگر جدا نتواند کرد در هر دو بیع باطل باشد **مسئله** اگر مردی آوند نقره را بفروخت پس بعضی ثمن از آن
قبض کرد و بعضی نکرد تا از مجلس پراگنده شدند آن چه باشد در آنچه قبض کرده است بدان مقدار روا باشد و در
آنچه قبض نه کرده است در آن باطل باشد پس این آوند مشترک شد میان بائع و مشتری و اگر مستحق پیدا آید
در بعضی ازین آوند مشتری بخیار باشد خواهد باقی را بحصه او بستاند و خواهد رد کند **مسئله** اگر مردی پارهٔ
نقره بخرید پس در بعضی مستحق پیدا آید اینجا باقی را بحصه او بستاند و رد نتواند کرد **مسئله** اگر مردی دو درم و یک
دینار را به دو دینار و یک درم بفروشد روا باشد یا نه روا باشد جنس هر یکی بدل جنس دیگر باید نهاد دو درم به یک
دینار و دو دینار به یک درم **مسئله** اگر یازده درم را به ده درم و یک دینار بفروشد روا باشد یا نه روا باشد ده
درم بمقابل ده درم باشد و دینار بدل درمی باشد **مسئله** اگر دو درم سره را به دو درم قلب فروشد روا باشد یا نه روا باشد
و همچنین بیع یک درم صحیح و دو درم شکسته به دو درم صحیح و یک درم شکسته روا باشد **مسئله** اگر در درم غالب نقره باشد حکم او چه باشد
حکم آنهمه نقره باشد و همچنین اگر در دینار غالب زر باشد حکم آن همه زر باشد اما اگر به تفاضل بفروشد روا نباشد و تمامی
احکام ربا درو داخل شود **مسئله** اما اگر غالب و بهره دو مس باشد حکم او چون عروض باشد یعنی حکم کالا باشد و حکم
درم و دینار نباشد اگر به تفاضل بفروشد روا باشد اما نسیه روا نباشد اگر مردی به سیم معین کالائی بخرید پس پیش
از آنکه آن سیم را به بائع تسلیم کند کاسد شد یعنی بر افتاد و مردمان دست از معامله آن سیم بداشتند حکم او
چه باشد نزدیک ابوحنیفه بیع باطل شود و نزدیک ابویوسف بیع روا باشد اما قیمت روز بیع واجب آید و
نزدیک محمد قیمت روز کاسد که معامله کنند مردمان به آن واجب آید **مسئله** بیع به فلوس روا باشد یا نه اگر فلوس
روان است روا باشد و اگر روان نیست روا نباشد تا معین نکند **مسئله** اگر به فلوس روان چیزی بفروخت پس
کاسد شد نزدیک امام ابوحنیفه بیع باطل گردد **مسئله** اگر مردی ثالثی بخرید به نیم فلوس روا باشد یا نه روا باشد
و بر بائع واجب آید که هم بدان نیم درم بفروشد بر دست وی چیزی **مسئله** اگر مردی صرافی را درمی
داد که نیم درم را فلوس بده و نصفی درم را نصفیه مگر حبه آن بیع روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه در کل باطل شود و
نزدیک صاحبین در فلوس روا باشد و در نصفیه روا نباشد **کتاب الرهن** گرو که منعقد شود با یجاب و قبول

چنانچه بگوید این چیز را بچندین گرو کردم قبول آنکه گوید این چیز را بچندین بگرو ستدم **مسئله** تمام بچه
شود بقبض کردن و میوه را بر سر درخت گرو نه کنند فارغ کرده باید یعنی فرود آورده باید تا آن گرو بشرکت
کسے نباشد و پیدا کرده باید تا چنانکه اگر مردی را فلان باشند پس یکی از ایشان تا معین کرده گرو کند درست
نیاید تا پیدا نیاید **مسئله** اما مرتهن یعنی این گرو ستاننده اگر او را قبض نه کرده باشد را هن که گرو دهد
تواند که رجوع کند یا نه تواند اگر خواهد به مرتهن تسلیم کند و اگر خواهد رجوع یعنی تسلیم نکند و فسخ کند اما چون
مرتهن قبض کرد در ضمان مرتهن در آمد راهن را دست نباشد مگر آنکه دام بدهد و گرو بستاند **مسئله**
و لا یصح الرهن الا بدین مضمون چه باشد یعنی گرو درست نیاید مگر بوامی تاوان دار کننده کدام وام است
که تاوان دار نکند همه وامها تاوان دار کننده است هیچ وامی نیست احتراز ازین عین مضمون است و این
نیز بر دو وجه است مضمون بنفسه و مضمون بغیره مضمون بنفسه گرو درست باشد چون ثمن مبیع و بدل عرض
و آنچه بدین ماند و مضمون بغیره گرو در وی درست نیاید چون بدل بیع و بدل مهر معین و بدل مال
خلع معین و آنچه بدین ماند و هو مضمون باقل من قیمته و من الدین چه باشد این مسئله بر سه وجه است یا قیمت
گرو و وام هر دو برابر باشد یا قیمت گرو بیش از دام باشد یا دام بیش از قیمت گرو باشد اگر هر دو برابر باشند
چنانکه دام هزار درم باشد و قیمت گرو نیز هزار درم باشد چون گرو هلاک شود کالا از راهن رد و سیم
از آن مرتهن اما اگر قیمت گرو بیش از وام باشد نیز همچنین از قیمت گرو بمقدار دام ساقط شود و آن زیادتی
چون امانتی هلاک شده باشد و اما اگر وام بیشتر از قیمت گرو است اینجا آن قدر که وام است مقابل گرو باشد
آن مقدار ساقط شود باقی را از راهن بطلبد **مسئله** گرو مشاع درست باشد یا نه درست نباشد یعنی چیزے
که میان دو شریک باشد یک شریک آن را گرو نتواند کرد **مسئله** گرو کردن میوه بر سر درخت روا باشد یا نه
روا نباشد **مسئله** اگر راهن گروی را که بدست مرتهن است بدست مردی فروشد بیع روا باشد یا نه بیع
موقوف باشد باجازت مرتهن اگر اجازت دهد روا باشد و اگر نه روا نباشد مگر آنکه راهن وام او را بدهد و گرو
و بستاند آنگاه روا باشد **مسئله** اگر راهن بیع مرهون را یعنی آن بندهٔ را که گرو کرده است آزاد کند حکم آن
چه شود بنده آزاد شود اما وام اگر مهلت او بسر آمده باشد در حال دام از او بستانند و اگر مهلت دام باقی
باشد از راهن قیمت غلام بستانند و بجای غلام بر وجه گرو دارند تا مهلت بسر آید **مسئله** و اگر راهن درویش
باشد مرتهن چکند بنده را کار فرماید بدانچه کمتر باشد اگر دام کمتر باشد آن قیمت مقدار وام کار فرماید و اگر قیمت

او کمتر باشد از دام مقدار قیمت خود کار کند و اگر راهن بندهٔ مرهون را هلاک کند نیز همین حکم باشد مسئله اما اگر
اجنبی یعنی بیگانه هلاک کند خصم در تاوان کردن که باشد مرتهن باشد قیمت از وی بستاند و نگاه دارد بجای
آن بنده برای دام خود تا مهلت بسر آید بعد از ان قیمت بندهٔ بر راهن دهد و دام خود از وے بستاند مسئله
اگر مردے بنده را گرو کرد پس همین گرو کننده که راهن است دست این بنده را ببرید یا چشم وے بکشید
تاوان دار گردد یانه تاوان دار گردد و مرتهن را آید که تاوان جنایت بستاند و با رهن بهم با گرو بهم نگاه
دارد مسئله و اگر مرتهن دست بندهٔ مرهون ببرید یا چشم او را بکشید حکم چه بود بمقدار جنایت از دام
او ساقط شود مسئله وجنایت الرهن علی الراهن وعلی المرتهن او علی ماله هدر یعنی این باشد که جنایت
کردن گرو بر راهن یا بر مرتهن هدر باشد و هدر آن باشد که هیچ تاوانی واجب نیاید برو چنانکه مردے
بنده را گرو کرد پس این بنده دست راهن یا مرتهن را ببرید و یا مال ایشان را هلاک کرد نزدیک امام ابوحنیفه
هدر باشد و نزدیک ابویوسف رح و محمد رح هدر نه باشد و در حق مرتهن بنگریم اگر دام هزار درم باشد و قیمت گرو
نیز هزار درم باشد هر دو هدر باشد اما اگر قیمت دو هزار باشد معتبر باشد بحصه او رجوع کند از راهن بستاند
مسئله اجرت خانه که در وی گرو در انگاه دارد بر که واجب آید بر مرتهن واجب آید مسئله مزد شبان گرو و
نفقه بر که واجب آید بر راهن واجب آید مسئله نمای رهن چون پشم و شیر و میوه درخت و فرزند کنیزک اینها
را گرد باشد مر کرا باشد مر راهن را باشد اما آن هم با اصل یکجا گرد باشد اگر هلاک شود بی چیزے هلاک شده
باشد یعنی هیچ واجب نیاید مسئله و اما اگر اصل گرو هلاک شده و نمای آن گرو بماند حکم این چه باشد دام
را قسمت کند بر قیمت اصل روز گرو و بر قیمت نمای روز کشادن پس هر چه بمقابله قیمت اصل شود بیفتد و هر چه
بحصه نما باشد راهن بدهد و نما را بستاند آن چنان باشد که مردے ستوری را گرو کرد بدویست درم و قیمت این
ستور صد درم است پس این نمای حاصل شد چنانکه ماده گاوے بود که گوساله بزاد پس اصل آن ستور
هلاک شد و قیمت گوساله این ساعت که رهای کناند صد درم است صد درم بدهد و بکشاید و صد درم دیگر در
مقابله اصل دهد ساقط شود مسئله زیادت کردن در رهن یا در دین روا باشد یانه نزدیک ابوحنیفه و محمد رح
زیادت کردن در رهن روا باشد و در دین روا نباشد و نزدیک ابویوسف رح هم در رهن روا باشد و هم در
در دین روا باشد و نزدیک زفر نه در رهن روا باشد و نه در دین مسئله اگر مردی بندهٔ را بدست دو تن
گرو کند از این دو تن کدام کس نگاه دارد این گرو علحده بر هر یکے باشد یعنی هر دو نگاه دارند تا تمام دام بدهد

مسئله اگر مردی بندهٔ را بفروشد بر اینچه مشتری مروی را در عوض ثمن گرو دهد و معین کند گرو را پس مشتری
بعد از بیع امتناع می آرد از دادن گرو قاضی جبر نه کند بدادن گرو مشتری را بایع آن خیار کند خواهد
راضی شود بترک رهن و بنده را بدو تسلیم کند و اگر خواهد بیع را فسخ کند مگر آنکه مشترے بها را در حال بدهد و یا
در مقابل آن گروے معین گروی دیگر بدهد مسئله نگاه داشتن گرو بر که واجب آید بر مرتهن بنفس خود
نگاهدارد و یا آنکس که در نفقه او باشد و اگر بکسے بنگاهداشتن دهد که در نفقه او نباشد پس هلاک شود تاوان دار
باشد مسئله اگر مرتهن در رهن تعدی کند چنانکه جامه باشد پس آنرا بپوشد یا ستوری باشد بروی برنشیند
یا سیر کند پس درین هلاک شود ضمان واجب آید یانه ضمان غضب واجب آید مسئله اگر مرتهن رهن را عاریت
دهد بکسے ضامن باشد و اگر مر راهن را عاریت دهد از ضمان مرتهن بیرون آید که اگر بدست راهن هلاک شود
بے چیزے هلاک شده باشد و مرتهن را آید که گرو را باز طلبد و چون قبض کند باز در ضمان مرتهن در آید
مسئله اگر مردی کالائی را گرو کند پس آن مرد بمیرد حکم آن گرو چه باشد اگر این مرده را وصی باشد این
وصی این کالا را بفروشد و سیم بمرتهن تسلیم کند و اگر وصی نباشد قاضی امینی را بفرماید تا آن گرو را بفروشد
و سیم بمرتهن تسلیم کند و اگر چیزے فاضل آید بورثه راهن تسلیم کند کتاب الحجر اسبابهائی که آن واجب
کنندهٔ حجر بوده است چند است سه چیز است یکی صغر و بندگی و دیوانگی مسئله اگر بنده یا کودکے یا دیوانه کالا
بفروشد بیع روا باشد یانه روا باشد اما ولی ایشان بخیار باشد خواهد اجازت کند و خواهد فسخ کند مسئله این
سه صنف صغر و بندگی و دیوانگی قول را حجر کند یا فعل را قول را حجر کند نه فعل را مسئله اگر کودکے یا دیوانه
عقد کند یا اقرار کند یا طلاق دهد درست باشد یانه درست نباشد این قول بود و اما اگر مال کسی را تلف کند
تاوان واجب آید زیرا که این فعل بود مسئله اقرار بندهٔ نافذ باشد یانه نافذ باشد اما در حق او نه در حق مولی
او و اگر اقرار کند بمالی در حال بندگی واجب نیاید و در حال آزادی واجب آید مسئله و اما اگر اقرار کند
بحدیکه لازم آید در حال لازم آید مسئله و اگر بقصاصی اقرار کند نیز در حال واجب آید و اگر زن خود را
طلاق دهد طلاق واقع شود مسئله سفیه را حجر کردن روا باشد یانه نزدیک امام ابوحنیفه اگر این سفیه آزاد
و عاقل باشد حجر کردن روا نباشد تصرف او درست باشد اگرچه مال خود تلف کند در چیزے که او را در آن
چیز غرض و مصلحت نباشد حجر کردن او روا نباشد مسئله مگر آنکه بالغ شود و رشید نباشد یعنی نیکو خرد
نباشد و براه راست نباشد مال بدو تسلیم نکنند تا بیست و پنج ساله نباشد و اگر پیش از این

تصرف کرده باشد آن نافذ باشد و چون بیست و پنج سال برسد مال او را بدو تسلیم کند اگرچه در وی
رشدی پیدا نیامده باشد و نزدیک ابویوسف و محمد رح سفیه را حجر کردن روا باشد تصرف او روا نباشد و اگر بیع
کند درست نباشد مگر آنکه قاضی در وی مصلحت بیند آن بیع را اجازت کند و اگر بنده را آزادی کند آزادی
او درست باشد و اما بر بنده واجب آید که مقدار قیمت خود کار کند برای او و اگر سفیه زنی کند نکاح او درست
باشد و اما اگر مهر او زیاده از مهر مثل او کرده باشد آن زیادتی ساقط شود و مهر مثل واجب آید و نزدیک صاحبین
مال بدو تسلیم نکنند تا وقتی رشدی پیدا نیاید اگرچه سی سال یا چهل سال بگذرد و یا تمام عمر او بگذرد تصرف او
درست نباشد مسئله زکوة در مال سفیه واجب آید یا نه واجب آید مسئله اگر سفیهی خواهد که حج کند او را
منع کنند یا نه منع نه کنند اما نفقه بدو تسلیم نه کنند بدست امینی از اهل حاجیان بدهند تا در راه حج بدو
نفقه کند و اگر سفیهی وصیت کند چون وصیت های خیر و پل و رباط و بنا مسجد و آنچه بدین مانند باشد روا باشد
یا نه از ثلث مال او روا باشد مسئله بلوغ کودک از چند چیز باشد از سه چیز یکی از دیدن احتلام دوم فرود
آمدن آب در وقت جماع سوم آنکه از دخول کردن او زنی بار گیرد اما اگر ازین سه چیز هیچ کدام نباشد
بلوغ وی بسال باشد نزدیک ابوحنیفه و بلوغ پسر هژده سال باشد و بلوغ دختر نیز بعلامت سه چیز
باشد یکی احتلام دوم حمل گرفتن سوم حیض آمدن و اما اگر او را نیز ازینها که گفتیم نباشد آنگاه بلوغ او بسال
باشد چون به هفده سال برسد بالغه شود و نزدیک ابویوسف و محمد رح هم پسر و هم دختر را مدت بلوغ پانزده
سال است و چون پانزده سال بگذرد حکم او چون حکم بالغان باشد مسئله اگر کودکی یا دختری ببلوغ رسد
و مشکل شود و ندانند که بالغ شده اند یا نه و ایشان می گویند که بالغ شده ایم قول قول ایشان باشد و
احکام ایشان با احکام بالغان باشد مسئله حجر کردن مردمان را بجهت دین روا باشد ابوحنیفه رح میگوید که
حجر نیست در دین اگر واجب شود وامهای او بر یکی و غرمای او حبس او را طلبند من حجر نه کنم و اگر او را مالی باشد
حاکم دران مال او تصرف نکند جز آنکه حبس کند او را پیوسته و همیشه تا آن مال را بفروشد وام داران را
بدهد مسئله و اگر او را دراهم باشد و دین او نیز دراهم باشد حاکم بدهد قاضی بی فرمان او مر وام داران
او را آن دراهم و اگر دین او دراهم باشد و مال او دنانیر یا برعکس آن فروشد قاضی در وام او بدهد و
نزدیک ابویوسف و محمد رح چون وام دران حجر کنند قاضی را روا باشد که حجر کند مر او را از بیع و تصرف و او را باز دارد
از اقرار نیز بر وی تا وام داران را زیان ندارد و اگر از فروختن مال امتناع آرد قاضی مال او را بفروشد و میان

وام داران وی اندازه مال ایشان قسمت کند و اگر در حال حجر اقرار کند در حالی لازم نیاید پس از گزاردن
این وامهای واجب لازم آید مسئله نفقه کردن بر سفیه از مال او روا باشد یا نه روا باشد و از مال او
بر زن او و بر کسیکه نفقه آنکس بر او واجب باشد نفقه کنند مسئله اگر مفلس را مالی پیدا آمد و وام داران او
طلبند قاضی را روا باشد که او را حبس کند یا نه هر وامی که بدل عقدی شده باشد چون مهر و میانجی آن
برای این را حبس کنند و هر وامی که جز این مذکور در ذمه وی ثابت شود و یا بدل ارش جنایت حبس نکنند
مگر که بینه اقامت کند که مرد بر اما الیست آنگاه حبس کنند و چون در حبس دو ماه یا سه ماه بر آید از حال وی
بپرسند اگر درویشی وی ظاهر شود از حبس بیرون آرند اما میان او و میان وام داران او جدائی نیفگنند
و وام داران او را آید که او را لازم کنند و اما از تصرف و سفر باز ندارند و هرچه از کسب او زیاده آید قسمت
کنند وام داران بحصت بستانند و نزدیک صاحبین چون قاضی بافلاس او حکم کرد میان او و میان
وام داران جدائی افگند مگر که اقامت بینه کنند که وی را مالی حاصل آید مسئله فاسق را حجر کردن روا باشد یا نه اگر
مصلح مال خود باشد حجر روا نباشد مسئله فاسق طاری و فاسق اصلی یکسانست یا نه یکسانست فاسق طاری
کدامست آنکه گاه از گاهی مفسد شود و فاسق اصلی آنکه اول تا آخر فاسق باشد مسئله اگر مردی مفلس شد و متاعی
عین دارد از آن کسیکه از وی بخریده است و ثمن تسلیم نه کرده است چه باشد حکم این آن متاع را بفروشد
و بوام داران بدهد تا صاحب متاع و وام داران دیگر یکسان باشند و نزدیک شافعی صاحب متاع اولی باشد
والله اعلم **کتاب الاقرار** اقرار که درست باشد اقرار آزاد و بالغ و عاقل چون اقرار کند بحقی
لازم آید اگرچه این اقرار مجهول باشد یا معلوم مسئله اقرار مجهول چگونه باشد که مردی اقرار کند که فلان
را بر من چیزیست این مجهول باشد لازم آید بر وی که چیزی را پیدا کند که آنچیز را قیمت باشد اگرچه اندک گوید یا
بسیار و قول قول وی باشد با سوگند بهم اگرچه مقرله یعنی آنکس که او را اقرار کرده است بیش ازین دعوی کند
مسئله اگر مردی اقرار کند که فلان را بر منست چه واجب آید باز گشت به بیان او باشد یعنی هرچه بیان
کند همان کند و قول وی قبول کند در اندک و بسیار مسئله اگر گوید فلان را بر من مالی عظیم است چند واجب آید
دویست درم واجب آید کم از دویست درم او را تصدیق ندارند نزدیک ابویوسف و محمد و نزدیک ابوحنیفه
آنچه قاضی حکم کند آن بود یعنی بر هر مالیکه قاضی حکم کند آن مال عظیم بود مسئله اگر گوید که فلان را است بر
من سیم بسیار چند واجب آید ده درم واجب آید کم از ده درم تصدیق نکنند مسئله اگر گوید فلان را است بر من

سیم چند واجب آید سه درم مگر این اقرار کننده ببیش از سه درم بیان کند مسئله اگر گوید فلان را است بر من
کذا کذا یعنی چندین چندین چند واجب آید یازده درم واجب آید مسئله اگر گوید فلان را است بر من
این چه باشد این اقرار باشد بوامے واگر گوید نزدیک منست این اقرار باشد بامانت مسئله اگر مردی
مردیرا گوید که مرا بر تو هزار درم است پس آنکس گوید که بر کش یا سره کن یا مهلتی بده ویا گوید که گزارده ام ترا
اینهمه اقرار باشد وبروی واجب آید مسئله اگر مردی اقرار کند بوام موجل پس مقرله یعنی آنکس را که اقرار کرده است
وام را تصدیق دارد ومهلت را دروغ دارد قول قول که باشد قول مقرله باشد باسوگند بهم حال در حال
لازم آید مسئله اگر مردی اقرار کند واستثنا کند پیوسته آن روا باشد یا نه روا باشد خواه استثنا اندک
باشد وخواه بسیار اندک چنانکه گوید فلانرا است بر من ده درم مگر یکی نه درم واجب آید وبسیار چنانکه گوید فلان
را است بر من صد درم مگر نود وده درم لازم آید مسئله واگر اقرار کند پس تمامت را استثنا کند درست باشد
یا نه درست نباشد تمامت لازم آید مسئله واما اگر گوید فلان را بر من صد درم است مگر دیناری یا گوید مگر
قفیزی گندم صد درم لازم آید مگر دیناری وقیمت قفیز گندم مسئله واگر گوید فلانرا است بر من صدی
وجامهٔ چه واجب آید جامه واجب آید وبیان آن صد بروے باشد اگر جامه بیان کند جامه واجب آید
مسئله واگر مردی اقرار کند وانشاء الله نیز متصل آن بگوید چه واجب آید هیچ واجب نیاید مسئله
اگر مردی اقرار کند ودر اقرار شرط خیار کند چه لازم آید مالی که اقرار کرده است لازم آید وشرط باطل باشد
چنانکه گوید که فلانرا است بر من صد درم یا هزار درم مرا اختیار است این روا نباشد مال لازم آید مسئله و
اگر گوید این سرای مر زید را است وبنای این مرا است روا باشد یا نه روا نباشد سرای با بنا مر زید را باشد
مسئله واگر گوید بنای این سرا مرا است وصحن مر زید را است این را چه حکم باشد همچنان باشد که بنای این
سرای او روا باشد وصحن مر آن مقرله را وهمچنین اگر مردی بگوید که زید را است بر من خرما در زنبیل یعنی خرما و
زنبیل هر دو واجب آید مسئله اگر مردی اقرار کند که زید را است بر من ستور در ستورگاه چه واجب آید ستور واجب
آید وستورگاه واجب نیاید مسئله واگر گوید جامه را غصب کردم در دستارچه واجب آید جامه با دستار
واجب آید مسئله واگر گوید فلانرا است بر من جامه در جامهٔ نیز هر دو واجب آید مسئله واگر گوید فلانرا است
بر من جامهٔ در ده جامه چند واجب آید نزدیک ابو یوسف یک جامه آید ونزدیک محمد یازده جامه
لازم آید مسئله واگر گوید جامهٔ فلان غصب کرده ام وآن جامه معیب است یعنی کهنه است او را تصدیق

کنند یا نه تصدیق کنند وقول این معتبر باشد وهمان جامهٔ معیب واجب آید مسئله واگر اقرار کند بسیم وبعد از آن
گوید که من ازین زیوف خواسته ام یعنی قلب می گویم نیز همین حکم دارد زیوف لازم آید مسئله اگر گوید فلانرا است
بر من پنج در پنج چند واجب آید اگر مراد او ضرب باشد پنج درم واجب آید اگر گوید پنج با پنج خواستم ده درم
لازم آید مسئله واگر گوید فلانرا است بر من هزار درم از بهای بنده که وی خریده ام اما بنده را قبض نکرده
ام اگر بنده معین کرده باشد مقرله را گوید که بنده تسلیم کن وهزار درم بستان واگر نه هیچ واجب نیاید واگر بنده
را معین نکرد وهزار درم لازم آید مسئله اگر گوید فلان را است بر من هزار درم از بهای خمر یا خوک چه واجب آید
هزار درم واجب آید بیان او در خمر وخوک نشنوند مسئله اگر گوید فلان را است بر من درمی تا ده چه واجب آید
نزدیک ابو حنیفه نه درم لازم آید ونزدیک صاحبیه ده درم لازم آید ونزدیک زفر هشت درم لازم آید مسئله
واگر گوید فلانرا است بر من هزار درم از بهای متاع وآن زیوفست ومقرله دعوی کند که جیاد است یعنی او گوید
که هزار درم قلب است وآنکس گوید سره است زیوف لازم آید یا جیاد نزدیک امام ابو حنیفه جیاد یعنی سره واجب
آید ونزدیک صاحبیه زیوف مسئله اگر اقرار کند که فلانرا است بر من انگشتری چه واجب آید انگشتری ونگینه نیز
لازم آید وواجب آید که نگینه او هم از عین او باشد مسئله واگر اقرار کند که فلانرا است بر من شمشیری چه واجب آید شمشیر و
دوال ونیام واجب آید مسئله واگر اقرار کند که فلانرا است بر من حجله چه واجب آید هر چه در حجله تواند بود چنانکه چوبها
آن وجامهای پوشیدنی آن واجب آید مسئله اگر مردی مر مردی را اقرار کند بحمل کنیزک ویا بحمل گوسفندی این
اقرار درست باشد یا نه درست باشد ولازم آید مسئله اگر مردی اقرار کند مر کودکی را که در شکم مادر بود بمالی اقرار
درست باشد یا نه اگر بسبب وصیت باشد که کسی گفته باشد یا سبب میراثی باشد اقرار درست باشد واگر بسبب
بیع وشری گوید باتفاق درست نباشد واگر سبب معین نه کند واقرار مبهم کند نزدیک ابو حنیفه واجب نیاید ونزدیک
صاحبیه واجب آید مسئله اگر مردی اقرار کند در بیماری مرگ بوامی که بر وی پیش ازین داده است مگر بوده باشد
در حال صحت ووامی دیگر هم درین بیماری بر و لازم شده باشد باسباب معلوم پس آن را مقدم دارند از وام اقرار اگر
بران وام چیزی باقی ماند آنگاه اقراری که در بیماری کرده باشد آنرا دهند واما اگر بر وی وامها دیگر نباشد پس این
مقرله اولی تر باشد از وارثان مسئله اگر مردی اقرار کند در بیماری مرگ مر وارثی را اقرار درست باشد یا نه درست
نباشد مگر وارثان دیگر تصدیق دارند اگر مردی اقرار کند مر کودکی بیگانه را پس گوید که او پسر منست اگر او چنین باشد
نسب ثابت شود واقرار باطل باشد مسئله اگر مردی اقرار کند در حق زنی بیگانه بمالی پس او را نفی کند اقرار او

نیز فاسد کند مسئلہ اگر مردی بندہ را باجارت گیرد از برای خدمت بہ سفر بردن او را روا باشد یا نہ روا نباشد
مگر کہ شرط کردہ باشد کہ در سفر و حضر با من باشد و خدمت کند مسئلہ اگر مردی اشتری را کری گیرد از برای
بار کردن محمل را اگر دو تن بر نشیند روا باشد یا نہ روا باشد و برو واجب آید کہ محمل معتاد را بار کند و مستحب آنست
کہ محمل را بجمال بنماید مسئلہ اگر مردے ستورے را کری گیرد از برای بار کردن توشہ را پس بعضی توشہ
در راہ بخورد روا باشد کہ بعوض آنچہ کہ خوردہ باشد بر وے بار کند یا نہ روا باشد مسئلہ اجرت بنفس عقد
اجارت واجب آید یا نہ واجب نباید مگر از سہ چیز یا شرط تعجیل کردہ باشد یا استیفاء معقود علیہ یا شرط
بے تعجیل اما شرط تعجیل چنین باشد کہ درزے شرط کرد کہ جامہ راندوزم تا مزد نستانم و استیفاء معقود علیہ
چنین باشد کہ چون کار تمام شود مستحق اجرت باشد و شرط بے تعجیل چنین باشد کہ پیش از انکہ کار کند
بخواست خویش اجرتش بدہند مسئلہ اگر مردی اجارت ستاند سرائی را مر اجارت دہندہ را آید
کہ بگذشتن ہر روز اجرت ہر روزہ طلب کند آید کہ طلب کند مگر آنکہ وقت استحقاق پیدا کردہ باشد
در عقد اجارت مسئلہ اگر ستورے را کری گرفت تا مکہ حمال را آید کہ اجرت ہر مرحلہ بطلبد یا نہ آید مگر
آن ہم کہ اینجا نیز وقتے پیدا کردہ باشد مسئلہ مر درزی و گازر را آید کہ اجرت طلب کند پیش از انکہ کار
کنند نباید مگر آنکہ شرط تعجیل کردہ باشد مسئلہ اگر مردے مر مردے را مزدور گرفت از برای نان پختن
مستحق اجرت گے شود چون آن نان از تنور بر آید مسئلہ اگر مردی طباخی را مزدور گرفت از برای
پختن دیگ مستحق اجرت کی شود چون از دیگ شوربا و پختنی را بکاسہ کند مسئلہ اگر مردی خشت زن مزدور
گیرد تا بجہت او خشت زند مستحق اجرت کی شود نزدیک امام ابو حنیفہ چون بالیستاند و نزدیک صاحبیہ
چون خرہ کند مسئلہ اگر مردی بر درزی شرط کند کہ اگر این جامہ را پارسی دوزی درمی اگر رومی دوزی
دو درم کدام شرط روا باشد ہر دو شرط روا باشد اگر رومی دوزد دو درم واجب آید و اگر پارسی دوزد یکدرم
واجب آید مسئلہ و اگر شرط کند کہ امروز دوزی درمی و اگر فردا دوزی نیم درم چہ واجب آید اگر امروز
دوزد یک درم واجب آید و اما اگر فردا دوزد و نزدیک ابو حنیفہ مزد مثل واجب آید اما از مسمے نیم درم
نگذرد و نزدیک صاحبیہ مزد مثل واجب آید اگرچہ از مسمے بگذرد مسئلہ اگر مردی دکانی را کری ستاند
و شرط کند کہ اگر درین دکان عطاری کنم درمی و اگر آہنگری کنم دو درم چہ واجب آید نزدیک امام ابو حنیفہ
ہر دو شرط روا باشد و نزدیک صاحبیہ این اجارت فاسد باشد مسئلہ اگر مردی سرائی را باجارت ستاند

بر انچہ ہر ماہی درمی بدہد این درست باشد یا نہ در یکماہ درست باشد مگر کہ جملہ ماہہا را پیدا کند و اگر در ماہ
دوم ساعتی ساکن بود آن ماہ تمام بروی واجب آید و اجارت دہندہ را نباید کہ او را بر کند تا آن ماہ
تمام بگذرد و حکم ہر ماہی ہمچنین باشد کہ حکم ماہ نخستین مسئلہ اگر مردی سرائی را باجارت ستاند سالی بدہ
درم روا باشد یا نہ روا باشد اگرچہ قسط ہر ماہی پیدا نہ کند مسئلہ اجارت گرفتن گرمابہ و حجام
روا باشد یا نہ روا باشد مسئلہ اجارت ستدن کسے جہانیدن ستور روا باشد یا نہ روا نباشد
مسئلہ اگر کسی موذن را یا نوحہ گر را یا سرود گوی را بمزدوری گیرد روا باشد یا نہ بمذہب علمای ما در طاعت
و معصیت درست نباشد و نزدیک شافعی در طاعت درست باشد و در معصیت روا نباشد مسئلہ اجارت
مشاع درست باشد یا نہ چنانکہ خانہ البتہ میان دو تن پس یکی حصہ خود اجارت دہد روا نباشد
نزدیک ابو حنیفہ مگر آنکہ ہمان شریک خود را اجارت دہد و نزدیک صاحبیہ ہر کرا اجارت دہد روا باشد
مسئلہ اجارت گرفتن دایہ را از برای شیر دادن مر بچہ را روا باشد یا نہ روا باشد چون اجرت معلوم کند
یا آنکہ نان و جامۂ دایہ بر خود قبول کند مسئلہ مستاجر را نباید کہ شوہر این دایہ را منع کند از دخول کردن
اما اگر یار گیرد این دایہ و شیر او کودک را زیان دارد رسد کہ اجارت را فسخ کند و نگاہداشت طعام واجب
آید مسئلہ اگر در مدت اجارت این دایہ مر کودک را شیر گوسفندی بدہد مزدوری او باطل شود یا نہ باطل
شود مسئلہ مر مزدور را آید کہ کالا را نگاہدارد یعنی باز دارد از برای اجرت یا نہ آید مسئلہ ہر مزدوری کہ عمل او
در عین کالا پیدا باشد آید کہ باز دارد تا مزد خویش بستاند چون رنگریز و گازر و اما آنچہ اثر او در عین کالا
پیدا نباشد چون ملاح و حمال نباید کہ حبس کند مسئلہ اگر مردی بر کاری شرط کند کہ بنفس خود کار کند
اگر کسی دیگر را فرماید روا باشد یا نہ روا نباشد چون بنفس خود شرط کردہ باشد اگر این کار را مطلق گفتہ باشد
آنگاہ اگر کسی دیگر را مزدور گیرد روا باشد مسئلہ اگر درزی و مالک را اختلاف افتد درزی گوید
کہ مرا قبا فرمودی و مالک جامہ گوید پیراہن فرمودہ ام قول قول کہ باشد قول قول مالک جامہ
باشد با سوگند ہم و نزدیک امام ابو حنیفہ چون سوگند بخورد آنگاہ درزی را تاوان دار کند مسئلہ
اگر صاحب جامہ گوید درزی را کہ جامہ را بی مزد دوختہ و درزی گوید کہ بمزد دوختہ ام قول قول کہ
باشد نزدیک امام ابو حنیفہ قول قول مالک باشد با سوگند ہم و نزدیک ابو یوسف اگر حریف باشد
مزد واجب آید و اگر نباشد مزد واجب نباید و نزدیک محمد اگر این کار معروف باشد بمزد ستدن مزد واجب آید

واگرنہ واجب نباید مسئلہ واجب در اجارت فاسد چیست مزدمثلی کہ از مسمی نگذرد مسئلہ اگر مردی مستاجر
سرائے قبض کرد اما ساکن نشد اجرت واجب آید یانہ واجب آید اگرچہ ساکن نباشد مسئلہ اگر غاصبی
از وے این را غصب کند اجارت از وے تمام شود یانہ تمام شود مسئلہ واگر درین سرای عیبی
یافت کہ بودن را زیان دارد تواند کہ اجارت را فسخ کند یانہ تواند مسئلہ اگر مستاجر بمرد اجارت
فسخ شود یانہ اگر از برائے دیگرے اجارت ستدہ باشد فسخ نشود مسئلہ شرط خیار در
اجارت درست آید یانہ درست آید مسئلہ اجارت بعذرہا فسخ شود یانہ فسخ شود و عذر آن
باشد کہ مردے دکانے را در بازار باجارت دہد مرکسے را پس از ان اجارت دہندہ مفلس شود
دوام بسیار بروبرآید و برگذاردن وامہا قادر نباشد مگر بہار این دکان قاضی اجارت را
فسخ کند و آن دکان را بفروشد و بوام داران تسلیم کند و یا مردے دکانرا باجارت ستاند
یا درد با زرگانی کند پس مال آن مرد ہلاک شود و ہیچ چیزش نماند کہ بازرگانی کند اینجا نیز اجارت
فسخ شود مسئلہ اگر مردی ستوری را کری گرفت تا بسفر بموضعی برد پس این کری دہندہ را رای
بدل شد یعنی امتناع می آرد از رفتن سفر قاضی جبر کند بر وے تا سفر رود یانہ جبر کند قاضی و بسفرش
فرستد با آنکس کہ بکری گرفتہ است و اما اگر این کری گیرندہ را رائے بدل شد کہ بسفر نے رود اینجا
قاضی جبر نتواند کرد واللہ اعلم

کتاب الشفعہ

شفعہ کرا واجب آید نخست شریک نفس
مبیع را پس شریکے کہ درحق مبیع باشد پس ہمسایہ را و شریک حق مبیع را نباید تا آنکہ شریک در
نفس مبیع است دست باز ندارد چون او دست باز دارد انگاہ شفعہ ہر کہ شریک درحق مبیع
است او را باشد و چون شریک حق مبیع نیز تسلیم کند انگاہ ہمسایہ را باشد بعد از ان مسئلہ شریک نفس
مبیع کہ باشد آنکہ انباز باشد در خانہ چنانکہ خانہ باشد میان دو شریک پس یک شریک حصہ خود را بفروشد
شفیع او آن شریک او باشد این را خلیط فی نفس المبیع گویند اما شریک درحق مبیع چنان باشد
کہ در خانہ باشد کہ گذر ہر دو خانہ یکے باشد یا در ہر دو خانہ یکے باشد یا گذر آب ہر دو خانہ یکے باشد
پس یکے ازین دو خانہ را بفروشد شفیع خصم آن خانہ دوم باشد و این را خلیط فی حق المبیع
گویند اما ہمسایہ آن چنان باشد کہ خانہ این بخانہ ہمسایہ مقابل باشد و دیوار این ہر دو خانہ
پیوستہ باشد چون از ہر شفیع مقدم کہ گفتم دست از شفعہ باز دارند انگاہ شفعہ ہر ہمسایہ را برسد

مسئلہ شفعہ بچہ واجب شود بہ بیع کردن خانہ مسئلہ شفعہ بچہ قرار گیرد بگواہ گرفتن مسئلہ مالک بچہ شود
بقبض کردن چون قاضی قضا کند یا مشتری تسلیم کند مسئلہ در طلبیدن شفعہ گواہ کے گیرد چون معلوم
شود او را کہ در جوار او خانہ فروختند ہمدران مجلس در حال گواہ گیرد پس بر بائع رود و اگر بدست
مشتری باشد اینجا بر مشتری رود و اینجا نیز در حال گواہ گیرد و اگر ہر دو را در نیابد نزدیک خانہ برود و
مرمردمانرا گواہ گیرد کہ شفعہ این مراست و من می طلبم چون این جملہ بکرد انگاہ شفعہ او قرار گیرد مسئلہ
واگر شفیع بطلب شفعہ گواہ گرفتہ و در مجلس قاضی نرفت و دعوی را تاخیر کرد بتاخیر کردن شفعہ او باطل
شود یانہ نزدیک امام ابوحنیفہ بتاخیر باطل نشود و نزدیک ابو یوسف چون یک مجلس قاضی را تاخیر کرد
شفعہ او باطل شود و نزد امام محمد در کم از یکماہ شفعہ باطل نشود مسئلہ شفعہ در چہ واجب آید در خانہ و در زمین
اگرچہ آن باشد کہ قسمت نپذیرد چون چاہ و گرمابہ و آنچہ بدین ماند مسئلہ شفعہ در عروض و کشتی واجب آید
یانہ واجب نباید مسئلہ مسلمانان و ذمیان در شفعہ خواستن یکسان ہستند یانہ یکسانند و بدانکہ اصل
در وجوب شفعہ آنست کہ اگر مالک شد عقار را بالعوض کہ از عوض مال باشد شفیع را شفعہ واجب آید و اگر
مالک شود در زمین بعوضی کہ این مال نباشد چون بدل مہر زن باشد یا بدل خلع زن یا صلح کند بر بندہ
چنانکہ زنی را بزنی کند و مہر او را اسرائی کند یا آنکہ زنی خلع طلبد از شوی خود و در مقابلہ طلاق خانہ بدہد
کہ این بستان و مرا طلاق دہ و یا مردی بر مردی دعوی بندگی کند و بندہ دعوای حری کند پس گوید مرمدعی
را کہ بدل این دعوے خانہ بستان و آن صلح کرد درین ہمہ شفیع را شفعہ واجب نباید زیرا کہ اینہمہ
مال نیست مسئلہ اگر صلح کند باقرار چنانکہ مردے دعوی کرد بر مردے ہزار درم و آن مرد کہ مدعے
علیہ است اقرار کند کہ دادنی دارم دہ او را ہیچ سیم نباشد مگر کہ خانہ اگر مردمان درمیان آیند و آن وام
دار او را بدان خانہ صلح کند شفیع این خانہ را شفعہ واجب آید بدان خانہ مسئلہ اگر مردی
پر ہمسایہ خود دعوے کند در مجلس قاضی کہ زید خانہ خریدہ است مرا در ان خانہ شفعہ می آید قاضی
مدعی علیہ را پرسد کہ او را در جوار تو خانہ ہست کہ بدان شفعہ می طلبد اگر او اقرار کند بملک خانہ و یا
تصدیق کند او را شفعہ ثابت شود و اگر مدعی علیہ گوید بینہ اقامت کن یعنی گواہ بیار بر ملک خانہ خود کہ
تو از و شفعہ می طلبی اگر گواہ تواند آورد خود بآن شفعہ ثابت شود و اگر نتواند آورد مدعی علیہ را سوگند
دہد کہ مرا معلوم نیست ملکیت خانہ او کہ بدان او شفعہ مے طلبد اگر سوگند بخورد رفت مگر آنکہ مدعی را نہ

بینه اقامت کند و اگر از سوگند نکول آرد یعنی خاموش باشد تا مدعی بینه را اقامت کند حق جوار ثابت
شود انگاه مدعی علیه را بپرسند که تو در جوار او خانه خریده یا نه اگر اقرار کند شفعه ثابت شود و اگر منکر شود
مدعی را تکلیف کند که بینه اقامت کن که او آنجا خانه خریده است و اگر بینه را قائم کرد باز شفعه
ثابت شود و اگر نتواند کرد مدعی علیه را سوگند دهد که بخدای که تو آنجا خانه نخریده و او مستحق آن شفعه
نیست از آن وجه که او یاد می کند و اگر او نکول آرد یا شفیع بینه اقامت کند شفعه او ثابت شود
مسئله منازعت کردن در شفعه بے آنکه ثمن را حاضر کند در مجلس قاضی روا باشد یا نه روا باشد
اگرچه ثمن حاضر نکند اما چون قاضی قضا کرد بشفعه لازم آید بر شفیع که ثمن را حاضر کند مسئله شفیع را
روا باشد که خانه را بخیار عیب یا بخیار رویت رد کند یا نه روا باشد که بخیار رد کند مسئله اگر شفیع
بائع را در مجلس قاضی حاضر کند بجهت طلب شفعه را و مبیع بدست بائع باشد روا باشد که او خصومت
کند یا نه روا باشد اما قاضی حکم نه کند تا مشتری حاضر نشود چون مشتری حاضر شود انگاه در حضور مشتری
بیع را فسخ کند و قضا کند بشفعه بر بائع و عهدهٔ آن بر بائع باشد مسئله اگر شفیع را معلوم شد
و سبب مجمعے نشسته که در جوار وے خانهٔ که او را شفعه رسد فروختند و این شفیع آنجا گواه نه گرفت تا
آنجا قادر بود بر گواه گرفتن شفعهٔ او باطل شود یا نه شفعهٔ او باطل شود و همچنین اگر در مجلسے گواه نگیر دیا در
خانهٔ گواه نگیر دیا نزدیک بائع یا مشتری گواه نگیرد شفعه باطل شود مسئله اگر مردی صلح کند آن شفعه باطل
شود و آن عوض را اگر تسلیم کرده باشند باز ستاند مسئله اگر مشترے بمیرد شفعه باطل شود یا نه باطل
نشود و اگر شفیع بمیرد شفعه باطل شود اگر شفیع خانهٔ خود را بفروشد پیش از انکه قاضی قضا کند شفعه
مر او را شفعه او باطل شود یا نه شفعه او باطل شود زیرا چه شفعه حق جوار است چون جوار منقطع شد
شفعه واجب نیاید مسئله اگر بائع مر شفیع را وکیل کند بفروختن خانه شفیع به وکالت خانه را به فروشد
شفعه باطل شود نباید که شفعه را طلبد مسئله اگر مشترے شفیع را وکیل کند بخریدن خانه شفیع
بوکالت او خانه را بخرد شفعه باطل شود یا نه باطل شود زیرا که مبیع نخست در ملک وکیل در آید پس در
ملک موکل مگر وکیل خانه بموکل تسلیم کند انگاه شفعه او باطل شود مسئله اگر مردی بشرط خیار خانه را به
فروخت شفیع را شفعه واجب آید یا نه واجب نیاید زیرا که خانه از ملک بائع بیرون نیامده باشد و اگر
خیار مر مشتری را باشد شفیع را شفعه واجب آید زیرا که اینجا خانه از ملک بیرون آید لاجرم شفعه واجب آید

اما اگر بائع خیار را ترک گیرد یعنی بیع را واگذارد انگاه شفیع را شفعه واجب آید مسئله اگر مردی به بیع فاسد
خانه را بفروخت شفیع را شفعه واجب آید یا نه واجب نیاید مگر که شرط فاسد بشکنند انگاه واجب آید مسئله
اگر ذمی خانه بخرید بخمر یا بخوک شفیع به شفعه برو بگیرد هم اگر شفیع ذمی باشد بمثل خمر و قیمت خوک بستاند و اگر شفیع
مسلمان باشد قیمت خمر و خوک بدهد و خانه بشفعه ببرد مسئله اگر مردے مر یکے را خانه بخشید شفیع را شفعه واجب
آید یا نه واجب نیاید مگر آنکه بشرط عوض بخشیده باشد زیرا که شفعه آنگاه واجب آید که بدل مال باشد
مسئله اگر اختلاف افتد در میان شفیع و مشترے در بهاء خانه شفیع گوید که بهزار درم خریدی و مشتری
گوید که بدو هزار درم قول قول کہ باشد قول قول مشترے باشد مگر که شفیع بینه اقامت کند مسئله
و اگر هر دو بینه را اقامت کردند بینه که اولیٰتر باشد نزدیک ابو حنیفه بینهٔ شفیع اولی تر باشد و نزدیک
ابو یوسف رح و محمد رح بینه مشترے اولی تر باشد مسئله اما اگر مشتری گوید که بهزار درم خریده ام
و بائع گوید که بپانصد درم فروخته ام قول قول کدام باشد بنگریم اگر بائع ثمن قبض کرده باشد قول
قول مشتری باشد و به قول بائع التفات نه کنند و اگر بائع ثمن قبض نه کرده باشد قول قول بائع باشد و
زیادتے از مشتری ساقط شود مسئله اگر بائع مر مشتری را بعضے از ثمن رها کند از شفیع نیز رها شود
یا نه اگر بعضے رها کند در حق شفیع نیز ساقط شود و اگر تمام بها رها کند از شفیع هیچ ساقط نه شود مسئله
اگر مشتری بعد از بیع مر بائع را بها زیاده می کند بر شفیع آن زیادتی لازم آید یا نه لازم نیاید شفیع هم
بدان ثمن اصل شفعه ببرد مسئله اگر شفیعان جمله شوند شفعه بعدد روس بزنند یا باعتبار ملک بعدد روس
بزنند حکم مر ملک را نباشد اگرچه خانه یکے صد گز باشد و خانهٔ دیگرے ده گز مسئله اگر مردے خانه بخرید
بعوضی شفیع شفعه بچه برد بقیمت آن عوض مسئله اگر مردے خانهٔ بفروخت بمکیل یا بموزون چون گندم
یا پنبه یا آهن شفیع شفعه بچه برد بمثل آنچه فروخته اند مسئله اگر خانه بخانه فروشد شفعه بچه برد بقیمت خانه
که آن خانه بوجه بها باشد اگر هر دو خانه را شفیعان باشند هر دو برین نوع بقیمت آن خانهٔ دیگر ببرند
اگر شفیع را خبر شد که در جوار او خانه بهزار درم بفروختند پس شفیع شفعه رها کرد پس بعد از آن معلوم
شد که کم از هزار درم فروخته اند یا بگندم یا بجو که قیمت آن هزار درم است یا بیش از آن بر آن خریده است
آن تسلیم بر قرار باشد یا نه تسلیم باطل شود و شفیع را شفعه برسد اگر بطلبد مسئله اگر بعد از آن معلوم شود
که بدینار فروخته اند که قیمت آن دینار هزار درم است اینجا شفعه باطل شود چون بشنید خبر را تسلیم کرده

بود یا نه اینجا باطل شود شفعه او زیرا که دینار نیز از جنس ثمن اشیاست **مسئله** اگر شفیع را معلوم شد
که در جوار او خانه بفروختند و آن خانه را زید خریده است شفیع شفعه رها کرد پس معلوم شد که زید نخریده است
عمرو خریده است تسلیم او باطل شود یا نه باطل نشود تواند که شفعه را به طلبد **مسئله** اگر مردی خانه را بوکالت
بخرید وکیل خصم باشد در شفعه یا نه خصم باشد مگر خانه بموکل تسلیم کند آنگاه خصم موکل باشد **مسئله** اگر مردی خانه
را فروخت مگر یک گز از درازی خانه شفیع را شفعه آید یا نه نیاید **مسئله** اگر نخست یک گز از جانب خانه شفیع
بفروخت پس باقی را بفروخت شفیع از جمیع خانه شفعه برد یا از آن اولین سهم از سهم اول نه از جمیع
خانه **مسئله** اگر مردے خانه بفروخت بسیم نقد پس مشتری بدل سیم خانه داد شفیع شفعه برد بسیم نه بجامه
مسئله حیلت کردن در افگندن شفعه یعنی در ساقط کردن شفعه روا باشد یا نه نزدیک ابو یوسف رح
روا باشد و نزدیک محمد کراهیت باشد **مسئله** اگر مردے خانه بخرید پس دران خانه بنا کرد یا درختی نهال
کرد پس قاضی شفیع را الشفعه حکم کرد مشتری را چه واجب آید شفیع بخیار باشد اگر خواهد قیمت خانه و درخت
نهال مقلوعه بدهد اگر خواهد بر مشتری تکلیف کند بقلع کردن بنا و درخت و نهال **مسئله** اگر قاضی قضا کرد شفیع
را الشفعه پس شفیع خانه را بنا کرد یا درخت نهال کرد پس مستحق باستحقاق بر دبنا و درخت باطل شود یا از بایع بطلبد
قیمت بنا و نهال باطل شود بائع ثمن باز گرداند **مسئله** اگر مردی خانه را یا باغی را بخرید پس خانه فرو افتاد یا باغ خشک
شد بی فعل کسی شفیع شفعه بچه ببرد شفیع بخیار باشد خواهد همچنان بها تمامی بستاند خواهد دست از شفعه بدارد شفعه را
رها کند **مسئله** اگر مشتری بفعل خود بنا فرود آرد پس قاضی قضا کرد بشفعه شفیع را خیار باشد یا نه شفیع را خیار باشد
خواهد زمین را بحصه آن بستاند خواهد دست باز دارد و مر او را نباید که مشتری را تاوان دار کند بقیمت
شکستگے **مسئله** اگر مردی زمینی که دران زمین درخت خرما بود خرید پس مشتری آن درخت خرما را فرود
آورد پس قاضی قضا کرد مر شفیع را الشفعه از شفیع مقدار ثمن درخت خرما بیفتد یا نه بیفتد حصه باقی را ببرد
مسئله شفیع را خیار عیب و خیار رویت باشد یا نه شفیع را خیار عیب و خیار رویت باشد اگرچه مشتری بشرط بیزاری
عیبها خریده باشد **مسئله** اگر مردی خانه خرید بهای موجل حال شفیع چه باشد بخیار باشد خواهد به بهای نقد بستاند
خواهد صبر کند تا مهلت تمام شود **مسئله** اگر شریکان خانه خود را قسمت کنند شفیع را به قسمت کردن خانه شفعه واجب
آید یا نه شفعه واجب نیاید **مسئله** اگر مردی خانه را بخرید پس شفیع آن خانه شفعه را رها کرد پس مشتری آن خانه را
بخیار عیب یا بخیار رویت رد کرد بقضاے قاضی شفعه واجب آید یا نه واجب نباید و اگر رد کند بے قضا قاضی

یا بیع را اقالت کنند شفیع را شفعه واجب آید **کتاب الشرکة** شرکت بر چند وجه است بر دو وجه
است یکے شرکت املاکست دوم شرکت عقود شرکت املاک آن ست که دو تن را متاعی بمیراث رسد
یا دو تن متاعے خرید ند شرکت یکے را روا باشد از ایشان که در رخت دیگرے تصرف کند یا نه روا باشد
و هر یکے از ایشان در حق دیگرے همچون بیگانه باشد **مسئله** شرکت عقود بر چند وجه است بر چهار
وجه مفاوضه و عنان و شرکت صنائع و شرکت وجوه اما شرکت مفاوضه آن باشد که دو تن شریک
شوند و هر دو در مال و در تصرف و در دین یکسان باشند و هر دو آزاد و عاقل و بالغ و مسلمان باشند
مسئله اگر یکے آزاد باشد و یکے بنده و یکے کودک باشد و دیگرے بالغ و یکی کافر باشد و دیگری مسلمان
میان ایشان شرکت درست باشد یا نه درست نباشد و وکیل و کفیل یکدیگر باشند و هر چه بخرند همه بشرکت
باشد مگر طعامی و کسوتی که از برای اهل خانه بخرند **مسئله** اگر بر یکے دینی لازم آید بر دیگری نیز لازم آید یا نه
اگر مالی باشد که دران شرکت درست آید یعنی درم و دینار بر دیگرے واجب آید و اگر ملکے یا میراثی رسد
یا بهبه یابد اگر مالے باشد که بدان شرکت درست باشد این شرکت مفاوضه باطل شود و شرکت عنان
شود **مسئله** شرکت بچه منعقد شود بدرم و دینار و فلوس روان و بزر و نقره نیز روا باشد اگر مردمان در
معامله باشند **مسئله** اگر دو کس کالائی دارند و هیچ درم و دینار ندارندی خواهند که هر دو شرکت بندند چگونه
بندند هر یکے نیمهٔ مال خود بنیمهٔ مال دیگرے بفروشد شرکت بندند روا باشد چنانکه یکی را دو عدد کرباس باشد
و دیگری را ده عدد دستار باشد صاحب دستار نیمهٔ دستار بنیمهٔ کرباس نامتعین بفروشد پس شرکت بندد درست
باشد **مسئله** در شرکت عنان وکیل و کفیل یکدیگر باشند یا نه وکیل باشند اما کفیل نباشند یعنی اگر یک شریک را
بر کسی از مال شرکت چیزی یافته باشد شریک دوم را رسد که از وی آن مال را بطلبد و این وکیل باشد
اما اگر شریک را مالی وا دنی باشد مر کسے را آنکس را نرسد که از شریک دیگر آن مال را بطلبد زیرا که ایشان
وکیل با یکدیگر اند و کفیل نیند که اگر کفیل بودندے روا بودی که از یکدیگر طلب کردندے **مسئله** اگر یکے ازین
شریکان عنان را مالی زیادتی باشد روا باشد یا نه روا باشد که مال یکے از مال دیگرے زیادت باشد
و مال هر دو برابر باشد و اگر سود تفاضل باشد و بهر بهری که حصه کنند بهمه وجه روا باشد **مسئله** در شرکت
عنان از بعضے مال شرکت بندد و بعضے ذخیره کند روا باشد یا نه روا باشد **مسئله** شرکت عنان بکدام مال
درست آید بهر مالی که شرکت مفاوضه درست آید یعنی بدرهم و دینار **مسئله** اگر در شرکت عنان یک

شریک کالائی بخرد بشرط یکدیگر طلبیدن ثمن روا باشد یانه روا نباشد هم ازان شریک که مشتریست لطلبند چون آن شریک بدهد آنگاه و بقیه بها بر مشتری رجوع کند بحصه او **مسئله** اگر پیش از انکه بمال شرکت کالائی خرند تمامی مال هلاک شود یا بعضی مال هلاک شود شرکت باطل شود یانه باطل شود **مسئله** در شرکت عنان اگر یک شریک کافر باشد و دیگری مسلمان یا یکی آزاد باشد و دیگری بنده یا یکی صغیر باشد و دیگرے بالغ روا باشد یانه روا باشد بخلاف شرکت مفاوضه یعنی در شرکت مفاوضه روا نباشد و در شرکت عنان روا باشد **مسئله** اگر یک شریک کالائے خرید پس مال دیگرے هلاک شد پیش از انکه کالا بخرد حکم آنچه باشد آنچه هلاک شد از آن هر دو هلاک شده و آنچه خریده اند میان هر دو شریک باشد و آن شریک بحصه او ثمن باز گردد **مسئله** اگر در شرکت مال بیامیزند روا باشد یانه روا باشد در هر دو شرکت هم در شرکت مفاوضه و هم در شرکت عنان **مسئله** اگر در شرکت یک شریک را اسیم معین کنند روا باشد یانه مثلاً اگر سه تن شریک شوند پس هر یکی را از شریکان بگویند که هر چه سود شود ترا بیست درم بدهیم باقی ما را باشد این روا نباشد **مسئله** در شرکت مفاوضه و در شرکت عنان اگر مال را بضاعت فرستد یا بمضاربة دهد روا باشد یانه روا باشد که بمضاربة دهد یا بضاعت فرستد یا کسی را وکیل کند بجهت تصرف کردن اما دست وکیل درین مال دست امانت باشد **مسئله** شرکت صنائع کدامست آنکه دو کارگر شریک شوند چون دو درزی یا دو رنگریز یا دو آهنگر شریک شوند بر انکه کاری از کسے قبول کنند و کسب میان ایشان باشد و هر یکے از ایشان که کاری قبول کند بر دیگرے نیز واجب آید که کار کند یا اگر یکے کار کرد و دیگرے کار نکرد آن کسب میان هر دو باشد بهر آن شرکت که حصه نهاده باشد **مسئله** شرکت وجوه کدامست آنکه دو مرد شریک شوند که هر دو را مال نباشد بر انکه یکدیگر چیزے بخرند و بفروشند و هر یکے از ایشان وکیل دیگرے باشد در آنچه خریده است **مسئله** اگر دو شریک شرط کنند که مال میان ایشان مناصفه باشد سود چگونه باشد سود نیز مناصفه باشد و تفاضل روا نباشد و اگر شرط کنند که خرید میان ایشان اثلاث باشد سود نیز همچنان اثلاث باشد **مسئله** شرکت در هیزم چیدن و شکار کردن روا باشد یانه روا نباشد هر که هیزم چیند یا شکار کند او را باشد و دیگری را نباشد **مسئله** اگر دو تن شریک شوند تا آب دادن یکی را ستور باشد و دیگری را مشک باشد شرکت میان ایشان روا باشد یانه روا نباشد و کسبے که ایشان را حاصل شود آن کسب مر کسی را را باشد که آب بدو مصاحب ستور را مزد مثل واجب آید و اگر آن دهنده صاحب ستور باشد مر صاحب مشک را مزد مشک واجب آید **مسئله**

در شرکت فاسد سود را چگونه قسمت کنند بر اندازهٔ مال و شرطیکه زیادت کرده باشند باطل شود **مسئله** اگر یکے از دو شریک بمرد یا نعوذ بالله مرتد شود و بدار حرب پیوندد شرکت میان ایشان باطل شود **مسئله** هر یک شریک را روا باشد که بے فرمان شریک دیگر زکوة مال بدهد یانه روا نباشد مگر بدستوری شریک دیگر **مسئله** اگر هر دو شریک مر یکدیگر را اجازت کردند بدادن زکوة پس هر یکے ازین شریکان زکوة مال خود و از آن شریک دیگر بداد و ضامن باشد یانه بنگریم اگر مع داده اند یا پس یکدیگر داده اند اگر پس یکدیگر داده اند شریک دوم تاوان دار شود نزدیک امام ابوحنیفه و نزدیک ابو یوسف تاوان واجب نیاید و اما اگر مع داده اند ضامن شود نزدیک امام ابوحنیفه و نزدیک صاحبیه تاوان واجب نیاید اگر دانند از دادن زکوة یا ندانند

کتاب المضاربة

مضاربة چیست عقد شرکتست بمال از دو شریک مضاربة بکدام درست باشد بهر مالی که شرکت درست باشد **مسئله** شرط صحت مضاربة چیست آنکه سود میان مشاع باشد سیم سود معین نکنند و مال بمضاربة تسلیم کرده باشد که صاحب مال را در ان هیچ دستے نباشد **مسئله** چون مضاربة درست آید مضارب را روا باشد که بخرد و بفروشد مطلقاً یانه روا باشد که بخرد و بفروشد و سفر رود و بضاعت بفرستد و وکیل کند اما بکسی دیگر بمضاربة ندهد مگر بدستور رب مال و اگر رب مال بر مضارب مخصوص کند که در فلان شهر تصرف کند یا کالائی را معین کند بخریدن ازان شرط مر مضارب را گذشتن روا باشد یانه روا نباشد هم دران شهر که رب مال گفته باشد ازان نگذرد و آن کالا را که معین کرده باشد همان را بخرد جز آن نخرد و اگر بخلاف این کند تاوان دار باشد **مسئله** در مضاربة اگر وقت را پیدا کند روا باشد یانه روا باشد چون آن وقت تمام شود مضاربت باطل شود **مسئله** مضارب را روا باشد که پدر صاحب مال را بخرد و یا پسر رب مال را بخرد و یا کسے را که بر و آزاد شود یانه روا نباشد اما چون بخرد برای خود خریده باشد از مال مضاربت نباشد **مسئله** و اگر کسے را که بر و آزاد شود بخرد روا باشد یانه بنگریم اگر در مال سود حاصل شده باشد روا نباشد که بخرد و اگر بخرد تاوان دار باشد و اما اگر در مال سود حاصل نشده باشد روا باشد و اما اگر بخرید و قیمت او زیادت شد آزاد شود و رب مال را بر مضارب چیزی واجب نیاید و اما این آزاد شده مقدار قیمت خود کار کند صورت مسئله چنان بود که مضاربی پدر خود بخرید بهزار درم و در مال سود نبود پس قیمت هزار و پانصد شد و سود مناصفه شرط کرده بودند دو بیست بنجاه درم که حصه مضارب بود از سود آزاد شود و باقی هزار و دو بیست و پنجاه درم رب مال را کار کند بدهد **مسئله**

اگر مضارب مال بمضاربة داد ورب مال دستوری نداده بود مضارب اول تاوان دار نشود ومضارب دوم
نیز تاوان دار نشود تا سود نکند چون مضارب سود کرد آنگاه مضارب اول را رب مال تاوان دار کند **مسئله**
اگر رب مال بر مضارب شرط کند که سود میان ایشان مناصفه باشد ودستوری داد که مضاربة دهد این مضارب
اول بکسی دیگر به مضاربه داد بر آنچه سود میان ایشان اثلاث باشد چگونه قسمت کنند بنگریم اگر رب مال گفته باشد
که هرچه خدای عز وجل روزی کند میان ما مناصفه باشد مثلاً شش درم حاصل شد نصفی رب مال را
باشد وثلثی مضارب دوم را وسدسی مر مضارب اول را اما اگر صاحب مال شرط کرده باشد که بر آنچه
هرچه خدای عز وجل ترا روزی کند میان ما مناصفه باشد اینجا مضارب دوم را ثلثی باشد وآنچه باقی
ماند میان مضارب اول ومیان صاحب مال مناصفه باشد واما اگر صاحب مال شرط کرده باشد که
هرچه خدای عز وجل روزی کند نیمه مرا باشد پس مضارب اول بر مضارب دوم نیمه شرط کرد چون
سود شود نیمه مر رب مال را باشد ونیمه مر مضارب دوم را باشد ومضارب اول را هیچ نباشد واگر
مضارب اول بر مضارب دوم ثلث شرط کرده باشد واینجا مضارب اول را بمضارب ثانی بثلث
تاوان دار کند **مسئله** اگر رب مال یا مضارب بمیرد مضاربة باطل شود یا نه باطل شود همچنین اگر مرتد
شود وبدار حرب پیوند ومضاربة باطل شود **مسئله** اگر خداوند مال مضارب را معزول کرد وخبر
معزول کردن به مضارب نرسیده باشد بیع وشرا کردن او را روا باشد یا نه روا باشد اما چون خبر
معزولی بدو رسید ومال کالا شد فروختن روا باشد یا نه روا باشد که بفروشد ومعزولی مانع نباید در فروختن
عروض یعنی بفروختن کالا اما چون نقد کرد پس از آن روا نباشد که کالاے دیگر بخرد اما اگر خبر عزل
بدو رسید درین حال درم ودینار را داشت تصرف می کند روا باشد یا نه روا نباشد اگر رب المال عقد مضاربت
را فسخ کردند ودر مال دامها بود قبض کردن بر که واجب آید بنگریم اگر مضارب سود کرده است قاضی
او را جبر کند تا دامها را قبض کند ورب مال بگذارد واما اگر سود نه کرده است بر مضارب لازم نیاید
ورب مال را وکیل بر قبض کردن وام کند **مسئله** ومالی که از مضاربة هلاک شود از اصل مال گیرند یا از
سود از سود گیرند اما اگر سود هزار درم بود دو هزار وصد درم هلاک شد زیادتی را مضارب تاوان دار باشد یا نه
تاوان دار نباشد **مسئله** اگر سود را قسمت کردند وعقد شرکت مضاربة برقرار بود پس مال هلاک شد
آن سود را که قسمت کرده باشند باز آرند وبر جای هلاک نهند یا نه باز آرند تا سرمایه برقرار باشد وآن هلاک سود

شده باشد اما مگر آنکه سود را با سرمایه ضم می کنند تمام نمی شود بر مضارب تاوان واجب آید یا نه تاوان واجب نیاید مثلاً
اگر هزار وصد درم سرمایه بود پانصد درم سود شد وششصد درم هلاک شد پانصد بپانصد آمد باقی صد درم
ماند بجهت این صد درم مضارب تاوان دار نه شود **مسئله** اگر سود قسمت کردند ومضاربة را فسخ کردند پس
بار دیگر عقد شرکت کردند پس درین عقد دوم مال هلاک شد آن سود را که در قسمت اول برده بودند باز
آرند یا نه باز نیارند **مسئله** مر مضارب را روا باشد که به نقد ونسیه بفروشد یا نه روا باشد **مسئله** اگر
مضارب بجهت بنده زن خواهد یا کنیزک را بشوے دهد از مال مضاربة روا باشد یا نه روا نباشد والله اعلم

کتاب الوکالة

در همه عقدها وکیل کردن روا باشد یا نه هر عقدے را که خود تواند بست دیگری را
وکیل کند روا باشد وهر عقدی را که خود نتواند بست کسی را وکیل کند روا نباشد چون عقد خمر یعنی بیع خمر وخوک
وآنچه بدین ماند اگر کسے دیگر را وکیل کند بخریدن خوک روا نباشد **مسئله** وکیل کردن بخصومة در همه حقها
روا باشد یا نه در ایفا روا باشد یعنی در دادن حقها اگر وکیل کند روا باشد ودر استیفا نیز روا باشد یعنی در طلب
کردن حقها موکل از مردمان مگر در حدها ودر قصاص چون موکل از مجلس غائب باشد روا نباشد **مسئله**
وکیل کردن در خصومت بی رضای خصم روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه روا نباشد مگر که این موکل بیمار
باشد یا غائب باشد سه شبانروزه راه ونزدیک ابویوسف ومحمد روا باشد بے رضای خصم **مسئله** شرط صحت
وکالت چیست آنکه موکل مالک تصرف باشد ولازم کنندهٔ احکام بخلاف صغیر ودیوانه **مسئله** اگر آزاد یا
بالغ یا بنده ماذون مر بنده خود را وکیل کند روا باشد یا نه روا باشد اما صغیر را یا بندهٔ محجور را وکیل کند
که بیع وشری می تواند کرد روا باشد یا نه روا باشد اما حقوق ایشان راجع بموکل باشد **مسئله** وکیل
بر چند وجه اند بر دو وجه اند یکی آنکه عهدهٔ آن راجع بوکیلست چون بیع وشری واجارت اگر کالائی بفروخته باشد
تسلیم آن مبیع بر وکیل واجب آید وثمن را او قبض کند واگر کالائی بخریده باشد ثمن از وی طلبد ومبیع
را او قبض کند ودر عیبهای او خصومت کند ودیگر آنکه عهدهٔ آن بموکل باشد چون نکاح طلاق وخلع
وصلح از دم عمد حقوق آن راجع بموکل باشد یعنی از وکیل مهر نطلبد چون از جانب مرد باشد واگر وکیل از
جانب زن باشد بر آن وکیل تسلیم زن واجب نیاید **مسئله** اگر مردی مردی را وکیل کند بفروختن کالا پس وکیل
آن کالا را بفروخت موکل را روا باشد که از مشتری سیم طلبد یا نه روا باشد که بطلبد **مسئله** اگر مشتری از دادن
سیم امتناع آرد روا باشد یا نه روا باشد اما اگر مشتری سیم بر موکل تسلیم کرد وکیل را نرسد که بار دیگر سیم از وی بطلبد

مسئله اگر مردی مر مردی را وکیل کند بخریدن کالا و جنس کالا معلوم نکند و مبلغ ثمن معین نکند روا باشد یا نه روا نباشد تا مبلغ ثمن و صفت جنس معین نکند مگر آنکه وکیل عام کرده باشد که هر چه بینی بخر مسئله اگر وکیل جامه بخرید پس قبض کرد پس مطلع شد بر عیبی روا باشد که جامه را رد کند یا نه مادام که بموکل تسلیم نکرده باشد رد بتواند کرد و اما اگر بموکل تسلیم کرد پس رد نتواند کرد مگر بدستوری او مسئله وکیل کردن در عقد صرف و سلم روا باشد یا نه اگر وکیل از مجلس عقد پیش عقد پراگنده شود عقد باطل شود و اگر موکل پراگنده شود باکے نباشد مسئله اگر مردی مردی را وکیل کند که از سیم خود بجهت من کالائی بخر روا باشد یا نه روا باشد اما چون کالا بخرد آید که بر موکل بجهت ثمن رجوع کند اما اگر بدست وکیل پیش از آنکه حبس کند هلاک شده آید وکیل را که از موکل بهائی آن بطلبد یا نه آید که بطلبد اما اگر بجهت بها باز داشت پس هلاک شد تاوان دار باشد ضمان گرو نزدیک ابو یوسف رح و نزدیک محمد ضمان مبیع یعنی ثمن ساقط شود و نزدیک زفر ضمان غصب یعنی جمیع قیمت واجب آید مسئله اگر مردی دو تن را وکیل کرد یکے را بے دیگرے تصرف کردن روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه و محمد رح روا نباشد مگر که وکیل شان کرده باشد برای خصومت یا بدادن طلاق بی عوضی و یا آزاد کردن بنده بے عوضی و یا بتسلیم ودیعت یا بگذاردن وام مسئله مر وکیل را روا باشد که کسی دیگر را وکیل کند در آنچه او را وکیل کرده باشد یا نه روا نباشد مگر بدستوری موکل یا آنکه موکل گفته باشد که برای خود کار کن مسئله اگر بے دستوری وکیل تصرف کند روا باشد یا نه روا نباشد مگر در حضور وکیل اول یا باجازت او مسئله موکل را جائز باشد که وکیل را از وکالت معزول کند یا نه روا باشد مسئله اگر وکیل تصرف می کرد پس موکل او را از وکالت معزول کرد تصرف کردن مر وکیل را بعد از آن روا باشد یا نه اگر خبر معزولی بدو نرسیده باشد روا باشد و اما اگر خبر معزولی بدو رسید روا نباشد که بعد از آن تصرف کند مسئله وکالت بچند چیز باطل شود بهفت چیز یکے آنکه موکل بمیرد و یا دیوانه شود یا مرتد شود و بدار الحرب بپیوندد و یا مکاتب باشد پس عاجز شود و یا بنده ماذون باشد پس محجور شود یا دو شریک باشد عقد شرکت را فسخ کنند یا وکیل بمیرد یا مرتد شود یا آنکه موکل بنفس خود کار کند در آنچه وکیل کرده باشد در این همه وجهها وکالت باطل شود مسئله وکیل را روا باشد که بجهت موکل بیع برا همه یا بپدر و یا برادر و یا جد و یا فرزند و یا بزن و یا بمکاتب خود یا بر بنده خود خرید و فروخت کند روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه روا نباشد و نزدیک صاحبیه روا باشد مگر بر مادر و پدر و مکاتب و بنده مسئله اگر وکیل باشد بفروختن چیزی بثمن اندک و یا بسیار بتواند فروخت یا نه نزدیک امام ابوحنیفه روا باشد و نزدیک

صاحبیه

صاحبیه روا نباشد مگر بغبنی که در میان مردمان رود مسئله اگر وکیل شری باشد باندک و بسیار بخرد روا باشد یا نه روا نباشد مگر بمثل قیمت و غبنی که بمیان مردمان رود و این غبن را اختیار باشد که در میان دو مقوم بر دو شکل یکے هزار قیمت کند و دوم هزار و پنجاه درم و یا هزار و صد درم قیمت کند این قدر روا باشد مسئله اگر وکیل بیع میانجی شود بثمن مر مشتری را روا باشد یا نه روا نباشد اگر مردی مر یکے را وکیل کند به فروختن بنده پس وکیل نیمه بنده به فروشد روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه روا باشد و نزدیک صاحبیه روا نباشد مسئله و اگر وکیل کند بخریدن بنده پس نیمه بنده بخرد روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه روا باشد و نزدیک صاحبیه رح روا نباشد یعنی این بیع موقوف باشد اگر نیمه دیگر نیز بخرد بر موکل لازم آید و اگر نه لازم نیاید مسئله اگر مردی مر یکے را وکیل کرد بخریدن ده رطل گوشت بدرمی پس وکیل بیست رطل گوشت بدرمی خرید نزدیک امام ابوحنیفه موکل را آید که ده رطل گوشت و نیم درم از وکیل بستاند و ده رطل گوشت و نیم درم وکیل را باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد رح بیست مر موکل را باشد مسئله اگر مردی وکیل کرد مر مردی را بخریدن چیزے معین اگر وکیل از برائے نفس خود بخرید روا باشد یا نه روا نباشد مگر که وکیل کرده باشد معین نه کرده باشد آنگاه از برای خود بخرد روا باشد مگر آنکه از مال موکل خریده باشد و یا بوقت خریدن نیت موکل کرده باشد مسئله وکیل در خصومت کردن وکیل بقبض حق باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه هر دو جا وکیل باشد و نزدیک صاحبیه وکیل خصومت وکیل قبض باشد اما وکیل قبض وکیل خصومت نباشد مسئله اما اگر مدعی علیه وکیل کرد مر مردی را تا خصومت کند و منکر شود پس این وکیل بر این موکل خود اقرارے کند معتبر باشد یا نه بگیریم اگر این اقرار در مجلس قاضی کرده است یا در غیر اگر در مجلس قاضی اقرار کرده است روا باشد و اگر در غیر مجلس قاضی اقرار کرده است روا نه باشد مسئله اگر مردی دعوی کند بر یکے که وکیل فلان غائبم از جهت قبض کردن وام او را غریم تصدیق کرد قاضی حکم کند بر ادای دین بر غریم یا نه قاضی مر این غریم وام دار را فرماید که وام بدین تسلیم کن اگر غائب حاضر شود و تصدیق کند غریم بیزار باشد و اگر تصدیق نه کند غریم تاوان دار باشد و وام را بدین مدعی تسلیم کند و بدان وکیل رجوع کند بدانچه داده باشد اگر بدست او قائم باشد مسئله اگر مردی دعوی کند بر یکے که من وکیل فلانم بقبض کردن ودیعت خود این مودع او را تصدیق کند قاضی بفرماید که ودیعت را بدو تسلیم کند یا نه قاضی جبر نه کند و نفرماید بتسلیم کردن ودیعت

کتاب الکفالة

میانجی بر چند وجه است بر دو وجه است میانجی نفس و میانجی مال بر میانجی نفس واجب آید که نفس را تسلیم کند چون مکفول له بطلبد

وبر میانجی مال واجب آید که مال را جواب گوید چون اجل بسر آید مسئله کفالت بکدام لفظها منعقد شود بدین
لفظها که میانجی شدم بنفس فلان یا بگردن او یا بجان او یا بتن او یا بسر او یا بنیمه او یا بثلث او یا گوید
میانجی شدم او را یا گوید بر منست یا سوے من است یا گوید که من میانجی دیم یا بپذیرفتار ویم مسئله
اما اگر شرط کند بر کفالت تسلیم مکفول به در وقتے معین چون آن وقت تمام شود لازم آید بروی
که حاضر کند یا نه لازم آید مسئله اگر حاضر نه کند چه واجب بود قاضی او را حبس کند تا حاضر کند
مسئله اما چون حاضر کند و تسلیم کند از کفالت بیزار شود یا نه بنگریم اگر جائی تسلیم کرد که قادر باشد
خصم بر لازم کردن او بیزار شود و اگر جاے تسلیم کند که قادر نباشد بر لازم او چنانکه در دشتی تسلیم کند
آنجا بیزار نه شود مسئله و اما اگر کفیل شده است بدانچه در مجلس قاضی تسلیم کند پس در بازار تسلیم می کند یا
در دشت بیزار شود یا نه اگر در دشت تسلیم کند بیزار نشود و اگر در بازار تسلیم می کند بیزار شود مسئله
اگر مکفول عنه بمیرد یعنی ازان کس که میانجی شده است او بمیرد کفیل بیزار شود یا نه اگر میانجی بنفس شده
باشد بیزار شود و اگر بران شرط میانجی شده باشد که اگر نفس او را حاضر نتواند کرد آنچه بر دلیست ضامن باشم
انجا چون او را حاضر نه تواند کرد مال لازم آید و از برای نفس او را بیزار نه شود مسئله کفالت بنفس در
حد و قصاص روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه روا نه باشد و نزدیک ابویوسف و محمد روا باشد بجهت حاضر
کردن مسئله کفالت بمال روا باشد یا نه روا باشد اگر چه مال معلوم باشد یا مجهول چون صحیح باشد اما معلوم
چنانکه گوید کفیل شدم بهزار درم و مجهول چنانکه گوید که میانجی شدم بدانچه مرترا بر ولیست یا آنچه مرترا واجب
خواهد بود به فروختن این کالا بروے مسئله مکفول له یعنی براے این کس که میانجی شده است او مال
را از خصم طلبد یا از کفیل او بختیار باشد خواهد از خصم طلبد خواهد از کفیل مسئله تعلیق کفالة بشرط روا باشد
یا نه روا باشد چنانکه گوید که هر کالاے که زید از تو بخرد بسیم آن بر من یا هر چه او از تو غصب کند بر من مسئله
اگر گوید میانجی شدم بدانچه مرترا است بروی پس مدعی بینه اقامت کرد بهزار درم چه لازم آید هزار درم لازم آید
اما اگر بینه اقامت نتواند کرد قول قول کفیل باشد با سوگند بهم اگر مکفول عنه پیش ازان اعتراف کرد
که کفیل کرده بود لازم آید یا نه واجب نیاید مگر آنکه مقدار کفیل خود اعتراف کرده باشد مسئله کفالت بے
دستوری مکفول عنه روا باشد یا نه روا باشد بدستورے و غیر دستوری اما فرق میان آن باشد که اگر
بدستوری کفیل شده باشد هر چه این کفیل بسبب کفالت بدهد بر مکفول عنه رجوع کند و اما اگر بی دستوری

مکفول عنه میانجی شده باشد هر چه بدهد بناید که بر مکفول عنه باز گردد زیرا چه این متبرع کرده باشد
مسئله کفیل را روا باشد که مال کفالت از مکفول عنه بطلبد یا نه اگر مال را بگذارده باشد روا باشد که
بعد از گذاردن به طلبد و اگر نه گذارده باشد روا نباشد چون بگذارد آنگاه بطلبد اما اگر صاحب مال مسئله اگر کفیل
محبوس کرد کفیل را نیز روا باشد که مکفول عنه را حبس کند تا او را از حبس بیرون آرد مسئله اگر کفیل را
بیزار کند تا دام از وام دار قبض کند کفیل بیزار شود یا نه بیزار شود مسئله تعلیق بیزاری از کفالت بشرط
روا باشد یا نه روا نباشد چنانکه گوید اگر فلان از سفر باز آید تو بیزارے یا فلان بیمار از بیمارے به شود
تو بیزاری این روا نباشد مسئله اگر ثمن را میانجی شود روا باشد یا نه روا باشد اما اگر مبیع را میانجی شود
روا نباشد زیرا که ثمن بدل باشد و مبیع بدل نه باشد مسئله اگر مردی ستورے را به کرایه گیرد از براے
بار کردن پس مکارے میانجی شود از براے ستور روا باشد یا نه اگر ستورے معین باشد میانجی شود روا
نباشد و اگر ستور نامعین باشد روا باشد مسئله میانجی بے قبول مکفول له روا باشد یا نه روا نباشد
مگر در یک جاے در آنچه بیماری مر وارثان را گوید میانجی شوید بدان مالیکه مرا دین است مر فلان کس را
درین روا باشد اگر چه در غیبت آن فلان کس است مسئله اگر مردے را بر دو تن مال یافتنے باشد
و هر یکے از ایشان میانجی دیگرے باشد اگر یکے از ایشان ازین وام چیزے بگذارد بحصه بر شریک
دیگر باز تواند گشت یا نه بنگریم اگر نیمه گذارده است هر چه بعد ازین بگذارد بر شریک باز گردد و اگر نیمه
مال بگذارده است هیچ چیز بر شریک رجوع نه تواند کرد صورت این مسئله آن چنان باشد که دو تن
را هزار درم وام باشد بر هر یکے پانصد درم باشد پس چون پانصد بحصه یک کس باشد آنرا بگذارد و هر چه
از حصه دیگرے بگذارد آنگاه بر و رجوع کند و آن وقتے بود که زیادت از پانصد درم بگذارد و پانصد در نصیب
او باشد زیادت در نصیب دیگرے مسئله اما اگر دو تن میانجی شدند از یکے پس این هر دو میانجی بر یکدیگر
کفیل شدند اینجا هر که چیزے ازین میانجی بگذارد بنیمه دیگرے بر شریک دیگر باز گردد خواه اندک باشد
خواه بسیار مسئله میانجی شدن بمال کتابت روا باشد یا نه روا نه باشد اگر چه بنده میانجی شود یا
آزاد مسئله اگر مردی وفات کرد بر وے مردمان را وامها بود و این مرد هیچ چیز نگذاشت که وام داران
را دهند پس مردے بجهت وامها او را از خلق میانجی می شود روا باشد یا نه نزدیک ابوحنیفه روا نباشد و نزدیک
ابویوسف و محمد روا باشد که میانجی شود بدادن وامها **کتاب الحواله** در وامها روا باشد یا نه روا باشد

برضاے سہ کس محیل ومحتال ومحتال علیہ یعنے حوالہ کنندہ وحوالہ شوندہ وحوالہ کردہ شدہ مسئلہ چون حوالہ
تمام شود محیل بیزار شود یا نہ محیل بیزار شود ومحتال بر محیل باز نگردد مگر آنکہ حق وے باطل شود مسئلہ حق
وے بچہ باطل شود نزدیک امام ابوحنیفہ بدو چیز یا آنکس کہ بدو حوالہ کردہ اند او منکر شود از حوالہ وسوگند
بخورد واین حوالہ شوندہ را گواہ نباشد ویا آنکہ مفلس شود و نزدیک صاحبیہ سہ چیز دو ہمین ویکے دیگر
وآن آنست کہ قاضی حکم کند بافلاس او حال حیوۃ را مسئلہ واگر محتال علیہ مال از محیل بطلبد وبگوید کہ
مالی کہ بحوالہ کردن تو بدادہ ام آن مال بدہ پس محیل کہ حوالہ کنندہ است گوید کہ مرا بر تو دامی بود وآنرا حوالہ
کردہ ام قول قول کہ باشد قول قول محتال علیہ باشد وبر محیل واجب آید کہ ہمچندان مال کہ حوالہ کردہ
باشد اورا بدہد مسئلہ اما اگر محیل از محتال مال حوالہ بطلبد یعنی اگر حوالہ کنندہ از حوالہ شوندہ مالیکہ حوالہ
کردہ باشد بطلبد ومحتال یعنی این حوالہ شوندہ از حوالہ کنندہ بگوید کہ مرا بر تو دامی بود وآن دام را
حوالہ کردہ بودی قول قول کہ باشد قول قول محیل باشد با سوگند چون بخورد آید کہ از محتال باز طلبد وبستاند
مسئلہ سفاتج ستدن روا باشد یا نہ کراہیت باشد وسفتجہ آن باشد کہ تقریر مردی بود در شہری وشخصی
سوداگر دران شہر برسد پس آن شخص مال از نیم راہ بدین مرد دہد واین مرد گوید کہ در شہر تو مرا مالیست بدست
فلان کس بدو بستان اگر این چنین بہ کند روا باشد بکراہیۃ **کتاب الصلح** صلح بر چند وجہ است
بر سہ وجہ صلح است بہ سکوت کہ نہ اقرار کند ونہ منکر شود وصلح بانکار وصلح باقرار این ہر سہ صلح کردن روا باشد
مسئلہ صلحے کہ از اقرار باشد حکم او چہ باشد حکم او از بیع باشد اگر مالی بہ مالی باشد واگر از مال بمنافعی باشد
حکم او چون اجارت باشد مسئلہ صلحیکہ از سکوت وانکار باشد حکم او چہ باشد در حق مدعی علیہ فداے
سوگند باشد وقطع خصومت ودر حق مدعی یعنی عوض باشد مسئلہ اما اگر صلح کند از سراے شفیع را شفعہ
واجب آید یا نہ نباید اما اگر بر دار صلح کند شفعہ واجب آید مسئلہ اما اگر از اقرار صلح کردند پس در مصالح
علیہ یعنی دران چیز کہ صلح کردہ اند مستحقی پیدا آمد مدعی را آید کہ رجوع کند یا نہ آید کہ رجوع کند عوض بگر بحصہ
آن بستاند مسئلہ اما اگر از سکوت یا انکار صلح کردند پس در متنازع فیہ مستحقے پیدا آمد بر مدعی واجب آید کہ
عوض را رد کند وبخصومت باز گردد یا نہ آید مسئلہ اما اگر مردی دعوی کند در سرائی کہ مرا درین سرای
حقیست وہیچ پیدا نہ کند این دعوے او درست باشد یا نہ درست باشد مسئلہ اما اگر برین کس صلح کردند
بر عوضی پس در بعضے از سراے مستحقی پیدا آید آید کہ مرین صلح کنندہ را کہ ازین عوض چیزی باز طلبد یا نہ

نباید کہ عوض را باز طلبد زیراکہ روا باشد کہ آن حق کہ او دعوے می کند در باقی این سرای باشد مسئلہ
صلح از دعوی مال ومنفعت وجنایت عمداً وخطاً روا باشد یا نہ روا باشد اما از دعوی حد وقصاص روا باشد
مسئلہ اگر مردی دعوی کند بر زنی کہ این زن من است وزن منکر شود پس اگر این دعوی را بر مالی صلح
کند روا باشد یا نہ روا باشد واین در حق زن معین خلع باشد اما اگر زنے بر مردی دعوی کند کہ این شوے
من است پس این شوے منکر شود اگر صلح کند برین دعوی روا نباشد مسئلہ صلح کہ از وام کنند آن را
بر چہ حمل کنند بر عوض حمل کنند یا نہ بر عوض حمل کنند بر آن حمل کنند کہ بعضی حق خود بستاند وبعضی رہا کرد
چنانکہ مردی را بر مردی ہزار درم سرہ باشد پس بر پانصد قلب صلح کنند چنانستی کہ بعضی حق رہا کرد
مسئلہ اگر مردے را بر یکے ہزار درم حال یافتنے باشد پس بر سالی مہلت کردند روا باشد یا نہ روا باشد
چنانستی کہ نفس حق را اجل دادہ باشد یعنی مہلت دادہ باشد اما اگر ہزار درم حال یافتنی باشد پس بر صد
دینار صلح کرد مہلت آن بر ماہی روا نہ باشد مسئلہ اگر ہزار درم قلب بر یکے داشت پس بر پانصد درم
سرہ صلح کردند روا باشد یا نہ روا نباشد مسئلہ اگر مردی وکیل کرد مر یکے را بر صلح کردن پس این وکیل صلح
کرد مالی بر کہ لازم آید بر موکل نہ بر وکیل مسئلہ اما اگر مردی بی دستوری مدعا علیہ صلح کرد درست باشد
یا نہ این بر چہار وجہ است سہ وجہ آنست کہ درست باشد چہارم آنست کہ موقوف باشد اما آن سہ وجہ
کہ درست باشد آنست کہ صلح کند ومیانجی شود ویا صلح کند بر مال معین ویا صلح کنندہ مال را بجودی خود تسلیم
کند اما اگر گوید صلح کردم بہزار درم ومیانجی نہ شود معین نشود مسئلہ وتسلیم نیز نہ کند این موقوف باشد
اگر مدعی علیہ قبول کند لازم آید کہ مال را بگذارد واگر اجازت نہ کند روا نہ باشد مسئلہ واگر دو تن را
بر مردے دامی باشد پس یکے صلح کند از نصیب خویش بر جامہ شریک دوم را چہ واجب آید شریک
دوم بخیار باشد خواہد رجوع کند از غریم حصہ خود بستاند خواہد نیمہ جامہ از شریک بستاند وباقی میان
ہر دو تن باشد مگر آنکہ شریک ربع دام بدو دہد مسئلہ اما اگر شریک نصیب خود نقد بستد شریک دوم را آید
کہ حصہ خود را بدو بستاند یا نہ آید کہ نیمہ آنچہ ستدہ شدہ است ازو بستاند پس ہر دو تن آن باقی را نیز بستانند
مسئلہ اگر یکے شریک نصیب خویش را کالائی خریدہ شریک دوم را آید کہ بر در جوع کند یا نہ آید کہ آن شریک
بحصہ یعنے تاوان بستاند مسئلہ اما اگر دو تن بشرکت بیع سلم بستہ باشند پس یکے بحصہ خود ازاں مال
صلح کند روا باشد یا نہ نزدیک امام ابوحنیفہ روا نباشد ونزدیک ابویوسف روا باشد مسئلہ اگر ترکہ ایست

میان وارثان وپس یکی وارث صلح میکند بر دیگران بر چیزے که او را بدهند روا باشد یا نه اگر ترکه عقار باشد یا عروض
باشد و یا زر یا نقره بہر چه صلح کند از اندک وبسیار روا باشد واگر ترکه هم زر باشد وهم نقره پس صلح می کند بزر و یا نقره
روا نباشد تا انگاهی که از همجنس چندانی بدهند که از هر دو جنس نصیب کامل باشد مثلاً اگر زر باشد و نقره باشد
پس صلح کند بزر آن قدر که در حصه او زر بیامدی آن قدر بدهند و زیادتی نیز بدهند تا زر مقابل زر باشد
و زیادتی مقابل نقره باشد واگر زر کم از نصیب او دهند روا نباشد مسئله اما اگر ترکه یافتنی باشد بر مردمان پس
یک وارث بر دیگران صلح کند بر مالی بدانچه دین مرایشان را باشد روا باشد یا نه روا نباشد مگر که غرما را بیزار کند
از نصیب مردارثان دیگر را باشد کتاب الهبه هبه منعقد شود بایجاب وقبول وتمام هبه شود بقبض کردن وهبه
بخشش را گویند مسئله اگر موهوب له یعنی این کس که او را بخشیده اند بی دستوری واهب یعنی بی دستوری بخشنده
قبض کند روا باشد یا نه اگر هم در ان مجلس که بخشیده اند هم انجا قبض کند روا باشد واگر در مجلس دیگر است روا نباشد
مگر بدستوری واهب مسئله هبه بکدام لفظ باشد بدین لفظ که بگوید که وهبت ونحلت واعطیت واطعمتک
هذا الطعام وجعلت هذا الثوب لک واعمرتک هذا الشئ در همه لفظها هبه باشد مگر در لفظ حملتک علی هذه
الدابة اینجا اگر نیت هبه باشد هبه شود واگر نه عاریت باشد مسئله بخشش مشاع روا باشد یا نه در ان چیز که
قسمت پذیر باشد روا نباشد مگر آنکه محوز باشد ومقسوم باشد ودر انچه قسمت پذیر نباشد ومشاع باشد روا باشد
مسئله اگر بعضی از خانه از قسمت ناکرده باشد بخشند روا باشد یا نه فاسد باشد اگر قسمت کند وتسلیم کند روا
باشد مسئله اگر آرد را در گندم بخشید یا روغن را در کنجد بخشید روا باشد یا نه این نیز فاسد باشد واگر گندم را
آس کند وبعد از و تسلیم کند روا باشد وکنجد را نیز همچنین بود مسئله اگر عین بخشیده در دست موهوب له باشد
بمجرد بخشیدن ملک شود یا نه مثلاً اگر کالائی زید بدست عمرو باشد پس زید کالا را هم در حالیکه بدست عمر او ست
بعمرو بخشید اینجا بمجرد بخشیدن عمرو مالک می شود وتجدید قبض حاجت نباشد همچنین اگر پدر مر پسر صغیر را کالائی
بخشید بهم بخشیدن این پسر بعقد هبه مالک شود وتجدید قبض حاجت نباشد مسئله اگر اجنبی یعنی بیگانه را کالائی
بخشید که او صغیر باشد پس پدر این صغیر قبض کند روا باشد یا نه روا باشد مسئله اگر مردی مر یتیمی را چیزی
بخشید که او صغیر باشد آن هبه را که قبض کند اگر این یتیم در کنار مادر باشد یعنی در پرورش مادر باشد مادر قبض
کند واگر همین یتیم خود قبض کند نیز روا باشد مسئله اگر دو تن مر یک تن را خانه بخشند مشاع روا باشد یا نه روا
باشد اما اگر یک تن مر دو تن را بخشد نزدیک ابوحنیفه روا نباشد ونزدیک ابویوسف روا باشد مسئله اگر

مر اجنبی را یعنی بیگانه را کالائی بخشید رجوع تواند کرد یا نه رجوع تواند کرد تا مادام که این بدست موهوب له باشد
واگر از دست موهوب له بشده باشد یا آنکه در وی چیزی زیادتی پیوسته شده باشد چنانکه ستوری بخشیده باشد پس این
ستوری بدست موهوب له فربه شده باشد یا هبه از ملک موهوب له بیرون آید چنانکه بفروشد یا او نیز دیگری را
بخشید و یا هلاک شود اینجا رجوع نتواند کرد واما اگر ذو رحم محرم خویش را چیزی بخشیده باشد یا شوی مر زن را و یا زن
مر شوی را چیزی بخشیده باشد هیچ نوع رجوع نتواند کرد مسئله اگر یکی مر بیگانه را چیزی بخشید پس این موهوب له
مر واهب را بمقابله آن چیزی عوض بدهد یا بگوید بستان این را عوض هبه خویش یا گوید بستان این از بدل هبه
خویش یا گوید بستان در مقابله خویش پس واهب آن را قبض کند رجوع ساقط شود یا نه ساقط شود نه تواند که
بخشیده را باز ستاند مسئله اگر در نیمه هبه مستحق پیدا آید نیمه عوض رجوع تواند کرد یا نه نتواند کرد واگر در نیمه عوض
مستحق پیدا آید رجوع تواند کرد در هبه یا نه نتواند کرد مگر باقی عوض را رد کند انگاه از هبه رجوع کند مسئله
رجوع از هبه درست آید یا نه بدو چیز درست آید یکے بقضای دوم برضای موهوب له مسئله اما اگر عین هبه از
موهوب له هلاک شد پس دران هبه مستحق پیدا آید واین موهوب له را تاوان دار کرد این موهوب له مر واهب را نیز
تاوان دار تواند کرد یا نه نه مسئله اگر یکی بشرط عوض کالائی بخشید قبض عوضین شرط باشد یا نه قبض هر دو عوض شرط
باشد چون قبض کنند عقد هبه درست آید وحکم او چون حکم بیع باشد بخیار عیب وبخیار رؤیت رد تواند کرد وشفیع را
شفعه واجب آید مسئله عمری روا باشد یا نه روا باشد معمر را تا در حیوة باشد وپس از حیوة او مر فرزندان او را باشد
مسئله رقبی روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه ومحمد باطل باشد ونزدیک ابویوسف روا باشد مسئله عمری و
رقبی چه باشد عمری آن باشد که مردی مر کسے را گوید که تا تو زنده این چیز تر است ورقبی آن باشد که مر دو کسے
مر دو تن را بگوید که هر که از شما در از عمر تر است این چیز مر او را باشد مسئله صدقه همچون هبه باشد یا نه همچون هبه
باشد ودرست نیاید مگر بقبض ودر مشاع که قسمت پذیر باشد اگر نامقسوم صدقه کند روا نباشد مسئله اما اگر یکے
چیزی معین را بر دو درویش صدقه کند روا باشد یا نه روا باشد مسئله رجوع در صدقه درست آید یا نه درست نیاید
مسئله اگر مردی نذر کرد که مال خود را صدقه کند چه واجب آید مالی صدقه کردن واجب آید که در ان مال
زکوة واجب آید مسئله اما اگر نذر کند که ملک خود را صدقه کند چه لازم آید واجب آید که جمیع ملک خود را صدقه
کند مگر چندانی نگاهدارد که نفقه کند بر خود و بر عیال خود تا انگاه که کسبی کند وچون از کسب مال دیگر حاصل شد
انگاه بقدر آن وجه که نفقه کرده باشد از مال کسب بدهد مر درویشان را کتاب الوقف ملک اقف از وقف

ازآنکه منقطع شود نزدیک امام ابوحنیفه بدو چیز منقطع می شود یکی بقضای قاضی یعنی چون قاضی حکم کند بر نفیت
آن دوم بتعلیق وفات چنانکه گوید چون من بمیرم وقف کردم سرای خود را بر فلان و وقف آن چیز شود که نقلی
نباشد چون پل و رباط و مسجد و چاه و آنچه بدین ماند و نزدیک ابویوسف ملک واقف از وقف بمجرد گفتار او
زائل شود یعنی هر وقتیکه بگوید وقف کردم ملک او زائل شود و نزدیک محمد ملک واقف از وقف زائل نشود تا
انگاه که برای وقف متولی نکند و تسلیم نکند چون بدین اختلاف علما وقف درست آید از واقف بیرون آید و در
ملک موقوف علیه در نیاید یعنی بر آن کس که وقف کرده اند و این وقف را فروختن نتواند و بخشیدن و گرو کردن نیز
نتواند مسئله وقف مشاع یعنی مشترک روا باشد یا نه نزدیک ابوحنیفه روا نباشد و نزدیک ابویوسف روا باشد وقف
انگاه تمام شود نزدیک امام ابوحنیفه و محمد چون جهتی یعنی پیدا کند که آنجهت هرگز منقطع نشود چنانکه گوید وقف کردم
بر درویشان این جهتی غیر منقطع است که درویشان هرگز منقطع نشوند و اگر بجهتی کند که منقطع شود چنین وقف کند که چون
ایشان نمانند بر درویشان باشد و نزدیک ابویوسف چون یک جهت پیدا کند روا باشد و چون آن جهت نماند بعد
ازان مر فقرا را باشد اگرچه پیدا نه کند مسئله اگر وقف کند زمین را با گاو و بندگان خویش روا باشد یا نه
روا باشد نزدیک امام ابوحنیفه و نزدیک ابویوسف مسئله وقف کردن ستور و سلاح روا باشد یا نه نزدیک
محمد روا باشد اما چون وقف درست آید بعد ازان فروختن روا نباشد مگر مشاع باشد و نزدیک ابویوسف روا
باشد که قسمت کند مسئله واجب در ارتفاع وقف چیست واجب آنست که نخست در عمارت وقف آغاز
کند اگرچه واقف شرط کرده باشد یا نکرده باشد مسئله اگر وقف کند سرائی را بر ساکن بودن یکی از فرزندان
روا باشد یا نه روا باشد مسئله عمارت آن سرائی بر که واجب آید بر آنکس که ساکن باشد در وی اما اگر او تنها ماند
آرد و یا درویش شود که قدرت بر عمارتش نباشد قاضی آنرا باجارت دهد و از غله در عمارت کند چون
عمارت کردند بآن باکنان تسلیم کند مسئله اگر از بنای وقف یا از آلتهای آن چیزی بشکند بچه کار
بندند اگر بعمارت حاجت باشد در وجه عمارت صرف کنند و اگر بعمارت محتاج نباشد نگاه دارند تا بعمارت
محتاج شود و روا نباشد که بمستحقان قسمت کنند مسئله اگر واقف بر نفس خویش وقف کند یا ولایت آن
نفس خود را کند روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف روا باشد و نزدیک روا محمد باشد مسئله
اگر مردی مسجد را بنا کند از ملک او کی بیرون آید نزدیک امام ابوحنیفه وقتیکه گذر عام کند و دستوری دهد
مر دمانرا نماز کردن و بانگ نماز گفتن و نزدیک ابویوسف انجا نیز بمجرد قول او از ملک او بیرون آید

بدین لفظ که گوید مسجد کردم این زمین را مسئله اگر مردی سقایه بنا کند یا رباطی یا سرائی از برای رهگذریان
را یا زمینی را وقف کند از جهت مقبره را ملک او کی زائل شود نزدیک امام ابوحنیفه بقضای قاضی و نزدیک
ابویوسف بمجرد گفتن و نزدیک محمد چون از سقایه آب خورند و در رباط ابنای سبیل ساکن شوند و در مقبره
کسی را دفن کنند انگاه ملک او ازان زائل شود **کتاب الغصب** مردی کالائی را غصب کرد پس
بدست او هلاک شد چه واجب آید اگر آن کالا مثلی باشد مثل واجب آید یعنی مثل آن و اگر همچون او دیگر
باشد چنانکه غله باشد قیمت او واجب آید مسئله بر غاصب چون غصب کند چه واجب آید اگر عین مغصوب
یعنی آن چیز که غصب کرده است برقرار باشد رد عین واجب آید اما اگر غاصب منکر شود و گوید که هلاک شده
است قاضی او را حبس کند چندانکه معلوم شود که اگر بدست وی بودی پیدا کردی پس بدل آن بر وی
واجب آید مسئله غصب در کدام کالا درست آید در کالائی که آنرا از جائی بجائی نقل توان کرد و بتوان
گردانید چون اسپ و کنیزک و جامه و آنچه بدین ماند مسئله اگر خانه غصب کند پس هلاک شود تاوان واجب
آید یا نه نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف تاوان واجب نیاید و نزدیک محمد تاوان واجب آید مسئله اگر
مردی کالائی نقلی را غصب کرد پس بدست او هلاک شد بفعل او یا بی فعل او باتفاق تاوان واجب آید و
اگر نقصان شود ضمان نقصان نیز واجب آید مسئله اگر مردی گوسفندی را بسمل کرد بی اجازت مالک ضمان
واجب آید یا نه مالک بخیار باشد خواهد قیمت گوسفند زنده از وی بستاند و آن گوسفند بسمل کرده او را رها
کند و خواهد همان گوسفند بسمل کرده را بستاند و نقصان او از وی طلبد و نقصان آن باشد که گوسفند زنده
را قیمت کنند و بسمل کرده را قیمت کنند آنچه بهار بسمل کرده باشد آن ساقط شود زیادتی را طلبد مسئله اگر
مردی جامه یکی را پاره کند چه واجب آید اگر چنان پاره کند که منفعت توان گرفت ضمان نقصان واجب
آید اما اگر چنان پاره کرد که بدان منفعت نتوان گرفت یعنی بیشترین ازان جامه پاره کرده باشد تمامیت
قیمت واجب آید مسئله اگر عین مغصوب بدست غاصب متغیر باشد چنانکه حیوانی را غصب کرده باشد پس
آنرا بکشت و بریان کرد یا بخت یا گندم را غصب کرده بود پس آنرا آرد کرد یا آهن را غصب کرد پس آنرا شمشیر
ساخت یا روئین غصب کرده بود ازان آوندی ساخت اینها همه از ملک مالک منقطع شود یا نه از ملک مالک بیرون
آید یعنی مالک را نرسد که عین این کالا را بستاند بل قیمت آن بر غاصب واجب آید اما غاصب را روا نباشد ازان
خوردن تا بدل آن ندهد و این قول ابوحنیفه و ابویوسف است مسئله اگر مردی زر یا نقره غصب کرد و ازان ساخت و

یا نقره را غصب کرد و ازان درم ساخت یا زر یعنی غصب کرد و ازان آوند ساخت حکم این چه باشد نزدیک
ابو حنیفه ملک مالک منقطع نه شود و نزدیک ابو یوسف و محمد رح ملک مالک ازان منقطع شود یعنی نزدیک ابو حنیفه
مالک تواند که همین دینار را که از زر ساخته ست بستاند و نزدیک صاحبیه نه تواند که عین دینار و عین درم
و عین آوند بستاند بلکه بدل آن مثل او بستاند مسئله اما تیر اگر ازان خانه یکی غصب کرده و بدان تیر
پوشش انداخت و بنا کرد ملک مالک ازان تیر منقطع شود یا نه منقطع شود و بر غاصب قیمت آن واجب
آید مسئله اما اگر کسی زمین یکی را غصب کرد و دران زمین نهال و بنا کرد بر غاصب چه واجب آید بر غاصب واجب
آید که درخت و بنا را بر کند و زمین فارغ کرده بمالک تسلیم کند مسئله اما اگر از بریدن درخت و خراب کردن بنا
نقصان می شود مالک را رسد که قیمت درخت و قیمت بنا مقطوع گاه مر غاصب را دهد یا نه رسد و آن درخت
و بنا ملک او شود مسئله اگر مردی جامه یکی را غصب کرد و آن جامه را رنگ سرخ کرد و یا پست یکی را غصب
کرد و در روغن آمیخت چه واجب آید مالک بخیار باشد خواهد قیمت جامه سپید بستاند و آن جامهٔ سرخ
به وی دهد خواهد پست بستاند و بها و پست که زیادت شده است بانداختن روغن از بهاء روغن بدو دهد
و پست روغن آمیخته بستاند مسئله اگر کالاے را غصب کرد و آن کالا از دست وی غائب شد در قیمت کالا
قول قول که باشد قول قول غاصب باشد با سوگند هم مگر آنکه مالک بینه اقامت کند بیش ازان مسئله
اما اگر عین آن کالا غائب شده بود غاصب باز یافت و قیمت آن بیشتر ازانست که مالک ستده است حکم
این چه باشد اگر تاوان بر قول مالک یا بر حکم بینه مالک یا بنکول غاصب از سوگند داده باشد فالامر غاصب
را باشد و مالک را هیچ خیار نباشد و اما اگر غاصب تاوان به قول خود داده باشد اینجا مالک بخیار باشد
خواهد ضمان بدان بگذارد و خواهد عوضی که ستده باشد رد کند و عین کالائی خود را باز ستاند مسئله اما اگر
مردے باغی را غصب کرد پس ازان باغ نما حاصل شد یعنی میوه حاصل شده یا گاوے را غصب کرد و
ازان گوساله حاصل شد و یا کنیزکے را غصب کرده آن کنیزک بچه آورد این را نما گویند اکنون این نما کرا
باشد این نما امانت باشد در دست غاصب که اگر هلاک شود تاوان واجب نیاید مگر آنکه غاصب بستم آن را
هلاک کند یا آنکه مالک آن را خواسته باشد غاصب آن را نداده باشد آنگاه اگر هلاک شود غاصب تاوان دار
باشد مسئله اگر مردی کنیزکے را غصب کرد پس این کنیزک بچه آورد و بسبب بچه قیمت او کم شد ضمان نقصان
بر غاصب واجب آید یا نه اگر در فرزند وفاء نقصان باشد که بدان نقصان جبر شود هیچ ضمان نباشد یعنی مثلاً قیمت او

هزار درم بود چون بچه آورد پانصد شد و این بچه که آورده است پانصد می ارزد هیچ واجب نیاید و اگر در فرزند
وفا نباشد که نقصان مادر جبر نتواند کرد یعنی پانصد نیرزد بدان مقدار ضامن باشد مسئله اگر مسلمانے خمر
ذمی را هلاک کند یا خوک او را بکشد ضمان واجب آید یا نه واجب آید اما اگر ذمے ازان مسلمان هلاک کند
یا مسلمان ازان مسلمان هلاک کند ضمان واجب نیاید نه بر ذمی و نه بر مسلمان

کتاب الودیعت

حکم ودیعت چیست بدانکه ودیعت امانت است اگر ودیعت بدست مودع یعنی بدست آنکس که ودیعت
است هلاک شود ضمان واجب نیاید چون بی فعل او هلاک شده باشد مسئله ودیعت را که نگاه دارد اول
مودع و بعد ازان کسانیکه در عیال او ر باشد مسئله اما اگر بغیر عیال بدست کسی دیگر دهد تا نگاه دارد
پس هلاک شود تاوان واجب آید یا نه تاوان واجب آید مگر که مودع را عذری باشد چنانکه در خانه
مودع آتش گرفته باشد پس در خانهٔ همسایه انداز دو یا آنکه مودع در کشتی باشد و آن کشتے غرق شدن
گیرد پس در کشتی دیگر انداز د اگر دران کشتے هلاک شود هیچ ضامن نباشد مسئله اگر مردی مال ودیعت را
در مال خود آمیخت چنانکه جدا نتواند کرد تاوان دار باشد یا نه تاوان دار باشد مسئله اما اگر مودع را
مالک ودیعت بطلبد و مودع امتناع آورد و او قادر شود بر تسلیم کردن پس ازان ودیعت هلاک شد
مودع ضامن باشد یا نه ضامن باشد مگر آنکه قادر نبوده باشد بر تسلیم کردن آن اگر هلاک شود ضامن نباشد
مسئله اگر مال ودیعت بی فعل مودع در مال مودع آمیخته شد حکم این چه باشد صاحب ودیعت و
مودع هر دو شریک شوند فائده آن باشد که هر یکی که قلب بردن آید براندازهٔ مال حصه کنند
مسئله اگر مودع بعضی از مال ودیعت را نفقه کرد پس آن مقدار که نفقه کرده بود بآن رد کرد پس
مال ودیعت هلاک شد چه واجب آید ضمان واجب آید مسئله اگر مودع در ودیعت تعدی کند یعنی ظلم
کند چنانکه ستوری باشد بر و بر نشیند و یا جامه باشد بپوشد و یا بنده باشد خدمت فرماید و یا آن ودیعت
را بدست دیگری امانت نهاد پس باز به موضع خود نهاد پس هلاک شد ضامن باشد یا نه ضامن نباشد
مسئله اگر صاحب ودیعت ودیعت را بطلبد و مودع منکر شود پس اعتراف کند که ودیعت تو هلاک
شد تصدیق کند او را یا نه استوار ندارند ضامن باشد مسئله مر امانت دار را روا باشد که امانت را با خود
بسفر برد یا نه این مسئله بر چند وجه است یک وجه روا باشد و یک وجه روا نباشد و یک وجه خلاف اما آن یکوجه که
روا باشد آنست که این ودیعت را هیچ باری و گرانی نباشد و راه نیز امن باشد باتفاق روا باشد که بسفر برد

اما این وجه که روا نباشد آنست که این ودیعت را باری و گرانی باشد چنانکه بی از ستوری نتوانند بردن
و راه نیز ایمن نباشد روا نباشد که برد اما آن وجه که خلافست آنست که این ودیعت را باری و گرانی باشد
اما راه ایمن باشد نزدیک امام ابوحنیفه روا باشد که به سفر برد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد که بسفر برد
مسئله اگر دو تن ودیعت نهادند بدست مردی پس یکی ازین دو مرد آمد و ودیعت را می طلبد رسد
او را که حصه خود بستاند یا نه نزدیک امام ابوحنیفه نرسد تا آنگاه که هر دو تن حاضر شوند و نزدیک ابو یوسف
و محمد رسد که حصه خود بستاند **مسئله** اگر مردی بدست دو تن ودیعتی نهاد اگر یکی بدستوری دیگری نگاه دارد
روا باشد یا نه روا باشد اما اگر این ودیعت چیزی است که قسمت توان کرد روا نباشد قسمت کنند و نگاه دارند
اما اگر چیزیست که قسمت نتوانند کرد اینجا روا باشد که یکی بدستوری دیگری نگاه دارد **مسئله** اگر ودیعت دهنده
مر ودیعت ستاننده را گوید که این ودیعت را بدست زن خود بده پس او آنرا بدست زن خود نهاد پس هلاک
شد ضامن باشد یا نه ضامن نباشد **مسئله** اما اگر گوید که درین سرا نگاه دار یا درین خانه نگاه دار پس در
سرای دیگر برد ضامن باشد یا نه اگر از حجره بحجره دیگر نهاده باشد که این هر دو حجره در یک خانه باشند ضامن
نباشد و اگر در سرای دیگر یا در خانهٔ دیگر برد اگر هلاک شود ضامن باشد **کتاب العاریة** عاریت چیست
بمذهب علمای ما ملک منفعت بی عوض **مسئله** عاریت بکدام لفظ درست آید بلفظ ماضی چنانکه گوید
بخشیدم و عطا دادم و یا گوید برین ستور ترا نشاندم چون مراد این لفظ بخشش نباشد عاریة باشد و
یا آنکه گوید داری لک عمری و سکنی و اخدمتک هذا العبد یعنی آن باشد که سرای من برای تست تا ساکن باشی
و این بنده را در خدمت تو کردم **مسئله** عاریت دهنده را روا باشد که از عاریت رجوع کند یا نه روا باشد هر
وقت که خواهد رجوع کند **مسئله** اما اگر عاریت بدست مستعیر یعنی بدست عاریت دار هلاک شود ضمان واجب آید یا نه
اگر بی تعدی او هلاک شد ضمان واجب نیاید اما اگر بتعدی او هلاک شود ضمان واجب آید **مسئله**
مستعیر را روا باشد که مر عاریت را باجارت دهد یا نه اجارت دادن روا نباشد اما عاریة دادن روا باشد
چون در نگاه داشتن و پوشیدن آن مستعیر دوم با مستعیر اول یکسان باشد و تفاوت نباشد **مسئله** عاریت
درم و دینار و مکیل و موزون درست باشد یا نه درست نباشد یعنی او را عاریت نه گویند آن را قرض
گویند یعنی وام باشد **مسئله** اگر مردی زمینی را عاریت گرفت پس دران زمین درخت نهال کرد یا بنائی بر آورد روا
باشد یا نه روا باشد مر معیر را یعنی این زمین اجارت دهنده را روا باشد که از ان عاریت خود رجوع

کند یا نه روا باشد که زمین خود را باز ستاند و مر مستعیر را گوید که درخت و بنای خود از زمین بر گیر و اما این
وقتی بود که وقت عاریت پیدا نکرده باشد اما اگر وقت عاریت پیدا کرده باشد اگر پیش از وقت رجوع
کند ضمان نقصان واجب آید **مسئله** اجرت رد عاریت بر که واجب آید یعنی اگر عاریتی باشد که آنرا باری
باشد اکنون آنرا حمالی باید که بخانه خصم رساند اکنون مزد حمال بر که واجب آید بر مستعیر یعنی بر عاریت ستاننده
واجب آید **مسئله** و همچنین اجرت عین اجارت نیز بر آجر یعنی بهر کری ستاننده واجب آید و همچنین اجرت
رد عین مغصوب بر غاصب واجب آید یعنی اگر مردی کالای یکی غصب کرده بستد و این کالا باری
و گرانی دارد چون این کالا را بمالک باز دهد مزد حمال بر غاصب واجب آید **مسئله** اگر مردی ستوری
را بعاریت بستد پس در ستورگاه عاریت دهنده بست از عاریت بیزار شود یا نه بیزار شود یعنی اگر
از ان ستورگاه هلاک شود بر عاریت ستاننده هیچ واجب نیاید **مسئله** و همچنین اگر عین کالا عاریت بر وه باشد
چنانکه طشت و آفتابه و کاسه و انچه بدان ماند پس بسرای مالک نهد و بمالک تسلیم کند نیز از عهده فارغ آید
مسئله اما اگر ودیعت را در سرای مالک رد کند و بمالک تسلیم نه کند اگر هلاک شود ضامن باشد بمقدار قیمت آن ودیعت
کتاب اللقیط حکم لقیط چه باشد لقیط آزاد باشد و نفقه او در بیت المال باشد **مسئله** لقیط کرا گویند
کودکی را گویند که مادر و پدر وجد پیدا نباشد و این کودک صغیر باشد **مسئله** اگر یکی لقیطی را از کوچه
بر گرفته باشد دیگری را آید که از دست او بستاند یا نه کسی را نباید که از دست او بستاند **مسئله** اما اگر یکی
دعوی کند که این لقیط ابن اوست پس او را روا باشد یا نه قول قول او باشد و نسب ثابت شود **مسئله**
اما اگر دو کس دعوی کنند قول قول که باشد قول آنکس معتبر باشد که به علامتی بر تن او نشانی دهد **مسئله**
اگر لقیطی را از شهری مسلمانان یا از دیه مسلمانان یافتند پس ذمی دعوی کند که پسر منست حکم این چه
باشد نسب ثابت شود یا نه نسب ثابت شود اما این لقیط مسلمان باشد **مسئله** اگر لقیطی را در دار حرب یافتند
یا در دیهی از دیهای حربیان یا در کنشت گاه گبران یا در کلیسا حکم او چه باشد او ذمی باشد حاصل این
مسئله آنست که اگر مسلمان را در دار الاسلام یابند باتفاق مسلمان باشد و اگر حربی را در دار حرب یابند
یا حربی را در دار الاسلام یابند حکم انچه باشد روایت کتاب لقیط آنست که عبرت مر مکان را باشد اگر در
دار حرب یابد حربی باشد اگر چه یابنده مسلمان باشد یا حربی و اگر در دار الاسلام یابد مسلمان باشد اگر چه
یابنده حربی باشد یا مسلمان و بروایت محمد بن سماعه آنست که عبرت مر یابنده را باشد اگر مسلمان یابد مسلمان

باشد اگرچه در دار حرب باشد یا در دار اسلام و اگر حربی یا بدحربی باشد اگرچه در دار الاسلام باشد و در روایت کتاب الدعوی آنست که عبرت مر اسلام را باشد هر کدام که باشد یا ذار یا واجد یعنی یابنده **مسئله** اگر مردی دعوی کند که این لقیط پسر من است نسب ثابت شود یا نه نسب ثابت شود **مسئله** و اگر بندهٔ دعوے کند که این لقیط پسر مست نسب ثابت شد یا نه ثابت شود و لقیط آزاد باشد **مسئله** اگر مردے دعوے کند که این لقیط بنده منست استوارش دارند یا نه استوارش ندارند و گفت وی قبول نه کنند **مسئله** اگر با لقیط بهم مالی یابند آن مال مر کرا باشد مر لقیط را باشد و ملتقط را یعنی یابندهٔ این لقیط را روا باشد که در آن مال تصرف کند **مسئله** ملتقط را روا باشد که مر لقیط را بزنی دہد یا بجہت لقیط زنی بخواہد یا نہ روا نباشد و تصرف کردن در مال لقیط نیز روا نباشد **مسئله** اگر کسے لقیطی را ہبہ دہد ملتقط را قبض کردن روا باشد یا نہ روا باشد که آن ہبهٔ او را از جهت او قبض کند و نیز روا باشد که این را پیش پیشه ورے اندازد تا پیشه آموزد و یا اجارتش دہد یا مزدی ستاند بجہت خولشتن

کتاب اللقطہ

لقط چیست لقطه امانت است و لقطه چیز یست که از کسی افتاده یابد اکنون این چنین چیزی چون کسی بیابد امانت باشد چون ملتقط گواه گیرد یعنی یابندهٔ این چیز گواه گیرد که از برای آن بر می گیرم که تا نگاه دارم و بخصمش تسلیم کنم **مسئله** از برای تعریف لقطه را چند روز ندا کند اگر کم از ده درم بود سه روزش بگرداند و بگوید که این از آن کیست تا اگر خصمی پیدا آید و اگر ده درم باشد تا سالی بگرداند و ندا کند اگر مالک پیدا آید بمالک تسلیم کند و اگر مالک پیدا نیاید صدقه کند **مسئله** اما اگر صدقه کرد پس مالک پیدا آید حکم آن چه باشد مالک بجابر باشد خواهد بدان صدقه که او داده است رضا دہد خواهد آن صدقه را قبول نه کند مر ملتقط را تاوان دار کند **مسئله** اگر ملتقط بی اجازت قاضی لقطه را نفقه کند چون صاحب لقطه پیدا آید رسد او را که از صاحب لقطه بستاند یا نه واجب نیاید اما اگر با جازت قاضی نفقه کند هر چه نفقه کرده آید در ذمه صاحب لقطه دین باشد و از وی بستاند **مسئله** لقطه را با جارت دادن روا باشد یا نه این را بقاضی باز گویند اگر قاضی مصلحت بیند با جارت دہد و اگر بداند که قیمت او در نفقه مستغرق خواهد شد بفروشد و بہای آنرا بفرماید تا نگاه دارند و اگر در نفقه دادن مصلحت بیند بفرماید تا نفقه می کند و آن بر صاحب او دین باشد **مسئله** ملتقط را روا باشد یعنی مر یابنده را روا باشد که لقطه را از برای نفقه حبس کند یعنی باز دارد یا نه روا باشد که بخصم ندهد تا نفقه نستاند چون نفقه بستاند آنگاه روا نباشد که باز دارد از خصم **مسئله** در زمین حل و در زمین

حرم لقطه یکسان باشد یا دیگسان آن باشد هر جا که باشد **مسئله** اما اگر مردی دعوی کند که این لقطه ملک منست بدو دهند یا نه بدو نه دهند تا بینه آقامت نه کند که ملک اوست **مسئله** و اگر مردی به علامتے می گوید که در نفس اوہست ملتقط را جبر کنند بتسلیم کردن آن یا نه حلال باشد که بخصم دہد اما جبر نه کنند بتسلیم کردن **مسئله** مر ملتقط را منفعت گرفتن از لقطه روا باشد یا نه اگر توانگر باشد روا نباشد و اگر درویش باشد روا باشد اما اگر ملتقط لقطه را بر پدر یا بر پسر یا بر زن صدقه کند روا باشد یا نه نیز همچنین اگر توانگر باشند روا نباشد و اگر درویش باشند روا باشد

کتاب الخنثی

خنثے که باشد آن کس باشد که او را هم فرج باشد و هم ذکر او را خنثے گویند **مسئله** حکم خنثی چه باشد یعنی از مردمان گیرند یا از زنان اگر بول از جانب مبال مردان کند یعنی از جانب ذکر کند مرد باشد و اگر از جانب مبال زنان کند زن باشد **مسئله** اما اگر بول او از هر دو جانب بیرون مے آید حکم او چه باشد به بینم که از کدام جانب بیشتر بیرون می آید اگر از جانب ذکر بیشتر باشد حکم او مرد گیرند و اگر از جانب فرج بیشتر می باشد حکم او زن گیرند **مسئله** اگر از هر دو جانب برابر میباشد امام اعظم ابو حنیفه میگوید لا علم لی بذلک یعنی مرا علم نیست درین و بیشتر را عبرت نیست و ابو یوسف و محمد می گویند معتبر درین بسیار یست یعنی از هر کدام جانب که بسیار تر از بیرون می آید حکم آنرا گیرند **مسئله** اگر خنثی بالغ شد و محاسن پیدا اگر دد و دخول بتوان کرد حکم او چه باشد حکم او چون حکم مردان باشد و اگر ثدی یعنی پستان پیدا آید چون پستان زنان یا شیر از پستان او فرود آمد یا حائض شد یا بار گرفت یا مرد بر و دخول مے تواند کرد حکم او همچون زنان باشد **مسئله** اما اگر ازین علامتها هیچ پیدا نیاید حکم او چه باشد حکم او خنثی باشد چون در صف نماز بایستد پس از مردان پیش از زنان بایستد و کنیزکے از جهت وی بخرند تا او را ختنه کند اگر مالش باشد و اگر مالش نباشد سلطان از جهت او از بیت المال کنیزکے بخرد تا ختنه کند چون ختنه بکند باز او را بگیرد و از بیت المال تسلیم کند **مسئله** اما اگر مردی وفات یافت و از وے یک پسر ماند و یک خنثے ماند پس میراث میان ایشان چگونه قسمت شود نزدیک امام ابو حنیفه حکم خنثے همچون دختر است در میراث دو سهم مر پسر را دہند و یک سهم مر خنثے را و نزدیک ابو یوسف و محمد نصف میراث دختر را و این قول شعبی است و اختلاف کرده اند و در قیاس قول ابو یوسف می گویند که مال میان ایشان بهفت سهم شود چهار سهم مر پسر را و سه سهم مر خنثی را و محمد می گوید که مال میان ایشان دوازده سهم شود و هفت سهم مر پسر را و پنج سهم مر خنثی را حجت ابو یوسف آنست که ترکه میان ایشان بسبب آن هفت سهم مے شود که خنثے

بوجهی پسر است و بوجهی دختر و از هیچ طرفی درست نیست پس نیمهٔ میراث به پسر باید داد و نیمهٔ میراث بدختر و
آن حساب کم از هفت نباید چون هفت تیر باشد جائیکه چهار تیر پسر بر و خنثی نیز اگر پسر بودی چهار بروی
و اگر دختر بودی جائیکه پسر چهار تیر برد و دختر دو تیر برد اکنون چهار پسر برد و نصف چهار که میراث پسر است
دو باشد و این میراث دختر که دو تیر است نصف آن یکی باشد دو آن و یکی آن این سه باشد هر سه
مرخنثی را باشد و چهار مر پسر را و حجت محمد آنست که ترکه میان ایشان دوازده سهم شود از ان هفت مر پسر
را و پنج مرخنثی را زیرا که اگر خنثی پسر بودی از دوازده شش بروی و اگر دختر بودی از دوازده چهار
بروی اکنون خنثی بوجهی چهار تیر می برد و بوجهی شش تیر اکنون این چهار معین است و در دو مشکلست
وجهی می برد و وجهی نی برد مناصفه باید کرد دو چهار آن و یکی این مرخنثی را دهند و این پنج باشد
و پسر نیز همچنین هشت تیر می برد و وجهی شش و او نیز در شش تعین است و در دو مشکل این دو مشکل
را نیز مناصفه کنند شش آن و یکی این هفت باشد این هفت مر پسر را باشد **کتاب المفقود**
اگر مردی غائب است و نمی دانند که مرده است یا زنده حکم مال او چه باشد قاضی را باید که امینی را نصب
کند تا مال او را نگاه دارد و دو اهای که بی ستدنی باشد مقبض کند و بر زن و بر فرزندان او نفقه کند از ان
مال او میان او و میان زن او فرقت نکنند از و تا صد و بیست سال تمام شود و چون صد و بیست سال
تمام شد از روز ولادت او آنگاه بوفات او حکم کنند مر زن او را بفرمایند تا عدت دارد و مالیکه باشد
میان وارثان که موجود باشند قسمت کنند و هر که پیش از و مرده باشد میراث نبرد از مال این غائب
کتاب الاباق اما اگر مردی بندهٔ گریخته را بمولی رساند مستحق جعل باشد یا نه یعنی حلالی باشد
اما به بینیم اگر سه شبانروز راه باشد جعل درم واجب آید و اگر کم از سه شبانروز راه باشد بحساب آن
او مستحق شود **مسئله** اما اگر قیمت این بنده همین چهل درم بیش نباشد و یا کم از چهل درم باشد چه واجب
آید تا تمامت قیمت بنده واجب آید مگر یک درم یعنی یکدرم از قیمت این بنده بمالک باز دهند باقی مر آرنده
بنده را باشد **مسئله** و آخذ را یعنی یابنده را مستحب حیثیت آنکه چون بخواهد گرفت گواه گیرد که این
بنده را از برای آن می گیرم تا بخصم تسلیم کنم **مسئله** اما اگر بندهٔ مرهون بگریزد یعنی اگر بندهٔ را گرو
کرده اند و این بنده بگریخت و مردی بگرفت و بیاورد جعل بر که واجب آید بر راهن یا بر مرتهن بر مرتهن واجب
آید که بهر و بنده را بستاند و بر خود نگاهدارد و مرتهن کسی را گویند که این بنده را گرو ستده باشد

کتاب احیاء الموات این باب بیست که کسی زمین مرده را زنده کند چنانکه از زنده کردن
این زمین ملک او شود **مسئله** زمین مرده کدامست هر زمینی که از ان زمین منفعت نتوان گرفت بسبب آنکه
دران زمین آب نباشد از کمی آب و یا آب بران زمین غالب شده باشد چنانکه از بسیاری آب از ان منفعت
نتوان گرفت یعنی کشت نتوان کرد دران زمین بسبب مانعی ازین چنین زمین را مرده گویند بلفظ تازی موات
گویند **مسئله** زمین موات بر چند وجه است بر دو وجه یکی عادی دوم مملوک عادی زمینی را گویند که مالک او
از عادیان بوده باشد و مملوک آنست که مالک باشد آن زمین را از انکه پیدا نباشد که کیست و این زمین کی
از آبادانی بدان دوری باشد که اگر کسی بر بلندترین جائی بایستد و بآواز بلند فریاد کند بدان شنیده
شود **مسئله** اگر زمینی مرده را خواهد زنده کند دستوری سلطان وقت حاجت باشد یا نه نزدیک ابوحنیفه
حاجت باشد و نزدیک ابویوسف و محمد حاجت نباشد فائده این مسئله اینجا پیدا شود که مردی زمین مرده
را بی دستوری سلطان زنده کند اکنون نزدیک ابوحنیفه این زمین ملک او نشود و نزدیک ابویوسف و
محمد ملک او شود **مسئله** مسلمان و ذمی در زنده کردن زمین موات یکسان هستند یا نه یکسان هستند هر دو **مسئله**
اگر مردی موات را در حجر خود آورد یعنی در قبض خود آورد پس سه سال یا بیشتر آن زمین را عمارت نکرد
سلطان را روا باشد که آن زمین از وی بستاند و بکسی دیگر بدهد یا نه روا باشد که از وی بستاند و بکسی دیگر دهد
مسئله اما زمینی باشد نزدیک دیه زنده کردن آن زمین روا باشد یا نه روا نباشد از برای چراگاه
که حق ستوران باشد و از جهت در ودن مر اهل ده را **مسئله** اگر مردی چاهی کند در دشتی آن چاه
را حریم باشد یا نه باشد چه مقدار باشد حریم آن چاه به بینیم اگر از برای آب دادن اشتر بارکش را باشد
شصت گز حریم او باشد و اگر از برای گاو و گوسفند باشد چهل گز حریم او باشد و اما اگر چشمه باشد سی صد
گز حریم او باشد و حریم زمینی را گویند که گرد بر گرد چاه باشد و یا بر کناره جوی باشد **مسئله** اگر کسی خواهد که در
حریم چیزی یا چاهی کند تواند یا نه نتواند نقش باید کرد و نباید گذاشت **مسئله** اما اگر فرات یا دجله از موضع
خود نقل کند زنده کردن آن موضع روا باشد یا نه اگر چنان نقل کرده است که هر سالی آب باز نمی آید روا باشد
که زنده کند چون آب منقطع شده باشد و اگر آب بموضع خود باز می آید روا نباشد که زنده کند **مسئله** اما اگر جوی
در زمین کسی حریم باشد مر این جوی را یا نه نزدیک امام ابوحنیفه نباشد مگر آنکه مدعی بینه اقامت کند بران و
نزدیک ابویوسف و محمد آب جوی مر خداوند جوی را باشد تا اگر دست جوی کنده تنگی جوی را بران آب

جوی افکند و طریق باشد او را که بر سر جوے بگذرد **کتاب المأذون** ماذون کدامست و کے باشد ماذون
بندۂ باشد که خواجه او را دستوری داده باشد بخرید و فروخت هرچه خواهد از سودا کند و گرد به و گرد بستاند و این
دستوری عامست **مسئله** اگر دستوری عام ندهد یعنی در یک نوع دستوری دهد چنانکه بر بزازی یا بقالی این حد بدین
ماند ماذون باشد یا نه ماذون باشد در کل اما اگر اذنی داد در کالائی که فلان چیز بخرد ماذون باشد یا نه ماذون
نباشد **مسئله** اقرار ماذون در وامها و غصبها روا باشد یا نه روا نباشد **مسئله** اما اگر بندۂ ماذون زنی بزنی
کند و یا بجهت بنده زنی خواهد یا کنیزکے را بزنی دهد یا بندۂ مکاتب کند یا آزاد کند بر مالی یا هبه کند بعوض
یا بغیر عوض روا باشد یا نه درین همه روا نباشد مگر آنکه کسے را مهمان دارد که او را مهمان داشته باشد و
یا اندکے طعام مر کسے را بر وجه هدیه بدهد آنگاه روا باشد **مسئله** وامهای ماذون بر که واجب آید بر رقبه او
متعلق باشد یعنے به فروشند او را اگر آنکه مولی فدا دهد از برای او و اگر مولی فدا ندهد غریمان او را بفروشند و
بهای آنرا بحصه خود بردارند و اگر چیزی باقی ماند از وام پس از آنکه آزاد شود از وی بستانند **مسئله** اگر بندۂ ماذون
را بفروشد روا باشد یا نه روا باشد **مسئله** اگر مولی بندۂ ماذون را محجور کند محجور شود یا نه نشود تا آنکه از اهل
بازار خبر نشود **مسئله** اگر مولی بمیرد یا مرتد شود و بدار حرب بپیوندد ماذون محجور شود یا نه محجور شود **مسئله** اگر مولی بنده
ماذون را محجور کرد پس این بنده اقرار می کند بواقعی اقرار او درست باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه آنچه در دست
او باشد از مال بدان درست باشد **مسئله** اگر بندۂ ماذون را وامها لازم شده است چنانکه مال او و رقبه او را
محیط شده است یعنی این وامها مالی که بدست این بنده است و بهای این بنده را در گرفته است این بندۂ
ملک مولی باشد یا نه ملک مولی نباشد **مسئله** اگر مولے بندۂ ماذون را آزاد مے کند آزاد می شود یا نه آزاد
شود و آنچه در دست او باشد ملک مولی باشد **مسئله** اما اگر بندۂ ماذون بدست مولے چیزے بفروشد روا
باشد یا نه اگر بمثل قیمت فروشد و زیادت از آن بفروشد روا باشد و اگر به نقصان بفروشد روا نباشد
مسئله اگر مولی بدست ماذون خود چیزے بفروشد روا باشد یا نه روا باشد اگرچه بمثل قیمت فروشد یا بنقصان
قیمت **مسئله** اگر مولی بدست ماذون خود چیزے به فروشد از متاع و پیش از آنکه ثمن قبض کند متاع با ماذون
تسلیم کرد حکم این چه باشد این بیع روا باشد و ثمن باطل باشد مولی را **مسئله** اما اگر بدست ماذون کالا بفروخت
و این کالا نگاه دارد از جهت ثمن روا باشد یا نه روا باشد **مسئله** اگر مولی بندۂ ماذون خود را آزاد کرد و بر وے
وامے بود آزادی او روا باشد یا نه روا باشد اما مولی ضامن باشد به قیمت این بنده مر غریمان را و آنچه فاضل

آید از وام بر قیمت او پس از عتق از بنده بطلبد **مسئله** اما اگر کنیزکے ماذونه از مولے فرزند آرد باوردن
فرزند محجور شود یا نه محجور شود **مسئله** اما اگر ولی مر صبی را دستوری دهد بتجارت کردن حکم او چه باشد حکم او چون
حکم بندۂ ماذون باشد در بیع و شرا **کتاب المزارعة** یعنی در کشت کردن عقد مزارعت بستن روا باشد
یا نه نزدیک امام ابوحنیفه روا نباشد اگرچه شرط کرده باشد بربع و این بر چهار وجه است و نزدیک
ابو یوسف و محمد روا باشد و ازین چهار وجه سه وجه آنست که روا باشد و یک وجه آنست که روا نباشد
اما آن سه وجه که روا باشد آن ست عقد شرکت مزارعة ببستند که زمین و تخم از آن یک شریک و گاو و کار
از طرف شریک دیگر باشد و یا زمین از آن یکی باشد و گاو و تخم و کار از آن دیگری باشد و یا زمین و گاو و تخم
از یکے باشد و کار از آن دیگرے باشد این هر سه وجه روا باشد اما آن وجه که روا نباشد آنست که زمین و گاو
از آن یکے باشد و تخم و کار از آن دیگری باشد این چنین روا نباشد باطل باشد و نزدیک ابوحنیفه گفتیم که
هیچ وجه روا نباشد **مسئله** مزارعه بے مدت روا باشد یا نه روا نباشد مدتے معلوم باید و غله که حاصل آید قسمت
کرده باشد میان ایشان اما اگر شرط کنند که یکے از ایشان بمقدار معلوم صد من گندم یا هزار من جو
بر دارد روا باشد یا نه روا نباشد **مسئله** اما چون مزارعة درست آمد حاصل بران شرط باشد یا نه حاصل بران
شرط باشد که در عقد مزارعة معین کرده باشد **مسئله** اما اگر چیزے بیرون نیاید عامل را چیزی واجب آید یا نه
عامل را هیچ واجب نیاید **مسئله** اما اگر مزارعة فاسد گشت هر کرا باشد کشت مر خداوند تخم را باشد اگر تخم از
جانب صاحب زمین باشد عامل را مزد مثل واجب آید که آن مزد مثل از مقدار مشروط نگذرد و نزدیک
محمد بالغ مبلغ بدهند یعنی تا آنچه که اجر مثل او باشد تمامت بدهند و اگر تخم از جانب عامل باشد مر صاحب زمین
را مزد باشد مثل زمین واجب آید **مسئله** اگر عقد مزارعة ببستند پس صاحب تخم امتناع می آرد از دادن تخم بر وے
جبر کنند یا نه جبر نکنند **مسئله** اگر صاحب عمل از عمل امتناع می آرد جبر کنند یا نه جبر کنند **مسئله** اما اگر یکی از
متعاقدان بمیرد مزارعة باطل شود یا نه باطل شود **مسئله** اما اگر مدت مزارعة بگذشت و کشت هنوز نرسیده
بود مزارع را چه واجب آید مزد مثل زمین واجب آید تا بدروند **مسئله** نفقه کردن در عوارض کشت چنانکه
مزه کردن و پاک کردن غله و آب دادن در کشت بر که واجب آید بر سر دو مزارع بمقدار حصه هر کسے
مسئله اما اگر این نفقه عوارض شرط کرده باشد بر عامل روا باشد یا نه روا نباشد این مزارعة باشد
کتاب المساقاة اگر مردی مر یکے را شریک بآب دادن بجزوے از میوه کند روا باشد یا نه نزدیک

امام ابوحنیفه باطل باشد همچون مزارعه و نزدیک ابویوسف و محمد روا باشد چون پیدا به مدتی معلوم کند و نام نهند جزوی از خرما مشاع مسئله مساقاة در درخت خرما و رز انگور و بیخ بادنجان روا باشد یا نه هر میوه که بآب دادن زیادت شود دران روا باشد واما اگر میوه بنهایت رسیده باشد روا نباشد مسئله اگر مساقات فاسد افتد عامل راچه واجب آید مزد مثل واجب آید مسئله مساقات بموت باطل شود یا نه بموت باطل شود و بعذرها فسخ کنند چنانکه اجارت رالعذری حادث شده فسخ کنند والله اعلم

کتاب النکاح

نکاح بچه منعقد شود بایجاب و قبول چون هر دو لفظ ماضی باشد مسئله اما اگر یک لفظ ماضی باشد و دیگرے مستقبل روا باشد یا نه اگر این لفظ مستقبل از جانب مرد باشد و لفظ ماضی از جانب زن روا نباشد چنانکه زن گوید که نفس خود را بتو بزنی دادم و مرد گوید قبول خواهم کرد اما اگر مرد گوید که نفس خود بمن ده زن گوید دادم روا باشد مسئله نکاح بی گواه منعقد شود یا نه منعقد نه شود مگر بحضور دو گواه آزاد و مسلمان و هر دو مرد و یا آنکه یک مرد و دو زن باشد آنگاه بحضور ایشان درست باشد مسئله و اگر گواهان فاسق باشند بحضور ایشان عقد نکاح منعقد شود یا نه بمذهب علمای ما منعقد شود و نزدیک شافعی منعقد نشود مسئله اگر مسلمانی ذمیه را بزنی کند که او از اهل کتاب باشد به گواهی دو ذمی روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف روا باشد و نزدیک محمد و شافعی روا نباشد مسئله چند زن است که مرد را بزنی کردن روا نباشد چهارده زن هفت نسبی و هفت سببی اما هفت نسبی آنند چنانکه مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و خواهرزاده و برادرزاده و هفت سببی آنند مادر زن و دختر زن و زن پدر و زن پسر و جمع کردن دو خواهر به نکاح و به ملک یمین و مادر رضاعی و خواهر رضاعی مسئله جمع کردن میان زن و عمهٔ زن و میان زن و خالهٔ زن روا باشد یا نه روا نباشد و جمع کردن میان زن و خواهرزادهٔ زن و برادرزادهٔ زن نیز بدین خلافست اصل درین آنست که جمع کردن میان آن دو زن روا نباشد که ازین دو زن اگر یکے مرد بودی دیگری را خواستن نکاح روا نبودی میان آنچنین دو زن جمع کردن در نکاح روا نباشد مسئله جمع کردن میان زن و میان دختر شوهر زن روا باشد یا نه نزدیک علمای ثلثه روا باشد و نزدیک زفر و ابن ابی لیلی روا نباشد مسئله اگر مردی بزنی زنا کند مادر این زن و دختر این زن بر وی حرام شوند مسئله اگر مردے مر زن خود را طلاق داد و خواهر این زن را در عدت این زن خواستن روا باشد یا نه روا نباشد تا عدت او نگذرد و همچنین هر دو زنی که میان ایشان جمع کردن در نکاح روا نباشد در عدت یکدیگر خواستن روا

ساهرت ثابت نه شود تفند کر کذا فی الهدایة ۱۲ ابو سعید محمد مرتضی سندوی

نباشد مسئله چند جا است که مرد را زن بزنی کردن در عدت زنی دیگر روا نباشد چهار جا است یکی آنکه مردے را چهار زن باشد پس یکی را ازین چهار زن طلاق دهد خواهد که زنی دیگر در عدت او بخواهد روا نباشد تا عدت این زن مطلقه نگذرد دوم جائیکه مر مرد مر زن خود را طلاق دهد پس خواهد که خواهر آن زن را بخواهد نیز روا نباشد تا عدت زن او نگذرد سیم جائیکه مرد مر زن حره خود را طلاق دهد پس خواهد که امته بزنے کند نیز روا نباشد تا عدت حره نگذرد چهارم جائیکه مردی مر ام ولد خود را آزاد کند و خواهر او را نیز خواستن در عدت روا نباشد مسئله اهل کتاب را بزنی کردن روا باشد یا نه باتفاق روا باشد مسئله صابیه را بزنی کردن روا باشد یا نه نزدیک ابوحنیفه روا باشد و نزدیک ابویوسف و محمد روا نباشد حاصل درین آنست که ابوحنیفه می گوید صابیان قومی اند که از کیشی به کیشی شوند یعنی ایشان را کتابی باشد و نزدیک ابویوسف و محمد صابیان گروہے اند ستاره پرست یعنی اہل کتاب نیستند و اہل کتاب کسی باشد که بر ایشان کتابی ازین سه کتاب باشد یا توریت یا انجیل یا زبور چنانکه جهودان و ترسا باشد مسئله صابیه کدام زن را گویند نزدیک ابوحنیفه آنکه از دینی بدینے گردد اما چون بدینے گرویده باشد و یا کتابے اقرار کرده باشد او را بزنے کردن روا باشد و اما اگر ستاره پرست باشد و مر ایشان را کتابی نباشد از ایشان بزنی کردن روا نباشد مسئله نکاح بت پرستان و مغان روا باشد یا نه روا نباشد مسئله اگر مردی محرم با زن محرمه یعنی کسان که ایشان بجهت حج احرام بسته باشند در حال احرام نکاح کنند روا باشد یا نه روا باشد یا انزد یکی نشاید کرد در حلال احرام ایشان را و قول شافعی خلاف هست مسئله نکاح ولی روا باشد یا نه اگر این کس عاقله و بالغه باشد نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف روا باشد و نزدیک محمد و شافعی روا نباشد مسئله جبر کردن بکر بالغه را بر نکاح روا باشد یا نه نزدیک علمای ما روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد مسئله دستوری بکر در نکاح کردن در چه باشد بخاموشی یعنی اگر دختر بکر را بزنی میدهند چون خبر نکاح بدو رسد چگونه داند که او راضیست به بنیند اگر خاموش میباشد و می خندد حمل کنند که خاموشی او و خندهٔ او رضاست و اگر بداند که راضی نیست نکاح کردن درست نبود مسئله دستوری زن کامله بچه باشد بگفتار زبان که اگر کامله در وقت نکاح خاموش میباشد دستوری نباشد تا بزبان دستوری ندهد مسئله اگر بکارت بکری بجستن یا بجراحت یا بدرازی روز زائل شود اورا چون بکران بزنی دهند یا چون کاملان باتفاق همه علما چون بکران مسئله اما اگر بکارت بکری بزنا زائل شود او را چون بکران بزنی دهند یا چون کاملان نزدیک ابوحنیفه

همچون بکران ونزدیک ابو یوسف و محمد همچون کاملان مسئله اگر مردی برزنی دعوی کند که چون خبر نکاح من بتو رسید
تو خاموش بودی وزن گفت که رد کردم اما قول قول که باشد باتفاق قول قول زن باشد نزدیک ابو یوسف
و محمد با سوگند ونزدیک ابو حنیفه سوگند واجب نیاید مسئله نکاح بچند لفظ درست می آید یکی بلفظ نکاح
دوم تبزویج سیم تملیک چهارم به هبه پنجم به صدقه و بلفظ اجارت و احلال و اباحت منعقد نشود مسئله اگر مردی
دختر صغیره خود را بزنی دهد و یا از برای خود یا از برای پسر صغیر خود زنی خواهد روا باشد یا نه روا باشد اگر
بکر باشد یا کامل مسئله اما اگر پدر و جد بزنی دهد صغیره را و یا زنی خواهند از جهت صغیر چون بالغ شوند ایشان را
خیار باشد یا نه نباشد مسئله اما اگر عم یا برادر بزنی دهد چون بالغ شوند خیار باشد یا نه نزدیک ابو حنیفه و محمد
خیار باشد ونزدیک ابو یوسف نبود و قول است پیش آنست که چون بالغ شوند خیار شان باشد یعنی اگر خواهند
همبران نکاح بباشند و اگر خواهند نکاح را فسخ کنند و قول دیگر آنست که خیار شان نباشد یعنی چون بزرگ شوند
و بالغ شوند نتوانند که نکاح را فسخ کنند مسئله صغیر را و بنده را و دیوانه را ولایت باشد یا نه ولایت نباشد و همچنین
کافر را بر مسلمان ولایت نباشد مسئله اگر زنی را ولی نباشد مادر و جده او را بزنی میدهند روا باشد یا نه نزدیک
امام اعظم روا باشد ونزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مسئله اگر زنی را ولی نباشد مولی او را بزنی می دهد
روا باشد یا نه روا باشد مسئله اما اگر زنی را دو ولی باشد یکی اقرب دوم ابعد چنانکه یکی برادر مادر پدری
دیگی برادر پدری اکنون از دو ولی کدام او را بزنی بدهد برادر یکه مادر پدری باشد مگر آنکه این برادر مادر و
پدری غائب باشد که این غیبت منقطعه باشد آنگاه این ولی دیگر بزنی دهد روا باشد مسئله غیبت منقطعه کدام است آنست
که از آن موضع کاروان در سالی یکبار بیش نتوانند رسید مسئله کفویت در نکاح معتبر هست یا نه معتبر است
مسئله اگر زنی خود را بزنی دهد بغیر کفو اولیاء او را حق فرقت باشد یا نه اولیا را او را رسد که میان ایشان فرقت
افگنند مسئله کفویت در نکاح از چه روی است در نسب و دین و مال و دیت و دیگر آنکه مالک مهر و نفقه باشد و حرفت
هر دو یکی باشد مسئله اما اگر زنی خود را بزنی دهد کفوش را و از مهر خود کم کند روا باشد یا نه نزدیک امام ابو حنیفه
و ابو یوسف نکاح درست باشد و روا باشد و اولیاء او را حق اعتراض باشد و نزدیک محمد نکاح روا نباشد
مسئله اما اگر مردی صغیره را بزنی دهد و در مهر کم کند و یا بجهت صغیر زن خواهد و در مهر او زیادت کند روا باشد یا نه
نزدیک امام ابو حنیفه روا باشد و اگر چه اندک باشد یا بسیار و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر آنکه غبنی
باشد که میان مردمان برود مسئله اما اگر عم برادرزاده خود را بزنی دهد و در مهر کم کند و یا برادری مر خواهر

را بزنی دهد جز پدر و جد روا باشد یا نه باتفاق روا نباشد مگر آنکه غبنی باشد که میان مردمان برود مسئله
نکاح بی مهر مسمی روا باشد یا نه باتفاق روا باشد اگر چه مهر مسمی کند یا نکند مسئله کمترین مهر چند است
ده درم شرعی اگر کم از ده درم شرعی مسمی کند روا باشد یا نه نزدیک علمای ثلثه بده درم برسانند نزدیک
شافعی همان مسمی باشد ونزدیک زفر مهر مثل او برسانند مسئله مهر بچه ثابت شود بطلاق یا بمرگ شوی مسئله
اما اگر قبل الدخول و قبل الخلوة طلاق دهد چه واجب آید نیمه مهر واجب آید مسئله اگر مردی مسلمان زنی را بزنی
کند بر خمر یا بر خوک نکاح او روا باشد یا نه نکاح او روا باشد و مهر مثل واجب آید مسئله اگر مردی زنی را
بزنی کرد و مهر مسمی نکرد پس رضا دادند بر مهر معین نکاح درست باشد یا نه نکاح درست باشد و مر زن را همان
مسمی واجب آید چون مرد با او دخول کند یا بمیرد مسئله و اگر پیش از دخول طلاق دهد چه واجب آید
متعه واجب آید متعه چه باشد سه جامه واجب آید ازار و پیراهن و دامنی اما این سه جامه از جامهای باشد
که پوشیدن آن زنان را شاید مسئله اگر مردی زنی را بزنی کرد بهزار درم پس پانصد درم دیگر در مهر او زیادت
کرد پس شوهی پیش از دخول او را طلاق داد چه واجب آید نزدیک ابو حنیفه نیمه مهر اصل نیمه مهر فرع یعنی در
اصل مهر او هزار درم بود یا پانصد واجب آید و نزدیک ابو یوسف نیمه مهری که در حالت یعنی که در حالی هزار و پانصد
درم است نیمه آن هزار یا پانصد واجب آید و آن هفتصد و پنجاه چیتل باشد مسئله اگر زنی چیزی از مهر خود
بشوی بخشد روا باشد یا نه روا باشد مسئله خلوت صحیحه کدام است آنکه مرد و زن هر دو تندرست باشند و در
حجره تنها نشسته باشند چنانکه هیچ مانعی نباشد از دخول مر ایشان را چنانچه بیمار نباشند و روزه دار نباشند
و محرم بحج نباشند و محرم بعمره نباشند و زن حائض نباشد اگر یک از این موجود باشد خلوت صحیحه نباشد مسئله
اگر مجبوبی یا خادمی که او را سنبت بریده باشد خلوت کند که در آن خلوت هیچ مانعی از اینها نباشد خلوت او
صحیحه باشد یا نه خلوت او درست باشد نزدیک امام ابو حنیفه رح تمامت مهر واجب آید و اما نزدیک ابو یوسف
و محمد آن خلوت مجبوب صحیح نباشد و نیمه مهر بیش نه واجب نباشد مسئله متعه چیست یعنی واجب است یا سنت
مستحب است در حق هر زنی که شوی او را طلاق دهد مگر در حق یک زن که مردی زنی را بزنی کند و هیچ مهری
نکند پس پیش از دخول شوی او را طلاق دهد او را متعه واجب آید در حق اینچنین متعه واجبست و گفته شده است
که متعه سه جامه باشد از کسوت مثل این زن را مسئله اگر مردی دختر خود را به یکی بزنی دهد بدان شرط که مادر او را
این مرد بخواهد مهر هر یکی ایشان بضع دیگری باشد روا باشد یا نه نکاح درست باشد نزدیک علمای ما هر یکی را

مهرمثل واجب آید مسئله اگر مردی آزاد زنی حره را بزنی برخدمت سالی یا بر تعلیم قرآن یعنی که شوی مر این زن
را یکسال خدمت کند یا قرآن بیاموزد مهر این زن همین باشد این نکاح روا باشد یا نه نکاح روا باشد اما
مهرمثل واجب آید مسئله اگر بنده حره را بزنی کند بر خدمت سالی باذن مولی روا باشد یا نه روا باشد
مسئله اگر زن نیست دیوانه پدر دارد و پسر اولی تر بزنی دادن او که باشد نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف پسر
او اولی تر باشد و نزدیک محمد پدر او اولی تر باشد مسئله نکاح بنده و پرستار بی دستوری روا باشد یا نه روا نباشد
مگر بدستوری مولی مسئله مهر زن که بنده بزنی کرده باشد برکه باشد در گردن بنده و از برای مهر او را فروشند
مسئله اگر مردی زنی را بزنی کند بهزار درم بران شرط که این مرد زنی دیگر برسر او بزنی نکند و یا بدانچه ازین شهر
او را بیرون نبرد و اگر از شهر بیرون برد مهر او دو هزار باشد و یا زنی برسر او بزنی کند مهر او دو هزار باشد این
شرط درست باشد یا نه اگر بشرط اول وفا کند هزار درم واجب آید و اگر شرط دوم وفا کند یعنی از شهرش بیرون
برد یا زنی دیگر برسر او بزنی کند نزدیک ابو حنیفه مهرمثل واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد دو هزار واجب
آید حاصل این نزدیک ابو حنیفه شرط اول جائز و شرط دوم فاسد و نزدیک ابو یوسف و محمد هر دو شرط جائز
مسئله اگر مولی کنیزک خود را بمردی بزنی دهد بر مولی واجب آید که در خانه شوی تسلیم کند یا نه واجب نیاید
خدمت کند مولی را و شوی وی را گوید بهر جا که تا در شوی دخول کن مسئله اگر مردے زنی را بزنی کند بر جانور
موصوف چون گاؤ و گوسفند درست باشد یا نه درست باشد اما جانور میانه واجب آید و شوی بخیار باشد
خواهد جانور وسط دهد خواهد قیمت جانور وسط مسئله اگر مردی زنی را بزنی کند بر جامه غیر موصوف نکاح
درست باشد یا نه درست باشد اما مهرمثل مر این زن را واجب آید مسئله نکاح متعه موقت روا باشد یا نه
نزدیک علمای ثلثه باطل باشد و نزدیک حسن زیاد اگر مدتی پیدا کند که در ان مدت صورت نه بندد که از هر دو ان
بر آیند نکاح روا باشد چون صد و پنجاه سال و یا بیشتر و انچه بدین ماند صورت متعه و موقت آنست که مردی زنی
را گوید خود را بمن بزنی ده تا یکماه و یکسال و یا انچه بدین ماند چون پیدا کند مسئله نکاح غلام و کنیزک بی دستوری
مولا روا باشد یا نه روا نباشد اما اگر بے دستوری مولی نکاح کردند نکاح ایشان موقوف باشد با جازت مولی
اگر مولی اجازت دهد روا باشد و اگر نه روا نباشد مسئله اگر مردی زنی بزنی کند بے رضاے آن زن یا زنی
شوی کند بی رضای شوے حکم انچه باشد حکم این نکاح نیز موقوف باشد برضای دیگری اگر اجازت نکاح
دهد منعقد شود و اگر نه باطل شود مسئله اگر مردی می خواهد که دختر عم خود را بخود بزنی دهد بحکم ولایت روا باشد

یا نه روا باشد مسئله اگر زنی اجازت کند مر مردی را که مرا بزنی ده پس این مرد بحضور دو گواه آن زن را بزنی
میکند روا باشد یا نه روا باشد مسئله اگر ولی زن میانجی شود بمهر چنانکه مردی دختر خود را بزنی دهد و از برای مهر
میانجی شود درو روا باشد یا نه روا باشد و آن زن بخیار باشد خواه از ان طلبد خواه از ولی طلبد مسئله اگر قاضی
فرقت افگند میان زن و شوی در نکاح فاسد پیش از دخول مهر واجب آید یا نه مهر واجب نباید مگر که دخول کند اگر
مهرمثل واجب آید اما از انچه مسمے کرده باشد در نگذرد مسئله مهرمثل را بکه نگرند بخواهر و عمه و خواهر عمکین و
مادر و خاله ننگرند مگر که از یک قبیله باشند مسئله اعتبار مهرمثل بچه باشد بدانچه هر دو زن برابر باشند در سن و
مال و جمال و عقل و دین و شهر و روزگار مسئله پرستار را بزنی کردن روا باشد یا نه روا باشد اگرچه مسلمان باشد
یا کتابیه مسئله مرد آزاد را چند زن بزنی کردن روا باشد چهار زن روا باشد و زیاده از چهار زن روا
نباشد و پرستار را به ملک یمین چند انکه خواهد و بنده را بیش از دو زن روا نباشد و پرستار چند انکه خواهد
مسئله اگر مردی چهار زن داشت پس یکے را طلاق داد پس مے خواهد که دیگرے را بزنی کند در
عدت این زن مطلقه روا باشد یا نه روا نباشد تا عدت او نگذرد مسئله و اما اگر کنیزک خود را
بزنی داد و پس آزادش کرد این کنیزک را اختیار باشد خواهد نکاح را اجازت کند و خواهد رد کند
اگرچه شوهی او آزاد باشد و یا بنده و حکم او همچنین جمله است مسئله اما اگر کنیزک بی اجازت مولی شوی کرد
پس آزاد شد او را اختیار باشد یا نه خیارش نباشد مسئله اگر مردی دو زن را بزنی کند بیک عقد که نکاح یکے
از ایشان درست نباشد چنانکه یک زن از ان در نکاح شوی دیگر باشد یا در عدت شوی دیگر با او مهر مسمے کند
هزار درم میان ایشان چگونه باشد نزدیک ابو حنیفه تمامی مهر مر این زن را باشد که نکاح او درست است
و نزدیک ابو یوسف رح میان هر دو زن قسمت کنند بر اندازه مهرمثل ایشان پس انچه حصه آن زن باشد
که در نکاح او درست شود از شوی بگیرند و انچه حصه آن زن که نکاح او درست نیست ساقط مے شود مسئله
اگر مردی زنی بزنی کند پس درین زن عیب یابد عیب دیوانگی بخیار باشد یا نه نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف
خیارش نباشد و نزدیک محمد و شافعی خیار باشد مسئله اگر شوی را عیبی پیدا آید زن چکند بر قاضی مرافعت
کند و قاضی مر شوی او را یکسال مهلت دهد اگر در یکسال این شوی دخول توانست کردن فبها و گرنه میان
ایشان فرقت افگند و این فرقت طلاق بائن باشد و مر این زن را مهر کامل واجب آید چون خلوت
کرده باشد و زن خود را تسلیم کرده باشد مسئله اما اگر مجبوب پیدا آید او را مهلت دهند همچون عنینان مسئله

اگر زنی اسلام آورد و شوی کافر است چلکند قاضی بر شوی او اسلام عرضه کند اگر اسلام آورد زن زن
اوست و اگر اسلام نیاورد فرقت افگند میان ایشان فرقت طلاق باین باشد نزدیک ابو حنیفه رح و محمد
و نزدیک ابو یوسف رح فسخ باشد **مسئله** و اگر مردی اسلام آورد و زن او مجوسیه باشد قاضی نیز برو اسلام
عرضه کند اگر اسلام آورد زن زن او باشد و اگر ابا آرد قاضی فرقت افگند میان ایشان و این فرقت
فسخ باشد باتفاق و اگر دخول کرده باشد مهر تمامی واجب آید و اگر دخول نکرده باشد هیچ واجب نباید
مسئله اگر زنی اسلام آرد در دار حرب فرقت افتد میان ایشان یا نه فرقت افتد **مسئله** اگر شوے کتابیه
اسلام آرد نکاح میان ایشان قائم باشد یا نه قائم باشد **مسئله** اگر شوے یا زن از دار حرب بدار اسلام
آیند فرقت افتد میان ایشان یا نه فرقت افتد **مسئله** اما اگر زنے را یا شوے را برده کنند و از دار
حرب بدار اسلام آرند میان ایشان فرقت افتد یا نه فرقت افتد اما اگر هر دو را برده کنند فرقت
نیفتد **مسئله** اگر زنے از دار حرب هجرت کرد و بدار اسلام آمد این زن را شوے کردن روا باشد
یا نه روا باشد و عدت واجب نباید نزدیک ابو حنیفه و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهم الله واجب
آید اما اگر باردار باشد شوے کردن روا نباشد تا انگاه بار بنهد **مسئله** اما اگر شوے یا زن از دار اسلام
روت آرند میان ایشان فرقت افتد یا نه فرقت افتد اما این فرقت فسخ باشد و طلاق نباشد **مسئله**
اگر شوے روت آرد مهر واجب آید یا نه اگر دخول کرده باشد تمامت مهر واجب آید و اگر نباشد نیمه
مهر واجب آید اگر زن روت آرد مهر او ساقط شود یا نه اگر مدخول باشد مهر واجب آید و اگر مدخول نه باشد
هیچ واجب نباید **مسئله** اگر زن و شوی هر دو ردت آورند باز هر دو اسلام آورند نکاح ایشان هر دو
کس باطل شود یا نه باطل نشود و نکاح برقرار باشد **مسئله** مرتد را زن مسلمان کردن روا باشد یا نه روا نباشد نه
کافره و نه مسلمان و نه مرتده و زن مرتده را نیز روا نباشد که شوے کند نه مسلمان و نه کافر و نه مرتد **مسئله** اگر
مردی مسلمان باشد و زن کافره و یا زن مسلمان باشد و مرد کافر فرزند تبع که باشد تبع مسلمان باشد اگر پدر مسلمان
باشد تبع پدر رو اگر مادر مسلمان باشد تبع مادر و اگر زن و شوی کافر باشند پس یکے اسلام آرد حکم فرزندان
صغیر ایشان چه باشد همچنین تبع مسلمان باشد **مسئله** اما اگر یکے از ایشان کتابی باشد و دیگری مجوسے
فرزند تبع که باشد تبع کتابی باشد **مسئله** اما اگر کافری زنی را بزنی کند بی گواه و یا این زن در عدت دیگری
باشد نکاح روا باشد یا نه سنگریم اگر در دین ایشان روا میدارند روا باشد و اگر روا نمیدارند روا نباشد **مسئله**

اگر مجوسی یعنی مادر خود یا دختر خود را بزنی کند پس اسلام آرند میان ایشان فرقت افگنند یا نه میان ایشان
در حال فرقت افگنند **مسئله** اگر مردی دو زن حره بزنی دارد مر او را واجب هست که میان این هر دو زن عدل
کند در قسمت یا نه بر مرد عدل کردن میان هر دو زن واجبست یک شب بیک زن و یک شب بزن دوم را این
عدل باشد **مسئله** بکره و کامله یکسان هستند یا نه یکسان باشند اگر چه هر دو بکر باشند و یا یکی بکر باشد و دیگرے
کامله **مسئله** اما اگر یکے بنده باشد و دیگرے آزاد قسمت میان ایشان چگونه باشد آزاد او را دو شب و بنده
را یک شب **مسئله** در حال سفر هیچکس را از این زنان حق باشد یا نه حق نه باشد هر کدام زن را
که خواهد بسفر برد و مستحب آنست که میان ایشان قرعه زنند بنام هر که قرعه بیرون آید او را برد دیگر آنکه این
زن قسمت خود بزن دیگر بخشد **مسئله** اما این زن که قسمت بخشیده است رجوع کند تواند یا نه تواند که رجوع
کند و خود بسفر رود **کتاب الرضاع** چه مقدار است مدت شیرخوارگی که حرمت رضاع بدان ثابت
شود اندک یا بسیار انچه بخورد حرمت رضاع ثابت شود چون به مدت رضاع شیر خورده باشد اگر چه یک
مکیدن بکند و نزدیک شافعی پنج مکیدن متفرقه بکند حرمت رضاع ثابت شود **مسئله** مدت رضاع
چند است نزدیک ابو حنیفه سی ماه یعنی دو و نیم سال و نزدیک ابو یوسف و محمد دو سال ست و قول
شافعی رح همین است و نزدیک زفر سه سال و قول عائشه پانزده سال و بعضی گفته اند مدت عمر و بعضی گفته اند
چهل سال **مسئله** برضاع چند کس حرام شوند چندانکه بنسب حرام شوند مگر مادر برادر رضاعی را بزنی کردن روا باشد
و مادر برادر نسبی بزنی کردن روا نباشد صورت این **مسئله** چنین باشد که دو بچه بیگانه از شیر یک زن اجنبیه
بخورند هر یک از ایشان بتوانند که از آن شیر خورده باشند که مادر و خواهر یکدیگر را بخواهند **مسئله** زن پدر
رضاعی را روا باشد که بزنی کند یا نه روا نباشد همچنانکه زن پدر نسبی **مسئله** اگر زنی مر بچه را شیر داد این بچه
بر شوی زن و پدر زن و بر پسر زن و بر پدر شوی و بر پسر شوی حرام شود و این شوی مر این بچه را پدر رضاعی
باشد یا نه باشد **مسئله** اگر مردی زن خود را طلاق داد و عدت زن بگذشت و این زن شوی دیگر کرد پس
بچه را شیر داد حرمت رضاع از شوی اول ثابت شود یا از شوی دوم شود این **مسئله** بر سه وجه است
یک وجه باتفاق از شوی اول ثابت شود و وجهی دیگر آنست که باتفاق از شوی دوم ثابت شود و وجه سوم
خلاف اگر بار گرفت و بچه آورد باتفاق از شوی دوم و اگر هنوز بار نگرفته است و بچه نیاورده است باتفاق
از شوی اول و اگر بار گرفت و بچه نیاورد نزدیک امام اعظم ابو حنیفه از شوی اول باشد و نزدیک محمد از هر دو

باشد و نزدیک ابو یوسف اگر شیر زیادت شده است از شوی حال و اگر بر حالست یا نقصان شده است
از شوی اول مسئله خواهر برادر رضاعی را بزنی کردن روا باشد یا نه روا باشد چنانکه خواهر برادر نسبی را
و آن چنان باشد که زنی مر پسر بیگانه را شیر داده این را پسرے باشد روا باشد مر پسر این زن را که خواهر
آن برادر رضاعی را بخواهد مسئله اگر دو بچه شیر یک زن بخورند روا باشد که یکدیگر را بزنی کنند یا نه روا نباشد
زیرا چه هر دو برادر و خواهر رضاعی شده اند مر یکدیگر را مسئله اگر زنی مر بچه را شیر داد پس می خواهد
که این بچه را بشوهرے قبول کند تواند یا نه روا نباشد زیرا چه پسر رضاعی باشد مر او را همچنین که این پسر را
خواستن روا نباشد پسر پسر را نیز خواستن روا نباشد مسئله اگر شیر زنی را در آب بیامیخت و بچه بخورد حرمت
رضاع ثابت شود یا نه بنگریم که شیر غالب است بر آب یا نه اگر شیر غالب است حرمت رضاع ثابت
شود و اگر آب غالب است حرمت رضاع ثابت نشود مسئله اگر زنی شیر در طعام بیامیخت پس بچه بخورد
حرمت رضاع ثابت شود یا نه اگر این طعام و شیر با آتش پخته باشند باتفاق حرمت رضاع ثابت نه شود و (خلافا للشافعی ۱۲)
اما اگر این شیر با آتش پخته نباشد بنگریم اگر ترید کرده باشند و شیر غالبست نزدیک ابو یوسف و محمد حرمت
رضاع ثابت شود و نزدیک امام اعظم ابو حنیفه حرمت رضاع ثابت نشود اگرچه شیر غالب باشد مسئله
اما اگر زنی وفات یافت و بعد از وفات شیر او را بدوشیدند و به بچه دادند و بخورد حرمت رضاع ثابت شود
یا نه ثابت شود مسئله اما اگر شیر زنی با شیر گوسفندے بیامیختند و کودکے را دادند تا بخورد حرمت رضاع ثابت (خلافا للشافعی ۱۲)
شود یا نه اگر شیر گوسفند غالب باشد بر شیر زن حرمت رضاع ثابت نه شود و اگر شیر زن غالب باشد
بر شیر گوسفند حرمت رضاع ثابت شود مسئله اگر شیر زنی را با شیر زنی دیگر بیامیختند و از آن یک زن بیش
از آنست که از آن دیگرے حرمت رضاع چگونه ثابت شود نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف آن زن که شیر او
بیشتر است حرمت رضاع از و ثابت شود و نزدیک محمد و زفر حرمت رضاع از هر دو زن ثابت شود مسئله
اگر دختری بکر را شیر فرود آید و بچه آن را بخورد حرمت رضاع ثابت شود مسئله اما اگر مردی را شیر فرود آید و بچه
آن را بخورد حرمت رضاع نشود مسئله اگر دو بچه شیر گوسفند را بخورد حرمت رضاع میان ایشان ثابت نشود
مسئله اگر مردی دو زن دارد یکے صغیره و یکے کبیره پس این کبیره مر این صغیره را شیر داد این زنان هر دو بر
شوی حرام شوند مهر واجب آید و اگر دخول نکرده باشد هیچ واجب نیاید اما صغیره را نیمه مهر بر شوی واجب آید
مسئله مر شوی را رسد که آنچه صغیره را داده باشد بر کبیره رجوع کند یا نه اگر این کبیره مر صغیره را بالعمد شیر

داده است یعنی قصد آنست که آن از شیر دادن من بر شوے حرام خواهد شد یا دانسته بداد نه که نیمه مهر
بر کبیره رجوع کند و اگر این کبیره نادانست داده است و ندانست که بدادن شیر من بر شوے حرام
خواهد شد هیچ واجب نیاید مسئله در رضاع گواهان که شوند مردان یا زنان باید که دو مرد گواه باشند
یا یکے مرد باشد و دو زن همه زنان روا نباشد **کتاب الطلاق** طلاق بر چند وجه است بر سه
وجه است احسن و سنت و بدعت طلاق احسن آن باشد که مردی زنی را یک طلاق دهد در پاکی
که در و مجامعت نکرده باشد پس بگذارد که عدت او بگذرد مسئله طلاق سنت کدام است سنت آنست
که مردی زن خویش را سه طلاق بگوید در سه پاکی مدخوله را مسئله طلاق بدعت کدام ست طلاق بدعت
آنست که مردے مر زن خویش را سه طلاق دهد بیک لفظ بدهد و یا سه طلاق در یک پاکے بدهد چون
برین جمله بدهد طلاق واقع شود و مرد بزه مند شود مسئله طلاق سنت بر چند وجه است بر دو وجه است
سنت عدد است و سنت وقت و سنت وقت مخصوص در حق مدخوله باشد یعنی در پاکی دهد که با او
دخول نه کرده باشد و سنت عدد هم در حق مدخوله باشد و هم در حق غیر مدخوله یعنی سه طلاق بیک لفظ
ندهد و اگر سه طلاق بیک لفظ بدهد بدعت باشد خواه مدخوله باشد خواه غیر مدخول مسئله اما اگر زنے
آیسه گشت که حیض نمی بیند و یا آنکه صغیره است و او را می خواهد که طلاق بسنت دهد چگونه دهد هر ماهی یک
طلاق دهد و اگر دخول می کند در هر ماهی طلاق می دهد روا باشد اگرچه میان دخول و طلاق جدائی نکند مسئله
اگر زنی باردار د شوی او وی خواهد که سه طلاق دهد بسنت روا باشد یا نه نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف
روا باشد که هر ماهی یک طلاق بدهد تا سه طلاق شود و نزدیک محمد طلاق سنت مر حامله یکے بیش نباشد
مسئله اگر مردی زنی را در حال حیض طلاق گوید واقع شود یا نه واقع شود اما بزه مند باشد مستحب باشد که
مراجعت کند پس چون از حیض پاک شود خواهد طلاق دهد خواهد نگاه دارد مسئله هر شوی که مر زن خود را طلاق
دهد طلاق واقع شود چون این شوی عاقل و بالغ باشد آزاد باشد یا بنده مسئله طلاق دیوانه و کودک و خفته
واقع شود یا نه واقع نشود مسئله طلاق بر چند وجه است بر دو وجه صریح و کنایت صریح آن باشد که گوید انت
طلاق و مطلقه و طلقتک برین لفظ طلاق واقع شود رجعی باشد و یکی باشد اگرچه نیت طلاق نکند و این
لفظ بنیت محتاج نباشد اگرچه گوید نیت طلاق نداشته ام طلاق واقع شود مسئله اگر مردی زنی
را گوید انت الطلاق و انت طالق الطلاق او انت طالق طلاقا چند طلاق واقع شود اگر نیت

یک طلاق وار: یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت سه طلاق کند سه طلاق واقع شود دوحیه دوم کنایت
است و ازان جمله سه آنست که بدان نیز طلاق رجعی واقع شود و آن این الفاظ ست چون اعتدی
و استبری رحمک و انت واحدة و باقی کنایتها چون نیت طلاق کند یک طلاق بائن واقع شود
و اگر سه طلاق نیت کند هر سه واقع شود و اگر دو طلاق نیت کند نزدیک علماے ثلثه یکے باشد
و نزدیک شافعی چندانکه کند هم چندان باشد مسئله الفاظ بائن کدام ست آنست که مردے مرزنے
را گوید تو طلاق بائنی یا گوید انت بائن و بتة و تباتة و حرام و حبلک علی غاربک والحقی باهلک و خلیة
و بریة و وهبتک لاهلک و سرحتک و فارقتک و انت حرة و تقنعی و تستبری اعزبی و ابتغی الازواج
معنی آن باشد که بگوید تو از من بریدهٔ و جدائی در سن تو در گردن تست و باهل خود پیوند و تو پاے
کشادهٔ و ترا بیزار است و ترا اینتو بخشیدم و ترا از خود جدا کردم و تو آزادے و دامنی بر سر پوش باہل تو
و یا گوید خود را بپوش و یا گوید غربت کن و شوہان طلب کن اگر نیت طلاق ندارد بدین الفاظ
طلاق واقع نه شود مگر در حال مذاکره طلاق باشد انگاه در قضای قاضی طلاق واقع شود اما میان او حال
و میان خدای طلاق واقع نشود مگر که نیت باشد مسئله اما در یاد کردن طلاق نباشد و اگر در حال
خشم و خصومت باشد طلاق واقع شود یا نه هر لفظے که مراد از و دشنام باشد طلاق واقع نه شود مگر به
نیت مسئله اما اگر بر طلاق صریح زیادت کند بالفظ شدت یاد کند طلاق باشد بائنه نزدیک ابو حنیفه و محمد
طلاق باشد چنانکه گوید تو طلاقی همچون سیندانه یا همچون کوه و نزدیک ابو یوسف اگر لفظ شدت یاد کند
بائن باشد چنانکه گوید تو طلاقی همچون کوه یا همچون آهن و نزدیک زفر اگر لفظ بزرگی یاد کند یا خردے
بائن واقع شود چنانکه گوید تو طلاقی همچون بزرگی سر سوزن طلاق بائن باشد مسئله اگر مردے
طلاق را اضافت کند بجمله یا الجه حکم جمله دارد مانند آنکه گوید تو طلاقی یا گوید سر تو طلاق یا جان تو طلاق یا فرج
تو طلاق یا روی تو طلاق طلاق شود یا نه واقع شود مسئله اگر مردے زنی را گوید تو نیم طلاقے یا ثلثی
در بن هر دو مسئله یک طلاق واقع شود زیرا که طلاق متجزی نیست مسئله طلاق مکره یعنی کسیکه بدشواری بد
و طلاق سکران یعنی مردست واقع شود یا نه چنانکه مرد برا جبر کند و گوید که زن خود را طلاق ده و اگر نه ترا بخواهم
کشت و یا دست ترا بخواهم برید و اینمرد از بیم آن طلاق بدهد نزدیک علمای ما طلاق واقع شود و نزدیک شافعی
واقع نشود مسئله اگر مردے زن را بگوید که دست تو طلاق و یا پای تو طلاق طلاق واقع شود یا نه نزدیک

علمای ثلثه واقع نشود و نزدیک زفر و شافعی واقع شود مسئله اگر گنگے طلاق دهد واقع شود یا نه واقع شود و طلاق
دادن آن گنگ باشارت باشد مسئله اگر مردی اضافت کند طلاق را به نکاح چنانکه گوید مر زنے را چون
ترا بزنی کنم تو طلاق و یا گوید هر زنی را که بزنی کنم طلاق چون این زن را بزنی کند طلاق واقع شود
یا نه نزدیک علماے ما هم در عقب نکاح طلاق واقع شود و نزدیک شافعی هیچ واقع نشود اما اگر اضافت کند
طلاق را بالشرط چنانکه گوید مر زن خود را که اگر درین سراے در روی تو طلاق چون آن زن در سرای در رود
طلاق واقع شود یا نه واقع شود طلاق مسئله اضافت طلاق کی درست آید چون سوگند خورنده مالک باشد یا نسبت
بملک کند چنانکه بیان کرده شد نزدیک شافعی اگر مالک باشد اضافت درست آید و اگر بملک اضافت کند درست
نیاید مسئله اگر مردی مر زن اجنبیه را یعنی مر زن بیگانه را بگوید که اگر تو درین سرای در روے پس تو طلاق
پس آن زن را بزنی کند بعد ازان آن زن دران سرای در رود طلاق واقع شود یا نه نشود مسئله لفظهای
شرط چند است هفت اند چنانکه ان واذ واذا ما و متی و متما و کل و کلما چنانکه گوید اگر درین سرای در روی دیا
گوید هرگاه که درین سراے در روی تو طلاقی چون یکبار طلاق واقع شود برفتن دران سراے اگر
بار دیگر در رود طلاق واقع نه شود مگر که کلما شرط کرده باشد چنانکه گوید که هر بارے که درین سراے
در روی طلاقی هر باری که در رود طلاق شود تا سه طلاق شود پس از ان چون عدت بگذرد شوی دیگر کند باز
شوی اول و بگیرد الحاصل باز در سرای در رود طلاق واقع نشود زیرا که ملک تمام زائل گشته بود مسئله اگر
مردی زنی را گوید که اگر درین سرای در روی طلاقی پس پیش ازان که زن در سرای در رود شوی او را طلاق داد
پس عدت او بگذشت پس در سرای در رفت سوگند فرود آید و طلاق واقع شود یا نه جواب سوگند فرود آید
و طلاق واقع نشود زیرا که محلت وقوع طلاق نیست از عدت فارغ شده بود اما فائده انچه یک
سوگند فرود آید و طلاق واقع نه شود آن ست که اگر او را بزنے کند پس در سرای در آید طلاق واقع
نشود زیرا که سوگند فرود آمده بود اما اگر هنوز در عدت باشد که در سرای در رود طلاق واقع شود مسئله
اگر زن و شوی اختلاف کنند بر وجود شرط چنانکه مردی زن خود را گفته باشد که اگر امروز درین سراے در
روے تو طلاقی پس زن گوید در رفتم و طلاق شدم و مرد گوید در نرفتی قول قول که باشد قول قول مرد باشد
مگر که زن بینه اقامت کند مسئله اما اگر شرط چیزے باشد که مرد را بدان اطلاع نباشد قول قول که باشد
قول قول زن باشد در حق نفس خود چنانکه مردی مر زن خود را گوید که اگر حائض شوی طلاقی پس زن

گوید که حائض شدم قول قول زن باشد زیرا که این شرطیست که مرد را بران اطلاع نیست مسئله اگر مردے
مرزنی را گوید که چون حائض شوی تو طلاقی و فلانه نیز با تو هم طلاق پس این زن گوید که حائض شدم اگر مرد
این را تصدیق کند هر دو زن طلاق شوند و اگر تصدیق نکند زنیکه حیض دیده است او طلاق شود و آن
فلانه نشود مسئله اگر مردی مرزنی را گوید که چون تو حائض شوی پس تو طلاقی پس آن زن خون بدید
اکنون بدیدن این خون طلاق واقع شود یا نه طلاق واقع نه شود تا سه روز نگذرد چون سه روز بگذرد
انگاه از دور دیدن خون باز طلاق واقع شود فائده آن این باشد که این حیض از عدت محسوب باشد مسئله
اما اگر مردی مرزن خود را گوید که چون حائض شوی حیضے طلاقی اکنون برین زن بدیدن خون طلاق
واقع شود یا نه از تمام شدن حیض طلاق واقع نشود تا از حیض پاک نشود مسئله طلاق کنیزک چند است دو
طلاق خواه شوے او آزاد باشد خواه بنده مسئله اگر مردی زنی غیر مدخوله را سه طلاق دهد هر سه طلاق
واقع شود یا نه اگر به یک لفظ هر سه گوید هر سه واقع شود و اگر پراگنده گوید یکے بیش واقع نه شود مسئله
اما اگر مردے زنی خود را گوید که یکی بیش از یکے چند واقع شود یکی واقع شود مسئله اما اگر گوید تو طلاقی یکی
پس از ان یکی چند واقع شود دو واقع شود طلاق مسئله اما اگر مردی زنی را گوید درین سرای در روے
تو طلاقی یکے و یکی پس آن زن در وقت در سرای رود چند واقع شود نزدیک امام اعظم ابوحنیفه یک طلاق
واقع شود و نزدیک ابو یوسف و محمد دو طلاق مسئله اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی در مکه طلاق کے واقع
شود هر جا که باشد طلاق واقع شود در هر شهرے که او باشد مسئله اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی کے واقع
شود در حال مسئله اما اگر مردی زن را گوید که چون در سرای روی تو طلاقی طلاق کے واقع شود هر وقتے
که در سرای در رود تا مادام که در نرفته است واقع نشود مسئله اما اگر مردی زنی را گوید که تو طلاقی فردا
طلاق کی واقع شود چون صبح صادق بدمد طلاق واقع شود مسئله اما اگر مردی زنی را گوید که اختیار
کن خود را و نیت طلاق باشد و یا گوید طلاق ده خود را اکنون این زن در مجلس و غیر مجلس طلاق تواند داد
یا نه در مجلس تواند داد و غیر مجلس نتواند داد مسئله اگر این زن در مجلس خود را طلاق نداد بعمل دیگر مشغول
شد و یا از ان مجلس برخاست امر او از دست او بیرون شود یا نه بیرون شود اما اگر در مجلس گوید اختیار
کردم خود را طلاق باین واقع شود و یک طلاق باشد اگرچه شوی را نیت سه طلاق باشد مسئله
اما انچه گفته بود که طلاق ده خود را این طلاق رجعی باشد مسئله و اگر سه طلاق داد چند واقع شود اگر شوی سه

سه طلاق نیت کرده باشد هر سه واقع شود مسئله اما اگر مردے مرد هی را گوید که طلاق ده زن مراد
این لفظ مطلق گفته است و نگفت که اگر خواهی طلاق ده اکنون طلاق کے تواند داد در مجلس و در غیر
مجلس طلاق نتواند داد مسئله اما اگر مردی زنے را گوید که طلاق ده نفس خود را هر گاه که خواهی کے
طلاق تواند داد در مجلس تواند داد و در غیر مجلس نه تواند داد مسئله اگر مردی مرزنی را گفت که اگر تو مرا
دوست داری یا دشمن داری تو طلاقی پس گوید دوست یا دشمنت دارم طلاق واقع شود یا نه واقع شود
مسئله اگر مردی مرزن را گوید در مرض موت خویش که تو طلاقی بائن پس هم در عدت زن این شوے بمرد زن را
میراث برد یا نه میراث برد چون در عدت باشد و اگر عدت گذشته باشد بعد از عدت شوی بمیرد میراث نبرد
مسئله اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی ان شاء الله یعنی پیوسته طلاق ان شاء الله میگوید طلاق شود یا نه
اگر ان شاء الله پیوسته به لفظ طلاق گفته باشد طلاق واقع نشود و اگر او لفظ ان شاء الله جدا گفته باشد
طلاق واقع شود مسئله اگر مردی مرزن را گوید تو سه طلاقی مگر یکے چند طلاق شود دو طلاق واقع شود
مسئله و اگر گوید تو سه طلاقی مگر دو چند واقع شود یکے واقع شود مسئله اگر شوی مرزن را مالک شود یا زن مر
شوی را مالکه شود یا بعضے را مالک شود میان ایشان فرقت افتد یا نه فرقت افتد و صورت این مسئله آنچنان
باشد که مردی کنیزک خود را به پسر خود بزنی دهد یا دختر خود را الغلام خود بزنی دهد پس این مرد وفات یابد و
آن کنیزک حصه پسر آید و یا این غلام حصه دختر آید میان ایشان فرقت افتد و وجه دیگر نیز هست چنانکه
مردی کنیزک خود را بمردی بزنی دهد پس این کنیزک را نیز بدو بخشد اینجا نیز میان ایشان فرقت افتد زیرا چه
شوی مالک شود بر زن خویش پس آید که منها لتفریق افتد و همچنین اگر نیمه کنیزک بدو بخشد یا عشری بدو
بخشد نیز همین حکم باشد نکاح برخیزد و مالک بین شود والله اعلم کتاب الرجعت اما اگر مرد زن خود
را طلاق رجعی دهد مراجعت تواند کرد یا نه تواند کرد یعنی تواند که بر زن خود باز گردد اگر رضا دهد زن بباز گشتن
او یا رضا ندهد مسئله مراجعت چه باشد مراجعت آن باشد که شوی بگوید مر زن خویش را که باز گردانیدم
ترا و یا با زن مجامعت کند و یا زن را قبله زند و یا اندام زن را بشهوت بمالد و یا در فرج زن بشهوت بنگرد
اما مر شوی را مستحب آن باشد که گواه گیرد بر رجعت و اگر نگیرد نیز روا باشد مسئله اگر مردی دعوی کند پس از
گذشتن عدت که در حال عدت با تو مراجعت کرده ام و زن گوید که نکرده قول قول که باشد قول قول زن باشد
مسئله اما چون قول قول زن باشد بر زن سوگند واجب آید یا نه نزدیک امام ابوحنیفه سوگند واجب نیاید

نزدیک ابویوسف رح و محمد رح سوگند واجب آید مسئله اگر مر زن مطلقه را گوید که با تو رجعت کردم و زن بوید که عدت
من بگذشت این مراجعت درست آید یا نه نزدیک امام ابوحنیفه رجعت درست نباید و قول قول زن
باشد و نزدیک ابویوسف و محمد درست باشد مسئله اما اگر شوی کنیزک پس از گذشتن عدت گوید که من
در حال عدت مراجعت کرده ام و کنیزک تکذیب وی کند و مولے کنیزک تصدیق ے کند که راست می گوید
مراجعت کرده است قول قول که باشد نزدیک امام ابوحنیفه قول قول کنیزک باشد و نزدیک ابویوسف و محمد
قول قول شوے و مولی باشد یعنی مراجعت درست باشد مسئله اگر زن معتده از حیض سیم پاک شود کم از
ده روز مراجعت بریده شود یا نه بریده نه شود تا غسل نه کند و یا وقت نمازی بروے نگذرد اما اگر ده روز
تمام باشد که حیض او بریده شده باشد مراجعت در حال بریده شود پیش از انکه غسل کند و یا وقت نمازی بر
بگذرد مسئله اما اگر زنی را کم از ده روز خون بریده شود این زن آب نیافت تیمم کرد اکنون بنفس تیمم
مراجعت بریده شود یا نه نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف بریده نه شود تا نماز نکند و نزدیک محمد و زفر بنفس تیمم
بریده شود مسئله اما اگر معتده غسل کند و عضوی را فراموش کرده بدان عضو آب نرساند مراجعت بریده
شود یا نه اگر عضوی کامل باشد یا زیاده آن مراجعت بریده نشود اما اگر کم از عضوی باشد مراجعت بریده شود
مسئله مطلقهٔ رجعیه را روا باشد که خود را پیرایه نهد و بیاراید یا نه روا باشد مسئله شوی معتده را روا باشد
که در آید بے دستوری او یا نه روا باشد اما مستحب آن باشد که در نیاید تا او دستوری ندهد و اما آواز نعلین
خود او را بشنواند انگاه اندر آید مسئله اما اگر مردی مر زن خود را طلاق رجعے داده باشد دخول کردن با
این زن روا باشد یا نه بمذهب علماے ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد مسئله و اگر مردی مر زن
خود را طلاق بائن داده باشد کم از سه طلاق هم در عدت یا پس از گذشتن عدت او را بزنی تواند کرد یا نه
بزنی تواند کرد مسئله اگر مردی مر زن خود را که حره است سه طلاق داده باشد او را بزنی کردن روا باشد
یا نه روا نباشد تا شوے دیگر بخواهد پس آن شوی با وی دخول بکند بنکاح صحیح پس از ان شوی نیز طلاق
دهد و یا بمیرد انگاه شوی اول را روا باشد که آن زن را بخواهد مسئله کودکے مراهق یعنی کودکے که ببلاغت
نزدیک رسیده بود در حلاله کردن همچون بالغ هست یا نه همچون بالغ است مسئله اگر کنیزک مطلقه باشد
بدو طلاق بدخول مولی بر شوی حلال شود یا نه حلال نشود مسئله اما اگر مردی زنی را بزنی کند بشرط حلاله روا
باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه و زفر روا باشد با کراهیت و نزدیک محمد نکاح درست باشد اما بر شوی حلال

نشود و نزدیک ابویوسف نه نکاح درست آید و نه بر شوی حلال شود مسئله اگر مردی زن خود را یک طلاق
داد و عدت او بگذشت و این زن شوے دیگر کرد پس آن شوے طلاق داد بشوے اول باز گشت
اکنون شوے اول بچند طلاق مالک باشد نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف بسه طلاق مالک باشد و نزد محمد
انچه باقی باشد بران مالک باشد یعنی اول اگر یک طلاق گفته بود مالک دو باشد و اگر دو طلاق گفته
باشد مالک یک طلاق و اگر سه طلاق گفته باشد مالک سه طلاق باشد مسئله اگر زن مطلقه ثلثه شوی
خود را به گوید که عدت من بگذشت و شوے دیگر کردم و آن شوے نیز طلاق داد و عدت او نیز بگذشت
مرا بزنے کن او را استوار دارند یا نه اگر آن زن نزدیک این شوے راست گوی بوده است و
عدت احتمال آن دارد که این چندین چیز درین مدت حاصل تواند شد استوارش دارند و قول قول زن
باشد و اگر مدت احتمال این ندارد استوار ندارند والله اعلم **کتاب الایلاء** اگر مردی مر زن خود را
بگوید که بخداے که با تو نزدیکے نه کنم یا گوید که نزدیکے نکنم چهار ماه حکم این چه باشد حکم آن ایلا باشد اگر درین
مدت ایلا که چهار ماهست دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نه کند یک طلاق بر زن بیفتد
و ایلا ساقط شود مسئله اما اگر سوگند مر ابد را (یعنی بہ ہمیشگی ۱۲) خورد چنانکه بگوید که بخدای که هرگز با تو نزدیکی نکنم حکم این
چه باشد اگر دخول نکرد تا چهار ماه بگذشت یک طلاق واقع شود پس اگر او را بزنی کند همین حکم باشد
و اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند تا چهار ماه دیگر بگذرد طلاق دیگر واقع شود مسئله
پس اگر بار دیگر بزنی کند همین حکم باشد یا نه اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر نه کند تا چهار ماه دیگر
بگذرد طلاق سوم واقع شود و مطلقه ثلثه شود مسئله اما اگر مطلقه ثلثه شد و عدت او بگذشت و شوے دیگر
کرد پس آن شوے دیگر با او دخول کرد پس طلاق کرد و یا بمرد پس بشوی اول باز گشت اگر شوی با او دخول
کند چه شود کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نه کند تا چهار ماه بگذرد طلاق شود مسئله اما اگر سوگند
کم از چهار ماه خورده باشد ایلا باشد یا نه نباشد اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند
طلاق نشود مسئله اگر سوگند خورد بحج یا بروزه یا بصدقه یا بالعتق یا به طلاق ایلا باشد یا نه ایلا باشد
مسئله اما اگر مردے زنی را طلاق بائن داده باشد پس بروے ایلا بندد درست باشد یا نه درست نباشد
مسئله اما اگر طلاق رجعی داده باشد پس ایلاے بندد درست باشد یا نه درست باشد مسئله اما اگر بیمارے
ایلا بست و قادر نیست بر مجامعت کردن و یا آنکه این زن بیمار است که ممکن نیست دخول کردن بروے

یا مسافتی باشد میان ایشان که در مدت ایلا نتواند رسید رجعت این مرد بیمار از چه باشد رجعت او
بزبان بگوید که فئت الیها معنی این آن باشد که بازگشتم بدان زن چون چنین بگوید ایلا برافتد مسئله
اما اگر هم در مدت ایلا این مرد نیکو شد هم بدان سخن که فئت الیها بگفته است راجع باشد یا نه نی بازگشتن
او بجماع باشد چون قادر است بر جماع کردن مسئله اما اگر مردے مر زنے را بگوید که تو بر من حرامی حکم این
چه شود از نیت اینمرد پرسند اگر گفت دروغ خواسته ام استوارش ندارند و اگر گوید که طلاق خواسته ام
طلاق باشد بائن و اگر گوید ظهار خواسته ام ظهار باشد و اگر گوید حرام خواسته ام و یا گوید هیچ نخواسته ام سوگند باشد
ایلا باشد والله اعلم کتاب الخلع مرد را روا باشد که با زن خود خلع کند بر مالے یا نه اگر ایشان را دشوار
باشد داشتن نکاح و حدود خداے عزوجل باک نباشد که فدا دهد در بهر نفس خود را مالی تا خلع کند
او را چنان بدهد خلع باشد و این خلع طلاق بائن باشد و مال بر زن واجب آید مسئله اگر این ناسازواری
از جانب مرد باشد کراهیت باشد که زیاده ازان بستاند که او را داده باشد مسئله اما اگر زیادت
ازان می ستاند که داده باشد روا باشد یا نه در قضاے قاضی روا باشد که بستاند مسئله اگر مردی مر زنی
را گوید که تو طلاقی بر هزار درم طلاق واقع شود یا نه اگر مال قبول کند طلاق واقع شود و مال لازم آید
این طلاق بائن باشد مسئله اگر مردی زنی را خلع کند بر خمر یا خوک حکم اینچه باشد طلاق واقع شود و بر زن
خمر و خوک واجب لازم نیاید مسئله اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی بر هزار من خمر طلاق واقع شود یا نه رجعی
واقع شود و بر زن مال لازم نیاید مسئله در عوض خلع کدام مال روا باشد هرچه در عوض مهر روا باشد
مسئله اگر زنے گوید مر شوے خود را که مرا خلع کن بانچه در دست منست پس او را خلع کرد و در دست او
هیچ نبود چیزی بر زن واجب آید یا نه هیچ چیزے بر زن واجب نیاید و طلاق واقع شود مسئله اگر زنی شوے
خود را گوید که خلع کن بر انچه در دست منست از مال پس شوی او را خلع کرد و در دست او هیچ چیز نبود چه واجب
آید مهری که از شوی ستده باشد باز دهد اما اگر گوید که خلع کن بر انچه در دست منست از سیم و شوی وی را خلع کرد
و در دست وی چیزے نبود سه درم واجب آید مسئله اما اگر زنے مرد را گوید که مرا سه طلاق ده بهزار درم پس شوے
یک طلاق داد چه واجب آید ثلث هزار درم واجب آید و باتفاق طلاق بائن واقع شود مسئله اما اگر گوید
سه طلاق ده مرا بهزار درم شوے سه طلاق پراگنده داد در یک مجلس چند واقع شود نزدیک امام ابوحنیفه
سه طلاق واقع شود و هزار درم واجب آید و نزدیک ابویوسف و محمد و قیاس آنست که یک طلاق واقع شود و ثلث هزار

درم بی چیزے و استحسان آنست که هر سه واقع شود بهزار درم مسئله اما اگر مردی زن خود را بگوید که خود را
سه طلاق ده بهزار درم یا بر هزار درم پس این زن یک طلاق می دهد طلاق واقع شود یا نه طلاق واقع
نشود و مال لازم نیاید مسئله مبارات همچون خلع باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه مبارات و خلع هر دو برابر
است حق هر دو باطل شود حق زن از شوی و شوی از زن مسئله صورت مبارات چیست صورت مبارات
آنست چنانکه گوید بیزار کردم ترا و خلع چنان که گوید خلعتک خلع کردم ترا نزدیک محمد هر دو جاے باطل نشود و
نزدیک ابویوسف در خلع چنانکه امام ابوحنیفه گفت و در مبارات چنانکه محمد گفت کتاب الظهار اگر
مردی زنی را گوید که تو بر من چنانی همچنانکه پشت مادر من حکم این چه باشد این زن بروی حرام شود یا نه حرام است
وطی لمس و قبله روا نباشد تا کفاره ندهد مسئله و اما اگر پیش از کفارت دخول کند بروی چیزی واجب
آید یا نه واجب نیاید مگر استغفار مسئله دخول که کفارهٔ بدو واجب آید کدام است آن ست که عزم کند
بوطی اول بار پیش از دخول کردن مسئله اگر مردی مر زنے را گوید که تو بر من همچون شکم مادر منی و یا چون
ران مادر منی و یا چون فرج ظهار باشد یا نه ظهار باشد باصل درین آن ست که هر عضوے که حکم کل
دارد چون سر و روے و فرج و گردن و نیمه و ثلث و مانند کند بعضو زنے از ذوات محارم خویش
که آن عضو را دیدن روا نباشد چون مادر و خواهر و خاله و مادر رضاعی مسئله اما اگر مردی مر زن خود را
بگوید که تو بر من همچون مادر منی حکم اینچه باشد رجوع کنند بنیت و اگر نیت او گذاشتن زن باشد گذاشته
شود و اگر نیت ظهار باشد ظهار باشد و اگر هیچ نیت نباشد هیچ واقع نه شود و اگر گوید هیچ نخواسته ام استوارش
دارند مسئله اگر مولی بر کنیزک خود ظهار می کند ظهار باشد یا نه نباشد جز بر زن حره مسئله اگر مردے
چهار زن دارد و ایشان را گوید شما بر من همچون پشت مادر مید از همه ظهار باشد و از براے هر یکی کفاره
علی حده واجب آید مسئله کفارهٔ ظهار چیست برده آزاد کند اگر برده ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد
و اگر دو ماه نیز پیوسته روزه نتواند داشت شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینے را دو من گندم یا چهار من
جو و یا چهار من خرما بدهد و این همه پیش از دخول و پیش از لمس و قبله باید داد مسئله در کفارهٔ ظهار بنده
بندهٔ کافر و مسلمان دادن یکسان باشد یا نه روا باشد هر دو یکسان باشد مسلمان و کافر صغیره و کبیره
و نرینه و مادینه مسئله نابینا را در کفارت ظهار آزاد کردن روا باشد یا نه روا نباشد اما اگر
یکپاے و یکدست بریده باشد روا باشد و دیوانه روا نباشد مسئله اگر مکاتب را آزاد کند روا باشد

یا نه روا نباشد و همچنین در کفارهٔ مدبر را و ام ولد را آزاد کردن روا نباشد اما اگر مکاتبی باشد که از مال
کتابت هیچ نگذارده باشد و او را آزاد کند روا باشد یا نه اگر آزاد کند روا باشد مسئله اما اگر مردی بر نیت
کفارهٔ پدر را و یا پسر را بخرد در ظهار محسوب نباشد مسئله اگر نصف غلام را آزاد کرد بعد از ان با زن خود
که ظهار کرده است با او مجامعت کرد پس نیمهٔ دیگر را آزاد کرد روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه رحمه الله
تعالی جائز نه باشد مسئله اما اگر بندهٔ ندارد چه کند دو ماه پیوسته روزه دارد که در میان یک
این دو ماه رمضان نباشد و روز عید فطر و روز عید اضحی نباشد و ایام تشریق نباشد این چنین دو
ماه پیوسته روزه دارد مسئله اگر مظاهر بر زنیکه ظهار بسته است مجامعت می کند روا باشد یا نه این مسئله
بر سه وجه است یک وجه آنست که باتفاق روا باشد و روزه از سر بگیرد و یک وجه آنست که باتفاق روا
نباشد و روزه از سر گیرد و یک وجه خلاف اما این وجه که باتفاق روا نباشد آنست که مظاهر بر زن خود
که مظاهره است در روز بعمدا مجامعت کرد باتفاق روزه را از سر گیرد و این وجه که خلافست و آنچنانست
که مظاهر در شب بعمدا و یا در روز بنسیان مجامعت کرد نزد ابوحنیفه و محمد آنهمه روزه را از سر گیرد و نزدیک
ابویوسف از سر نگیرد مسئله اما اگر در روزه بعذر یا بغیر عذر بخورد در روزه های گذشته را باز گرداند یا نه باز
گرداند مسئله اگر بنده ظهار بندد کفارهٔ او چه باشد کفارت نباشد بهیچ چیز مگر بروزه مسئله اما اگر
مظاهرے روزه نتواند داشت چکند طعام دهد شصت مسکین را هر مسکین دو من گندم یا چهار من جو یا
چهار من خرما اما اگر در چاشت و شام نان دهد نیز روا باشد اگرچه اندک خوار باشند یا بسار خوار باشند
مسئله اما اگر شصت مسکین را یک روز دهد روا باشد یا نه روا باشد مسئله اما اگر یک تن را بیک روزه
طعام دهد روا باشد یا نه از یک روزه محسوب باشد باقی پنجاه و نه روز بما بدیش داد مسئله اگر در میان طعام
دادن مجامعت کند نان را از سر گیرد یا نه از سر گیرد مسئله اما اگر مرد یرا دو کفاره ظهار واجب آید
پس دو بنده را آزاد مے کند و هیچ نیت معین نے کند که این بنده بجهت فلان ظهار و این بنده دیگر
بجهت ظهار دیگر روا باشد یا نه روا باشد اگرچه نیت نمیکند و همچنین اگر چهار ماه روزه میدارد و یا صد و بیست
مسکین را طعام مے دهد نیز روا باشد مسئله اگر یک بنده آزاد می کند و دو ماه پیوسته روزه میدارد روا باشد
یا نه روا باشد هر کدام نیت که می کند محسوب باشد **کتاب اللعان** اگر مردی زنے را قذف کند و
مرد و زن از اهل گواهی باشند و زن از انجمله باشد که قاذف او را حد زنند و یا این زن فرزندی آرد

پس آن فرزند را نفی میکند یعنی می گوید که این فرزند از آن من نیست و آن حد قذف بطلبد درین چنین
راست بلعان واجب آید اما اگر مرد امتناع آرد قاضی آنرا حبس کند تا لعان کند و یا نفس خود را دروغ زن
کند مسئله و اگر مرد رجوع کرد یعنی به گوید که دروغ گفته ام چه واجب آید حد واجب آید مسئله اما اگر مردی لعان
کند بر زن نیز واجب آید که لعان کند یا نه واجب آید که یا لعان کند یا شوی خود را تصدیق کند مسئله
اما اگر شوی بنده باشد یا کافر یا محدود قذف پس قذف کند مر زن خود را حد واجب آید یا نه حد واجب آید
مسئله اما اگر مرد از اهل شهادت باشد و زن بنده باشد یا کافر یا محدود بقذف باشد پس شوی او را
قذف کند بر مرد حد واجب آید یا نه حد واجب نباید مسئله صفت لعان چیست آنکه نخست مرد چهار بار
بگوید که گواهی دهم بخدای که من از جملهٔ راست گویانم در آنچه میگویم که تو زنا کرده و بار پنجم بگوید که لعنت خدای
بران مرد باد اگر از جملهٔ دروغ گویانست در آنچه می گوید که تو زنا کرده و هر بار اشارت بزن می کند و می گوید
پس ازان زن به گوید که گواهی دهم بخدائی که تو از جملهٔ دروغ زنانی در آنچه مرا گفتی که زنا کرده ام پس بار
پنجم نیز بگوید که خشم خدای بران زن باد که اگر تو از جملهٔ راست گویانی در آنچه مرا گفتی که زنا کرده ام پس چون
هر دو تن لعان کردند قاضی فرقت افگند میان ایشان فرقت لعان چیست نزدیک ابوحنیفه و محمد بطلاق
بائن و نزدیک ابویوسف حرام آید که هرگز نکاح نه پیوندد مسئله اما اگر مردی زن را قذف کند که این فرزند
از من نیست حکم این فرزند چه باشد قاضی این فرزند نفی کند و بمادر پیوندد مسئله اگر شوی باز گردد رجوع
کند گوید که من دروغ گفتم حد بش زنند یا نه حد زنند و اگر این زن را زنی کنند نزدیک ابوحنیفه و محمد روا باشد
و نزدیک ابویوسف روا نباشد مسئله همچنین اگر زنی زنا کند بر مردی این زن را حد زنند یا نه حد زنند اگر بعد از
حد همان مرد را شوی کند روا باشد یا نه روا باشد مسئله اگر مردے زنی صغیره قذف کند و یا دیوانه را لعان
واجب آید یا نه لعان واجب نباید و اگر مردی زن خود را به گوید که بار تو از من نیست لعان واجب آید
یا نه لعان واجب نباید مسئله اگر مردی زن خود را گوید که زنا کردی و یا گوید که بار تو از زناست و یا از
من نیست حکم این چه باشد لعان کنند مسئله قاضی حمل را نفی کند و به مادر پیوندد یا نه نفی نکند و بماد پیوندد
مسئله اگر مرد می نفی کند فرزند را پس از زائیدن نفی او درست باشد یا نه اگر در مدت نفی نفی میکند
نفی او درست باشد و اگر بعد از مدت نفی نفی می کند درست نباشد مسئله مدت نفی تا کی است نزدیک
ابوحنیفه تا وقتیکه آلات ولادت بخرند و تهنیت بکنند بر ولادت و اگر پس ازان نفی کند درست نباید و

فرزند از و نفی نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد تا مدت نفاس نگذشت نفی او درست باشد و چون مدت نفاس بگذشت نفی نتواند کرد مسئله اگر پس از نفاس فرزند را نفی کند لعان واجب آید یا نه و میان زن و شوی فرقت افگنند یا نه فرقت افگنند و نسب ثابت شود مسئله زنی دو بچه آرد بیک شکم پس شوی اولین را انکار کرد و دوم را اقرار کرد نسب ثابت شود یا نه نسب از هر دو ثابت شود و شوی را حد زنند مسئله اگر اولین را اقرار کرد و دوم را نفی کرد نسب از کدام ثابت شود نسب از هر دو ثابت شود و لعان واجب آید میان هر دو کس یعنی زن و شوی کتاب العدت اگر مردی زنی را طلاق دهد یا فرقت افتد میان ایشان بے طلاق عدت این زن چند واجب آید جواب اگر این زن حره باشد و از اهل حیض باشد عدت او سه حیض باشد و اگر از اهل حیض نباشد عدت او سه ماه باشد و اگر این زن حامله باشد عدت او تا آن وقت باشد که حمل را بنهد مسئله اگر کنیزک مطلقه باشد عدت او چند باشد اگر این کنیزک از اهل حیض باشد عدت او دو حیض باشد و اگر از اهل حیض نباشد عدت او یکماه و نیم باشد مسئله اگر زنی را شوی مرده باشد عدت او چند باشد اگر حره باشد چهار ماه و ده روز و اگر امة باشد دو ماه و پنج روز باشد مسئله اگر مطلقه وارثه شود یعنی زنی را شوے او در حال مرض طلاق داد و در حال بمرد اکنون برین زن کدام عدت واجب آید عدتے که دورتر باشد یعنی اگر چهار ماه و ده روز دورتر باشد همان چهار ماه و ده روز واجب آید و اگر مدت سه حیض دورتر باشد این دوم واجب آید مسئله اگر چنانستی که امة آزاد شد در عدت طلاق رجعی اکنون عدت او بعدت حرائر نقل شود یا نه عدت او بعدت زنان حره نقل شود مسئله اما اگر در طلاق باین بود عدت او بعدت حرائر نقل نشود مسئله اگر زن آئسه عدت بماه می داشت پس پیش از انکه عدت او تمام شود خونی دید بران عدت خود بگذارد یا نه عدت از سر گیرد بحیض انچه از ماه داشته باطل شود مسئله اگر مردے زنی را بنکاح فاسد بزنی کرد و دخول آورد و یا بزنے بشبهه دخول کرد پس قاضی میان ایشان فرقت افگند عدت ایشان بچه باشد عدت ایشان بحیض باشد یا قاضی میان ایشان فرقت افگند یا بمیرد مسئله اگر مردے ام ولد خود را آزاد کرد یا بمرد عدت او بچه باشد عدت او بسه حیض باشد در عتق و در وفات مولے مسئله اگر صغیر وفات یافت و او را زنے ماند بار در عدت او بچه باشد عدت او به وضع حمل باشد مسئله اما اگر حمل او پس از موت صبے ظاهر شده است عدت او بچه باشد بچهار ماه و ده روز مسئله اگر مردے زنی را طلاق داد در حال حیض آن حیض از عدت او محسوب باشد یا نه محسوب نباشد مسئله

اما اگر مردی بر معتدهٔ بشبهه دخول کرد عدت دیگر واجب آید یا نه عدت دیگر واجب آید مسئله اولین در دو بین تداخل شود یا نه چنانکه زنی را یک حیض از عدت او بگذشته باشد پس مردی بروی دخول کرد بشبهه به حیض دیگر واجب آید یکے حیضے که گذاشته است مخصوص از عدت اول و دو حیض دیگر از عدت اول و همان دوم و چهارم حیض مخصوص از عدت دوم باشد مسئله و اگر دو حیض گذشته بود پس مدخوله شد نیز سه حیض واجب آید دو حیض که گذشته است مخصوص از عدت اول بود و سوم از عدت دوم باشد چهارم و پنجم از عدت دوم باشد مسئله اگر عدت اول تمام شده باشد و دوم تمام نشده باشد که مجامعت کرد عدت بار دیگر واجب آید یا نه از عدت دوم تمام کند و عدت دیگر بروی واجب آید مسئله اگر مردی زن خود را در سفر طلاق داد یا بمرد این زن عدت از کے گیرد در طلاق پس از طلاق و در وفات پس از وفات مسئله و اگر این زن را هیچ معلوم نشد از طلاق و یا از وفات تا آنکه عدت این زن گذشت پس از گذشتن عدت معلوم شد که شوی او را طلاق داده است و یا مرده است اکنون عدت بروی واجب آید یا نه اگر بخواهد در حال شوی دیگر بتواند کرد مسئله در نکاح فاسد عدت از کے باز گیرند از ان وقت باز گیرد که شوی او وطی او ترک گیرد مسئله بر معتده سوگ کے واجب شود چون از شوے مبانه شود به طلاق بائن و سوگ واجب است که بر آرد چون بالغه باشد و مسلمان باشد مسئله سوگ چه باشد آنکه زن بوی خوش نه کند و زینت نه کند و بروغن سر را چرب نکند و در چشم سرمه نه کند مگر بعذر و رنگ حنا نه کند و جامه رنگین نپوشد نه بمعصفر و نه بزعفران مسئله بر کافره و صغیره و کنیزک سوگ واجب آید یا نه سوگ واجب نباید مگر کنیزکے چون در نکاح دیگرے باشد آنگاه در عدت سوگ واجب آید مسئله معتده را خطبه کردن روا باشد یا نه روا نباشد تعریضی بر خطبه کردن روا باشد مسئله اگر معتده است بطلاق بائن یا بطلاق رجعے اگر در مدت عدت از خانه بیرون می آید روا باشد یا نه روا نباشد و اما در عدت وفات تمامی روز بیرون باشد و یا بعضے از شب اما شب بیرون بودن روا نباشد مگر در خانهٔ خویش مسئله معتده عدت کجا دارد در خانه پدر یا در خانهٔ شوے آنجا دارد که در وقت طلاق بوده باشد مسئله و اگر در خانه شوے او را حصه چندان نمیرسد که او ساکن تواند بود و وارثان بیرون می کنند از ان خانه نقل کند یا نه نقل کند و در خانه دیگر عدت دارد روا باشد مسئله اگر مردے مر زن خود را طلاق رجعی داد روا باشد که بسفر برد یا نه نزدیک علمای ما روا نباشد تا مراجعت نکند و نزدیک شافعی روا باشد مسئله اگر مردے زنے را طلاق بائن داد پس هم در عدت او را زنے کرد

پس پیش از دخول طلاق داد بر وی چه واجب آید نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف مهر کامل و عدت از سر
گیرد و نزدیک محمد نیمهٔ مهر و عدت باقی و نزدیک زفر نیمهٔ مهر و عدت هیچ نه مسئله اگر مردی زنی را طلاق
رجعی داد و پس این زن بچه آورد نسب ثابت شود یا نه اگر از وقت طلاق در دو سال یا بعد از دو سال
بچه آورد نسب ثابت شود و زن زن او باشد و اگر کم از دو سال بچه آورد نسب ثابت شود و زن زن او
نباشد مسئله اگر مردی طلاق بائن داد و پس این زن بچه آورد نسب ثابت شود یا نه اگر از وقت طلاق
کم از دو سال بچه آورده است نسب ثابت شود و اگر دو سال تمام آرد یا زیاده نسب ثابت نشود
مگر که شوی دعوی کند مسئله اما اگر زنی در عدت وفات بچه آرد نسب ثابت شود یا نه اگر
از وقت وفات تا دو سال بچه آرد نسب ثابت شود مسئله اگر معتدهٔ اقرار می کند به گذشتن
عدت پس بچه آرد نسب ثابت شود یا نه اگر از وقت اقرار کم از شش ماه بچه آرد نسب ثابت
شود و اگر شش ماه یا بیشتر نسب ثابت نه شود مسئله اگر معتدهٔ بچه آرد و دایه گواهی دهد بمجرد گواهی ایه
نسب ثابت شود مسئله اگر مردی زنی را بزنی کرد پس این زن بچه آورد از وقت نکاح کم از ششماه نسب
ثابت شود یا نه نسب ثابت نشود اما اگر در مدت ششماه آرد نسب ثابت شود اگر شوی اعتراف کند مسئله
اگر شوی ولادت را منکر شود نسب ثابت شود یا نه اگر دایه گواهی دهد نسب ثابت شود مسئله مدت حمل چند است
بیشتر مدت حمل دو سال است و کمتر شش ماه و نزدیک شافعی مدت حمل چهار سال مسئله اگر ذمی مر زن خویش را
بعد از عقد باردار یافت و بار او از زنا است روا باشد بران زن دخول کردن یا نه نزدیک ابوحنیفه و
محمد روا باشد و نزدیک ابو یوسف روا نه باشد و شکل دیگر این مسئله چنانست که اگر ذمی مر زنی را که حمل دارد
از زنا بزنی می کند روا باشد یا نه جواب همانست که نکاح روا باشد و دخول روا نباشد خلاف ابو یوسف که نزدیک
وی نکاح و دخول هر دو روا نباشد **کتاب النفقات** نفقه زن بر که واجب آید بر شوی اگر چه این زن
مسلمان باشد یا کتابیه مسئله اگر زنی بی فرمان شوی از خانه بیرون رود نفقه واجب آید یا نه نفقه
واجب نیاید تا در خانهٔ شوی باز نیاید و چون باز آید نفقه واجب آید مسئله اگر این زن صغیر باشد نفقه واجب
آید یا نه اگر این صغیر چنان باشد که خدمت تواند کرد مر شوی را و یا بر وی مجامعت تواند کرد نفقه واجب آید
و اگر خدمت نتواند کرد و دخول بر وی ممکن نباشد نفقه واجب نیاید مسئله اما اگر زنی کبیره است و مرد صغیر
که بر زن مجامعت نمی تواند کرد و زن نفس خود را بشوی تسلیم کرده است و در خانهٔ شوی است نفقه واجب آید ۱۰

یا نه نفقه واجب آید مسئله اگر مردی مر زنی را طلاق دهد نفقه در عدت و سکنی خانه برو واجب آید یا نه واجب
آید اگر چه این طلاق بائن باشد یا رجعی مسئله اگر سبب فرقت طرف زن باشد معصیتی و یا بغیر آن
چنان که فالعیاذ بالله مرتده شود و یا مر فرزند را قبله دهد بروے شهوت و میان ایشان فرقت افتد
نفقه عدت بر شوے واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله اگر زنی را حبس کنند از برای دامی و یا غاصبی او را
غصب کند و یا بحج رود بے محرمی نفقه واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله اما اگر در خانه شوی بیمار شود نفقه
واجب آید یا نه واجب آید مسئله اما اگر بیمار شود در غیر خانه شوی نفقه واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله
نفقه خدمتگاران زن بر شوی واجب آید یا نه نزدیک امام اعظم ابوحنیفه نفقه یک خدمتگار آن زن واجب آید
و نزدیک ابو یوسف از دو خدمتگار واجب آید و زیادت ازین واجب نیاید مسئله زن را روا باشد
که از شوی خانه جداگانه طلبد تا تنها دران خانه باشد و در وی هیچ از قرابتیان شوے نه باشد یا نه روا باشد
که بطلبد مگر که این زن راضی باشد به بودن میان قرابتیان شوی باختیار خود مسئله مر شوی را روا باشد
که اقربای زن را منع کند بآمدن در خانه که زن او باشد یا نه روا باشد اما از نظر و سخن کردن منع نتواند کرد
هر وقت که خواهند بیایند و نظر بیندازند و سخنیکه باشد بگویند و بروند مسئله اگر مردی نفقه نتواند داد و چنانکه درویش
باشد میان ایشان فرقت افگنند یا نه فرقت نیفگنند اما مر زن را گویند که وام کن و بخور تا آنگاه که شوے تو
قادر شود بر نفقه دادن چون قادر شود وام بگذارد مسئله اگر مردی غائب است و مال ودیعت است بدست
مردی که حاضر است پس این مرد اقرار میکند برین زن که این زن مودع منست که مال بدست من ودیعت نهاده ا
اکنون قاضی قضا کند نفقه برین مرد از مال شوی این زن که مودع این دست یا نه حکم کند به نفقه برین مرد و از
وی کفیل بستاند مسئله در مال غائب نفقه مر چند کس را واجبست که بدهند برای پنج کس واجب آید یکی زن دوم
فرزندانیکه صغیر باشند سوم در را چهارم پدر را پنجم ذوالارحام را یعنی برادران و خواهران را مسئله اگر قاضی مر مرد
درویش را حکم کرد باد ای نفقه بر اندازهٔ درویشی او پس این مرد توانگر شد بر وی کدام نفقه واجب آید نفقه توانگر
مسئله و اگر مدتے بر آمد که شوی مر زن را نفقه نداد نفقه گذشته از شوی بطلبد یا نه نباید که بطلبد مگر که قاضی
قضا کرده باشد نفقه یا صلح کرده باشد بر معین مسئله اگر قاضی قضا کرد نفقه مر زن را پس مدتی بر آمد که شوی
هیچ نداد و وفات کرد اکنون در مال او واجب آید یا نه واجب نیاید و ساقط شود مسئله اگر نفقه یکساله
پیش از انکه سال بگذرد شوے بداد پس بعضے از سال گذشت که شوی وفات یافت اکنون ورثه بر

نفقهٔ باقی بر زن رجوع کنند یا نه نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف نباید که رجوع کنند و نزدیک محمد رح رسد
که بنفقهٔ باقی رجوع کنند و بستانند مسئله اگر بنده حره را بزنی کرد حکم چه شود و بر که واجب آید بر بنده اما دین
باشد در گردن او که اگر ندهد و نتواند داد باید که او را بفروشند و نفقه بستانند از بهای او مسئله اگر مردے
کنیزکے را بزنی کند آید مر شوے را که بخانه خود برد و یا نه باید که در خانه خود برد و هر وقتیکه ظفر یابد بر آن کنیزک
وطی کند مسئله مر مولای کنیزک را رسد که از شوی کنیزک نفقه کنیزک بطلبد یا نه اگر در خانه شوی رها کند آید که
بطلبد و اگر در خدمت خود دارد نباید که بطلبد مسئله نفقه اولاد صغار یعنی فرزندان خرد بر پدر ایشان
واجب آید یا نه واجب آید و هیچ کس را در نفقهٔ ایشان شرکت نباشد چنانکه در نفقه ازان هیچ کس شریک
نتواند شد مسئله شیر دادن بچه صغیر بر مادر واجب آید یا بر پدر یعنی اگر میان زن و شوی تفریقی افتاد و ایشان
را بچه باشد شیر خوار و مادر امتناع آرد از شیر دادن بر پدر واجب آید که از برای این بچه دایه گیرد مزدوره
تا او را شیر می دهد تا آن وقت که از شیر مستغنی شود مسئله اما اگر زن خود را یا معتدهٔ خود را مزدور میگیرد
تا شیر دهد روا باشد یا نه روا نباشد تا مادام که در عدت او باشد چون از عدت او بیرون آید روا باشد که مزدور
گیرد مسئله اما اگر مادر این فرزند رضا میدهد پس از گذشتن عدت به مقدار اجرتی که مر اجنبیه را میدهد مادر
اولی تر که با جنبیه با د مسئله اما اگر مادر چیزے بیشتر می طلبد که مر اجنبیه را میدهد سزاوار که از شوی ستاند یا نه نرسد مگر
که شوی برضای خود بدهد مسئله نفقه صغیره بر پدر واجب آید یا نه واجب آید اگرچه بخلاف دین باشد باب
الحضانة اگر میان زن و شوی فرقت افتد بچه بکدام از ایشان اولی تر باشد به مادر یا به پدر بمادر تا او
تعهد فرزند بواجبی کند مسئله اما اگر مادر نباشد بکدام کس اولی تر باشد بجده مادری پس بپدری و اگر جده
مادری و پدری نباشد آنگه مر خواهران اولے تر از عمات و خالات اما اول بخواهر مادر پدری اولی تر پس
خواهر مادری اولی تر از پدری مسئله اگر جدهٔ نباشد و خواهر باشد نخست اولی تر کدام باشد نخست خواهر مادر
پدری پس خواهر مادری پس خواهر پدری و اگر خالات و عمات باشد خالات اولی تر باشد از عمات و همچنین
نخست خاله مادر پدرے پس خاله مادری پس خاله پدری مسئله اما هر که ازین زنان شوی دیگر کنند
حق حضانت ساقط شود مگر که جده که جد او را شوہرے قبول کند که حق حضانت باطل نشود اگر از اقربای
این بچه هیچ زنی نباشد همه مرد باشند اولے تر بدو کے باشند آنکه بعصبه نزدیک باشد یعنی آنکه از عزابتیان
پدر از همه نزدیکتر باشد او اولی تر باشد مسئله مادر و جده در حضانت تا که اولی تر باشند اگر این فرزند نرینه

باشد تا آن مدت که تنها بخورد و یا بنوشد و یا جامه پوشد و اگر استنجا تنها کند و اگر مادینه باشد تا آنگاه که بحدی رسد
که مشتهی شود مسئله ام را ام ولد را حق حضانت باشد یا نه به تبتیم که آزاد شده اند یا نه اگر آزاد نه شده اند
نباشد و اگر آزاد شده اند ایشان را نیز مثل حرائر دیگر حق حضانت باشد مسئله ذمیه را بر فرزند خود حق حضانت
تا کے باشد تا آنگاه که این فرزند چنان شود که اینها را بشناسد و فرق نتواند کرد و نترسد که کفر را دوست دارد
آنگاه حق حضانت وی ساقط شود مسئله اگر مطلقه خواهد که فرزند را از شهر بیرون برد روا باشد که برد یا نه روا
نباشد مگر جاے برد که خانهٔ او آنجا بوده باشد مسئله نفقه کسیکه او از اقربا باشد و بخلاف دین باشد
بر کسیکه راست دین است واجب آید یا نه چنانکه مادر و پدر و زن و فرزند و فرزند فرزند و جده و جد واجب
آید چون درویش باشند و نفقه بخلاف دین و بجز اینها را نباید مسئله اگر فرزند را در نفقه مادر و پدر شریک کند
روا باشد یا نه روا نباشد مسئله نفقه مر کرا واجب آید مر ذو رحم محرم را که صغیر باشد و فقیر باشد و زنانی
بالغه چون درویش باشند و یا زمن و یا نابینائی درویش اینهارا نفقه واجب آید مسئله نفقه ایشان
بچه مقدار واجب آید به مقدار میراث دو حصه بر پدر و یک حصه بر مادر مسئله اما اگر اینها
بخلاف دین باشند نفقه واجب آید یا نه واجب نباید مگر کسانیکه ایشان بالا یاد کرده شده اند مسئله اگر
کسی درویش باشد بر وی بنفقه دادن حکم کنند یا نه مسئله اگر مردی غائب است و او را مالیست
ودیعت بدست کسی که او حاضر است و مادر و پدر آن غائب محتاجند بنفقه قاضی را روا باشد که آن مال
ودیعت بر ایشان نفقه کند یا نه روا باشد مسئله اما اگر آن مال عروض باشد قاضی را روا باشد که بفروشد یا نه
نزدیک امام ابوحنیفه روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد رح روا نباشد که بفروشد مسئله و اگر عقار باشد
یعنے زمینی باشد و یا خانه و یا باغی و آنچه مانند این باشد فروشد و بنفقه ایشان حکم کند یا نه اتفاق است که
اینها را نفروشد و اگر بفروشد روا نباشد مسئله اگر قاضی قضا کند در حق مادر و پدر و فرزند و ذوی الارحام
بنفقه پس مدتی بر آمد که بر ایشان هیچ نرسید بر سد ایشان را که نفقه گذشته بطلبند یا نه نه ساقط شود مگر آنکه قاضی
فرموده باشد مر ایشان را بوام کردن آنگاه چون ایشان دام کرده باشند بخورند رسد که به طلبند
ازان کس که نفقه ایشان بدو باشد مسئله اگر پسر غائب را مالیست بدست مادر و پدر وی
و ازان مال نفقه کردند ضامن باشند یا نه نباشند مسئله اگر بدست اجنبی باشد پس ازو بستدند و نفقه
کردند این اجنبی ضامن باشد یا نه اگر بے قضای قاضی نفقه کرده باشد اجنبی ضامن باشد و اگر به قضای

قاضی نفقه کرده باشد او ضامن نباشد **مسئله** هر غلام و کنیزک را بر مولی یعنی بر خواجه نفقه واجب آید یا نه واجب آید **مسئله** اما اگر خواجه از دادن نفقه امتناع آرد جبر کنند بر دادن نفقه یا نه اگر ایشان کسبی بدهند باید که کسب کنند و بر خود نفقه کنند و اگر ندانند قاضی را رسد که مولی را جبر کند بدادن نفقه و یا بفروختن تا او را بفروشد یا نفقه ایشان بدهد والله اعلم

کتاب العتاق آزادی از که درست باشد از آزاد و بالغ و عاقل درست بود چون غلام و کنیزک خود را بگوید که تو آزادی و یا گوید که تو آزاد کرده شدی و یا گوید که ترا آزاد کردم بدین لفظ آزاد شود اگر چه نیت آزادیش باشد یا نباشد **مسئله** و اما اگر گوید که تو آزاد و یا رقبه تو آزاد و یا گردن تو آزاد و یا تن تو آزاد و همچنین اگر کنیزک خود را گوید که فرج تو آزاد آزاد شود یا نه آزاد شود در همه به نیت محتاج نگردد **مسئله** اما اگر گوید که مرا بر تو ملکی نیست این بنده آزاد شود یا نه آزاد شود اگر درین نیت آزادی دارد و اگر نیت آزادی ندارد آزاد نه شود و حکم تمامی کنایات اینست یعنی به فعلی که بکنایات گوید اگر نیت آزادیش باشد آزاد شود و گرنه نه شود **مسئله** اما اگر گوید که مرا بر تو هیچ حجتی نیست آزاد شود یا نه آزاد نشود اگر چه نیت آزادیش باشد **مسئله** اما اگر مردی غلام را گوید که این غلام پسر منست نسب ثابت شود یا نه اگر رجوع نه کند نسب ثابت شود اگر گوید که ای پسر و ای برادر آزاد شود یا نه آزاد نشود **مسئله** و اما اگر گوید که مولی منست بر مولی آزاد شود یا نه آزاد شود **مسئله** اگر مردی مر بنده خود را گوید که این پسر منست آزاد شود و نسب ثابت شود و این مسئله بر سه وجه است و آن چنانست که بیک وجه آزاد شود و نسب ثابت شود باتفاق و وجه دیگر نه آزاد شود و نه نسب ثابت شود باتفاق و وجه سوم خلافست اما وجه اول آنست که تواند بود که همچنین فرزندی ازو تواند بود و این بنده نیز صغیر باشد و مجهول النسب باشد اینجا باتفاق آزاد شود و نسب ثابت شود و اما وجه دوم آنست که بنده ازو بزرگ تر باشد و معلوم النسب باشد و صورت نه بندد که همچنین فرزندی ازو تواند بود باتفاق آزاد نه شود و نسب ثابت نشود و اما این وجه که خلافست آنست که این بنده مجهول النسب باشد و صورت نه بندد که همچنین کس ازو تواند زاد و نزدیک ابو حنیفه آزاد شود و نزدیک ابو یوسف و محمد آزاد نشود و اما باتفاق نسب ثابت نشود **مسئله** اگر مردی کنیزک خود را گوید که تو همچنان آزادی آزاد نشود و اگر گوید تو نیستی مگر آزاد اینجا آزاد شود یا نه آزاد شود **مسئله** و اگر مردی مالک شود بر ذو رحم محرم وی آزاد شود یا نه آنچه میان ایشان ولاد باشد باتفاق آزاد شود و هر چه جز ولاد باشد چون برادر و عم نزدیک امام ابو حنیفه آزاد نه شود و نزدیک ابو یوسف و محمد آزاد شود **مسئله** اگر مردی بعضی از

بنده آزاد کند چون ثلث و یا ربع و یا سدس کل آزاد شود یا همان قدر که مولی گفت نزدیک ابو حنیفه رحمه الله همان بعضی آزاد شود و بقیه قیمت را سعی کرده بمولی ادا کند و نزدیک ابو یوسف و محمد رح کل آزاد شود **مسئله** اگر بنده باشد میان دو شریک پس یک شریک حصه خود را آزاد کرد حکم شریک دوم چه باشد بنگریم این آزاد کننده اگر تونگر باشد نزدیک ابو حنیفه این شریک را سه خیار باشد یا آزاد کند یا بنده را کار فرماید و یا شریک دیگر را تاوان دار کند و اگر درویش باشد او را دو خیار باشد یا کارش فرماید یا آزاد کند و نزدیک ابو یوسف و محمد دو خیار باشد اگر تونگر باشد شریک را تاوان دار کند و اگر درویش باشد سعایتش فرماید و بنده را انکار نتواند فرمود **مسئله** اگر دو تن بنده را بخرند پس یکی را ازین شریکان این بنده پسر بیرون آید حکم این بنده چه شود بنده آزاد شود و شریک دیگر ضامن نتواند کرد مر این شریک را که پسر او پیدا آمده است اما سعایتش فرمایند بمقدار نیمه قیمت **مسئله** و اما اگر دو کس این بنده بمیراث رسد پس بر یکی پسر پدید آید حکم این چیست نیز همان که در مسئله اول گفته شده است و صورت این مسئله چنانست که زنی مرد و بنده را بخرید که ایشان یکدیگر را پسر و پدر باشند پس این پدر را آزاد کرده و بشوهری قبول کرده این زن را پیش ازین فرزندی بوده باشد پس ازو وفات یافت همان یک بنده بماند پسر شوی او ست و این پسر میان دو وارث باشد یکی پسر زن و یکی شوی زن اکنون حصه پدر آزاد شود و بحصه وارث دیگر که پسر این میت بوده است این بنده را سعایت فرماید و مر این پسر زن را نرسد که پدر او را تاوان دار کند **مسئله** اما اگر این بنده الیست میان دو شریک پس این شریکان یکدیگر را گویند که تو مر این بنده را آزاد کرده و دیگرے می گوید که تو آزاد کرده حکم اینچه باشد بنده آزاد شود **مسئله** اما چون بنده آزاد شود سعایت کند در مقدار قیمت خویش یا نه بنگریم که این مرد و شریک تونگر باشند هیچکس را نرسد که او را سعایت فرماید یعنی هیچکس را نرسد که او را انکار فرماید اگر هر دو درویش باشند هر دو را انکار کند اما اگر یکی درویش و دیگرے تونگر تونگر را سعایت نه کند و این قول امام ابو یوسف و محمد رح است و نزدیک امام اعظم ابو حنیفه هر دو را سعایت کند خواه هر دو درویش باشند خواه هر دو تونگر خواه یکی درویش و دیگر تونگر **مسئله** اگر مردی بنده را آزاد کند از برای خدا یا از برای دیو و بت نیت کند بنده آزاد شود یا نه بنده آزاد شود و این نیت دیو و بت شرک باشد **مسئله** آزادی از مکره و سکران ثابت شود یا نه یعنی اگر مرد را بستم بگویند که این بنده را آزاد کن پس او بناخوشی بنده را آزاد کند و یا مستی در حالت مستی بنده را آزاد کند آزاد شود یا نه نزدیک علمای ما آزاد شود و نزدیک امام شافعی رح

آزاد نه شود مسئله اگر مردی اضافت کند آزادی را بملک مثلاً چنانکه بگوید مر بندهٔ بیگانه را که اگر من ترا
مالک شوم تو آزادی یا مانند این چون آن شرط در وجود آمد آزاد شود یا نه آزاد شود همچنانکه در طلاق شرط
درست باشد در عتاق نیز درست باشد مسئله اگر بندهٔ از دار حرب روی باسلام آرد و باسلام در
آید آزاد شود یا نه آزاد شود مسئله اگر کنیزک باردار را آزاد کند حمل او هم آزاد شود یا نه آزاد شود اما اگر حمل
را آزاد کند و مادر را نه اینجا کنیزک آزاد نه شود مسئله اگر مردے بندهٔ را آزاد کند بر مالے و بندهٔ نیز آن مال
را قبول کند آزاد شود یا نه هرگاه که قبول کرد بندهٔ آزاد شود و مال بروے واجب آید که بدهد مسئله اگر
مردے بندهٔ خود را بگوید که چون هزار درم بگذارے تو آزادی اینچنین لفظی درست باشد یا نه درست باشد
و این بندهٔ ماذون شود هر وقت که مال حاضر کند قاضی مولاے او را جبر کند تا مال قبول کند و بنده را آزاد
کند مسئله حکم ام ولد چیست یعنی ام ولد مر کرا گویند وے که آزاد شود ام ولد کسے را گویند که او کنیزک باشد
و از خواجهٔ خود فرزند آرد و خواجه مقر باشد بدان فرزند این چنین کنیزک را ام ولد گویند و بیع او روا نباشد
و اگر از شوے دیگر که جز مولے باشد فرزند آرد آن فرزند بنده باشد مسئلہ اما اگرچه از بندهٔ فرزند آرد
آن فرزند آزاد باشد کتاب التدبیر و آن اینکه هرگاه که مولای او را گفته باشد که اگر بمیرم
تو آزادی یا گفته باشد تو آزادے پس از من و یا گوید تو مدبرے و یا گوید ترا مدبر کردم این چنین بنده را
مدبر گویند فروختن او را روا نباشد و بخشیدن به کسے نیز روا نباشد اما مولی را روا باشد که او را خدمت
فرماید و یا اجارتش دهد و این مدبرهٔ کنیزک باشد وطے او مر مولے را حلال باشد و بزنے دادن روا
باشد به شخصے دیگر و هر وقت که مولے بمیرد او آزاد شود از ثلث مال مولے اگر از ثلث بیرون آید
و صورت این مسئلہ آنست که مردے بندهٔ خود را مدبر کرده باشد پس بمیرد و مال گذارد دو هزار درم
و قیمت این مدبر هزار درم باشد اکنون قیمت این بنده از جمله سه هزار درم که ترکه است ثلث باشد زیرا که
دو هزار درم نقد است و هزار این مدبر چون چنین باشد آزاد شود و اگر سوای این مدبر او را مال دیگر نباشد اینجا
بر اندازهٔ ثلثا قیمت خود سعایت کند یعنی یک حصه از و آزاد شود و دو حصه را کار فرماید مر وارثان را اما اگر مولی وام
دار باشد و غرما دام را طلب کنند اینجا جمله قیمت را کار کند مسئله اگر مدبرهٔ فرزند آرد از شوے که جز مولی است حکم آن
فرزند چه باشد همچون حکم مادر یعنی او هم مدبر باشد بعد از موت مولی آزاد شود هم بران طریقیکه مادر را گفته
شد مسئله و اما اگر مردی بنده را مدبر مقید کند حکم او چه باشد مدبر مطلق باشد و تدبیر مقید چنان باشد که

مردی مر بنده را گوید که اگر آن مرد از فلان بیماری بمیرد تو آزادی و یا گوید که اگر من درین سفر بمیرم تو آزاد
این بنده را مدبر مقید گویند مسئله بیع مدبر مقید روا باشد یا نه روا باشد اما پیش ازان که آن شرط
در وجود آید اگر آن شرط در وجود آید روا نباشد و آزاد شود همچنانکه مدبر مطلق آزاد شود کتاب
الاستیلاد کنیزک ام ولد کے شود چون از مولی فرزند آرد اما چون ام ولد شود بیع او روا نباشد
و تملیک کردن بکسی نیز روا نباشد اما مولے را وطے او و خدمت فرمودن او و اجارت دادن او و تزویج
کردن او روا باشد اما نسب فرزند ام ولد ثابت نه شود مگر با عتراف مولی هرگاه که یکبار اعتراف کند
نسب ثابت شود و اگر نفی کند در حال ولادت نفی او درست باشد مسئله اگر مردے مر ام ولد خود را
بمردی بزنی داد پس این ام ولد از و فرزند آورد حکم فرزند چه باشد حکم او همچون حکم مادر باشد یعنی بعد از موت
مولی او نیز آزاد شود و هر فرزند یکه ام ولد از شوی بیارد حکم او همین باشد که بعد از موت مولی آزاد شود و
بر ایشان کار کردن بمقدار قیمت خود واجب نیاید همچنانکه مر مدبر را واجب می آید مسئله اگر مردی کنیزک
یکے بزنی کرد پس از وی فرزندی آورد پس از آن کنیزک را بخرید ام ولد وی شود یا نه شود بمجرد خریدن مسئله
اگر مردی با کنیزک پسر خود مجامعت کرد و از وے فرزند آورد و دعوی می کند که این فرزند از آن منست حکم
این چه حکم باشد نسب ثابت شود و کنیزک ام ولد او شود و قیمت کنیزک بروی واجب آید اما قیمت پسر بروے
واجب نیاید و عقر نیز واجب نیاید و عقر سوای کابین را گویند مسئله اگر جد بر کنیزک پسر پسر یعنی با کنیزک
نواسه مجامعت کند حکم آن چه باشد یعنی همچون حکم پدر باشد یا نه نباشد بوجود پدر یعنی اگر پدر زنده باشد از جد ثابت
نه شود و اما اگر پدر مرده باشد حکم او همچون حکم پدر باشد یعنی نسب ثابت شود چون دعوے کند و قیمت آن
کنیزک بر جد واجب آید همچنانکه در فصل پدر مسئله اگر کنیزکے باشد میان دو شریک پس آن کنیزک فرزندی
آرد یکی ازین شریکان دعوی کند که این فرزند از منست نسب ثابت شود یا نه نسب از وی ثابت شود
و نیمهٔ قیمت و نیمهٔ عقر مر شریک دیگر را واجب آید و قیمت فرزند واجب نیاید مسئله و اگر هر دو شریک بر یکدیگر
دعوی می کنند یکے گوید که فرزند منست و دیگرے می گوید که فرزند منست حکم آنچه باشد نسب از هر دو ثابت
شود یا نه ثابت شود و کنیز ام ولد هر دو گردد و بر هر یکے نصف عقر واجب آید و قصاصی شود و این فرزند از
هر دو پدر میراث برد میراث یک پسر کامل و همچنین اگر این فرزند بمیرد این هر دو پدر را دو میراث یکان پدر کامل
برند مسئله اگر مردی با کنیزک مکاتب خود مجامعت کرد و از وے فرزندی آورد و دعوی کند که این فرزند منست

نسب ثابت شود یا نه اگر مکاتب تصدیق کند درست باشد و نسب ثابت شود و بروے عقر واجب
آید و قیمت فرزند واجب آید اما کنیزک ام ولد وے نہ شود اما اگر اصلا تکذیب می کند نسب ثابت نشود

كتاب المكاتب اگر موے مر بندۂ خود را چنانکه غلامی و یا کنیزکے را مکاتب می کند بر مالے
کتابت درست باشد یا نه اگر بنده قبول کند درست باشد و اگر رد کند درست نباشد **مسئله** اگر موے
مال را در حال شرط می کند یعنی می گوید که این قدر مال در حال ادا کن و یا نجم می کند چنانکه می گوید که هر مہے
یا هر سالی چندین بده کتابت چندین سال تمام شود مال کتابت گزارده باشی و یا خود موجل می کند می گوید
که این مال کتابت درین مدت بدهی این روا باشد یا نه این همه روا باشد که بکند **مسئله** اگر مردی مر بندۂ
صغیر را مکاتب می کند بر مالی روا باشد و این کتابت درست باشد یا نه اگر این صغیر عاقل باشد که بیع و شری
بداند کرد درست باشد **مسئله** اما هر وقت که کتابت درست آید این مکاتب از ملک مولی بیرون رود یا نه نرود
مسئله اما چون از ملک وی بیرون نرود از دست بیرون رود یعنی مر مکاتب را روا باشد که خرید و فروخت
کند اما زن بزنی کردن روا نباشد مگر باجازت مولی **مسئله** و اگر مکاتب مر کسے را بخششی کند و یا صدقه
دهد روا باشد یا نه روا نباشد مگر که چیزے اندک باشد آنگاه روا باشد **مسئله** و اگر مکاتب مر کسے را میانجی
ے شود روا باشد یا نه روا نباشد **مسئله** اگر مکاتب در حال کتابت کنیزکی بخرید و از ان کنیزک فرزندی
آورد حکم این چه باشد و آن کنیزک در کتابت در آید یا نه حکم فرزند همچون حکم پدر باشد و کسب فرزند مر پدر
را باشد **مسئله** اگر مردی مر کنیزک خود را الغلام خود بزنی داد پس هر دو را مکاتب کرد پس ایشان فرزند آورد
این فرزند در کتابت هر دو در آید یا نه در آید و کسب وی نیز مر ایشان را باشد **مسئله** اگر مولی به کنیزک که مکاتبه
کرده است وطی خواهد کرد عقر لازم آید یا نه لازم آید و همچنین اگر موے بر مکاتب یا بر مکاتبه خود جنایت
کند ضمان جنایت واجب آید **مسئله** و اگر مولی مال ایشان را تلف کند تاوان بروی واجب آید یا نه واجب
آید **مسئله** اگر مکاتبی مر پسر خود را و یا پدر خود را بخرد در کتابت وی در آیند یا نه در آیند و فروختن ایشان
روا نباشد **مسئله** اگر مکاتبی ام ولد خود را بخرد فرزند او در کتابت او در آید یا نه در آید و او نیز در آید و بیع
هر دو روا نباشد **مسئله** اما اگر ذو رحم محرم را محرم خود بخرد که میان ایشان ولاد نبوده باشد در کتابت او
در آید یا نه نزدیک امام اعظم ابو حنیفه در کتابت او در نیاید و نزدیک ابو یوسف و محمد در کتابت او در آید
مسئله اگر مکاتبی عاجز آید در کنجے مولی عجز او طلبد مر قاضی را روا باشد که مر مکاتب را عاجز کند یا نه اگر مر این

مکاتب را وامی باشد بر کسی و یا مالی مقدم دارد و تعجیل نکند بعجز کردن او تا آن زمان که آن مال را قبض کند
در مدت سه روز و یا کم ازین اگر حاصل نتواند کرد حکم کند بعجز او نزدیک ابو یوسف عجز نتواند کرد تا آنگاه که یکبارے
نجم گذرد **مسئله** اگر مکاتبی عاجز آید در دادن مال کتابت به بندگی باز گردد یا نه باز گردد و آنچه در دست او باشد
از مال کسب آن همه مر مولی را باشد **مسئله** اگر مکاتبی بمیرد در حال کتابت و مر وی را مالی باشد مولی را رسد که
کتابت را فسخ کند یا نه فسخ نشود و از کسب وی مال کتابت او بگذارند و حکم کنند بآزادی وی در آخرین جزو
از اجزاء حیات او **مسئله** اگر مالی از وی نماند اما فرزندی مانده بود این فرزند باز گردد یا نه باز نه گردد
و مر او را بگویند که مال بگذار بر نجوم پدر خود و این در حق فرزندی باشد که وی را در حال زاده باشد **مسئله** اما اگر
فرزندی گذاشته است که او را در حال کتابت بخریده باشد حکم وی چه باشد وی را گویند که مال کتابت بگذار
در حال اگر بگذارد آزاد شود و اگر نه به بندگی باز گردد **مسئله** اگر مسلمانی بندۂ خود را مکاتب کند بر خمر یا خوک یا بر قیمت
نفس این کتابت روا باشد یا نه کتابت فاسد شود **مسئله** اما اگر این مکاتب آن خمر و یا خوک را بگذارد آزاد
شود یا نه آزاد شود اما بر وی واجب آید که بمقدار قیمت نفس خود وی را سعایت کند قیمت که از مسمی کم نشود یعنی
که از قیمت خمر و خوک کم نشود و اگر زیادت باشد زیادت کند **مسئله** اگر بنده را مکاتب کند بر جانورے غیر
موصوف این کتابت روا باشد یا نه روا باشد و جانورے میانه واجب آید بر مکاتب **مسئله** اگر مردی دو
بنده را مکاتب کرد بر کتابت بهزار درم بر آنچه هر یکے از ایشان میانجی دیگرے باشند این کتابت روا باشد
یا نه روا باشد و هر دو برابر باشند و اگر هر دو بگذارند آزاد شوند و اگر عاجز شوند به بندگی باز آیند اما
اگر یکے از ایشان تمامت مال را بگذارد هر دو آزاد شوند و این شریک که بگذارده است بنیمه آنچه بگذارده
است بر شریک دیگر باز گردد **مسئله** اگر موے بندۂ مکاتب را آزاد کند آزاد شود یا نه آزاد شود و مال
کتابت از گردن او ساقط شود **مسئله** اگر مولی مکاتب بمیرد کتابت فسخ شود یا نه نشود و مال کتابت را
بوارثان موے باز گرداند همچنانکه بر مولی می گذارد بنجوم خود بر وارثان بگذارد **مسئله** اما یکی از وارثان او
او را آزاد کند آزادی او نافذ شود یا نه نافذ نشود مگر جمله آزاد کنند آنگاه آزاد شود و مال از گردن وی بیفتد
مسئله اگر مولی ام ولد خود را مکاتب کند درست باشد یا نه درست باشد **مسئله** اگر مولی بمیرد مال کتابت
از گردن وی بیفتد یا نه بر افتد اما اگر مکاتبه از مولی فرزند دارد او مختار باشد خواهد خود را بر مکاتب
بگذارد خواهد خود را عاجز گرداند و ام ولد شود **مسئله** اما اگر مدبر را مکاتب کند درست باشد یا نه درست باشد

مسئله اگر مولی بمیرد و مال نماند جز همین مکاتبه این را چه حکم باشد او بخیار باشد خواهد ثلثی قیمت را سعایت کند خواهد جمیع مال کتابت بگذارد مسئله اما اگر مکاتبه را مدبر کند روا باشد یا نه روا باشد و او بخیار باشد خواهد کتابت اختیار کند خواهد خود را عاجز کند و مدبره شود مسئله اگر آن مکاتبه بگذشت پس مولی بمرد و مال دیگر نماند حکم چه باشد خواهد جمیع قیمت را سعایت کند خواهد ثلثی مال کتابت را سعایت کند مسئله اگر مکاتبی بندهٔ خود را آزاد کند روا باشد یا نه روا باشد مسئله اگر کالائی بخشد کسی را بالعوض یا بالغیر عوض روا باشد یا نه روا نباشد مسئله اما اگر مکاتبی بندهٔ خود را مکاتب کند روا باشد یا نه روا باشد اما نخست مکاتب گذارد پس مکاتبِ مکاتب و ولاء مر مکاتب را باشد نه مر مولای مکاتب را و اگر اول مکاتب نگزارد و ولاء مر مولی مکاتب اولین را باشد **کتاب الولاء** اگر مردی بندهٔ را آزاد کند و یا زنی بندهٔ را آزاد کند ولاء آن بنده را مر کرا باشد مر آزاد کنندهٔ را خواه زن خواه مرد مسئله اگر مردی بندهٔ را آزاد کند و شرط کند که این بنده سائبه باشد و سائبه آن باشد که مردی بندهٔ آزاد کند که این ترا آزاد کردم بران شرط که ولاء تو مرا نباشد این شرط درست باشد یا نه درست نباشد و ولاء مر آزاد کننده را باشد مسئله اگر مکاتبی مال بگذارد آزاد شود یا نه آزاد شود اگرچه این مال را پس از مرگ مولی بگزارد بمدت مسئله بمردن مولی چند کس آزاد شوند مر چند که مدبر آن باشد و امهات اولاد او باشند همه آزاد شوند و ولای ایشان مر مولی را باشد یعنی چون مولی مرده باشد مر وارثان مولی را باشد مسئله اگر بنده مر کنیزک مردی را بزنی کرد پس مولی کنیزک را آزاد کرد و این کنیزک باردار بود اکنون ولاء بار مر کرا باشد ولاء بار مر مولی مادر را باشد و ولاء از وی نقل نشود اگر پس از عقد بکم از شش ماه بچه آرد مسئله و اگر شش ماه آرد ولاء مر مولی مادر را باشد یا نه باشد اما چون بندگی شوی آن کنیزک است آزاد شود و ولاء نقل شود بمولی پدر مسئله اگر معتق عجمی زنی را بزنی کند که این زن آزاد کرده باشد از عرب پس ایشان را فرزندی آید ولاء فرزند کرا باشد نزدیک امام اعظم ابوحنیفه و محمد مر مولای مادر را باشد از برای شرف عرب و نزدیک ابویوسف مر مولای پدر را باشد مسئله ولای آزاد مر کرا باشد مر عصبه را که از نسب باشد و اگر عصبهٔ نسبی نباشد انگاه مر معتق را باشد یعنی مر آزاد کننده را مسئله اگر نخست مولی بمیرد پس معتق میراث معتق مر کرا باشد مر پسر آن مولی را مسئله مر دختر مولی را از ولا چیزے باشد یا نه نباشد زیرا چه اصلا ولاء مر زنان را نیست مگر آنکه ایشان بنده را آزاد کنند و یا آزاد کردهٔ ایشان بندهٔ را آزاد کند و یا مر بندهٔ را مکاتب کنند و یا مکاتب ایشان مر بنده را مکاتب کند انگاه درین صورت ولای اینها مر آن زنان را باشد مسئله اگر مولے وفات یافت و از وی

پسری ماند و پسر پسر میراث این مکاتب مر کرا باشد مر پسر را و یا مر پسر پسر را مر پسر را نه مر پسر پسر را مسئله اگر مردے اسلام آورد از دست مردے و ولاء برد بے نسبت برانچه که اگر این اسلام آرنده جنایت کند تاوان جنایت وے او دهد و اگر بمیرد میراث او برد و یا اسلام بر یکے آورد و ولاء برد بدیگرے نسبت درست باشد یا نه هر دو وجه درست باشد و ولاء او مر مولی را باشد مسئله ولاء را نقل کردن روا باشد یا نه بنگریم اگر ولی را تاوان جنایت وی داده است روا باشد و اگر نداده است روا نباشد که از وے نقل کند و بر دیگرے و لای بند مسئله اگر مردے بندهٔ را آزاد کرد پس این بنده عقد ولاء جر دیگری می بند در و روا باشد یا نه روا نباشد و لای او مر آزاد کننده را باشد والله اعلم **کتاب الجنایات** قتل بر چند وجه است بر پنج وجه یکی عمداً دوم شبه سوم خطا چهارم قائم مقام خطا پنجم قتل بسبب اما عمد آنست که یکی مر یکے را بکشد عمد السلاحی و آنچه مانند سلاح چنانکه بزدن او اندام بریده شود چنانکه نیزه و تیره یا آتش اندازد و یا سنگ بزند مسئله در عمد چه واجب آید آن کشنده بزه مند باشد و کفارت واجب نیاید مسئله اما از قتل عمد هیچ نوع قصاص ساقط شود یا نه شود مگر که اولیای مقتول عفو کنند انگاه قصاص ساقط شود مسئله شبه عمد کدام است نزدیک امام اعظم ابوحنیفه آنست که مردی مر شخصی را بالعصا بزند بچیزیکه آن چیز نه سلاح باشد و نه قائم مقام سلاح باشد چنانکه چوبی باشد بزرگ یا سنگے باشد اینچنین چیز شبه عمد باشد و نزدیک ابویوسف و محمد این از جمله عمد باشد و شبه عمد آن باشد که بچیزے زند که غالب مردم آن باشد که از زدن آن چیز مردم بمیرد و چون طپانچه و یا مشتی و لکدی بزند و از زدن این بمیرد این را شبه عمد گویند مسئله در شبه عمد چه واجب آید باتفاق همه علما دیت مغلظ واجب آید بر عاقلهٔ او و بر کشندهٔ او کفارت و بزه مند واجب آید و قصاص واجب نیاید مسئله قتل خطا بر چند وجه است بر دو وجه یکی خطا القصد است دوم خطا الفعل اما خطا القصد آنست که مردی تیری بر شخصی اندازد گمان او این باشد که او شکار است پس چون بر و رسد پیدا شود که آدمی بود و خطای الفعل آنست که مردی بر نشانه تیر اندازد و آن بکسے برسد این را قتل خطا گویند مسئله در قتل خطا چه واجب آید دیت بر عاقلهٔ کشنده واجب آید و کفاره بر کشنده اما بزه مند نباشد مسئله قائم مقام خطا کدام است آنکه مردی خفته باشد در خواب باشد که بیفتد بر مردی و بر آنکس که بیفتد او بمیرد او قائم مقام خطا باشد و درین همان واجب آید که در قتل خطا واجب آید مسئله قتل بسبب کدام است آنکه مردی چاهی بزمین غیرے بکاود و شخصی در وی بیفتد و بمیرد این را قتل بسبب گویند و یا آنکه سنگے در زمین غیرے بنهد و شخصے از آن بلغزد و بمیرد مسئله در قتل بسبب چه واجب آید دیت بر عاقلهٔ کاوندهٔ چاه و بجز این هیچ چیز دیگر واجب نیاید

نه اثم و نه قصاص مسئله قصاص بکشتن که واجب آید بکشتن هر محفوظ دمی یعنی بکشتن هر کرا او در نگاه داشت
سلطان باشد اگر کسی مر او را بکشد کشنده این چنین کس را نیز بکشند چون بعمد کشته باشد مسئله بکشتن کسیکه
محفوظ دم نباشد یعنی که مباح دم نباشد چنانکه مسلمانی العیاذ بالله مرتد شود یا کافری که حربی باشد قصاص
واجب آید یا نه واجب نیاید و بر کسے که قصاص واجب شده باشد بکشتن کسی او را نیز همین حکم است
مسئله اگر آزادی بنده را بکشد و یا بنده آزادی را بکشد آزاد را بجهت بنده و بنده را بجهت آزاد کشند
یا نه بکشند و همچنین آزاد را بآزاد کشند و آزاد را به بنده و بنده را به بنده و مسلمان را بذمی و ذمی بمسلمان
مسئله اگر مسلمانی را بکشند از برای مستامنی روا باشد یا نه از جهت مستامن مسلمان را نشاید کشت و هر که بکشد او را
از جهت این مسلمان از کشند مسئله مرد را از برای زن و کبیر را از جهت صغیر کشتار یا نه کشند و همچنین صحیح را از
برای بیمار بکشند چون عمداً کشته باشد اگر مردے مر پسر خود را یا بندهٔ خود را یا مدبر خود را یا مکاتب خود را یا بندهٔ
فرزند خود را بکشد در نیمه مر کشنده را قصاص کنند یا نه قصاص بر افتد و واجب نیاید مسئله اگر مردی قصاص
را ببرد و وارث شد قصاص بر افتد یا نه بر افتد مسئله قصاص را بچه استیفا کنند یعنی بچه کشند بشمشیر استیفا
کنند مسئله اگر مردی مکاتب یکی را بکشد و این مکاتب هیچ وارث ندارد و از طرف عصبه مگر مولی درین قصاص
بر افتد و دیت واجب آید وی را چون ورثه نباشد بجز مولی مر مولی را ولایت قصاص نباشد مگر که ولایت
مال کتابت پس ازین وجه دیت واجب آید مسئله اما اگر این مکاتب را هم مال ماند هم وارثان باشند بجز
مولی قصاص واجب آید یا نه نیاید اگرچه مولی و وارثان جمع شوند و قصاص طلبند زیرا که مولی را حق در مال است
و وارث را حق در قصاص مسئله اگر مردی بندهٔ مرهون یکی را بکشد قصاص بر وی واجب آید یا نه قصاص
واجب نیاید تا راهن و مرتهن یعنی گرو کننده و گرو ستاننده یکجا جمع نشوند بطلب قصاص مسئله اگر مردی
مردی را جراحت کرد عمداً پس بعد از گذشتن روزها هم ازان جراحت بمرد درین صورت قصاص واجب آید
یا دیت اگر صاحب فراش باشد هم ازان روز که جراحت شده باشد قصاص واجب آید اما اگر بعد از روزهاے
رنجور شد اما همان زخم سرایت کرد نیز قصاص واجب آید اما اگر نه باشد و بعد ازان بمرد واجب نیاید مسئله
اگر مردے دست مردی را از بند دست ببرد بریده چه واجب آید دست او را نیز ببرند و همچنین اگر پای یکی ببرند و یا
زهٔ بینی ببرند و یا گوش یکے را ببرند نیز همان حکم باشد مر برنده را نیز انچه بریده باشد مسئله اما اگر مردی بر چشم
یکی زخمی زد پس آن چشم ازان بیرون آمد چه واجب آید دیت واجب آید و اما اگر چشم قائم باشد و بینائی

چشم او نشده باشد اینجا قصاص واجب آید چشم او را به کنند مسئله قصاص چشم چگونه بر جمله روی جنایت کننده
پنبه را تر کنند و بنهند و جاے چشم او را خالی کنند و آئینه را گرم کنند چنانکه همچون آتش شود و برابر چشم او
بدارند تا روشنائی چشم او بشود مسئله اگر کسے دندان کسی را بشکند قصاص واجب آید که دندان او را نیز
بشکنند یا نه واجب آید که در هر شکلے که مماثلت صورت بندد یعنی در شکستگی که صورت بندد که همچنین شکستگی تواند
کرد قصاص واجب آید و در هر صورتے که مماثلت صورت نه بندد و دران قصاص واجب نیاید مسئله در شکستن
استخوان قصاص واجب آید یا نه واجب نیاید مگر شکستن دندان مسئله در دون نفس یعنی بجز نفس قصاص
باشد یا نه باشد و دیت واجب آید مسئله اما اگر در میان زن و مرد و میان آزاد و بنده در دون النفس قصاص
باشد یا نه باشد و دیت باشد مسئله اما در میان مسلمان و کافر در اطراف چنانکه دست و پای و یا چشم و یا گوش
قصاص باشد یا نه قصاص باشد زیرا که دیت هر دو کس هم مسلمان و هم کافر برابر است مسئله اگر مردی دست
مردی را از نیمهٔ بازو ببرید و یا جراحتی کرد آن جراحت در درون شکم برسید پس ازان بشد قصاص واجب آید یا نه
واجب نیاید مسئله اگر مردی دست درست مردی را ببرید و دست این برنده شکسته است و یا انگشتی کم است اکنون
از برای دست صحیح دست شل که دران انگشتی کمست ببرند یا نه این مقطوع بخیار باشد یعنی اگر خواهد عوض دست صحیح تو
دست شل ببرد خواهد دیت یکدست کامل بستاند مسئله اگر مردی سر مردی را بشکست و این شکستگی میان هر دو قرن
او بپوست و میان قرنین سر شکننده در نمی گیرد حکم آنچه باشد مشجوج یعنی این سر شکسته بخیار باشد خواهد مقدار
شکستگی خویش سر او را نیز بشکند خواهد ارش کامل بستاند مسئله قصاص در بریدن زبان و در بریدن ذکر واجب
آید یا نه واجب نیاید مگر از بن ذکر بریده باشد مسئله اگر قاتل یعنی کشنده صلح کند با اولیای این مقتول یعنی کشته
قصاص بر افتد یا نه بر افتد و مال واجب آید اگرچه این مال اندک باشد یا بسیار مسئله اما اگر صلح کند از یکی وارثان
مقتول از دیگران ساقط شود یا نه ساقط شود و دیت واجب آید و قصاص واجب نیاید مسئله اگر جماعتی یکی کس عمداً
بکشند اینها همه را بکشند یا نه همه را بکشند مسئله و اگر یک تن مر جماعتی را بکشد عمداً چه واجب آید قصاص واجب آید که همان
یک تن را آن کشند و بجز این چیزے دیگر واجب نیاید که بکشتن او حق مر همه ساقط شود مسئله اگر یکے از جمله اینها
این مقتولان یعنی این کشتگان حاضر شوند از براے کشته او این قاتل را بکشند حق دیگران این ساقط شود یا نه
ساقط شود و برین کشته هیچ واجب نیاید مسئله اگر دو مرد دست یک مرد را ببرند قصاص هر دو ایشان واجب
آید یا نه نیاید زیرا که هر دو جنایت کرده اند و اگر دست یکے را ببرند بر وی حرج باشد زیرا که او از نیمه جنایت کرده

نکرده است پس ازین سبب قصاص واجب نیاید بر هردو کس نیمهٔ دیت واجب آید **مسئله** اما اگر یک کس
دست دو کس را ببرید چه واجب آید رسد هردو تن را که دست او را ازنند و نیمه دیت ازو بستانند و این میان
هردو کس مناصفه باشد **مسئله** اما اگر یک کس را ازین هردو کس حاضر آمد و دست او را برید دیگری را آید که نصف
دیت ازو بستاند یا نه آید که بستاند **مسئله** اگر بندهٔ اقرار کند بقتل عمد برو قصاص واجب آید یا نه واجب آید **مسئله**
اگر مردی مردی را تیری بزد و این تیر ازین مرد گذارده شده بدیگری رسید پس هردو کس بمردند حکم این چه باشد
از برای کشتهٔ اولین را قصاص واجب آید و از برای دوین روایت بر عاقلهٔ او واجب آید **کتاب الدیات**
اگر مردی مرد دیگر را بشبه عمد بکشت یعنی عمداً مشتی بزد و آن مرد بمیرد درین چه واجب آید دیت مغلظه بر عاقلهٔ
او واجب آید و کفارت بروے واجب آید **مسئله** دیت شبه عمد که از مغلظه است چند است نزدیک ابویوسف رح
صد اشتر را ارباع کنند بیست و پنج بنت مخاض یعنی بیست و پنج اشتر بچه یکساله که پاے در دوم نهاده باشند
و بیست و پنج بنت لبون یعنی دو ساله که پاے در سوم نهاده باشند و بیست و پنج حقه یعنی اشتر بچه سه ساله
که پاے در چهارم نهاده باشند و بیست و پنج جذعه یعنی اشتر بچه چهار ساله که پاے در پنجم نهاده باشند دیت
مغلظه این بود که گفته آید و بجز اشتر دیت مغلظه نباشد و اگر بچیزے دیگر ادا کنند دیت مغلظه نبود **مسئله**
اگر مردی مرد دیگر را بخطا بکشت چه واجب آید صد اشتر واجب آید پنج بخش بیست بنت مخاض و بیست
بنت لبون و بیست ابن مخاض و بیست حقه و بیست جذعه و اما اگر زر و نقره دهد از زر هزار دینار و از نقره ده هزار
درم سنگ نقره و حکم بنت مخاض و بنت لبون و حقه و جذعه بالا گفته آمده است **مسئله** دیت از چند چیز محسوب
باشد نزدیک امام اعظم ابوحنیفه رح از سه چیز از اشتر و زر و نقره و نزدیک ابویوسف و محمد شش چیز سه همین چیز و سه
دیگر یکے گاو دوم گوسفند سوم حله اما اگر گاو دهد دو صد باید و اگر گوسفند دهد یک هزار باید و اگر حله دهد دو صد
حله باید هر حله دو جامه **مسئله** دیت مسلمان و ذمی یکسانست یا نه یکسانست بخلاف آزاد و بنده هرچه آزاد
را یک حکمت در شریعت بنده را نیمهٔ ازانست **مسئله** دیت در چه واجب آید در نفس و دست و
نرمهٔ بینی و در زبان و در ذکر و در رفتن عقل و در محاسن چون بعد از ستره گے بر نیاید و در موے سر نیز همچنین
و در چشم و در دست و در پاے و در گوش و در دو لب و در خصیه و در شیر دان زن درین همه دیت واجب
آید در هر یکے ازین دو چیز نیمهٔ دیت باشد در دو مژه نیز دیت است و در هر یکے ازین چهار مژه ربع دیت
است و در هر یکے انگشت از انگشتان دست و پای عشر دیت واجب آید **مسئله** انگشتان همه یکسان

هستند یا نه همه یکسانند و در هر انگشتی که در وے سه بند است اگر یکے ازان سه بند برود ثلثی از دیت یک انگشت
تمام واجب آید و در هر انگشتے که در وے دو بند است اگر یکے ازان بند برود نصف دیت یک انگشت واجب آید
مسئله دیت دندان چیست در هر دندانے پنج اشتر واجب آید دندانهای پیش و دندانهای پس یکسانند در دیت
مسئله اگر مردی بر عضو مردی بزند چنانکه منفعت آن عضو برفت چه واجب آید دیتی کامل واجب آید و آنچنانکه
بر دست یکی بزند شل شود و بسبب آن ضربت و یا چشم یکے را بزند پس روشنائی از چشم برود و بسبب آن زخم
درین نیز دیت کامل از ان چشم واجب آید **مسئله** همه شکستگیها بر چند وجه است بر یازده یکے حارصه دوم
دامعه سوم دامیه چهارم باضعه پنجم متلاحمه ششم سمحاق هفتم موضحه هشتم هاشمه نهم منقله دهم جائفه یازدهم آمه
اما حارصه جراحتی را گویند که پوست اندام را باز کند و دامعه جراحتی را گویند که مثل آب چشم از دے بدود
دامیه جراحتی را گویند که از وے خون روان شود و باضعه جراحتی را گویند که گوشت اندام را ببرد و متلاحمه آن
جراحتی را گویند که گوشت بیش از جراحت باضعه ببرد و سمحاق جراحتی را گویند که رسد بر پوست تنکے که
بر استخوان باشد و موضحه جراحتی را گویند که گوشت را روشن کند و هاشمه جراحتی را گویند که پارهاے استخوان از وے
بیرون آید و آمه جراحتی را گویند که بپوست دماغ برسد **مسئله** در موضحه چه واجب آید اگر عمداً باشد قصاص
واجب آید و اگر خطا باشد نصف عشر دیت واجب آید و هر شجه که کم از موضحه باشد در وے قصاص واجب
نیاید در وی حکومت عدل واجب آید یعنی هرچه حاکمی بگوید آن واجب آید و در هاشمه عشر دیت واجب آید
و در آمه ثلث دیت واجب آید و در انگشتان دست نیمهٔ دیت واجب آید **مسئله** اگر مردی دست یکے
را با کف دست بهم ببرد چه واجب آید نیمهٔ دیت واجب آید و اگر از نیمهٔ بازو ببرد در کف نیمهٔ دیت و در بازو
حکومت عدل واجب آید **مسئله** اگر کسے چشم کودک نارسیده را بکشید و یا ذکر کودک نارسیده را بکشید و یا ذکر
کودک نارسیده را ببرید چه واجب آید اگر صحت آن معلوم نگردد حکومت عدل واجب آید **مسئله** اگر مردے
مر یکے را زخمی زد بر سر چنانکه عقل از و بشد یا موی او بشد چه واجب آید دیت واجب آید و ضمان موضحه درین
تداخل شود **مسئله** اما اگر شنوائی و نابینائی و یا گویائی او بشود چه واجب آید هم ارش موضحه واجب آید
و هم دیت واجب آید **مسئله** اگر مردی انگشت یکی ببرید پس انگشت دیگر که پهلوی او بود شل شد درین چه
واجب آید نزدیک امام اعظم ابوحنیفه رح هردو دیت واجب آید و نزدیک ابویوسف و محمد در انگشت بریده
قصاص و در شل شده دیت **مسئله** اگر مردی دندان یکی را بکند پس دندان دیگر بجای آن دندان بر آمد چیزے

واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله اگر مردی سر یکی را بشکست پس ملتحم کرد و به شد و نشان زخم از وی
بشد و موی بران موضع بر آمد درین چیزی واجب آید یا نه نزدیک امام ابوحنیفه هیچ چیز واجب نیاید و ارش
ساقط شود و نزدیک ابو یوسف ارش الم یعنی ارش درد واجب آید و نزدیک محمد اجرت طبیب واجب آید مسئله
اگر مردی مر یکے را جراحتی کرد در حال قصاص کنند یا آن وقت که مجروح به شود در حال نشاید کرد تا آن
مجروح به نشود مسئله اگر مردی دست مردی را بخطا برید پس پیش ازانکه این دست نیکو شود این مرد را نیز
بکشت چه واجب آید بر کشنده دیت واجب آید و ارش دست ساقط شود مسئله چند جائیست که دیت
بر عاقله واجب نیاید در مال قاتل واجب آید چهار جای یکے در مسئله که قصاص بشبهه ساقط گردد چنانکه
پدر مر پسر را بکشد دیت در مال قاتل واجب آید و بر عاقله واجب نیاید دوم جائیکه جنایت کننده اعتراف
کند آن دیت نیز در مال جنایت کننده واجب آید و در مال عاقله واجب نیاید سوم مالیکه بصلح واجب
آید آن نیز در مال قاتل واجب آید چهارم جائیکه بعمد باشد آن نیز بر عاقله واجب نیاید در مال قاتل واجب
آید مسئله اگر کودکی یا دیوانه بعمد مر کسے را بکشد قصاص واجب آید یا نه قصاص واجب نیاید اگرچه بعمد
کشته باشد و دیت واجب آید زیرا که عمد و خطاء او یکسانست و دیت بر عاقله او واجب آید مسئله اگر مردی
چاهی در شارع مسلمانان بکاوید یا سنگے را بر گذر مسلمانان افگند پس یکے هلاک شد دیت واجب آید یا نه
بر عاقله او واجب آید مسئله اما اگر بهیمه هلاک شد یعنی در چاه رواتے فتاد تاوان دار باشد یا نه باشد بر آنکس
که چاه کننده باشد مسئله اگر مردے در ملک خویش چاهی بکاوید پس کسی در وے بیفتد و هلاک شود تاوان
واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله اما در صورتے که در غیر ملک چاهی بکاویده باشد یا سنگی نهاده آنجا
تاوان واجب مے آید کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردے ناودانی را بطرف کوچه نهد که آن کوچه
گذر مسلمانان باشد و یا مستراحی را بطرف کوچه کند در شارع اگر ازان کسے هلاک شود یعنی بر کسے بیفتد و
بمیرد چه واجب آید دیت واجب آید مسئله اگر ستور کسے زیر دست اسپ بمالد یا اسپ او کسی را بدندان
بگزد و هلاک شود ضامن باشد یا نه ضامن باشد مسئله اگر ستوری در میان راه بول افگند یا سرگین افگند
و کسی بلغزد هلاک شود ضامن باشد یا نه ضامن نباشد مسئله اگر سایق باشد یعنی کسے ستورے میراند
پس کسی زیر پای ستور یا زیر دست ستور هلاک شود ضامن باشد یا نه ضامن باشد مسئله اگر قائد باشد
یعنی بدست گرفته قطار می کشد پس ستور مردے را هلاک کند ضامن باشد یا نه هرچه بدست هلاک کند تاوان دار

باشد و هرچه بپای هلاک بکند تاوان دار نباشد اما اگر قطار را دو کس مے رانند یکے سایق دوم قائد یعنی
یکے پیش دوم پس پس این قطار یکے را بکشت ضمان بر هر دو واجب آید و اگر بندهٔ جنایت بخطا بکرد بر مولے
چیزے واجب آید یا نه واجب آید مسئله چه واجب آید مر مولے را به گویند بنده ده و یا فدای
جنایت ده اگر بندهٔ ده هر بندهٔ ملک ولی صاحب جنایت شود و اگر فدا دهد فدای کامل واجب آید و بنده
مر خصم را باشد مسئله اما اگر فدای کامل داد پس جنایت دیگر کرد حکم این چه باشد حکم جنایت دوم همچون حکم
جنایت اول باشد مسئله و اگر بنده دو جنایت کرد حکم این چه باشد نیز همان که مولی بخیار باشد خواه این بنده را
هر دو ولی جنایت بدهد تا مالک هر دو شود هر یکی نیمهٔ بنده اگر جنایت هر دو متساوی باشد و اگر نه بحصه دیت جنایت
هر یکی مملوک شود و اگر خواهد هر دو کس را فدای کامل بدهد مسئله اگر جنایت کند چنانکه دست و پای و یا گوش کسی را
ببرد پس مولی آن بنده را آزاد کند ضمان جنایت بر که واجب آید اگر معلومش بود که جنایت کرده است و یا
علم هم آزاد کرده است ضمان جنایت واجب آید و اگر معلومش نه بود و بی علم آزاد کرده است هر چه کمتر باشد
آن واجب آید یعنی اگر قیمت بنده کمتر باشد قیمت واجب آید و اگر ارش از قیمت کمتر باشد و قیمت بیش ارش
واجب آید و اگر بعد از جنایت بفروخته است نیز همین حکم باشد مسئله اگر مدبرے یا ام ولدی جنایت کرد
مولی ایشان تاوان دار باشد یا نه تاوان دار باشد بدانچه کمتر باشد از قیمت ایشان و از ارش جنایت
مثل چنانکه دست یکی و یا پاے یکے را ببرید اکنون بنگرند که ارش دست کمتر است و یا قیمت بنده هر کدام
که کمتر باشد واجب آید مسئله اما اگر جنایتی را بار دیگر بکنند مولی نیز باز دیگر تاوان دار باشد یا نه اگر تاوان
جنایت اولی بقضای قاضی داده باشد مولی تاوان دار نباشد و اگر بقضای قاضی نداده باشد تاوان دار
باشد و این ولی دوم بخیار باشد خواهد بر مولی اول رجوع کند خواهد بر مولی دوم رجوع کند مسئله اما اگر دیوار خانه
میل کرد بشارع مسلمانان حق طلب آن کرا باشد مر مسلمان و ذمی را یعنی مر صاحب دیوار را بگویند که دیوار را
نقل کن تا کسے را هلاک نکند اگر صاحب دیوار امتناع آرد از نقل کردن دیوار و دیوار بیفتد کسی را هلاک کند
صاحب دیوار تاوان دار باشد مسئله اما اگر از صاحب دیوار نقل دیوار طلب کردند و گواه کردند و صاحب
دیوار دیوار خود را فرود نیاورد با آنکه قادر بود بر فرود آوردن مدتی شد که این دیوار را بگذاشت این دیوار
بیفتاد و مردے را هلاک کرد تاوان بر صاحب دیوار واجب آید یا نه واجب آید مسئله اما اگر دیواری میل
کند بسوی خانه همسایه حق طلب نقل مر کرا باشد یعنی مر مسلمان دیگر را باشد یا هم مرین همسایه را حق طلب برین

همسایه بنا شد زیرا که حق اوست حق همسایگان دیگر و همچنین اگر همسایه نقل آن بطلبد و صاحب دیوار
امتناع آرد و یا فرو گذاشت یا آنکه قادر بود بر نقل کردن و این دیوار بیفتاد و کسی را هلاک کرد تا وا اندار
باشد مسئله اگر دو سوار با یکدیگر بتاختند و هر دو بیافتند و بخستند و هلاک شدند حکم اینها چه باشد دیت هر
دو بر یکدیگر واجب آید از آن این بر عاقلهٔ آن و از آن آن بر عاقلهٔ این مسئله اگر مردے بندهٔ
شریکے را بخطا بکشت چه واجب آید قیمت بنده واجب آید اما از ده هزار درم نه گذارد و اگر چه قیمت
بنده بیش از ده هزار باشد مسئله و اگر قیمت بنده ده هزار باشد و تیش چند دهند ده هزار درم
بدهند مگر ده درم یعنی از هزار که قیمت اوست ده درم کم کنند و باقی بدهند مسئله اگر کسے کنیزک
یکی را بخطا کشت چه واجب آید نیز همین حکمست که قیمت او بدهند و از پنجهزار بگیرند و اگر قیمت کنیزک نیز
پنجهزار باشد یا بیش از آن همان پنجهزار کم از پنجدرم واجب آید مسئله اگر مردی دست بنده را بخطا برد چه واجب
آید نیمهٔ قیمت از آن دیت خود واجب آید اصل درین مسئله آنست که هر چه حر را یکدرم است بنده را نیم
از آن ست زهر چه حره را یک درم ست در دیت کنیزک نیم از آنست مسئله اگر مردے مر یکے را ضربتی بر
شکم بزد و آن جراحت او جائفه شد و از آن جراحت بچه از شکم او بیفتاد بر وے چه واجب آید نصف
عشر دیت واجب آید مسئله اگر زنده بیفتد و بمیرد اینجا چه واجب آید دیت کامل واجب آید مسئله
اگر اول زن مرد پس فرزندے مرده افتاد اینجا چه واجب آید از برائے زن دیت کامل واجب آید
و از برائے بچهٔ مرده هیچ واجب نباید مسئله اما اگر فرزند مرده بیفگند و پس از آن مادر مرد دیت کامل
واجب آید و غره مسئله مالیکه از جهت کودک واجب شود هر کرا باشد میراث آن کودک را مسئله
در کودک کنیزک چه واجب آید اگر نرینه باشد نصف عشر قیمت واجب آید و اگر مادینه باشد عشر قیمت
واجب آید مسئله در افتادن کودک در افگنده کفارت باشد یا نه نباشد مسئله کفارت در شبه عمد و
خطا چیست آنکه بنده را آزاد کند که مومن باشد و اگر بنده ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر روزه نتواند
داشت مر شصت مسکین را طعام دهد طعامیکه مقدار کرده شده است و اگر شصت روز یک کس را طعام میدهد
روا باشد والله اعلم کتاب القسامة اگر کشته را در محلتی بیابند و کشنده او را ندانند که کشته است حکم
این چه باشد ولے این مرد را رسد که پنجاه کس را از مردان این محله را اختیار کند و هر یکے را سوگندے
بدهد چنانکه ایشان بگویند که بالله که این را ما نکشته ایم و کشنده این را خبر نداریم و نمی دانیم که کشته است

چون سوگند بخورند قصاص از ایشان ساقط شود قاضی بدیت بر ایشان حکم کند مسئله مردے قتیل را
سوگند دهند یا نه ندهند و قاضی قضا بکند مر ولی قتیل دیت را مسئله اگر اهل محله پنجاه تن نباشند
چنانکه بیست کس باشند یا سی کس حکم اینچه باشد اول یگان بار هر کس سوگند بخورند پس بار دیگر بجهت احتیاط
مکرر کنند و هم ایشان را سوگند دهند تا پنجاه شود و سوگند تمام شود مسئله در قسامت کودکان و دیوانگان
و زنان و بندگان در آیند یا نه نیاید کس از اینها بجز مردان مسئله اگر در محلتی مرده یابند که اثر جراحت
برو نباشد درین صورت قسامت واجب آید یا نه هیچ چیز واجب نباید نه قسامت و نه دیت مسئله اگر از
بینی و یا از دهان و یا از دبر خونی روان ببینند حکم چه باشد هیچ چیز واجب نباید و همچنین اگر از گوش خونی
روان شده باشد نیز هیچ چیز واجب نباید نه قسامت و نه دیت مسئله اگر مردے کشته بر ستور انداخته
می آرد دیت بر که واجب آید بر عاقله راننده و بر اهل آن محلت واجب نباید مسئله اگر کشته را در خانهٔ
خود یافتند حکم این چه باشد قسامت بر خداوند خانه واجب و دیت بر عاقله صاحب خانه مسئله و اگر کشته را
در محلتے در خانه یکے بیابند قسامت و دیت بر که واجب آید قسامت بر اهل خطهٔ آن خانه واجب آید و بر خریداران
و ساکنان خانه که بوجه اجارت و یا عاریت باشند واجب نباید نزدیک ابوحنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد
ساکنان خانه نیز با مالک بهم در قسامت شریک باشند و دیت بر عاقله خداوند خانه واجب آید مسئله
اگر کسے را کشته در کشتی بیابند قسامت بر که واجب آید بر نشینندگان کشتی و ملاحان مسئله اگر کشته را در
مسجد محلتی یابند قسامت بر اهل آن محلت واجب آید یا نه واجب آید مسئله اگر در مسجد جامع بیابند یا در
شارع اعظم کشته یابند قسامت بر که واجب آید بر هیچ کس واجب نباید اما دیت بر بیت المال واجب آید
مسئله و اگر در دشتی یابند که خراب باشد و نزدیک آبادی نباشد چیزے بر کسی واجب آید یا نه هیچ چیز بر
هیچکس واجب نباید مسئله و اگر کشته را در میان دو دیه یابند دیت بر کدام دیه واجب آید بر اهل دیهی
که نزدیکتر باشد از اهل دیه دیگر مسئله و اگر میان فرات باشد که آب آن میرود و کشته را می برد اینجا چیزی
واجب آید یا نه واجب نباید نیز هدر باشد مسئله و اگر بکرانه رود یابند بسته دیت بر که واجب آید بر نزدیکترین
آبادی از آن موضع مسئله اگر ولی قتیل دعوی بر یک کس معین کرد از اهل محله که قسامت از دیگران ساقط شود
یا نه ساقط شود مسئله اگر مدعی علیه گوید که زید را فلان کشته است چه کنند مدعی علیه را سوگند دهند که بالله
که تو نکشته و بجز فلان کشنده دیگر نمی دانی مسئله اگر دو کس گواهی دهند ازین محلت بر مردی که آمر جواز محلت

ایشان بناشد کہ فلان کس کشته است گواهی ایشان شنوند یا نه نشنوند **کتاب المعاقلة**
اگر مردے مردی را بشبه عمد بکشت یا بخطا بکشت بر دیت چه واجب آید دیت واجب آید هر دیتی که
بنفس کشتن باشد نه باعتراف و صلح بر عاقله واجب آید اما اگر قاتل از اهل دیوان باشد عاقله او نیز
از اهل دیوان باشند آن عطاها که سلطان مر ایشان را بدهد در سه سال از ایشان بستانند **مسئله**
اگر در سه سال تمام نشود زیاده و نقصان از سه سال روا باشد یا نه از محصول عطایای ایشان ستانند
اما اگر این مرد از اهل دیوان نباشد عاقله او که باشد عاقله قبیله او باشد در سه سال بر ایشان قسمت
کنند در هر سالی از هر کسی بحساب راست بستانند و زیاده از چهار درم نستانند بلکه نقصان کنند
مسئله اگر در سه سال بر اهل این قبیله قسمت کردند دیت کامل نشد قبیله که نزدیک او بود با او یار کنند
قاتل را از قسمت مثل یک کس باشد قبیله مولی و موالی مولی در قسمت دیت در آیند و قبیله او نیز در آید
مسئله ارش جنایتی که جانی بکند بر عاقله جانی واجب آید یا نه هر چه نصف عشر باشد یا زیادت از آن
بر عاقله او واجب آید و هر چه کم از نصف عشر باشد بر عاقله واجب نیاید و بر جنایت کننده واجب آید
مسئله جنایت بنده بر عاقله بنده واجب آید یا نه بر مال مولی واجب آید و بر عاقله او واجب نیاید **مسئله**
اگر جانی بجنایت اعتراف کند بر عاقله او واجب آید یا نه واجب نیاید مگر که تصدیق کند حاصل این مسئله
آنست که صلح و عمد و اعتراف بر عاقله واجب نیاید هم بر جانی واجب آید **مسئله** اگر حر بر بنده جنایت کند
بخطا بر عاقله واجب آید یا نه واجب آید **کتاب الحدود** حد زنا بچند چیز ثابت شود بدو چیز یا بینه
یا باقرار و صفت آن چنان ست که چهار مرد گواهی دهند بر مردی و زنی بزنا قاضی ایشان را بپرسد
از حال و شرح زنا اما زن که صغیره بود یا کبیره صحیح بود یا مجبوب محصن بود یا غیر محصن چگونه بود زنا در قبل بود
یا در اندام دیگر جزین موضع و معنی زنا کی زنا کرد احتراز و مراد ازین لفظ آن ست که اگر گواهی بعد
تقادم باشد حد واجب نیاید چون تاخیر کنند پس از روزها گواهی دهند این زنا را کجا زنا کرده است در
دار الحرب یا در دار الاسلام و بمن زنا بر که زنا کرد این زن مسلمه بود یا مستامنه یا حربیه بود یا حره بود
یا امة بود یا محصنه یا غیر محصنه بود چون همه بیان کنند و شرح بگویند چنانکه موجب بود و گویند بدیدیم
چنانکه سرمه چوب در سرمه دان انگاه قاضی گواهان را عدل فرماید در سر و علانیه چون بعدالت
ایشان معدلان گواهی دهند قضا کند قاضی باقامت حد این صفت بینه است **مسئله** اما ثبوت

حد زنا باقرار چنان ست که مرد عاقل و بالغ اقرار کند بر نفس خویش بزنا چهار بار در چهار مجلس از
مجالس مقر در یک مجلس قاضی هر بار بر نفس خویش گواهی دهد بزنا پس از مجلس قاضی غایب شود باز
به مجلس قاضی حاضر گردد و در هر کرتی گواهی دهد قاضی رجوع کند تلقین کردن او گوید شاید که لمس کرده
یا قبله زده بر تو پوشیده شده است و زن را در تلقین برابر دارند چون رجوع نکنند و گواهی دهند
چون باز اقرار تمام شود همبران صفت که از گواهان کیفیت و ماهیت پرسیده باشد از و نیز پرسد
چون بیان کند انگاه حد بروی واجب آید **مسئله** اما اگر محصن باشد حد رجم فرماید در زمین هامون اما
اگر این حد باقرار شده باشد نخست سنگ انداختن ابتدا از قاضی باشد بایدکه قاضی سنگ اندازد
پس مردمان سنگ چندان بیندازند که بمیرد و پس بعد از آن که بمیرد بشویند و کفنش کنند و نماز کنند اما اگر
این حد به بینه ثابت شده باشد نخست باندختن سنگ گواهان ابتدا کنند پس قاضی پس مردمان **مسئله**
اما اگر گواهان امتناع آرند بعد ازین حد ساقط شود اما اگر محصن نباشد یعنی زن دار نباشد حد او صد تازیانه
باشد تازیانه که از درخت بی برگ باشد بزدن میانه چنانکه زنند نیک محکم زنند و نه نیک آهسته مساحهای از آن
بیرون کنند و بر اعضاء پراگنده زنند مگر بر سر و روی و فرج و نزدیک ابو یوسف بر سر نیز بزنند و زدن را ایستاده
حد قایم کنند و زن را نشسته اما زن را برهنه نکنند و جامه از وی نستانند اما پنبه آگنده و پوستین از وی بیرون کنند
پس حد قائم کنند و در حال رجم او را زمین فرو برند تا کمرگاه و اگر زانیه بنده باشد پنجاه تازیانه بزنند
مسئله اگر مقری از اقرار خود رجوع کند رجوع او را قبول کنند یا نه اگر این رجوع او پیش از اقامت حد باشد
و یا در میانه رجوع او را قبول کنند و او را بگذارند و اگرنه نگذارند **مسئله** اگر یکے از چهار گواه رجوع
کند حد ساقط شود یا نه ساقط شود و بر گواهان حد واجب آید **مسئله** اگر بعد الرجم رجوع کند این
گواه راجع را حکم چه باشد حکم او آن باشد که حد قذف بزنند و ربع دیت را ضامن کنند **مسئله** اگر در گواهی
زنا دو تن گواهی دادند یا سه تن گواهی ایشان مسموع باشد یا نه مسموع نباشد و بر ایشان حد قذف واجب
آید **مسئله** اگر این زن محصن باشد یعنی که مرد را هم زن باشد و زن را هم شوے باشد و این هر دو با یکدیگر
بیگانه باشند و این هر دو آزاد باشند و بالغ باشند و مسلمان باشند و این بزن خود دخول کرده باشد و آن
زن که زنا کرده است شوے او نزدیکی کرده باشد این صفت احصان باشد **مسئله** اگر کافر را نکاح
کرده باشد و یا مجنون و یا صغیره محصن باشد یا نه محصن نباشد اما نزدیک ابو یوسف بجماع کافر محصن باشد

اما بخلوت و بجماع فاسد محصن نباشد **مسئله** اگر چهار مرد گواهی دادند بر زنا پس بمردند و یا غائب شدند و یا مرتد شدند پیش از قضاء قاضی حد واجب آید یا نه نزدیک علمای ما حد واجب نباید **مسئله** در حق محصن جلد و رجم جمع شود یا نه نزدیک علمای ما جمع نشود و بکر را جلد و نفی نباشد مگر زنی که فتانه باشد که بسبب او خلق در فتنه افتند قاضی مصلحت بیند سنه غربت فرماید **مسئله** اگر بیماری زنا کند بر حال بیماری حد بر وی اقامت کنند یا نه بنگریم اگر حد رجم باشد اقامت کنند و تاخیر نکنند و اگر حد جلد باشد اقامت نکنند تا از بیماری بیرون آید **مسئله** اگر زنی حامله در حال حمل زنا کند حد بر وی اقامت کنند یا نه اگر حد رجم باشد تاخیر کنند تا از نفاس پاک شود و فارغ گردد **مسئله** اگر گواهان تاخیر کنند در گواهی زنا و پس از گذشتن روزها گواهی دهند گواهی ایشان بشنوند یا نه اگر در شهر حاضر باشند که بعد از ایشان قاضی اقامت بینه را مانع نباشد مگر در حد قذف که بتاریخ باطل نگردد که از آن جمله حقوق عباد است بینه را مانع نباشد مسموع نباشد گواهی ایشان مگر در حد قذف که بتاریخ باطل نگردد که از جمله حقوق عباد است **مسئله** اگر مردی بر زنی اجنبیه وطی آرد بدون فرج چه واجب آید تعزیر واجب آید **مسئله** اگر مردی بر کنیزک فرزند وطی آرد حد واجب آید یا نه واجب نباید اگرچه مقر باشد که میدانست که بر وی حرامست **مسئله** اگر مردی کنیزک پدر و یا کنیزک مادر و یا کنیزک زن زیا بنده بر کنیزک مولی وطی آرد حد واجب آید یا نه اگر چنین گمان برده باشد که بر وی حلالست حد واجب نباید و اگر بیقین میدانست که بر وی حرامست حد بر وی در چنین صورت واجب آید **مسئله** اگر مردی بر کنیزک برادر و عم وطی کرد حد بر وی واجب آید یا نه حد بر وی واجب آید اگرچه دعوی کند چنان دانستم که بر من حلالست **مسئله** اگر مردی در حال خلوت زنان شوی زنی اجنبیه را بر وی عرضه کردند و گفتند که این زن تست بر وی نیز وطی آورد و ندانست که زن بیگانه است حد بر وی واجب آید یا نه واجب نباید **مسئله** اگر مردی زنی را در بستر خود خفته یافت و ندانست که زن اجنبیه است بر وی وطی آورد حد واجب آید یا نه واجب آید **مسئله** اگر مردی زنی را از زنی کرد بر آنکه نکاح این زن بر وی جائز نبود چنانکه ذو رحم محرم او بود و یا در عدت شوهری دیگر بوده باشد بر وی وطی آرد حد واجب آید یا نه واجب نباید **مسئله** اگر مردی در غیر محل حلال در موضع مکروه جماع کند و یا عمل قوم لوط کند حد واجب آید یا نه نزدیک امام ابوحنیفه حد واجب نباید تعزیرش کنند و نزدیک ابویوسف و محمد حد واجب آید **مسئله** اگر مردی وطی کند بر چارپایان بر وی چه واجب آید تعزیر واجب آید **مسئله** اگر مردی زنا کند در دار حرب یا در دار بغی یعنی که از سلطان وقت عاصی باشند پس بدار اسلام آید حد بر وی

اقامت کنند یا نه کنند زیرا که یکی از آن شرائط که بدان حد واجب آید دار اسلامست جز دار حرب و دار بغی زیرا چه حکم حربیان دیگر است و حکم اسلام دیگر **باب حد الشرب** اگر از مردی بوی خمر موجود باشد بمجرد بوی خمر حد بر وی واجب نه آید تا گواهی ندهند و یا او اقرار کند بطوع و رغبت خود که آن مرد خمر خورده است متعین گردد اگر او در امراجعت افتد حد واجب نباید زیرا که شاید که مکره بوده بود یا در حال خواب کسی در حلق او ریخته باشد چون آن بوی باقی باشد حد بر وی اقامت نکنند **مسئله** در حال مستی حد بر وی اقامت کنند یا نه تا مستی از وی زایل نگردد و معلوم شود که نبیذ را بطوع و رغبت خورده است **مسئله** حد خمر و سکر در حق حر چند است و در حق بنده چند است در حق حر هشتاد تازیانه و در حق بنده چهل تازیانه و حد سکر و خمر همچنان زنند که حد زنا یعنی بر اعضای او نیز متفرق زنند **مسئله** اگر مردی اقرار می کند بشرب خمر و یا بالسکر پس رجوع می کند حد واجب آید یا نه واجب نباید **مسئله** حد شرب خمر بچند چیز ثابت شود بدو چیز یکی بگواه چنانکه دو مرد گواهی دهند که این مرد خمر خورده است و یا باقرار این شارب خمر اقرار یکبار نه چنانکه زنا یعنی در زنا چهار بار اقرار می باید و اینجا یکبار **مسئله** گواهی زن در خمر و سکر مسموع باشد یا نه نباشد اگرچه یکجا مرد با ایشان باشد **باب حد القذف** اگر مردی محصن و یا زنی محصنه را یکی قذف کند یعنی بگفتن حد واجب آید یا نه اگر مقذوف بطلبد و قذف بصریح زنا باشد حد واجب آید **مسئله** حد قذف چند است آزاد را هشتاد تازیانه زنند و بنده را چهل تازیانه همچنانکه در مسئله شرب خمر گفته شده است و بر اعضای این قاذف نیز پراگنده زنند و جامه از وی بیرون نه کنند اما پوستین و پنبه آگنده از وی جدا کنند اگر بنده باشد نیز همین باید کرد **مسئله** احصان در قذف چیست آنکه مقذوف آزاد و عاقل و بالغ باشد عفیف از فعل زنا باشد **مسئله** اگر مردی مردی را گوید که لست لابیک یعنی نیستی تو از پدر خود و یا گوید که ای الپسر زانیه و مادر او محصنه مرده باشد حد قذف واجب آید یا نه چون پسر بطلبد واجب آید **مسئله** از برای مرده قذف طلب روا باشد یا نه روا نباشد مگر که اثر قذف سرایت کند در جمله نسب ایشان چنانکه قذف در حق مادر و پدر ایشان باشد **مسئله** اگر مقذوف محصن باشد و او را پسر کافر و یا بنده باشد ایشان را حق طلب حد باشد یا نه حق طلب باشد مگر آنکه قاذف مولی بنده باشد و او را نباید که از مولی حق قذف مادر بطلبد اگرچه مادر او محصنه باشد **مسئله** اگر مردی عربی را گوید که ای نبطی حد واجب آید یا نه این بمنزلت آن باشد که مردی مر شهری را گوید که ای روستائی هیچ واجب نباید **مسئله** اگر مردی بقذفی اقرار کند پس رجوع کند رجوع او مقبول باشد

یا نہ نباشد مسئلہ اگر مردی مرد را گوید کہ ای پسر آب آسمان حد واجب آید یا نہ واجب نباید مسئلہ اگر مردے
مرد را بر اجال او یا بعم او نسبت کند یا بسوے شوہر مادر نسبت باشد یا نہ نباشد مسئلہ اگر مردی قذف کند
پرستار ہی یا بندہ یا کافری را بزنا و یا مسلمانی را قذف کند بغیر زنا چنانکہ گوید کہ ای فاسق و یا ای کافر و یا گوید
ای خبیث حد واجب آید یا نہ نباید تعزیر واجب آید مسئلہ و اگر گوید کہ اے حمار و یا گوید کہ اے خوک
و یا گوید کہ ای گاو تعزیر واجب آید یا نہ واجب نباید مسئلہ اکثر تعزیر چند است و اقل تعزیر چند است
اقل تعزیر باتفاق سہ تازیانہ و اکثرش نزدیک ابو حنیفہ و محمد سی و نہ تازیانہ و نزدیک ابو یوسف ہفتاد
و پنج تازیانہ مسئلہ اگر قاضی حبس فرماید بعد از تعزیر بر آن تعزیر روا باشد یا نہ چون مصلحت بینند روا
باشد مسئلہ از حدود اشد ضرب کدام است نخست او تعزیر پس حد زنا پس حد شرب پس حد قذف مسئلہ
اگر مردی در حال اقامت حد یا تعزیر بمیرد حکم او چہ باشد ہدر باشد یعنی ہیچ واجب نباید مسئلہ گواہی
محدود در قذف در شرع شنوند یا نہ نشنوند اگرچہ او توبہ کردہ باشد مسئلہ اگر کافری را حد قذف زدند
پس این کافر در دار اسلام آید و اسلام آورد گواہی او را قبول کنند یا نہ قبول کنند **باب السرقۃ
و قطاع الطریق** اگر مردی کالاے اجنبی را بدزدد قطع واجب آید یا نہ یعنی بریدن دست او
واجب آید یا نہ اگر این دزد عاقل و بالغ باشد دہ درم شرعی بدزدیدہ باشد و یا کالائی بدزدیدہ باشد کہ
آن کالا دہ درم شرعی مے ارزد و از موضع حرز مے دزدد کہ در وے ہیچ شبہہ نباشد قطع واجب آید
و بندہ و آزاد در قطع برابر باشد مسئلہ حد سرقہ یعنی حد دزدے ثابت کے شود باقرار یا بدو گواہ ثابت
شود و یا باقرار دزد یکی ازین دو یا بگواہی دو گواہ و یا باقرار دزد بیک بار بخلاف زنا مسئلہ اگر جماعتے
در دزدی شریک باشند قطع بر ہمہ واجب آید یا نہ اگر ہر کسے را دہ درم شرعی رسیدہ باشد قطع واجب آید
مسئلہ اگر مردی گیاہ دزدد و یا نی و یا ماہی و یا شکاری و یا چوبی و یا میوۂ تر و یا شیر و یا خربزہ و یا گوشت
و یا میوہ از سر درخت و یا کشت غیر درودہ قطع واجب آید یا نہ در ہمہ قطع واجب نباید مسئلہ شرابہا دزدد کہ
طرب انگیز باشد کہ از و مستی آید قطع واجب آید یا نہ واجب نباید مسئلہ در سرقہ طنبور یعنی نای مطربان قطع واجب
آید یا نہ واجب نباید مسئلہ اگر مصحف را بدزدد قطع واجب آید یا نہ واجب نباید و اگرچہ پیرایہ بستہ
باشد مسئلہ اگر چلیپای زرین دزدد و یا نرد و شطرنج قطع واجب آید یا نہ واجب نباید مسئلہ اگر صغیرے
حر را بدزدد قطع واجب آید یا نہ نباید اگرچہ بر وے از پیرایہ باشد مسئلہ اگر کسے بندہ را بدزدد قطع واجب

آید یا نہ اگر این بندہ صغیر باشد قطع واجب آید و اگر کبیر باشد قطع واجب نباید مسئلہ در سرق دفتر قطع
واجب آید یا نہ نباید مگر کہ دفتر حساب را بدزدد کہ بسبب دزدیدن آن مال مالک تلف شود مسئلہ اگر
سگ و یا یوز و یا دف و یا مزمار را بدزدد و یا طبل را قطع در ینہا واجب آید یا نہ واجب نباید مسئلہ اما
اگر چوب ساج و یا نی نیزہ و یا چوب آبنوس و یا چوب صندل بدزدد و یا چوبے کہ بروی زری یا آوندے
ساختہ باشد کہ قیمت آن دہ درم شرعی برسد درین چیزے واجب آید یا نہ قطع واجب آید مسئلہ اگر
مردے از مال زن خود بدزدد و یا خیانت کند و یا زنے از مال شوہر خود بدزدد و یا خیانت کند قطع واجب
آید یا نہ واجب نباید مسئلہ بر کفن دزد و بر غارت کن جامہ در بایندہ دستارچہ واجب آید قطع واجب نباید
مسئلہ اگر مردے از بیت المال کالای بدزدد از مال و یا از مال شریک و یا از مال پدر و یا از مال پسر
بدزدد قطع واجب آید یا نہ واجب نباید مسئلہ اگر بندہ از مال خواجہ و یا از مال زن خواجہ و یا از مالی کہ شوہر
بانو بدزدد و یا مولی از مال مکاتب و یا مردی از مال غنیمت بدزدد در ینہا ہمہ قطع واجب نباید مسئلہ حرز
چند وجہ است بر دو وجہ یکی حرز معینی چون خانہ و سراے دیگر حافظ تا اگر کالای دزدد از خانہ و یا از سرای
و یا از حرز حافظ در ین ہر دو جاے قطع واجب آید مسئلہ اگر مردی از گرمابہ کالای بدزدد و یا از خانہ کہ مردان را
دستوری دادہ باشند بدر رفتن آن خانہ قطع واجب آید یا نہ واجب نباید مسئلہ اگر از مسجدے متاعی بدزدد
قطع واجب آید یا نہ اگر مالک حاضر باشد قطع واجب آید مسئلہ اگر مہمان از خانہ میزبان چیزے بدزدد قطع
واجب آید یا نہ آید مسئلہ اگر دزد خانہ را سوراخ کند و حفر زند و دست در افگند و متاع خانہ بیرون
آرد قطع واجب آید یا نہ واجب نباید تا در خانہ در نرود و متاع بیرون نیارد مسئلہ اگر در خانہ رفت و
متاع خانہ بیرون نیاورد اما کسی دیگر کہ از خانہ بیرون بود او را داد و یا نخست بیند اخت پس بیرون آمد
و برداشت در ہر دو قطع واجب آید یا نہ درین مسئلہ کسی را داد قطع واجب نباید و اما آنجا کہ بیرون انداخت
در کوچہ پس برداشت قطع واجب آید مسئلہ اگر جماعتی در حرز خانہ یا در سرای زدند پس متاع جمع کردند و بر
یکے نہادند پس آن حامل بیرون آمد پس طائفہ دیگر بر آمدند یا این طائفہ پیشین بیرون آمدند پس حامل قطع
بر کہ واجب آید استحسان آنست کہ بر حامل واجب نہ آید اما مخصوص بر حامل باشد و فتوی بر استحسانست
یعنی بر ہمہ واجب آید مسئلہ اگر دست در صندوق صرافی کرد و مالی برگرفت و بیرون آورد و یا دست
در جیب و آستین کسی کرد و مالی بیرون آورد قطع واجب آید زیرا کہ از حرز حافظ دزدی

کرده باشد مسئله دزد را که اول دست برند دست راست را از بند دست ببرند و داغ کنند مسئله
اگر بار دیگر دزدی کند چه برند پای چپش برند اگر بار دیگر دزدی کند قطع نه کنند اما محبوس کنند تا توبه کند مسئله اگر
دست راست سارق شل باشد و یا دست چپ نباشد و یا پای راست نباشد قطع واجب آید یا نه نباید مسئله
حد سرقه کسی اقامت کند چون مسروق منه که صاحب متاع است حاضر باشد و به قطع دعوی کند اما اگر این
مسروق منه مر سارق را ببخشد و یا صلح کند بمالی و یا قیمت آن دزدیده کم از ده درم باشد قطع واجب آید
یا نه قطع واجب نیاید مسئله اگر مردی کالای بدزدید و دستش را قطع کردند و کالا حاضر بود باز ستدند
پس بعد از آن قطع باز همان کالا را بدزد و قطع بار دیگر واجب آید یا نه ببینیم که این کالا هم بدان حال
خود هست یا از آن حال بگشته است اگر همبران حال خود است مثلاً ریسمان بوده است بار دیگر دزدیده
است همان ریسمانست دستش نبرند و اگر از حال بگشته است مثلاً آنرا کرباس بافته اند جامه شده است اگر بدزد
دستش را ببرند بار دیگر زیرا که آن ساعت قطع برای ریسمان بوده است و این ساعت از برای کرباس مسئله
اگر دزد دیرا دست برند متاعی که دزدیده باشد باز ستانند بار دیگر آن کالا را هلاک نکرده باشد و قائم باشد از دستانند
اما اگر هلاک شده باشد و یا او هلاک کرده باشد به مذهب علمای ما ضمان واجب نیاید و نزدیک شافعی ضمان واجب
آید حاصل این مذهب آنکه قطع و ضمان جمع نه شوند و به مذهب شافعی قطع و ضمان جمع شوند مسئله اگر دزدے
دعوے کند که ملک خود دزدیده است قطع بدسا قط شود یا نه ساقط شود اگر چه بینه نتواند کرد مسئله اگر جماعتی
راهزنان و یکیکس که او تنها قادر بوده باشد بر راه زدن پس ایشانرا بگیرند بر ایشان چه واجب آید این مسئله
بر دو وجه است اگر پیش از آن که راه زنند ایشان را بگیرند سلطان ایشان را حبس فرماید تا توبه کنند و
اگر مال مسلمانان و مال ذمی ستدند و هر کس را حصه ده درم شرعی رسد و یا هر یکی را متاعی رسید که قیمت
آن ده درم هست بعد از آن گرفته شدند بر ایشان قطع واجب آید دست راست و پای ایشان ببرند اما اگر
مسلمانی را بکشتند و مال نستدند از بهر قصاص همه را بکشند اما اگر اولیاء مقتولان عفو کنند قصاص ساقط شود یا نه
ساقط نشود ایشانرا بکشند و بعفو ایشان التفات نکنند مسئله اگر هم در راه زدند و هم مردمان را بکشتند
و هم بستدند اینجا چه حکم باشد درین حال سلطان بخیار باشد خواهد اول دست ایشان ببرد و بعد از آن ایشان
را بکشد و یا بر آویزد اگر خواهد به کشد و بر نیاویزد و دست و پای نیز نبرد و خواهد زنده بر آویزد و شکمهای
ایشان را بنیزه بلند کنند تا بمیرند و پس از سه روز نگذارند آویخته مسئله اگر یکی در میان سارقان کودک

باشد یا دیوانه یا ذو رحم محرم باشد مقطوع علیه را حد بر افتد یا نه حد همه ساقط شود و قتل در حکم اولیا باشد خواهند
بکشند و خواهند عفو کنند اگر یک کسی از میان ایشان کار کرده باشد حد بر که واجب آید بر جمله واجب آید مسئله
کتاب الاشربه شربهای حرام چند است سه یکی شیرهٔ انگور چون بجوشد و سخت شود و تیزی اندازد دوم شیره
که کم از دو بهر جوشیده باشد و سوم آغشتهٔ خرما و مویز چون سخت شود مسئله آب مویز و خرما پختن حلال شود یا نه حلال
شود اگر چه اندک پخته باشد مسئله خوردن او روا باشد یا نه اگر غالب گمان او آن باشد که مست
نخواهد کرد و بلهو و طرب نخورد روا باشد اما اگر غالب گمان او آن باشد که مست خواهد کرد و یا بلهو و طرب خورد
روا نباشد مسئله و اگر آب خرما و انگور آمیخته باشد خوردن روا باشد یا نه چون مست کن نباشد روا
باشد و اگر مست کن باشد روا نباشد مسئله نبید انگبین و شیرهٔ حنطه و شیر انجیر و شیرهٔ ارزن و جو خوردن
اینها روا باشد یا نه اگر به چیزی نیا میخته باشد که مست کن گردد حلال باشد اگر چه پخته باشد مسئله شیرهٔ انگور
پختن حلال باشد یا نه اگر دو بهر او بجوشد تمام و یک بهر باقی ماند حلال گردد مسئله در کدو و کاسینه و فیروزه
اگر طعام دیگر و یا شربتی حلال بخورد روا باشد یا نه دو شسته باشند روا باشد و اگر پیش از آن در و خمره
کرده باشند نیز روا باشد مسئله خمر را سرکه کردن روا باشد یا نه در مذهب علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی
روا نباشد اما اگر این خمر خود سرکه گردد باتفاق خوردن روا باشد **کتاب الصید و الذبائح**
شکار کردن سگ و یا یوزه یا بازه روا باشد یا نه اگر آنها معلم باشند خوردن شکار ایشان روا باشد و
اگر معلم نباشند روا نباشد و همچنین هر دده که معلم است شکار کردن او و شکار خوردن او روا باشد
مسئله حکم سگ معلم چه باشد بدانکه سه بار صید بگیرد نگاه دارد و چهار بار بگیرد خوردن او روا باشد و تعلیم
باز آن باشد که چون بخوانی باز آید مسئله اگر مردی سگ معلم را یا یوزه یا باز و یا چرغ را بر شکاری فرستد و
نام خدا تعالی بگوید یعنی تکبیر گوید نزدیک فرستادن او پس این سگ او را بگیرد جراحت کند و این صید بمیرد
خوردن او حلال باشد یا نه حلال باشد مسئله اگر سگ معلم فراموش کند و آن شکار را تباه کند خوردن
آن روا باشد یا نه اگر سگ خورد روا نباشد خوردن آن و اگر باز یا چرغ خورد روا باشد زیرا که تعلیم او
باز نیست بخوردن تباه نشود مسئله اگر این فرستندهٔ سگ شکار را زنده در یابد ذبح کردن واجب آید یا نه
واجب آید که ذبح کند و اگر ذبح نکرد تا آنگاه که بمیرد خوردن او حلال نباشد اما اگر سگی شکار را بگرفت و خسته
کرد و جراحت نکرد خوردن او روا نباشد مسئله اما اگر سگی غیر معلم و یا سگ مجوسی و یا سگی که متروک تسمیه بر سگ معلم

شریک شود در کشتن شکار خوردن آن شکار روا باشد یا نه روا نباشد مسئله اما اگر مردی تسمیه ناگفت و تیری
بینداخت بر صید و آن را بزد خوردن آن صید روا باشد یا نه روا باشد اگرچه آن شکار را مرده دریابد از زخم تیر
مسئله و اگر تیر بشکارے انداخت و برسید پس تحلی کرد چنانکه شکار از پیش چشم او ناپیدا شد اگر پی او طلب
کرد مرده یافت خوردن او روا باشد و اگر بر پے او نطلبید و درنگ کرد پس یافت خوردن او روا نباشد
مسئله و اگر تیرے بر شکاری انداخت و بزد پس آن شکارے در آب افتاد و یا از کوهی فرو افتاد و
یا از بام خانه بیفتاد و بمرد خوردن او حلال باشد یا نه حلال نباشد اگر تا زنده بر زمین افتد خوردن او روا
باشد مسئله اگر تیرے بے پیکان در پهنای شکاری افتاد و جراحت نکند و آن شکاری بمیرد خوردن او روا
باشد یا نه روا نباشد اما اگر جراحت کند خوردن او روا باشد مسئله اگر بسنگے بکشد خوردن او روا باشد یا نه روا
نباشد مسئله اگر مردی تیری بشکاری انداخت و یا زخمی بزد عضوی از اعضای آن شکاری جدا شد پس آن
شکاری را ذبح کرد خوردن او روا باشد یا نه خوردن شکاری روا باشد اما خوردن عضوی که جدا شده است
روا نباشد مسئله اما اگر زخمی بزد و پاره پاره گرد و خوردن او روا باشد یا نه اگر بیشتر جانب دمے باشد
روا باشد خوردن آن مسئله شکار کردن مغ و یا مرتد و یا بت پرست و مسلمان محرم روا باشد یا نه روا نباشد
مسئله اگر مردی بشکاری تیری بزد و از حرکت و دویدن شکاری را باز نداشت پس دیگر تیری بزد و بکشت
شکاری مر کرا باشد مر اولی را باشد یا مر دویمی را مر دومین را خوردن او حلال باشد زیرا که زخم اول پاک نشده بود
مسئله اما اگر اولین چنان بزد که از دویدن و از حرکت باز داشت پس دوم بزد و بکشت خوردن او روا باشد
یا نه خوردن او روا نباشد و دوم تاوان دار گردد به قیمت شکار مر اولین را باشد زیرا که اول چون اهلی شده بود
و اهلی چون گاو و گوسپند باشد تا ذبح نکند حلال نگردد و بروی ذبح واجب بود و چون بجراحت کشت مردار
گشت و چون مردار گشت خوردن او حرامست از برای این علت ضمان بروے که مردار کرده است
یعنی بر دومین ضمان واجب آید مسئله شکار کردن چیزے که خوردن او حلال نیست روا باشد یا نه به مذهب
علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد مسئله ذبح کرده اهل کتابی خوردن او روا باشد یا نه روا باشد
زیرا که او اهلیه تسمیه گفتن دارد مسئله متروک تسمیه را خوردن روا باشد یا نه به مذهب علمای ما اگر تسمیه را عمداً
گذاشته است حلال نباشد و اگر تسمیه را نسیان گذاشته است حلال باشد مسئله رگها که در ذبح بریدن واجبست
چند است چهار است حلقوم و مره که گذرگاه طعام و شراب است و دو رگ جان اگر تمام برد و یا اکثر برد خوردن روا

باشد نزدیک امام ابوحنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد تا حلقوم و مره که گذرگاه طعام و شراب است
یکے از دو رگ جان نبرد مسئله ذبح کردن به پوست نی یا بسنگ و تیر روا باشد یا نه هرچه ببریدن او خون
روان گردد خوردن او روا باشد مگر بدندان برده یا بناخن که از انگشت جدا نکرده باشد مسئله مستحب
مر ذابح را چیست آنکه بدان چیز که ذبح خواهد کرد چنان که کارد را و غیر آن را تیز کند مسئله اگر رگهای گردن
را برد و یا تمامی سر را از تن جدا کند خوردن او حلال باشد یا نه اگرچه جانی زنده ماند که آنچهار رگ و یا اکثر که یاد
کردیم بریده شود خوردن او حلال باشد اما با کراهت و اگر پیش از قطع عروق بمیرد خوردن او حلال
نباشد مسئله اگر شکاری اهلی کشته باشد ذکات او بچه باشد بذبح کردن مسئله ذکوة وحوش
چگونه باشد پے کردن و جراحت کردن مسئله اگر اشتر باشد نحر سینه شگافتن و اگر ذبح کند روا باشد
با کراهیت مسئله اگر گاو و گوسفند باشد بذبح کردن و اگر نحر کند روا باشد با کراهیت مسئله
اگر مردے اشتری را ذبح کرد و یا گاوی و یا گوسفندی را ذبح کرد و از شکم او بچه مرده یافت خوردن او روا باشد
یا نه حلال نباشد اگرچه موی بر آورده باشد مسئله از جمله وحوش کدام خوردن را روا باشد وحشیان و دوگان
هرچه اشک دار باشد نشاید خورد و هرچه جز آن باشد روا باشد خوردن آن و از پرندگان نیز هرچه چنگال دار
باشد نشاید خورد و باقی آن را خوردن روا باشد مسئله زاغ زرع را خوردن روا باشد یا نه روا باشد اما کلاغ
بشیه و آنچه مردار خورد نشاید خورد مسئله حشرات خوردن چون گفتار و سوسمار روا باشد یا نه کراهیت باشد
نشاید خورد مسئله گوشت خر اهلی را و گوشت اشتر اهلی را خوردن روا باشد یا نه روا نباشد اما گورخر را خوردن
روا باشد مسئله گوشت اسپ را خوردن روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه روا نباشد و نزدیک ابو یوسف
و محمد روا باشد مسئله گوشت خرگوش خوردن روا باشد یا نه روا باشد مسئله حیوانیکه گوشت خوردن او روا
نباشد پوست او بدباغت پاک شود یا نه جمله پوستهای حیوانی که خوردن گوشت ایشان روا نیست بدباغت
دادن پوستهای همه پاک شود مگر دو پوست و آن پوست خوکست و پوست آدمی و این مسئله در بالا گفته
شده است مسئله حیوان آبی خوردن روا باشد یا نه به مذهب علمای ما روا نباشد مگر ماهی را و نزدیک شافعی
هرچه ساکن در آبست خوردن ایشان روا باشد مسئله ماهی که مرده باشد و بر سر آب آمده خوردن او
روا باشد یا نه مکروه باشد مسئله مارماهی را خوردن روا باشد یا نه روا باشد مسئله خوردن تلخ روا باشد
و نزد امام مالک و شافعی مکروه نیست ۱۲
یا نه روا باشد و او را ذکات نیست مثل ماهی هر حکمیکه ماهی را باشد او را نیز همان باشد کتاب الاضحیه

اضحیه چیست و جبت [مسئله] اضحیه بر که واجب آید بر آزاد و بر مسلمان مقیم چون توانگر باشد و این در روز اضحی
مسئله بر مرد اضحیه او لاد صغار واجب آید یا نه واجب آید باید که از آن خود و از آن اولاد صغار خود بدهد
اما از آن اولاد کبار و از آن زن واجب نباید اگرچه در عیال و نفقه او باشند **مسئله** اضحیه و اشتر و گاو
و گوسفند از چند کس محسوب باشد گوسفند از یک کس و اشتر از هفت کس بر درویشان و مسافران اضحیه
واجب آید یا نه واجب نباید **مسئله** وقت اضحیه که در آید چند روز باشد چون صبح صادق بدمد روز عید وقت
اضحیه در آید اما اهل شهر را روا نباشد ذبح کردن تا امام از نماز عید فارغ نشود چون امام از نماز عید فارغ
گشت ذبح کردن روا باشد اما اهل سواد ذبح کنند پس از سپیده دم و آن جائز است چنانکه حدیث برین جمله است
یوم النحر و دو بعده روز نحر سه روز هست که از ان نحر است و دو بعد از نحر **مسئله** در اضحیه بز غاله و یا کور و یا لاغر
ونزد شافعی بعد یوم نحر سه روز است پس جمله چهار روز شد
و یا لنگ دادن روا باشد یا نه روا نباشد مگر لنگی که به موضع قربانی کردن بتواند رسید روا باشد **مسئله** اگر
خصی دهد و یا بی سرون و یا دیوانه روا باشد یا نه روا باشد **مسئله** بریده دم و یا بی گوش روا باشد یا نه اگر
بیشتری مانده باشد روا باشد و اگر بیشتر رفته باشد روا نباشد **مسئله** در اضحیه اشتر و گاو و گوسفند چند ساله روا
باشد گوسفند یکساله که پای در دوم نهاده باشد و گاو دو ساله که پای در سوم نهاده باشد و اشتر چهار ساله که پای
در پنجم نهاده باشد روا باشد و میش شش ماهه روا باشد **مسئله** از گوشت اضحیه توانگر و درویش را دادن روا باشد
یا نه روا باشد و همچنین ذخیره کردن نیز روا باشد و اما مستحب آنست که کم از ثلثی صدقه نکند و پوست او را صدقه کند
و یا آلتی سازد در خانه چون دلو و سفره و آنچه بدان ماند فاضلتر آنست که خود قربان کند **مسئله** اگر اضحیه را کتابی
ذبح کند چون جهود و ترسا روا باشد یا نه روا باشد اما با کراهت **مسئله** اگر دو تن اضحیه غلط کردند هر یکی از ایشان
اضحیه دیگر قربان کردند روا باشد یا نه اگر اجازت کند مر یکدیگر را محسوب باشد و ضامن نگردد **کتاب الایمان**
سوگند بر چند وجه است بر سه وجه است غموس و منعقد و لغو اما غموس سوگندی باشد بر کاری گذشته سوگند خورد
و عمدا داند که دروغ سوگندی خورد و این سوگندیست که ماخوذ و بزه مند باشد و کفارت در وی نیست
جز استغفار بمذهب علمای ما و نزدیک شافعی کفارت واجب آید و اما منعقد سوگندی باشد که بر کاری مستقبل
چنانکه سوگند خورد که روزه دارد و نماز کند و صدقه دهد و یا بقصد که این روزه ندارد و یا مسلمانی را
بزند و آنچه بدین ماند و این مستقبل بر سه وجه است مرساعت و موقت است و فرداست مرسل چنانکه گوید که والله آبی
که درین کوزه است بخورد و حکم او آنست که مادام که حالف و محلوف قایم باشند سوگند واقع نشود چنانکه حالف

زنده باشد و در کوزه آب باقی باشد چون فوت شد سوگند واقع شود و موقت آنست که سوگند خورد چنانکه گوید
والله آبی که درین کوزه است امروز بخورم حکم این آنست که حالف و محلوف قائم باشند و وقت نگذشته باشد
سوگند واقع نشود **مسئله** اگر حالف و محلوف قائم اند اما وقت گذشت باجماع سوگند واقع شود **مسئله**
و اگر وقت برحال ست اما حالف و محلوف فوت شده است باجماع سوگند واقع نه شود **مسئله**
اگر محلوف علیه درلبست فوت شد حالف و وقت برحالست نزدیک امام ابوحنیفه و نزد محمد یمین باطل شود و
بفوت شدن سوگند واقع نشود و نزدیک ابویوسف باقی باشد بگذشتن سوگند واقع نگردد زیرا که اصل ابوحنیفه
و محمد آنست که قیام معقود علیه در یمین شرطست بفوق یمین مرتفع نگردد و نزدیک ابویوسف شرط نیست
چنانکه سوگند خورد که والله که آبی درین کوزه است بخورد و در کوزه آب نبود نزدیک ابوحنیفه و محمد سوگند
واقع نشود و نزدیک ابویوسف سوگند او واقع شود و اگر بر علم او سوگند خورد که در کوزه آب نیست
باتفاق سوگند واقع شود و یمین آنست که مردی مر زنی را گوید که اگر بیرون روی مر آب طلاقی پس آن
زن ساعتی نشست و تاخیر کرد و خود را مهیا کرده از برای بیرون آمدن سوگند نشود و یا مردی مر بنده
کسی را می خواست که بزند پس مالک بنده گفت که اگر تو این بنده را بزنی آزاد پس آن مرد ساعتی تاخیر کرد
پس بزد آزاد نه شود **مسئله** و یمین لغو آنست که سوگند خورد بر کاری گذشته و او چنان گمان برد که همچنان است
گفته و نه چنان باشد چنانکه شخصی گوید که فلان کار کرده ام و کرده باشد یا چنانکه شخصی را از دور ببیند سوگند خورد
که زید است پس معلوم شد که زید نبود و یا پرنده دید سوگند خورد که زاغ است پس معلوم شد که کبوتر سیاه است
این یمین لغوست بمذهب علمای ما و امید آنست که بدین سوگند گرفتاری نباشد و نزدیک شافعی یمین لغو آنست
که در اثنای سخنی بی قصد از زبان او برآید والله بالله و اگر سوگند خورد بقصد و نسیان و یا از اکراه یکسان باشد
بهر سه وجه سوگند منعقد شود **مسئله** اگر مردی سوگند خورد که فلان کار نکند چنانکه سوگند خورد که در سرای در نرود
پس باکراه در برده و یا بنسیان سوگند واقع شود یا نه چون بپای خود در رود سوگند واقع شود و اگر کسی بردارد
و در او در سرا برد واقع نشود **مسئله** یمین بکدام لفظ منعقد شود بتمامی از نامهای خدای چون رحمن و رحیم و یا
بصفتی از صفتهای ذات او چون عزت و جلال و کبریا و قدرت و عظمت یا بلفظی که در عرف عادت آنرا یمین دارند
شرع آن لفظ را منع نکرده **مسئله** اگر سوگند خورد بصفتی از صفات فعل چنانکه بصفت خدای یا برضای خدای یا بخشم
خدای یا برحمت خدای و یا بغضب خدای و یا بالعلم خدای یا گوید که اگر فلان کار کند زانی و یا شارب خمر و یا آکل ربا این

یمین منعقد نگردد زیرا که در عرب و در عادت عرب این را یمین ندارند مسئله اگر گوید حق الله یا وجه الله نزدیک امام ابوحنیفه هر دو لفظ سوگند نباشد و نزدیک ابویوسف هر دو لفظ سوگند باشد و نزدیک محمد حق الله یمین نباشد و اگر سلطان الله گوید باجماع یمین باشد مسئله اگر بعبادت سوگند خورد چون صوم و صلوٰة و زکوٰة و حج اگر بجز خدای خورد این یمین نباشد چون با رسول و مسجد حرام و خانه کعبه و قرآن سوگند خورد و یا بمکان و زمان یمین منعقد نگردد زیرا که در عادت عرب این را یمین نگویند مسئله اگر سوگند خورد که اگر فلان کار بکند فلان مرد جهود یا ترسا و یا کافر است و یا بیزار است از قرآن و از اسلام سوگند باشد یا نه بمذهب علمای ما سوگند باشد و نزدیک شافعی رح سوگند نباشد مسئله اگر اقسم یا اقسم بالله گوید و یا احلف و یا احلف بالله گوید و یا اشهد و یا اشهد بالله گوید و یا عهد خدای و یا میثاق خدای و یا نذر خدای و یا گوید بر من یمین خدای و یا گوید اگر فلان کار بکند او جهود یا ترسا و یا کافر است بدین لفظ یمین منعقد شود یا نه با این لفظ منعقد شود مسئله کفارت یمین سوگند خورده چیست اگر توانگر باشد و حد توانگری در کفارت یمین آنست که زیادت از کفارت او را باشد که بنده آزاد کند و یا ده تن را جامه تواند کرد و یا ده تن را طعام سیر تواند داد از این سه چیز هر کدام که خواهد بدهد اگر از این سه چیز یک چیز در ملک موجود باشد در لباس و اعسار نگرد و همان منصوص واجب آید و اگر نباشد انگاه این فرق باشد که بیان کردیم و اگر درویش باشد که از این هر سه چیز هیچ ندارد سه روز پیوسته روزه دارد مسئله اگر توانگر باشد کفارت واجب آید بروی که بنده آزاد کند که از او منفعت نتواند گرفت و در وقت آزاد کردن تمامی بنده در ملک وی باشد و نیت کفارت بجای آرد مسئله اگر خواهد جامه دهد ده مسکین را هر مسکینی را دو جامه دهد چنانکه نماز بتواند کرد چون پیراهن و ازار و ردا و نزدیک محمد آنست که جامه که بآن نماز روا باشد چنانکه ازاری بدهد نزدیک ابویوسف روا نباشد و در روایت حسن زیاد از امام ابوحنیفه آنست که ازار دهد و یا پیراهن و ردا و یا دستاری چون چندان باشد که نماز بدان روا باشد محسوب باشد این همه که مرد را جامه سازد مسئله اگر خواهد که زنی را پیراهن و ازار دهد و دامنی زیادت کند زیرا که سر او عورت است اگر سر برهنه نماز کند روا نباشد مسئله اگر خواهد که طعام ده مسکین را هر مسکینی را دو من گندم چنانکه در کفاره ظهار یاد کردیم مسئله اگر کفارت بدهد پیش از انکه سوگند بشکند روا باشد یا نه روا نباشد اگر بدهد بار دیگر واجب آید مسئله اگر مردی بمعصیتی سوگند خورد چنانکه نماز نکنم و یا گوید روزه ندارم و یا با مادر و پدر سخن نگویم و یا مسلمانی را بکشم حکم اینها چه باشد باید که سوگند بشکند و کفارت سوگند بدهد مسئله اگر کافری سوگند

خورد پس هم در حال کفران سوگند را بشکست و یا آنکه اسلام آورد پس سوگند را بشکست کفارت بروی واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله اگر مردی از ملک خود بر نفس خود چیزی حرام کند حرام نشود اما از برای حال بکفارت سوگند بر خود باید که مباح گرداند مسئله اگر مردی سوگند خورد هر حلالی که هست بروی حرام این سوگند بر کدام حلال واقع شود بر طعام و شراب مگر آنکه در حال سوگند در دل نیتی کرده باشد آنگاه آن نیت معتبر باشد مسئله اگر مردی نذری مطلق کرد بروی واجب آید که آنرا بوفا برساند اما اگر این نذر معلق کرد بوجود شرطی واجب نشود تا آن شرط در وجود آید و فای نذر بروی واجب شد و در روایت کرده اند از امام ابوحنیفه که او از این رجوع کرده است و گفته است اگر همچنین گوید که من چنین کاری بکنم بر من خدای را حج او هم سنه یعنی روزه سالی یا صدقه کنم انچه من مالک شوم از این چنین چیزی روا باشد کفارت سوگند آید و این قول محمد است رحمه الله علیه مسئله اگر مردی سوگند خورد که در خانه در نروم پس در کعبه و یا در مسجد و یا در کلیسا و یا در کنشت در میرود سوگند واقع شود یا نه واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نه گوید پس قرآن می خواند سوگند واقع شود یا نه اگر این مرد عجمی باشد و عربی زبان نباشد سوگند واقع نه شود خواندن او در نماز باشد خواه بیرون نماز باشد اما اگر عربی زبان باشد به بنیم که این قرآن خواندن او در نماز است یا بیرون از نماز اگر در نماز است سوگند واقع نشود و اگر بیرون از نماز خواند سوگند واقع شود زیرا که چون زبان او عربیست او را متکلم گویند مسئله اگر مردی سوگند خورد که برین ستور بر نه نشیند و در ان حالت بر نشسته باشد سوگند واقع شود یا نه اگر بر فور فرود آید سوگند واقع نشود اما اگر زمانی درنگ کند پس فرود آید سوگند واقع شود مسئله و همچنین اگر سوگند خورد که من جامه بپوشم و او در ان حالت با جامه است نیز همین حکم است که گفته شد ستور را اگر بر فور بکشد حانث نشود و اگر درنگ کند حانث شود و نزدیک زفر آنست که در هر صورت در هر دو مسئله حانث شود اگرچه از ستور بر فور فرود آید و یا جامه را بر فور بکشد مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و او در ان سرای بوده باشد حانث شود یا نه حانث نشود تا بیرون آید و باز در رود اما تا مادام که تاخیر می کند باکی نباشد مسئله اگر مردی سوگندی خورد که در سرای در نرود پس در سرای در میرود که خراب است سوگند واقع شود یا نه واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که درین سرای در نرود پس آن سرای خراب گشت پس بعد از ان در رفت سوگند واقع شود یا نه واقع شود مسئله اگر مردی گوید که من درین خانه در نروم و برین سوگند خورد پس آن خانه خراب گشت بعد از ان در رفت سوگند واقع شود یا نه واقع نشود زیرا چه اگر خانه خراب شود چنانکه هیچ دیواری

باقی نماند او را در عرف مردان خانه نگویند اما اگر سرای خراب شود در عرف او را سرای گویند مسئله اگر سوگند
خورد که با زن فلان سخن نگوید و فلان زن را طلاق داد و بعد از ان او سخن گفت با آن زن سوگند واقع شود
یا نه نزدیک امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف واقع نه شود و نزدیک محمد واقع شود و اصل این مسئله
بر دو جهت اضافت ملکیت و اضافت تعریف و تمیز اما اضافت ملک چنانست که بندهٔ فلان یا جامهٔ
فلان و یا سرای فلان اما اضافت تعریف چنانکه دوست فلان و یا زن فلان و بیان این اصل آنست
که اگر سوگند خورد که سخن نگوید با بندهٔ فلان و یا در نرود در سرای زید و یا بر نه نشیند بر ستور عمرو و یا سخن نگوید
با زن بکر پس بکر زن را طلاق داد و بنده را بفروخت و زید سرای ملک دیگری کرد و عمرو ستور را بفروخت
و بعد از ان این مرد به بنده سخن گفت و در سرای زید در رفت و بر ستور عمرو بر نشست و به ان زن بکر سخن
گفت نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف سوگند واقع نشود زیرا که اصل ابو حنیفه و ابو یوسف رح درین مسئله
آنست که چون سوگند او بر اشارت و اضافت ملک هر دو باشد چون یکی فوت شود واقع نشود زیرا که
سوگند معلق بدو شرط بوده است و هر دو شرط فوت نشده است و نزدیک محمد سوگند واقع شود زیرا که اصل
او درین مسئله آنست که اشارت قوی تر است از اضافت بملک پس چون اشارت قوی تر است آن معتبر باشد
و اینجا این اشارت او قائم است پس سوگند واقع شود مسئله اگر مردے سوگند خورد که با خداوند طیلسان
سخن نگوید پس آن خصم این طیلسان را بفروخت پس سوگند خورنده سخن می گوید سوگند واقع شود یا نه واقع
شود مسئله اگر مردی سوگند خورد که بدین مرد جوان سخن نگوید پس آن جوان پیر شد پس سخن میگوید و یا سوگند
خورد که بگوشت این بره نخورد پس بره میش گشت پس بخورد سوگند واقع شود یا نه واقع شود مسئله
اگر مردی سوگند خورد که ازین درخت چیزے نخورد سوگند او بر چه واقع شود بر میوه نه بر پوست و برگ اگر میوه
آنرا بخورد حانث شود و اگر برگش یا پوستش خورد حانث نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که ازین شیر نخورم پس
ازان شیر جزات یا پنیری خورد سوگند واقع شود یا نه واقع نشود زیرا که اسم بدل شود مسئله اگر مردی سوگند خورد
که ازین بسر خرما نخورم پس رطب گشت می خورد سوگند او واقع شود یا نه واقع شود مسئله اگر سوگند خورد که
رطب نخورد پس نیم پخته بخورد سوگند واقع شود یا نه نزدیک امام اعظم ابو حنیفه و محمد واقع شود و نزدیک
ابو یوسف واقع نشود مگر آنکه رطب غالب باشد مسئله اگر سوگند خورد که گوشت نخورد پس ماهی بخورد سوگند واقع
شود یا نه واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که از دجله آب نخورم پس آب در جام او در آوندی بخورد سوگند واقع

شود یا نه واقع نشود مگر آنکه دهن برند همچو ان ستوران چون بدهنی بخورد باتفاق واقع شود و این قول ابو حنیفه رح
است اما اگر سوگند خورد که من آب دجله را نخورم پس آن آب با دندی یا کوزه بخورد اینجا سوگند او واقع شود مسئله
اگر مردی سوگند خورد که ازین گندم نخورم پس نان پزد و بخورد سوگند واقع شود یا نه نزدیک امام ابو حنیفه رح سوگند
واقع نشود و نزدیک ابو یوسف رح و محمد رح واقع شود اما اگر حنطه را درست در آب بجوشاند و بخورد باتفاق سوگند او واقع شود
مسئله اگر سوگند خورد که ازین آرد نخورد پس ازان آرد نان بپخت و بخورد سوگند واقع می شود یا نه واقع شود
اگر بعینه آرد بخورد سوگند واقع نشود مگر که این سوگند خورنده طحان باشد آنگاه چون عین آرد بخورد سوگند واقع شود
مسئله اگر مردی سوگند خورد که با زید سخن نگوید پس زید بخفت و او سخن گفت چنانکه زید او را بشنیدی اگر در خواب
نبودی سوگند واقع شود یا نه واقع شود و اگر چنان آهسته گفته است که اگر زید بیدار بودی نشنیدی واقع نشود
مسئله اگر مردی سوگند خورد که در سرای فلان نروم و یا با فلان کلام نکنم مگر بدستوری او پس فلان دستوری
داد اما او را ازان دستوری خبر نیست و او در سرای در رفت سوگند واقع شود یا نه واقع شود نزدیک ابو حنیفه
و محمد و نزدیک ابو یوسف واقع نشود مسئله اگر والی سوگند دهد مردے را که هر دزدی که در شهر در آید مرا خبر کن
این سوگند باز باقی ماند تا زمانیکه این والی را آن ولایت باشد مسئله اگر مردے سوگند خورد که بر ستور فلان
ننشیند پس بر ستور بندهٔ فلان می نشیند سوگند واقع شود یا نه واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که
درین سرای در نروم پس بر بام سرای بایستاد و یا در دهلیز سرای در آمد سوگند واقع شود یا نه واقع شود
مسئله اگر در طاق آن خانه بایستد حکم آن سوگند چه باشد به بینیم که اگر چنان ایستاده است که اگر در طاق آن در
را بیش کنند او درون ماند اینجا واقع شود مسئله اگر مردی سوگند خورد که سر بریان کرده نخورد این سوگند بر کدام سر
بریان افتد نزدیک امام ابو حنیفه بر سر گوسفندان و غیر آن هر سرے که در تنور بریان کنند و نزدیک ابو یوسف
و محمد بر سر گوسفند نخست مسئله اگر مردی سوگند خورد که بریان نخورد این سوگند او بر کدام بریان افتد سوگند او
بر بریان گوشت افتد نه بر بادنجان بریان یا گزر بریان کرده مسئله اگر مردی سوگند خورد که طبیخ نه خورم سوگند
او بر چه افتد هر چه از گوشت پخته شود سوگند او بران افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخورم همین
بر کدام طعام منعقد شود بر هر چه آن را در عرف و عادت مردمان شهر نان خوانند چنانکه اگر این مرد قطایف
عراقی خورد یا نان برنج عراقی خورد حانث نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که بیع و شری نکند و یا اجازت ندهد پس
کسی را وکیل کرد بخریدن و یا فروختن و یا باجارت دادن سوگند واقع شود یا نه نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد

که زن بزنی نکند و یا زن را طلاق ندهد و یا بنده را آزاد نکند پس کسی را وکیل کرد بکردن این چیزها سوگند
واقع شود یا نه واقع شود زیرا که حقوق این عقد بموکل راجع است نه بوکیل مسئله اگر سوگند خورد مردی که بر زمین
نه نشیند پس بر بوریا یا بر بساطی نشیند سوگند واقع شود یا نه واقع نه شود مسئله اگر مردی سوگند خورد که بر تخت
نه نشیند پس بر تخت بساطی یا بوریائی می اندازد و بر وی نشیند حانث شود یا نه حانث شود اما اگر برین تخت
تختی نهاده دیگر و بر سر این تخت دیگر بساطی یا بوریائی است اگر چنین می نشیند حانث نشود مسئله اگر
مردی سوگند خورد که بر فراش نخسپد پس بر فراش بستری افگند می خسپد سوگند واقع شود یا نه واقع نه شود اما
اگر بستر با پلیست چنانکه چادر بستر پوش سوگند واقع شود مسئله اگر مردی سوگندی خورد و با آن سوگند پیوسته
انشاء الله می گوید این سوگند باشد یا نه نباشد مسئله اگر مردی سوگند خورد که بیایم اگر توانم حکم این چه باشد
این موقوف باشد بر توانائی صحت نه بر توانائی مال بسیار مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید چنین
زمان بر چند گاه واقع شود اگر منکرے گوید چنانکه لا اکلم حینا او لا اکلم زمانا با آنکه معرفه گوید بالف ولام
چنانکه لا اکلم الحین والزمان این بر شش ماه افتد و حکم لفظ دهر همین است نزدیک ابو یوسف و محمد مسئله
اگر سوگند خورد که سخن نگوید روزها بر چند روز افتد بینیم که منکر گفته یا معرفه اگر منکر گفته است چنانکه لا اکلم ایاما
بر سه روز افتد و اگر معرفه گفته است چنانکه لا اکلم الایام بر ده روز افتد این نزدیک ابو حنیفه است و
نزدیک ابو یوسف و محمد بر یک هفته مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید ماهها بر چند گاه افتد اگر معرفه گوید
چنین که الشهور نزدیک ابو حنیفه بر ده ماه افتد و نزدیک ابو یوسف و محمد بر دوازده افتد و اگر گوید منکر چنین
ترک گیرد تا ابد مسئله اگر مردی سوگند خورد که تا دوری سخن نگوید و یا دائم نگذارد بر چند روز واقع گردد بر یک
ماه اگر پس از یک ماه سخن گوید سوگند او واقع نگردد و اگر پیش از یک ماه سخن گوید واقع گردد مسئله اگر سوگند خورد
که سالها سخن نگوید بر چند گاه افتد اگر بمعرفه یاد کند چنانکه السنین نزدیک امام ابو حنیفه بر ده سال افتد و
نزدیک ابو یوسف و محمد بر جمیع عمر بیفتد و اگر نکره گوید چنانکه سنینا بر سه سال واقع شود مسئله و اگر سوگند
خورد که فلان کار نکند هر آئینه چون یکبار کرد سوگند او بر افتد چیزے واقع نگردد مسئله اگر مردی سوگند خورد
که زن او بیرون نیاید از خانه مگر بفرمان پس یکبار دستورے داد و بیرون آمد بار دیگر بفرمان محتاج شود یا نه باشد
هر بارے که بیرون آید دستوری بایدش خواست اما حیلتش آنست که گوید هر بیرون آمدن ترا دستوری دادم
مسئله اگر سوگند خورد که بیرون نیائی مگر آنکه من ترا دستورے دهم چون یکبار آن زن را دستورے داد بار دیگر

این زن را حاجت باشد بدستورے یا نه نباشد هم بدان دستوری اول چند آنکه خواهد برود و بیاید مسئله
اگر مردی سوگند خورد که چاشت نخورد حد چاشت تا کے باشد از صبح صادق تا نماز پیشین مسئله اگر مردی
سوگند خورد که شام نخورد حد شام تا کے باشد از نماز پیشین تا نیم شب مسئله اگر مردے سوگند خورد که
سحر نخورد حد سحر تا کی باشد از نیم شب تا صبح صادق مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه ساکن نباشم
پس خود بیرون آمد و اهل را و متاع را انجا نه بگذاشت سوگند واقع شود یا نه واقع شود مسئله اگر
مردی سوگندی خورد که هر آئینه بر آسمان بر رود و این سنگ را زر گرداند حکم این یمین چه باشد این یمین
در حال واقع گردد و کفارت واجب آید مسئله اگر مردی سوگند خورد که فلان را امروز دام او بگذارم پس بگذارد
اما این فلان بعضی ازین سیم زیوف یافت و یا بعضے نبهرجه یافت و یا بعضے مستحقه یافت سوگند واقع شود یا
نه واقع نشود اما اگر زیوف یافت و سیم ستوقه یافت سوگند واقع شود زیرا چه در سیم اول نقره باید اما غلبه
مس را بود اما در سیم ستوقه نقره نباشد حرف باشد مسئله اگر مردی سوگندی خورد که دینی مرا بر فلانست
جمله قبض نکنم و متفرق قبض نکنم مثلاً هزار درم یافتنی داشت پانصد درم قبض کرد حانث نشود تا آنگاه که همه
متفرقه قبض نکند و همچنین اگر بعضے قبض کند و باقی ببخشد و یا ابراء کند سوگند واقع نشود اما اگر قبض این دین را
بدو وزن چنانکه مشغول نشد میان این دو وزن مگر بوزن کردن نیز حانث نشود و این قبض متفرق نباشد
مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر آئینه بیایم بسیر پس نیامد تا آنروز که بمرد از کے یا در حانث شود اندر آخرین
جزوی از اجزاء حیوة کتاب الدعوے مدعی کرا گویند و مدعی علیه کرا مدعی دعوی کننده را گویند
مشروع بروی آنست که او را جبر نکنند بر خصومت کردن که دست از خصومت باز دارد و مدعی علیه کسی را
گویند که بر وی دعوی باشد و مشروع بروی آنست که او را جبر کنند بر خصومت کردن مسئله دعوی
کی درست آید دعوے وقتی درست آید که جنس و قدر کالا را تعین کند و دعوی کند اگر کالا بدست مدعی علیه
قائم باشد و تکلیفش کنند تا حاضر کنند تا در حال دعوی کردن مدعی اشارت بکالا کند اما اگر قائم نباشد
قیمت کالا را یاد کنند مسئله اگر دعوے زر خانه یا در زمینی می کند آنرا چگونه وصف کند حدها اش بیان باید کرد
و باید گفت که این بدست مدعی علیه بغیر حق است و من آنرا می طلبم مسئله اما اگر حق دیگری را دعوی کند باید که
در حال دعوے بگوید که حقی از آن فلان در دست وی است و من از این جهت او را می طلبم چون دعوے برین
گونه درست گشت قاضی مر مدعی علیه را از حال دعوے وی پرسد اگر مدعی علیه اعتراف کند قاضی بر

اعتراف وی حکم کند و اگر مدعی علیه منکر شود آنگاه از مدعی بینه طلبد اگر مدعی بینه را حاضر آورد بر حکم بینه قضا کند و اگر مدعی را بینه نباشد از مدعی علیه سوگند طلبد قاضی مدعی علیه را سوگند دهد اگر سوگند نخورد و نکول آرد قاضی بر حکم نکول قضا کند و مدعی علیه را لازم کند مسئله اگر مدعی گوید که بینه حاضر دارم و یمین می طلبم سوگند بر مدعی علیه واجب آید یا نه واجب نیاید و بر مدعی سوگند را باز نگردانند نزدیک ابوحنیفه اما چون از احضار بینه عاجز آید طلب یمین باطل نگردد اما چون مدعی علیه نکول آورد یعنی از سوگند خوردن خاموش گشت قاضی سه کرت یمین را بر وی عرضه کند اگر درین سه بار عرضه کردن سوگند نخورد و خاموش می بود آنگاه بر وی قضا کند بنکول وانچه مدعی بر وی دعوی کرده باشد لازم گردد و بینه صاحب ید در ملک مطلق قبول کنند یا نه قبول نکنند چنانچه مردی دعوی می کند در خانه و این خانه در قبض مردی باشد پس هر دو تن بینه اقامت کنند بینه خارجی اولی بود و از آن صاحب ید قبول نکنند مسئله در چند مسئله است که بر منکر سوگند نباید و چند مسئله است که بر منکر سوگند واجب آید بدانکه در حدود باتفاق واجب نیاید و در هفت مسئله خلافست یکی در دعوے نکاح بر منکر دوم در دعوے مراجعت از طلاق رجعی سوم در دعوی ایلاء چهارم در دعوے بندگی پنجم در دعوے ولاء ششم در دعوے استیلاد یعنی ام ولد هفتم در دعوے نسب درین هر هفت موضع بر منکر سوگند نیاید نزدیک امام ابوحنیفه و نزدیک ابویوسف و محمد واجب آید مسئله اگر دو تن دعوے کنند در کالائے و آن کالا بدست ثالثے باشد و هر دو تن اقامت بینه کنند کدام کس معتبر باشد و کالا میان ایشان بمناصفه قسمت کنند مسئله اگر دو تن در نکاح زنی دعوی کنند و هر دو تن بینه را اقامت کنند زن که باشد بینه هر دو کس مسموع نباشد به تصدیق زن رجوع کنند هر کرا ازین دو تن زن تصدیق کند زن زن او باشد مسئله اگر دو تن بر بنده دعوی کنند بخرید یکی گوید که خریده منست و دیگری گوید خریده منست بنده مرکرا باشد میان هر دو تن مناصفه باشد هر یکے از ایشان را اختیار باشد خواهد نیمه ثمن مر شریک را بدهد و بنده تمام قبض کند و خواهد از شریک نیمه بها بستاند و بنده بدو باز گذارد مسئله اگر قاضی میان هر دو تن بنده قضا کرد پس یکے گوید که من بنده را قبول نکنم شریک دیگر را روا باشد که کل بنده قبض کند یا نه روا نباشد مسئله اگر دو کس تاریخ را بیان می کنند بنده بکدام کس اولی تر باشد بکسی که او اقدم ماتکلم باشد اما اگر تاریخ یاد نمی کنند و لیکن یکے از ایشان صاحب قبض باشد او اولی تر باشد مسئله اگر یکے از ایشان خریدی دعوے کند و دیگرے هبه و قبض هر دو بینه اقامت کنند و اگر هر دو را تاریخ نباشد صاحب شری اولی تر باشد مسئله اگر یکے از شری دعوی کند و زنی دعوی کند که شوهر

وی این بنده را بعوض مهر او را داده است نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف بنده میان هر دو تن مناصفه باشد و نزدیک محمد بنده تمامی مر مرد را باشد که دعوی خریدگی کند و این را قاضی شوهر وی را به قیمت بنده قضا کند مسئله اگر یکے رهن و قبض دعوے کند و دیگر هبه و قبض بنده کرا باشد صاحب راهن اولے تر باشد و اگر هر دو خارج بینه قائم کنند بر ملک و تاریخ از میان ایشان بنده کسی را باشد که اقدم تاریخ باشد و این آن باشد که یکے سالے دعوی کند و دیگرے دو سال دعوی کند این کس که دو سال دعوی می کند او را اقدم تاریخ گویند بنده بدو اولی تر باشد مسئله اگر دو تن دعوی میکنند در بنده و این بنده بدست ثالثیست و هر دو بینه را قائم کردند هر یکی بر تاریخ دیگر بنده بکه اولی تر باشد بکسیکه تاریخ او بیشتر باشد مسئله اگر دو تن در بنده دعوی کنند یکے صاحب قبض باشد و دیگرے خارجی باشد و هر دو تاریخ یاد کنند فاما صاحب ید اقدم تاریخ است بدو داد اولی تر باشد مسئله اگر دو تن در ستوری دعوے کنند و هر دو بینه اقامت می کنند که خانه زاد منست و یکے صاحب ید باشد او اولی تر باشد و در جامه که خانه بافت دعوی کنند نیز همین حکم باشد و هر سببی که در ملک مکرر نشود پس همچنانست مسئله اگر دو تن در بنده دعوی کنند و یکی از ایشان صاحب ید باشد و او دعوی میکند بر خارجی که من ازین خریده ام و خارجی ملک مطلق دعوے میکند دعوی که اولی تر باشد دعوی صاحب ید مسئله اگر هر یکی از ایشان صاحب ید و خارجی کند دعوی بشرے از دیگرے و هر دو را تاریخ نباشد حکم آنچه باشد نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف بینه هر دو باطل باشد اما بنده میان ایشان مناصفه باشد و نزدیک محمد بینه هر دو تن باطل باشد اما بنده بخارج اولی تر باشد مسئله اگر دو مدعی در کالای یکی از ایشان دو گواه آرد و دیگرے چهار گواه هر دو یکسان باشند یا نه هر دو متساوی باشند مسئله اگر مردی بر مردی دعوی کند بقصاص پس مدعا علیه منکر شود و از سوگند نکول آرد بر وی واجب آید یا نه اگر این قصاص را دعوی دون نفس باشد چنانکه مثلا در دست و یا پای قصاص واجب آید و اگر دعوے در نفس باشد حبس کنند تا اقرار کند و یا سوگند خورد نزدیک امام ابوحنیفه و نزدیک صاحبین در هر دو جا دیت واجب آید مسئله اگر مدعی خصم را در مجلس قاضی حاضر کند و دعوی کند که بینه ندارم و آن از مدعی علیه میانجی بطلبد بر مدعی علیه واجب آید که کفیل دهد یا نه بنگریم اگر این مدعی علیه مقیم باشد و واجب شود که کفیل بدهد بنفس خویش تا سه روز و اگر غریب باشد مقدار مجلس قاضی او را ملازمت کنند تا مدعی بینه را حاضر آرد و بیش ازین ملازمت نکنند زیرا که آن از صحت باز ماند و این حرج باشد و حرج در شرع روا نیست مسئله اگر یک تن دعوی کند بملک و دیگری گوید که بدست من ودیعت است از فلان غائب یا گوید فلان غائب گرو کرده است بدست

من دیا گوید که من از وی غصب کرده ام ببینه اقامت کند بر اسم ونسب مودع ونهادن ودیعت اکنون این
خصومت از ایشان رفع گردد یا نه رفع گردد مگر در یک مسئله که از غائب خریدگی دعوی کند آنگاه خصم گردد
مسئله اگر مدعی دعوی کند که از من این کالا را بدزدیده اند ومدعی علیه گوید که با من ودیعت نهاده است
فلان غائب ودرین بینه اقامت کند خصومت ایشان بر افتد یا نه خصومت باقی ماند در نزد حنیفه واگر مدعی گوید که من
این را بخریده ام از فلان غائب وصاحب ید گوید همان فلان غائب بدست من ودیعت نهاده است خصومت
ساقط شود یا نه ساقط شود اما سوگند باید خورد بنام خدای تعالی ومؤکد کند باوصافه یعنی بگوید والله وبالله
اما سوگند بطلاق وعتاق نشاید خورد اما جهود را برین وجه سوگند دهند که بالله الذی انزل التوریة علی
موسی یعنی بگوید بخدای که فرو فرستاد توریة را بر موسی علیه السلام ونصرانی را یعنی ترسا را برینگونه سوگند
باید داد که بالله الذی انزل الانجیل علی عیسی ومجوسی را یعنی مغ را برین سوگند دهند که بدان خدای که
آتش آفریده است ووثنی را برین سوگند دهند که بدان خدای که نیست معبود غیر او ودر بتخانهای پرستیدن سوگند
ندهند چنانکه کلیسا وکنشت های ایشان مسئله سوگند مغلظ بر مسلمان واجب نیاید وسوگند غلظ آن
باشد که بمسجدی یا بخانه کعبه یا به بیت المقدس سوگند دهد این را سوگند مغلظ گویند وهمچنین بزمان نیز سوگند نباید داد
چنانکه بماه رمضان یا بجمعه یا بشب قدر مسئله اگر مردی دعوی کند بر شراء بنده وبائع بیع را منکر شود آن بائع را
چگونه سوگند دهد برین وجه سوگند باید داد که بالله که میان شما بیع قائم نیست درین بنده فروخته ونگوید که
این بنده را نفروشد مسئله اگر مردی کالائی یکی غصب کرد ومنکر شد سوگند باید داد بدین وجه که بالله این مدعی
را استحقاق نیست برین کالا که دعوی می کند ونگوید که تو این کالا را غصب نکرده مسئله اگر مدعی بنکاح باشد
مدعی علیه را چگونه سوگند دهند برینگونه که بالله که میان شما نکاح پیوسته نیست درین حال که دعوی می کنید
مسئله اگر زنی دعوی کند بر شوهری که تو مرا طلاق داده وشوهر منکر شود او را چگونه سوگند دهند برینگونه که
بالله که این از تو بائن وپای گشاده نیست برین طلاق که دعوی می کند وبدین لفظ سوگند ندهد که تو او را
طلاق نداده مسئله اگر دو تن بسرای دعوی می کنند یکی بجمیع سرای ودیگری به نصف سرای وهر دو تن بینه اقامت
کنند وآن سرای در دست ثالثی باشد سرای مر کرا باشد نزدیک ابوحنیفه سرای را چهار حصه کنند سه تیر صاحب
دعوی جمیع را باشد ویک تیر مر صاحب نصف را وقول ابویوسف ومحمد بطریق طول سرای را سه تیر کنند دو تیر مر
صاحب جمیع را ویک تیر مر صاحب نصف را مسئله اگر سرای نصفی در قبض یکی باشد ونصفی در قبض یکی

چنانکه هر دو صاحب قبض باشد حکم این سرای چگونه باشد جمیع سرای مر مدعی صاحب جمیع را باشد نیم آن
که در قبض دست بی دعوی وبینه دیگر بر حکم دعوی که مدعی صاحب نصف در بینه سرای صاحب ید دست مدعی
جمیع از آن بینه خارجی وهر جا که دو تن دعوی کنند یکی صاحب ید باشد ودیگری خارجی بینه خارجی قبول
کنند وبینه صاحب ید قبول نکنند زیرا که بینه را در ملک مطلق یاد کرده ایم مسئله اگر دو تن خصومت
در ستوری کنند وهر یکی از ایشان بینه اقامت کنند که این ستور خانه زاد من است وهر دو تاریخ یاد کنند
ستور کرا باشد آنکس را باشد که سال ستور موافق تاریخ او باشد مسئله اگر دو تن در ستوری
منازعت کنند یکی از ایشان بر نشسته باشد ویکی پیاده باشد وهیچ یکی را بینه نباشد ستور مر کرا باشد
مر کسی را که او راکب باشد مسئله واگر در بائع ومشتری خلاف افتد در ثمن مبیع چنانکه بائع گوید بصد
درم فروخته ام ومشتری گوید که بپنجاه درم خریده ام ویا در مبیع اختلاف روند چنانکه بائع گوید که صد من را
بصد درم فروخته ام ومشتری گوید که دویست من را بصد درم خریده ام قول که معتبر باشد هر که ایشان
بینه را اقامت کنند آنکس معتبر تر باشد که زیادتی را ثابت می کند مسئله اگر دو تن بینه ندارند قاضی مر
مشتری را گوید که رضا ده میان ثمنی که بائع دعوی می کند والا بیع را فسخ کنم وبائع را گوید رضا ده بر آن مبیع
که مشتری دعوی می کند والا بیع را فسخ کنم اگر ایشان رضا دهند بیع قایم باشد میان ایشان واگر
رضا ندهند قاضی هر یکی را از ایشان سوگند دهد بر دعوی دیگری مسئله اول سوگند مر کرا دهد مر مشتری را
بعد از آن مر بائع را چون هر دو کس سوگند خوردند آنگاه قاضی بیع را میان ایشان فسخ کند اگر یکی از ایشان
نکول آورد دعوی دیگری لازم شود مسئله اگر خلاف افتاد میان بائع ومشتری در اجل یعنی در مهلت چنانکه
مشتری گوید که من کالا به مهلت خریده ام وبائع گوید که من به نقد فروخته ام ویا همچنین اختلاف افتد در شرط خیار که
یکی از ایشان گوید که من بخیار خریده ام ودیگری منکر شود که من بی خیار فروخته ام ویا اختلاف افتد در استیفاء
ثمن چنانکه مشتری گوید که بعضی ثمن تسلیم کرده ام وبائع منکر شود قول که معتبر باشد درینهمه قول کسی باشد
که او منکر باشد اما با سوگند مسئله اگر مبیع هلاک شود پس اختلاف افتد هر دو را سوگند ندهند قول مشتری باشد
با سوگند ونزدیک محمد هر دو را سوگند یعنی مشتری را سوگند دهند که صد من بصد درم خریده وبائع را سوگند دهند
که صد من به پنجاه درم بفروخته چون هر دو تن سوگند خوردند آنگاه بیع را فسخ کنند بر قیمت هلاک شده مسئله اگر
مردی دو بنده را بخرید پس یکی هلاک شد پس اختلاف فتاد در ثمن تحالف رود میان ایشان یا نه یعنی هر دو را

سوگند دهند و بیع را فسخ کنند بر زنده و قیمت هلاک شده **مسئله** اگر اختلاف میان زن و شوی در مهر
افتاد شوهر گوید مهر تو هزار درم است و زن گوید که دو هزار درم است قول که معتبر باشد هر که از ایشان بینه اقامت کنند
و اگر هر دو بینه کنند بینه زن معتبر باشد و اگر هر دو از اقامت بینه عاجز شوند نزدیک امام ابوحنیفه هر دو را
سوگند دهد و حکم کند بر مهر مثل او چندان باشد که دعوی میکند و یا بیش ازان نکاح را فسخ نکنند و نزدیک ابو یوسف
قول شوهر باشد مگر آنکه چیزے محال دعوی کند یعنی چیزے گوید که مردمان را ازان محال آید اما اگر چنانستی که
مهر مثل این زن چندان باشد که اعتراف میکند شوهر یا کم ازان باشد قضا کرده شود برانچه اعتراف می کند
شوهر و اگر مهر مثل او بمقداری باشند که زن دعوی میکند و یا بیش ازان قضا کرده شود بدانچه زن دعوی
مے کند اما اگر میانه باشد قول قول زن باشد بتمامی مهر مثل او **مسئله** اگر اختلاف افتد میان آجر و مستاجر
مثلا اگر مردے دوزی می گوید به یکدرم مزدور گرفته و صاحب جامه گوید که به نیمه درم قول که معتبر باشد بنگریم پیش
ازانکه دوخته شود این اختلاف میرود یا بعد ازان اگر هنوز ندوخته است هر دو تن را سوگند دهند
و اجارت را فسخ کنند و اگر بعضی دوخته باشد در انچه دوخته است قول قول درزی باشد با سوگند هم از انچه
ندوخته هر دو تن را سوگند دهند و اجارت را فسخ کنند و اگر تمام دوخته باشد قول قول درزے باشد
با سوگند هم **مسئله** اگر اختلاف افتد میان مولی و مکاتب در مال کتابت مکاتب گوید که هزار درم است و مولی
گوید که دو هزار درم است قول قول که باشد قول قول کسے باشد که منکر باشد با سوگند هم و نزدیک ابو یوسف
هر دو تن را سوگند دهند و کتابت را فسخ کنند **مسئله** اگر اختلاف افتد اندر میان زن و شوی در متاع خانه و
هر یکے از ایشان دعوی تمامی متاع میکند قول قول که باشد نزدیک ابوحنیفه از جمله متاع انچه صلاحیت مردان
دارد مرد را دهند و هرچه صلاحیت زنان دارد زن را دهند و انچه مشکل باشد موقوف دارند اگر نخست
مرد بمیرد زن را دهند و اگر نخست زن بمیرد مرد را دهند و اگر پیش از وفات مرد زن را طلاق دهد مشکل مر شوهر را
باشد و نزدیک محمد انچه مشکل باشد در همه احوال مر شوهر را دهند و نزدیک ابو یوسف جهاز مثل مر زن را دهند
و باقی مر شوهر را و نزدیک زفر و شافعی مشکل درمیان مناصفه باشد و نزدیک مالک تمامی متاع مشکل و جز مشکل
میان ایشان مناصفه کنند و بدهند و نزدیک ابن ابی لیلے تمامی مر شوهر را دهند مگر جامه پوشیدنی
مر زن را **مسئله** اگر مردے کنیزکے بفروخت پس این کنیزک فرزند آورد در قبض پس بائع گفت که این فرزند
ازان منست نسب ثابت شود یا نه اگر کم از شش ماه فرزند آورده باشد از روز بیع نسب ثابت شود و بیع

فسخ شود کنیزک ام ولد گردد و بیائع رسد و مشترے به ثمن خود رجوع کند الا اگر مشتری نیز دعوی کند و گوید
فرزند از آن منست دعوے مشتری مسموع نباشد و همچنین خواه مشتری همراه بائع دعوی کند و خواه بعد از بائع
در همه احوال دعوی بائع اولی تر باشد و اگر این فرزند بیش از شش ماه زاده باشد دعوی بائع باطل باشد
مگر آنکه مشتری تصدیق کند **مسئله** اگر فرزند را کم از شش ماه آورد و بمرد پس بائع دعوی می کند دعوی
بائع درست باشد یا نه اگر فرزند بمیرد و بعد ازان دعوے کند کنیز ام ولد شود و دعوے بائع مسموع نباشد
مسئله اگر کنیزک بمیرد و فرزند بحالست نسب ثابت شود یا نه اگر کم از شش ماه آورده باشد نسب ثابت
شود و فرزند مر بائع را باشد نزدیک ابوحنیفه و مر بائع را لازم شود که تمامی ثمن مشتری را باز دهد و نزدیک
ابو یوسف و محمد حصه فرزند را دهد و حصه کنیزک واجب نگردد **مسئله** اگر زنی دو بچه بیک شکم بیارد پس شوهر
یکے را دعوی کند یعنی یکی را اعتراف کند نسب از یکے ثابت شود یا از هر دو از هر دو ثابت شود **کتاب
الشهادات** گواهی چیست فریضه است **مسئله** اگر مردی گواهی را بپوشد و پیدا نکند روا باشد یا نه
اگر این گواهی در واقعه حدود باشد گواه مخیر باشد خواه گواهی بدهد و خواه بپوشد اما فاضل تر آنست
که بپوشد اما در سرقه چنان گواهی باید داد که مال مسلمان ثابت شود و قطع واجب نیاید و در حال
گواهی دادن لفظ سرقه یاد نه کند و نگوید که دزدیده است و گوید که فلان را دیدم که مال فلان را بستد و
در باقی واقعات چون بیع و شرا و اجارت و نکاح و عتاق و طلاق و انچه بدین ماند فریضه باشد بر گواهی
دادن و اگر بپوشد ماخوذ باشد و بزه مند باشد **مسئله** گواه چند کس باید تا گواهی را بشنوند و اگر این گواه در واقعه
زنا باشند فالعیاذ بالله چهار مرد آزاد و مسلمان و عدول باید تا گواهی دهند چنانکه شرائط آن ست تا آن حکم
ثابت شود و در باقی حدود و قصاص دو مرد عدول باید تا گواهی دهند اما گواهی زنان در حدود و قصاص مسموع
نباشد و هر واقعه که بجز حدود و قصاص باشد گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن مقبول باشد خواه دعوی بر مال باشد
خواه دعوی بر غیر مال چنانکه نکاح و طلاق و خلع و وکالت و وصیت اما در وکالت و ولادت گواهی زنان تنها
بپذیرند و بشنوند و همچنین هر واقعه که مردان را دران واقعه اطلاع نتواند بود روا باشد زن تنها گواهی دهد **مسئله**
در گواهی عدالت فریضه هست یا نه در حدود و قصاص باجماع فریضه است و هرچه بجز از حدود و قصاص باشد
نزدیک امام ابوحنیفه بر ظاهر عدالت مسلمان اختصار کنند و نزدیک صاحبین در کل واقعات عدالت شرط است در
سر و علانیه **مسئله** اگر گواه را لفظ گواهی یاد نباشد و گوید که مرا معلوم است و یقین میدانم که به یقین گواهی دهم

گواهی او را قبول کنند یا نه قبول نکنند مگر آنکه لفظ گواهی را یاد دارد مسئله گواهی بر چند وجه است بر دو وجه
یک وجه آنست که حکم او بنفس خود ثابت شود چون بیع و شرے و اقرار و غصب و قتل و گواہے دادن
بر حکم حاکم درین واقعات گواهی دادن حلال باشد و قبول کنند اگرچه او را آنکس گواهی دادن نگفته باشد
اما در حال گواهی دادن بگوید که مرا گواه گرفته است دو وجه دوم آنست که حکم او بنفس او ثابت نشود چنانکه
گواهی دهد بر گواهی دیگر مسئله اگر مردی بشنود که فلان مر فلان را گواه گرفت او را روا باشد که دران
واقعه گواهی دهد یا نه حلال نباشد او را که گواهی دهد مسئله اگر مردی خط خود ببیند و آن گواهی او را یاد نباشد
حلال باشد او را که دران واقعه یادش باشد مسئله گواهی نابینا و بنده محدود در قذف که توبه کرد مسموع باشد
یا نه نشنوند مسئله اگر مردے گواهی دهد از براے فرزند او یا فرزند فرزند را و مادر و پدر را و یا شوهر
گواهی دهد براے زن و یا زن گواہے دهد برای شوهر و یا مولی از براے بنده و یا از برای مکاتب
این گواهی را شنوند یا نه نشنوند اما اگر اجنبی دعوے کند بر مادر یکے و این پسر گواهی دهد بر مادر از
براے اجنبی این گواهی را بشنوند حاصل آنست اگر قرابتی بر یکدیگر گواهی دهد نشنوند اما اگر بر قرابت
از براے اجنبی گواهی دهد این را بشنوند مسئله گواهی شریک از براے شریک اشنوند در انچه ایشان را
شرکت باشد یا نه نشنوند مسئله اگر از برای برادر را یا از برای عمی را گواهی دهند آن گواهی مسموع باشد یا نه مسموع
نباشد مسئله گواهی مخنث و نوحه گر و سرود گوے و مدمن الخمر و کبوتر باز شنوند یا نه نشنوند مسئله
گواهی مردے که او مرتکب کبائر باشد بشنوند یا نه اگر مرتکب کبیرهٔ باشد که موجب آن حد است نشنوند
مسئله گواهی مردی که غسل کند بی چادر و بے میزر در گرمابه رود و یا کسے که ربا خورد روا باشد یا نه
روا نباشد و همچنین گواهی مقامیر نرد باز و شطرنج باز نیز نشنوند مسئله گواهی مردی که در شارع عام بول
کند و یا نان خورد و کسی که اسلاف خود را دشنام دهد شنوند یا نه نشنوند اگرچه حسنات او بیش از سیئات باشند
مسئله گواهی اهل اهوا و مبتدع شنوند یا نه در اخبار و دیانات نشنوند و در معاملات بشنوند مگر گواهی خطابیان که ایشان
گروهی اند که گواہے را فرض کنند و قرض ستانند و ایشان چنانند که چون مدعی پیش ایشان سوگند
خورد بر صدق دعوے ایشان گواہے دهند بے آنکه ایشان را علم باشد مسئله گواهی ذمے در حق ذمی
شنوند یا نه بشنوند اگرچه مختلف ملت باشند مسئله اگر مردے بصغائر مبتلا باشد و اما از کبائر مجتنب باشد
گواہے او شنوند یا نه بشنوند مسئله گواهی ختنه ناکرده و خصی و خنثی بشنوند یا نه بشنوند و هر گواهی موافق

دعوی باشد قبولش کنند و هرچه مخالف دعوی باشد نشنوند و شرط گواهی آنست که در معنی و لفظ برابر باشد
نزدیک امام ابوحنیفه تا اگر یکے گواهی دهد بهزار درم و دیگرے بدو هزار درم گواهی هیچ کدام مسموع نباشد
اما اگر یکے گواهی دهد بهزار درم و دوم گواهی دهد بر هزار و پانصد درم و مدعی دعوی مے کند هزار و پانصد درم در
هزار درم باتفاق بشنوند مسئله اگر دو تن گواهی دادند بر هزار درم پس یکی ازین گواهان گواهی می دهد که از
جمله این هزار درم پانصد درم گذارده است گواهی او درست باشد یا نه درست نباشد و حکم این دعوی
آن باشد که حکم کند بر هزار درم و گواهی این کس موقوف باشد تا آنکه دیگر بیارد و آن گواه دیگر را باید که گواهی
ندهد مادام که مدعی اقرار نکرده باشد پیش او که من پانصد درم قبض کرده ام مسئله اگر دو کس گواہے
دادند بکشتن زید یکے گفت که زید روز عید بمکه کشته شد و دیگر گواه گفت که روز عید بکوفه کشته شد هر
دو گواهی را رد کنند و اگر نخست یک طائفه گواہے داد و قاضی بران حکم کرد پس طائفه دیگر گواهی میدهند
گواهی ایشان مقبول نباشد مسئله قاضی را روا باشد که بر جرح گواهی بشنود و حکم کند یا نه
روا نباشد مسئله اگر گواهی دهد بر نسب مثلاً که فلان کس فرزند آورد و یا فلان کس بمرد و یا فلان زن نکاح
کرد و یا فلان با زن خود دخول کرد و یا بولایت قاضی و یا بر وقف گواهی ایشان مسموع باشد بے آنکه
این حالها مشاهده کرده باشند یا نه مسموع باشد چون این خبر به ایشان از مخبر صادق و ثقه رسیده باشد و ایشان
را حلال باشد که درین صورتها بشنیده گواهی دهند مسئله اگر گواهی بر گواہے دهد روا باشد یا نه
روا باشد در هر حقوقیکه به شبهه ساقط نشود مگر در حد و قصاص درین هر دو نشنوند گواهی یک تن بر یک
تن مسموع باشد یا نه نباشد مسئله گواهی دو تن بر یک تن بشنوند یا نه بشنوند مسئله صفت گواه گرفتن
گواهان بر گواهی خویش گواه گیرند چگونه باشد آنکه گواهان اصل مر گواهان فرع را گویند که گواهی دهید بر گواهی
ما که گواهی میدهیم که فلان پسر فلان اقرار کرده است نزدیک ما بچندین مال و ما را گواه گرفته است بر نفس خویش
و اگر این لفظ آخرین بگوید نیز روا باشد مسئله گواه فرع چگونه گواهی دهد آنکه در وقت گواهی دادن
بگوید که گواهی میدهم که فلان اقرار کرد نزدیک او بچندین مال و گفت گواهی ده بر گواهی من مسئله
گواهی گواهان فرع کی قبول کنند چون گواهان اصل بمیرند و یا غائب باشند سه روزه راه و یا بیمار باشند
چنانکه در مجلس قاضی حاضر نتوانند آمد مسئله اگر گواهان اصل بر گواهان فرع را عدالت کنند روا باشد یا نه بنسبت
عدل کنند یا نکنند بهر دو حال روا باشد اما قاضی از حال ایشان تفحص کند مسئله اگر گواهان اصل منکر شوند که

گواهان فرع را گواه نگرفته ایم گواهی گواهان فرع مسموع باشد یا نه نباشد **مسئله** اگر مردی گواهی دروغ دهد بروی چه واجب آید نزدیک امام ابوحنیفه در بازارها حال ایشان معلوم کنند و ایشان را گرد نهند اما تعزیر نکنند و نزدیک ابویوسف و محمد حد تعزیر بر واجب آید بزنند و حبس کنند **کتاب الرجوع عن الشهادات** اگر گواهان از گواهی خویش رجوع کنند درست باشد یا نه درست نباشد مگر آنکه به مجلس قاضی رجوع کنند و این نیز بنگریم اگر پیش از قضای قاضی رجوع می کنند حکم ساقط میشود و بر گواهان چیزے واجب نه شود و اگر بعد از قضای قاضی رجوع می کنند حکم قاضی ساقط نگردد و منسخ نشود و گواهان تاوان دار گردند بر آنچه بگواهی ایشان تلف شده باشد **مسئله** اگر دو تن گواهی دادند بمالی و قاضی قضا کرد پس رجوع کردند مشهود علیه را آید که ایشان را تاوان دار کند یا نه آید که تاوان دار کند و اگر یکی رجوع کند بنیمه تاوان دار گردد **مسئله** اگر سه تن گواهی دادند و قاضی قضا کرد پس یک تن ازین سه تن رجوع کرد بروی هیچ واجب آید یا نه هیچ واجب نیاید اما اگر دو تن رجوع کردند بنیمه مال تاوان دار گردند **مسئله** اگر یکمرد و دو زن گواهی دادند و قاضی قضا کرد پس یک زن رجوع کرد حکم این چه باشد ربع مال را تاوان دار گردد و اگر دو زن رجوع کنند بنیمه مال را تاوان دار گردند **مسئله** اگر یک مرد و ده زن گواهی دادند و قاضی قضا کرد پس هشت زن رجوع کردند ضمان برایشان واجب آید یا نه واجب نیاید و اگر نهم زن نیز رجوع کرد آنگاه بر هر زنے ربع مال واجب آید **مسئله** و اگر جمله رجوع کنند قسمت میان ایشان چگونه باشد نزدیک امام ابوحنیفه رح سدسی بر مرد واجب آید و پنج سدس بر زنان واجب آید و نزدیک ابویوسف و محمد نیمه بر زنان واجب آید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بر زنی بنکاح مقدار مهر پس رجوع کنند ضمان برایشان واجب آید یا نه اگر مقدار مهر مثل گواهی داده باشند ضمان واجب نیاید و اگر کم از مهر گواهی داده باشند بمقدار نقصان ضمان واجب آید **مسئله** اگر دو مرد بر مردی گواهی دهند به نکاح زنی پس رجوع کنند ضمان آن برایشان واجب آید یا نه اگر بمثل قیمت و یا زیادت از قیمت مثل گواهی داده باشند ضمان برایشان واجب نیاید و اگر کم از قیمت مثل گواهی داده باشند بقدر نقصان ضمان برایشان واجب آید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بر مردی که او زن خود را طلاق داده است پس رجوع کنند اگر پیش از دخول باشد بنیمه مهر که این مرد مر زن را داده است بگواهی ایشان برایشان رجوع کند و اگر زن مدخوله باشد بر گواهان هیچ واجب نیاید زیرا که مهر بی گواهان ثابت گشته بود **مسئله** اگر گواهی بآزادی بنده دهند پس رجوع کنند پس از قضای قاضی بنده آزاد گردد و قیمت بر

بر گواهان واجب آید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بقصاص پس رجوع کنند بعد از قتل قصاص برین دو واجب آید یا نه قصاص واجب نیاید دیت واجب آید **مسئله** اگر گواهان فرع رجوع کنند ضمان برایشان واجب آید یا نه واجب آید **مسئله** اگر گواهان اصل منکر شوند که ما گواهی فرع را نگرفته ایم ضمان بر گواهان فرع واجب آید یا نه ضمان برایشان واجب نیاید **مسئله** اگر اقرار کنند که گواه گرفته ایم اما غلط کردیم تاوان دار گردند یا نه تاوان دار گردند **مسئله** و اگر گواهان فرع تکذیب کنند مر گواهان اصل را و یا گویند که بغلط گواه گرفتند التفات کنند بقول ایشان یا نه التفات نه کنند بقول ایشان **مسئله** اگر چهار تن به گواهی بزنا و دو تن گواهی دهند باحصان و مزکیان تزکیه کردند پس رجوع کنند تاوان روا باشد یا نه اگر گواهان زنا رجوع کنند تاوان دار گردند و اگر گواهان احصان رجوع کنند برایشان هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بر یمین و دو تن گواهی دهند بر وجود شرط چنانکه دو تن گواهی دهند که زید سوگند خورده است اگر بندهٔ او فلان کار بکند آزاد پس دو تن دیگر گواهی دهند که بندهٔ فلان کار کرد و چون بنده آزاد شد اگر گواهان رجوع کنند تاوان بر کدام گواهان واجب آید بر گواهان یمین **کتاب ادب القاضی** نصب کردن بر قضای ولایت و قضای یده مفوض کردن کرا روا باشد آن کس را که دروی ولایت شهادت جمع باشد و عالم مجتهد و امین و واثق و استوار باشد بر نفس خویش و کسیکه از میل و جور و ظلم خود را نگاه نتواند داشت او را نشاید که ولایت قضا قبول کند و ولایت قضا درخواست کردن کراهیت باشد مگر که او را مقلد کنند و واثق باشد که میل و جور نکند و چون قضا قبول کرد بروے واجب گردد که از دیوان قاضی که پیش از وی بوده باشد برسد و از حال محبوسان تفحص کند هر که اقرار کند بحق بروی لازم کند و هر که منکر شود از مدعی وی بینه طلبد و بر قول مجرد قاضی معزول شده او را قصاص نشاید کرد مگر به بینه و اگر بینه اقامت نتواند کرد در اخلاص وی تعجیل نکند تا حال وی را روشن کند و در ودائع و مال ارتفاع مال وقف تفحص کند حکم بر بینه یا بر اعتراف خصم کند و بقول قاضی معزول التفات نکند مگر آنکس که معترف شده باشد که بدست او مال اوقاف و یا ودیعت باشد که قاضی معزول بمن تسلیم کرده است و در حال حکم در مسجد و یا در موضعی بنشیند که ظاهر باشد و مجلس عام تا ضعیف و قوی او را بتوانند دید **مسئله** قاضی را هدیه قبول کردن روا باشد یا نه روا نه باشد مگر از کسیکه میان ایشان مبادلت بوده باشد و یا ذی رحم محرم باشد **مسئله** قاضی را در دعوت آمدن روا باشد یا نه روا نباشد مگر دعوت عام باشد **مسئله** قاضی را روا باشد که در نماز جنازه حاضر آید یا نه روا باشد همچنین بپرسیدن بیماری رود نیز باکی نباشد **مسئله** قاضی را روا باشد که یکی از دو خصم را بی دیگرے

دعوت کند یا نه روا نباشد و هر دو خصم را در جلوس برابر دارد و یکی را از دو خصم اشارت نکند و وعده نه کند که تا
او بیان شاد شود و حجت را تلقین نکند چون ثابت گردد و صاحب حق حبس غریم طلبد بحبس کردن تعجیل نه کند
و بروی حکم کند و بفرماید تا حق بصاحب تسلیم کند مسئله اگر خصم امتناع آرد از تسلیم حق قاضی او را حبس فرماید یا نه
بر وی چیزی که بدل مال باشد چون ثمن مبیع و یا بدل قرض باشد و یا بدل عقدی چون مهر و کفالت و حوالت باشد
حبس فرماید و هر چه جز این باشد چون ارش جنایت و غصب در ان حبس نه فرماید چون خصم دعوی فقر و افلاس کند
مگر بینه اقامت کند که وی مال ندارد انگاه دو ماه و یا سه ماه حبس فرماید پس از ان حال تفحص کند اگر مال ظاهر نه
گردد او را مخلص فرماید و چون از حبس بیرون آورده شود میان او و میان وام داران او فصل نکند تا او را اگر
زیادتی از نفقه اولاد بدست آید وام داران را آید که از وی طلبند مسئله مرد را از برای نفقه زن و نفقه اولاد
حبس کنند یا نه از برای نفقهٔ زن حبس فرمایند و مادر و پدر را در دین ولا حبس نه کند مگر آنکه با قدرت از نفقه مناع
آرد مسئله قضای زن نافذ باشد یا نه نافذ باشد مگر در حدود و قصاص مسئله نامهٔ قاضی بکل ام افعات مقبول باشد یا نه مقبول
باشد چون زن گواهی دهند مگر در حدود و قصاص چون دو تن گواهی دهند اگر خصم حاضر باشد در حال گواهی حکم کند گواهی ایشان
را در نامه گواهی حکم کرده نویسند و اگر خصم حاضر نباشد نشاید که حکم کند گواهی گواهان نویسند تا آن قاضی حکم کند که نامه سوی او
باشد چون نامه بدان قاضی رسد نشاید که قبول کند مگر بگواهی دو مرد و یا بگواهی یک مرد و دو زن چون قاضی نامه نویسد باید که
پیش گواهان بخواند تا ایشان را واقعه معلوم گردد و مهر کند و بدیشان تسلیم کند و چون نامه که بقاضی که بدو نوشته باشد
برسد خصم را حاضر کند و مهر پیش او بکشاید و گواهان گواهی دهند که این نامهٔ فلان قاضیست بسوی تو بفلان
واقعه بر ما در مجلس حکم بخواند و مهر کرد و بما تسلیم کرد چون برین جمله گواهی دهند قاضی نامه بخواند و مر خصم را بنماید و
او را الزام کند مسئله قاضی را خلیفه کردن بر قضا روا باشد یا نه روا نباشد مگر که ولایت قضا او را مفوض شده
باشد او را او نائب کند مسئله اما چون حکم حاکمین بر قاضی برسد بر داشتن بروی واجب آید که امضا کند در حکم وی
قضا کند یا نه آید مگر که حکم آن بخلاف قرآن و اخبار و اجماع باشد انگاه نشاید که بران حکم کند مسئله بر خصم غائب
حکم کردن روا باشد یا نه روا نباشد مگر آنکه قائم مقام او کسی باشد مسئله اگر دو مرد در واقعه مردی را
حکم کنند و حاکم میان ایشان بر حکم او رضا دهد درست باشد یا نه چون حکم کننده بر صفت حاکم باشد و با
شرائط آن مطلع باشد درست باشد مسئله اگر کافر او یا بنده را و یا ذمی و یا محدود قذف را و یا فاسق را
و یا کودکی را حکم کنند روا باشد یا نه روا نباشد مسئله اگر دو تن یکی را حکم کردند پس پیش از ان که او حکم نماید اگر کند

رسد این دو تن را که رجوع کنند یا نه آید اما چون حکم پیدا کرد حکم او لازم شود پس رجوع نتوانند کرد مسئله
چون حاکمی حکم کرد پس از حکم او را بقاضی برگرفتند اگر موافق مذهب او باشد امضا کند و اگر مخالف مذهب او باشد
باطل گرداند مسئله در حد و قصاص حکم کردن کسی را روا باشد یا نه روا نباشد مسئله اگر در خون خطا کسی را
حکم کردند و حکم بر عاقله بدیت قضا کرد حکم آن نافذ باشد یا نه نباشد مسئله حاکم را روا باشد که گواه را بشنود و
بنکول قضا خصم کند یا نه روا باشد مسئله اگر قاضی برای برادر و مادر و فرزند و زن حکم کند روا باشد یا نه باطل
باشد والله اعلم بالصواب **کتاب القسمة** بر قاضی واجب است که کسی را نصب کند تا اموال مردمان
را از بیت المال قسمت کند یا نه واجب باشد و اگر قاضی نصب نکند مردمان کسی را مزدور گیرند بر قسمت روا باشد
اما باید که آنکس عادل و امین باشد و عالم باشد به قسمت و قاضی را روا نباشد که مردمان را جبر کند تا یک تن
میان قسمت کند و آن قسمت کننده امین باشد مسئله اگر سه یا چهار قاسم در شهر قسمت شریک شوند روا باشد
یا نه در قسمت نگذارند ایشان را تا شریک شوند مسئله اگر خانه میان وارثان قسمت کنند اکنون این اجر قاسم
بر عدد روس واجب آید یا بر قدر نصابها بر قول امام ابو حنیفه بر عدد روس و قول ابو یوسف و محمد بر قدر نصیبها
مسئله اگر وارثان جمله حاضر آمدند نزدیک قاضی و بدست ایشان خانهٔ المیت و یا ضیعه دعوی می کنند
که ما را میراث رسیده است از فلان کس قاضی میان ایشان قسمت کند یا نه نکند قسمت را نزدیک امام
ابو حنیفه تا گواهان بیارند که آن فلان بمرده است و ورثه را معین این گواهان معین نکنند و بقول ابو یوسف
و محمد روا باشد که قسمت کنند باعتراف ایشان روایت دیگر در کتاب قسمت آورده اند که بقول ایشان قسمت
کنند مسئله اگر مالی باشد که مشترک دعوی کنند جوار خانه و جوار عقار اکنون بگفت ایشان قسمت کند یا نه باتفاق
قسمت کنند مسئله اگر دعوی کنند که این ملک ما شده است و یاد نکنند سبب ملک را که چگونه نقل شده است
بدیشان قسمت کنند میان ایشان یا نه قسمت کند مسئله هر یکی از شریکان نفعی می گیرند از نصیب خویش
و اگر یکی از ایشان قسمت را طلب کند یا نه قسمت کنند و اگر یکی نفع می گیرد و دیگرے نفع نمی گیرد از قلیل
نصیب را اگر صاحب قلیل طلبد قسمت را قسمت نکند و اگر صاحب کثیر طلبد قسمت کنند مسئله اگر یکی دیگر
از ایشان را قسمت زیان میدارد قسمت کنند یا نه نکنند مگر برضای یکدیگر مسئله اگر ترکه عروض باشد قسمت
کنند یا نه اگر از یک جنس باشد قسمت کنند و اگر از دو جنس باشد قسمت نکنند بعضی به بعضے مگر قیمت و نزدیک
ابو یوسف و محمد نیز همچنین است و هیچ خلافی نیست اما نزدیک ابو حنیفه قسمت نکنند جواهر را با یکدیگر یعنی از برای

تفاوتی کرد در ایشان باشد و بقول ابو یوسف و محمد بزرگان را ابنیه قسمت کنند مسئله گرمابه و چاه را قسمت کنند یا نه کنند و هرچه قسمت نپذیرد آنرا همین حکمست چنانکه آسیا آب مگر برضاء ایشان که شریکانند مسئله اگر وارثان گواهی دهند نزدیک قاضی و گواهان دیگر را بیاورند و گواهی دهانیدند که مورث ایشان بمرده است و سه تن گذاشته است از ما دو تن مائیم و یکی دیگر غائب ست و خانه بدست این حاضران است اکنون قاضی قضا کند یا نه قضا کند چون حاضران بطلبند وکیل نصب کند از جهت غائب تا نصیب او را قبض کند و از جهت او نگاه دارد مسئله اگر خانه خریدند دو تن حاضر اند و یکی غائب اکنون اگر حاضران قسمت طلب کنند قسمت کنند یا نه قسمت نه کنند با غیبت یکی از ایشان مسئله اگر خانهٔ در دست وارث غائب است حاضران قسمت می طلبند قسمت کنند یا نه قسمت نه کنند مسئله اگر یک وارث حاضر ست و دیگران غائب اند اکنون این حاضر قسمت طلبد قسمت کنند یا نه نکنند مسئله اگر خانها بیست میراث رسیده در یک شهر آنرا علیحده قسمت کنند یا نه نزدیک امام ابو حنیفه هر خانه را علیحده قسمت کنند و نزدیک ابو یوسف و محمد اگر مصلحت ایشان در قسمت بعضے باشد در بعضے قسمت کنند مسئله و اگر خانهٔ مانده است و یا ضیاع و یا خانهٔ مانده است و یا دو کانے هر یکے را علیحده قسمت کنند یا نه قسمت کنند و عدل کنند و در ان گز کنند و قیمت کنند بنا را و جدا کنند نصیب هر یکے را از وارثان چنانکه نصیب بعضے را به نصیب دیگرے تعلق نباشد پس بنویسند نامهای ایشان و قرعه زنند نصیب نهند نصیب اول و دوم را پس سوم را همین قیاس هر دو پس بیرون آرد قرعه را هر کرا بیرون آید نام اول سهم مر او را باشد و هر که را بار دوم بیرون آرد سهم دوم مر او را باشد مسئله درم و دینار در قسمت در آید یا نه در نیاید مگر برضای ایشان مسئله اگر قسمت کنند و هر یک را از ایشان گذر آب باشد در ملک دیگری یا راه گذر باشد اکنون در حال قسمت شرط کنند و قسمت را فسخ کنند یا نه اگر ممکن گردد گردانیدن آن گذر قسمت را فسخ نکنند و نباید مر او را که راه سازد و یا گذر آب سازد در نصیب دیگرے اگر ممکن نگردد و گردانیدن آن آنگاه فسخ کنند مسئله اگر خانه باشد او را سفلی باشد و علو نباشد و یا علو باشد و سفل نباشد و یا هم علو باشد و هم سفل میان قومی هر یکے را علیحده قسمت کنند یا نه نکنند قسمت آن به قیمت توان کرد بیرون قیمت نتوان کرد مسئله اگر اختلاف فتد میان ورثه در نصیبے اکنون اگر دو کس قسمت کننده گواهی دهند گواهی ایشان بشنوند یا نه بشنوند و بران حکم کنند مسئله اگر یکے از وارثان دعوے غلط کند و گوید انچه مرا رسیده است نصیب برادر منست سخن وی بشنوند یا نه نشنوند و او را راست گوے ندارند مگر که گواه آرد بر دعوی خود مسئله اگر گوید بستدم حق خویش

یا بعضی بستدم و خصم می گوید که تمام ستده قول قول که باشد قول قول خصم باشد با سوگند بهم مسئله اگر گوید که فلان موضع مرا رسیده است و من نستده ام و دیگر ورثه او را بدروغ میدارند سوگند کرا دهند مر هر دو فریق را و باز قسمت پاره کنند مسئله اگر خانه قسمت کردند میان وارثان هر کسی را نصیبے رسید معین یک تن را مستحق پیدا آید این قسمت را فسخ کنند و باز از سر گیرند یا نه نزدیک امام ابو حنیفه فسخ نکنند اما آنکسان که نصیب وی برده اند او را آید که حصه خود رجوع کنند و نزدیک ابو یوسف و محمد قسمت را فسخ کنند و باز از سر گیرند والله اعلم

کتاب الاکراه

حکم اکراه از که درست آید از کسیکه او قادر باشد راندن انچه بدان وعده کند چون سلطان باشد یا دزدی یا بلیاکی باشد و هیچ فریادرسی آنجا نباشد مسئله اگر مردی اکراه کند مردیرا بر فروختن مال خویش و یا خریدن کالا و یا بر انچه اقرار کند مر فلان را بهزار درم یا بر انچه اجازت دهد و این اکراه به قتل باشد و یا بحبس این بیع درست باشد یا نه او بخیار باشد پس ازان اکراه اگر خواهد رضا دهد بدان بیع و اگر خواهد فسخ کند و از بیع باز گردد و کالای خود باز ستاند مسئله اگر بهاے کالا بطوع و رغبت قبض کرد اجازت باشد مر آن بائع را و اگر به اکراه و جبر قبض کرد اجازت نباشد مر آن بائع را و واجب آید که کالا باز ستاند اگر قائم باشد در دست خرنده و اگر کالا هلاک شده است در دست خرنده و خرنده منکر نبود تاوان واجب آید یا نه واجب آید که قیمت کالا مر فروشنده را بدهد و رسد که مر اکراه کرده شده را که تاوان دار کند مر اکراه کننده را اگر خواهد مسئله اگر مردی را اکراه کنند بحبس یا به ضرب یا به بند بر خوردن مردار حلال باشد او را که آن کار بکند یا نه حلال نباشد مر او را که آن کار بکند مگر اکراه کنند بچیزے بترسانند که از ان نفس وی تلف شود یا اندامی از اندامهای او کم شود چون بترسد روا باشد که بکند انچه بدان اکراهش میکنند و حلال نباشد مر او را که صبر کند بدانچه وعده اش می کنند اما اگر صبر کرد تا او را بکشتند یا عضوی از اعضاے او تلف شد گنهگار باشد نزدیک خدای عزوجل مسئله اگر مردیرا اکراه کردند در گفتن کفر بخدای عزوجل یا بر دشنام دادن پیغامبران به بند یا بحبس این اکراه باشد یا نه نباشد مگر که بچیزی اکراه کنند که بترسد که از نفس او چیزے تلف شود یا عضوی از اعضاے او کم شود رخصت باشد که ظاهر کند انچه فرمانید چون ظاهر کرد و دل وی قرار باشد با یمان وی بزه کار نباشد و اگر صبر کند تا کشته گردد او مستحق ثواب باشد مسئله اگر مردیرا اکراه کنند بر تلف کردن مال مسلمانی بکاری که بترسد که نفس وی تلف شود مباح باشد که آن کار بکند یا نه مباح باشد که بکند و صاحب مال را آید که تاوان دار کند اکراه کننده را مسئله اگر مردیرا اکراه کنند که یکے را بکش روا باشد که ویرا بکشد یا نه مباح نباشد که بکشد صبر باید کرد تا کشته شود و اگر بکشد بزه کار باشد مسئله قصاص بر اکراه کننده واجب آید یا بر اکراه کرده بر

اکراه کننده واجب آید اگر کشته باشد بعمد مسئله اگر مردی اکراه کرد یکی را بطلاق دادن زن خویش یا آزاد کردن
بنده خویش طلاق شود یا نه طلاق شود اما این مکره باز گیرد نصف مهر اگر پیش از دخول باشد و باز گیرد از اکراه
کننده تمامی کابین زن اگر پس از دخول باشد و تمامی قیمت بنده واجب آید مسئله اگر یکی را اکراه کرد بر زنا کردن
حد واجب آید یا نه نزدیک امام ابوحنیفه حد واجب آید مگر که اکراه سلطان کند و نزدیک ابویوسف و محمد حد واجب
نیاید مسئله اگر مردی را اکراه کند بر ردت زن وی از وی جدا شود یا نه جدا نشود و این استحسان است و قیاس آنست که
زن از وی جدا شود **کتاب السیر** جهاد کردن جلیست یعنی غزا کردن فریضه است یا سنت فرض است بر سبیل
کفایت اگر طائفه بجای آرند از طائفه دیگر بر افتد و اگر هیچکس بجای نیارد همه مردمان بزه کار باشند بگذاشتن
مسئله کارزار کردن با کافران واجب است بی آنکه ایشان آغاز کنند یا نه واجب است اگر آغاز کنند یا نه کنند
مسئله کارزار کردن بر کودک و بر زن و بر بنده و بر نابینا و بر جای مانده واجب آید یا نه نیاید مگر که نفیر عام
باشد مسئله اگر کافران غلبه کردند فلعیاذ باللّٰه بر شهری بر که واجب آید دفع ایشان بر همه مردمان واجب آید
در دفع کردن ایشان از زنان و مردمان آزادان و بندگان زن بی دستوری شوهری برود و بنده
بی دستوری خواجه برود مسئله اگر مسلمانان در دار حرب رفتند و شهر ایشان را و یا قلعه را گرد کردند
کافران را باسلام خوانند و یا با ایشان حرب کنند اول باید که کافران را باسلام خوانند اگر مسلمان شدند
فبها و نعم و اگر نه بگویند ایشان را که جزیه دهند اگر دادند دست از ایشان بدارند و اگر نه دست بحرب
آرند اما اگر بگذاردن جزیه پیش آمدند خون ایشان همچون خون مسلمانان شود در نگاهداشتن مسئله
اگر اهل شهرها کافران را یکبار باسلام خوانده باشند واجب باشد که بار دوم ابتدای ایشان بحرب
شود یا نه مستحب آنست که ایشان را بار دیگر نیز بخوانند باسلام اگر اسلام آوردند فبها و اگر نه آنگاه از خدای
تعالی و تقدس استعانت خواهند و با ایشان بحرب در آیند و آلات حرب را بسازند چنانکه منجنیق را ببستانند و
در مسکنهای ایشان آتش زنند و آب غالب را بر ایشان روان کنند و درختان ایشان ببرند و کشتهای
ایشان را تباه کنند مسئله اگر در شهر کافران مسلمانی است و یا بازرگانیست غازیان را در آن شهر بر ایشان
باید انداخت یا نه باکی نیست اگر بیندازند اما در انداختن آن نیت بکافران کنند مسئله اگر کافران اسیران را
و مسلمانان بچگان را اسیر خود ساخته باشند تیر بر ایشان باید انداخت یا نه بیندازند بر نیت کافران مسئله زنان را
و مصحفهار مسلمانان به لشکر برند یا نه اگر لشکر امین باشد بباید برد که باکی نیست و اگر لشکر اندک باشد و امین نباشد

کراهیت باشد بردن ایشان مسئله مسلمانان را روا باشد که بر کافران غدر کنند یا نه نشاید که زن را و
کودک را نکشند و فرتوت شده را نیز نه کشند و نابینا را نکشند و بروی افتاده را نکشند مگر از ایشان کسی باشد که او را
در جنگ رای باشد آنگاه بباید کشت و دیوانه را نیز نباید کشت مسئله اگر امام مصلحت بیند بصلح کردن با کافران
و یا بعضی از ایشان و یا آنکه در ضمن این مصلحت باشد مسلمانان را روا باشد که صلح کند یا نه باکی نباشد صلح باید کرد مسئله
اگر امام صلح کرد و بعد از آن مدتی بر آمد که امام در شکستن صلح نفع می بیند صلح را چگونه بشکند اول باید که بتری ایشان
فرستد و بعد از آن دست بکشتن ایشان برآرد اگر ایشان ابتدا کنند بخیانتی بی از آنکه ایشان خبر
کنند روا باشد که بناگاهان کارزار کنند یا نه روا باشد مسئله اگر بندگان کافران از دار حرب گریخته بسوی مسلمانان
آیند ایشان آزاد باشند یا نه آزاد باشند همه مسئله چون لشکر در دار حرب رسید علف کنند یا نه علف کنند و آنچه
در دار حرب باشد بخورند از خوردنی و هیزم و طعام ایشان را بکار برند و اگر روغن باشد بر سر افگنند و کارزار
کنند به آنچه بیابند از ایشان سلاح ایشان و اینهمه پیش از قسمت باشد مسئله غازی را روا باشد که بفروشد
یا ذخیره کند یا نه روا نباشد آنچه بخورد بخورد و باقی با امام سپارد مسئله اگر مردی در دار حرب مسلمان شد نفس او و اولاد
صغار او و مالیکه بدست او باشد و یا بدست مسلمانی بودیعت باشد و یا بدست ذمی مر او را سالم باشد یا نه سالم باشد
و اینهمه نگاهداشت شود باسلام او را اما عقار او و زن او و فرزندیکه در شکم زن او باشد فیء باشد همه مر غازیان را و
همچنین اولاد کبار او رقیق گردند مر غزاة را مسئله سلاح فروختن بر دست حربیان روا باشد یا نه روا نباشد و
نشاید که از جهت ایشان سلاح سازند و بفروشند مسئله اگر اسیران مسلمانان را کافران گرفتند و مسلمانان را
با اسیران کافران فدا می کنند کافران را می دهند و مسلمانان را می ستانند روا باشد یا نه بقول ابوحنیفه رح روا
نباشد و بقول ابویوسف و محمد روا باشد اما روا نباشد که کافران را رها کنند و منت بر ایشان نهند مسئله
اگر سلطان شهرها از کافران به قهر و غلبه فرو گیرد اکنون چه شود حکم آن بدانکه درین باب خیار ماست اگر خواهد
زمین های آن شهر و خانهای آن شهر را قسمت کند بغازیان بدهد و اگر خواهد بر ایشان قرار کند و خراج بر ایشان
نهد مسئله اگر اسیران کافر گرفتار آمدند بدست مسلمانان امام چکند امام مختار باشد اگر خواهد بکشد و اگر خواهد برده کند
تا خدمت مسلمانان همی کنند و اگر خواهد نگاهدارند تا زینهار مسلمانان شوند یعنی که حر و آزاد باشند آنگاه نگذارد که باز بدار
حرب روند مسئله اگر اسیران مسلمانان بفروشند و بها بستانند روا باشد یا نه روا نباشد مسئله اگر لشکر مسلمانان
از دار حرب بدار اسلام می آیند و با ایشان ستور بسیار است که نمی توانند آورد چه باید کرد شان بکشند و بسوزند و

تلف کنند مسئلہ غنیمت در دار حرب قسمت کنند یا نہ بہ مذہب علمای ما قسمت نکنند تا در دار اسلام نیایند
ونزدیک شافعی ہم در دار حرب قسمت کنند مسئلہ اگر غازیان حرب کردند وغنیمت بدست آوردند پس
پیش از آنکہ بدار اسلام آرند غازیان دیگر بر سر آن غنیمت آمدند ایشان نیز شریک باشند یا نہ شریک شوند ہم
مسئلہ بازاریان لشکر را در غنیمت حقی باشد یا نہ نباشد مگر آنکہ ایشان نیز کارزار کنند مسئلہ اگر مردے
آزاد یا زنی آزاد امان دہد مر کافران را و یا جماعتی از اہل حصار و یا از اہل سارستان درست باشد یا نہ
درست باشد وہیچکس را نشاید کہ با ایشان کارزار کنند مگر کہ امان فاسد ظاہر گردد وانگاہ امان را سوے
ایشان فرستد مسئلہ اگر ذمی یا اسیری یا بازرگانی کہ بسودا بر ایشان میرود امان درست باشد یا نہ امان ایشان
درست نباشد مسئلہ اگر بندۂ امان دہد مر اہل حرب را درست باشد یا نہ نزدیک ابوحنیفہ درست نباشد مگر
بدستوری خواجہ ونزدیک ابویوسف ومحمد درست باشد مسئلہ اگر مسلمانان غلبہ کنند بر ترکان وآنچہ در دست
ایشان ست بستانند روا باشد یا نہ روا باشد وملک ایشان گردد مسئلہ اگر مسلمانان بر حربیان غلبہ کردند آن
مالہا کہ از شہر مسلمانان بردہ باشند باز بستانند پس مالکی پیدا آید مالک او را باز دہند یا نہ اگر پیش از قسمت پیدا
آید مالک بردآن کالای خود را بی ہیچ چیزے واگر پس از قسمت پیدا آید از دست غازی بستاند بہ قیمت
مسئلہ اگر ترکان بر مسلمانان غلبہ کنند و یا کافران حرب غلبہ کنند مالہای مسلمانان بستانند بدار حرب برند
مال ملک ایشان شود یا نہ شود مسئلہ اگر بازرگانی در دار حرب کالای از شہر مسلمانان کافران بغارت بردہ
باشند اگر خواہد ہم بدان مقدار کہ بازرگان خریدہ باشد بخرد واگر خواہد بگذارد مسئلہ اگر حربیان وکافران بر شہر اسلام
غلبہ کردند ومدبران واولاد مکاتبان را وآزادان را ببرند ملک ایشان شوند یا نہ نشوند مسئلہ واگر بازرگانے
بدار حرب رفت ومدبران وام ولد وآزادان ومکاتبان را بخرید وبیاورد چگونہ شود آزاد شود یا نہ آزاد شوند
مسئلہ اگر بر حربیان غلبہ کردند مکاتبان ومدبران وامہات واولاد وآزادان ایشان را بگرفتند ملک
مسلمانان شوند یا نہ ملک مسلمانان شوند مسئلہ اگر بندۂ مسلمانی بگریخت واز دار اسلام بدار حرب رفت حربیان
بگرفتند ملک ایشان شود یا نہ نزدیک ابوحنیفہ ملک ایشان نشوند ونزدیک ابویوسف ومحمد ملک ایشان شود
مسئلہ اگر اسیری از دار اسلام بدار حرب رود وحربیان بگیرند ملک ایشان شوند یا نہ ملک ایشان شود باتفاق
مسئلہ اگر غنایم در دار حرب بسیار است کہ بدست آمدہ باشد وامام را ستور نباشد کہ بار کند چکند قسمت
کند او بدست غازیان امانت نہد تا برگیرند بدار اسلام آرند پس از ان امام رجوع کند بر ایشان وبستاند

وقسمت کند میان غازیان مسئلہ اگر پیش از قسمت غازی چیزی بفروشد از غنیمت روا باشد یا نہ روا نباشد
مسئلہ اگر غازی در دار حرب بمیرد وغنیمت جمع شدہ باشد او را از ان حق باشد یا نہ باشد مسئلہ اگر در دار
اسلام آوردند پس غازی بمیرد نصیب او میراث شود مر فرزندان او را یا نہ میراث شود مسئلہ اگر در حالت
کارزار امام مر غازیان را چیزے زیادتی بگوید از غنیمت تا حریص شوند بر قتال چنانکہ گوید ہر کہ کسے را
بکشد سوار باشد یا پیادہ ہر چہ بدو یابد او را باشد این روا باشد یا نہ روا باشد مگر از خمس مسئلہ اگر
پس از غنیمت کہ جمع کردہ باشد اگر چیزے زیادتی گوید مر غازیان را روا باشد یا نہ روا باشد مگر از خمس مسئلہ چون
مسلمانان از دار حرب بدار اسلام آیند روا باشد کہ از غنیمت چیزے علف بخرند یا ستور را دہند
یا نہ روا باشد واگر چیزے از غنیمت ماندہ باشد باز آرد وامام را دہد تا در غنیمت افگند مسئلہ امام
غنیمت را چگونہ قسمت کند خمس از دبیرون کند حق درویشان ومسکینان ویتیمان وچہار خمس را میان
غازیان قسمت کند سوار را دو سہم دہد وپیادہ را یک سہم نزدیک امام ابوحنیفہ رحمہ اللہ ونزدیک ابویوسف
ومحمد سوار را سہ سہم دہد وپیادہ را یکے مسئلہ اگر غازیی دو اسپ دارد او را بر یک اسپ رجحان باشد یا نہ نزدیک
امام اعظم ابوحنیفہ وزفر وحسن رجحان نباشد یعنے یک اسپ وہمچنین اسپ جنگی با اسپ جنیبت برابر باشد
مسئلہ بالانی واستر را دہند یا نہ دہند مسئلہ اگر غازیے در دار حرب سوار بوقت داسپش بمرد
او را سہم سواران دہند یا سہم پیادگان سہم سواران نزدیک علمای ما ونزدیک شافعی سہم پیادگان مسئلہ
وصاحب استر را دہند یا نہ دہند مسئلہ بندہ را وزن را وکودک را وذمی را سہم غنیمت دہند یا نہ دہند و
سہم غنیمت کسے را دہند کہ امام مصلحت صواب بیند مسئلہ خمس را چند قسمت کنند خمس را خدای عز وجل
پنج قسمت نہادہ است چنانکہ در کلام خود یاد کردہ است واعلموا انما غنمتم من شیء فان للہ خمسہ وللرسول
ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل این سہم کہ باسم خدای تعالی یاد کردہ است از برای افتتاح
کلام وتبرک نام خدای را وسہم پیغمبر علیہ السلام بیفتاد بوفات او چنانکہ صفا بیفتاد وصفا آن بود کہ پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم ہر چہ را خوش کردی برگرفتے چون سہم پیغمبر علیہ السلام بموت بیفتاد ست آن نیز بیفتاد
باقی خمس را سہ قسمت کنند سہم یتیمان را وسہم مسکینان را وسہم ابن السبیل را وقرابت رسول را علیہ السلام
مقدم دارند مسئلہ توانگران ذی القربی را دہند یا نہ دہند ذوی القربی را امروز چیزے واجب نیست
یا نہ بمذہب ما ساقط شدہ است در وقت پیغامبر بعلت نصرت دادندی ودر ویش قایم است کہ بدہند و

بقول شافعی واجب ست مسئله اگر یک تن یا دو تن در دار حرب بدستوری امام در روند غارت کنند و
چیزے بیارند خمس واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله و اگر جماعتے بر فتند که ایشان را قوت است
و شوکت بے دستورے چیزے غارت کردند و بیاوردند خمس واجب آید مسئله اگر مسلمانی در دار حرب
بازرگانے رفت چیزے از حربیان بستاند روا باشد یا نه نشاید که بمال ایشان یا بخون ایشان تعرض رساند
مسئله اگر یکے غدر کرد و از ایشان چیزے بستد و بدار الاسلام آورد ملک وے شود یا نه ملک شود اما ملکی حرام
او را فرمایند تا صدقه کند آن را مسئله اگر حربی در دار الاسلام با مان در آید او را گذارند که در دار
اسلام مقیم شود یا نه بلکه کم از یک سال ساکن میشود یا یک سال یا بیشتر اگر کم از یک سال است بگذارند و
اگر یک سال ست یا بیشتر نگذارند اما او را گویند که اگر سالے بخواهی بود از تو جزیه خواهند طلبید و اگر نخواهی
نه بگذارند و بدار الحرب بفرستند و اگر سالی بگزید ساکن شود در دار الاسلام بعد از ان او را نگذارند که بدار حرب
بفرستند مسئله اگر بدار حرب باز رود و مر او را ودیعه باشد در دار اسلام بدست مسلمانی یا بدست ذمی یا وامی
در دست ایشان حال او چون شود چون بدار حرب رود مباح شود انچه در دار اسلام است از مال او بر
خطر است بنگریم اگر اسیر شود یا کشته شود وامهای او ساقط شود و ودیعتها او غنیمت شود مسئله انچه مسلمانان
گرد کنند از مال اهل حرب بیکارزاری کجا صرف کنند در مصالح مسلمانان چنانکه خراج **کتاب العشر والخراج**
مسئله زمین عرب عشریست وحد آن از عرب است تا نزدیک یمن واز حد شام تا عراق و از ریگ بر یمن تا
منقطع آسمان مسئله سواد زمین عشریست یا خراجیست وحد او از کجا تا کجا است زمین سواد بتمامی خراجیست از عذیب
تا عقبه حلوان و از علث تا عبادان مسئله زمین سواد مملوک ایست اهل آن را روا باشد بیع او و تصرف او
اگر زمینے از دار حرب که اهل آن مسلمان شده یا امام فتح کرد بقهر و غلبه و میان غازیان قسمت کرد آن
زمین عشرے باشد یا خراجے جمله عشرے باشد مسئله اگر امام بقهر و غلبه بکشاد و هم بر اهل
آن قرار دهد آن عشرے باشد یا خراجے خراجے مسئله اگر یکے بدستور امام زمینی مرده را زنده کند
خراجے باشد یا عشرے بمذهب ابی حنیفه و ابو یوسف معتبر بر جوار باید و اگر زمین جوار خراجیست این نیز
خراجیست و اگر عشرے است این نیز عشرے باشد مسئله زمینهای بصره عشریست یا خراجے بالاتفاق
همه صحابه عشری است و محمد گوید که اگر زنده گردانیده است و چاهی خود کنده است و چشمه که
خود بیرون آورده است یا از آب دریا یا از آب دجله یا از آبجهای بزرگ که ملک کسے نیست آن همه

عشرے باشد و اگر زنده کند بجاهای عجم که آن را کنده است چون جوی ملک یزدجرد و جوی و جله و جز آن خراجی باشد
مسئله از خراجے چه مقدار ستانند انچه عمر رضی الله عنه نهاده است بر سواد در هر جریب که آب برسد یکے
قفیز هاشمے که آن چهار من باشد و یک درم شرعے و در تر بها چه واجب آید در هر جریب پنج درم مسئله
در رز انگور چه واجب آید و در درخت که متصل باشد در آن چه واجب آید ده درم و واجب آید و انچه
جز اینها باشد چه واجب آید نهد امام بر ایشان بقدر طاقت ایشان و اگر انچه بر ایشان نهاده باشد
طاقت ندارند کم کند امام چیزے از ایشان مسئله اگر آب بر زمین خراجے غلبه کرد و کشت از آن
آب بریده شود یا خشک شود یا آفت آسمانے رسد خراج واجب آید یا نه واجب آید مسئله اگر خراجی را مالک معطل رها کرد بر وے خراج واجب آید یا نه خراج واجب آید مسئله اگر ذمے را زمینهاے
خراجے باشد و آن مسلمان شود خراج از وے بستانند یا نه بستانند بدار قدیم مسئله اگر مسلمانے زمینے
خراجے را بخرید از ذمے از وے خراج ستانند یا نه ستانند مسئله در زمین خراجے عشر واجب آید
یا نه واجب نه آید **کتاب الجزیه** جزیه چگونه است بر دو گونه است یکے آنکه به صلح بر رضاے
ایشان نهند بدان قدر که اتفاق افتد آن بستانند دیگر آنکه سلطان بقهر و غلبه فتح کند و شهر از ایشان
بستاند و بر املاک ایشان قرار دهد مسئله گزیه از هر کسے چند است اگر کافری توانگر باشد
بر ذمه وے نهند در هر سالے چهل و هشت درم شرعے در هر ماهی چهار درم باشد و اگر کافر متوسط حال
باشد بیست و چهار درم در هر سالے نهند در هر ماهی دو درم باشد و بر کافر درویش کارکن در هر سالے
دوازده نهند در هر ماهے درمی باشد مسئله گزیه بر کیان نهند گزیه بر جهودان و بر ترسایان و
مغان و بت پرستان خواه از ولایت عرب و مرتدانے که از مسلمانے بازگشته باشند گزیه نهند
و ایشان را گویند که باسلام آیند و اگر نه گردن شمار ابزنیم مسئله از زنان و کودکان گزیه ستانند
یا نه از زنان و کودکان و ذمے و نابینا و کافر درویش که کار نتواند کرد و کافری که صومعه دار باشد و او
در میان مردمان نیامیزد از ین همه گزیه نستانند مسئله اگر ذمے اسلام آرد جزیه از و ساقط شود یا نه ساقط
شود مسئله اگر بر خراج گزاری خراج دو سال جمع شده باشد هر دو سال تمامے بستانند یا تداخل شود تداخل
شود یک سال بیش نشاید ستاند مسئله جهودان و ترسایان و کافران خراج گذار را بگذارند تا
بت کدها و کنشتها و کلیساها را در شهر اسلام بنا کنند یا نه روا نه باشد که بگذارند مگر که دیر کهنه ویران شده باشد

بازآبادان کنند مسئله خراج گزاران جهودان و ترسایان را گذارند تا ایشان لباس همچون مسلمانان کنند
یا نه گذارند واجب باشد بر سلطان مسلمانان که جدا کند میان مسلمانان و جهودان و ترسایان و کافران
در زی ایشان یعنی لباس ایشان و پوشش ایشان و زین اسپان ایشان و کلاه سر ایشان بعلامتی که
بشناسند مسلمانان را از خراج گزار مسئله خراج گزار را گذارند که سلاح بندد و یا بر اسپ نشیند و در دار اسلام
روا باشد نباید گذاشت او را مسئله اگر خراج گزارے سر باز زد از گزیه و یا مسلمانے را بکشد و یا پیغامبر ے
را دشنام دهد و یا با زن مسلمانی زنا کند عهد او شکسته شود یا نه بدین چیزها عهد او شکسته نشود مگر که بدار حرب
رود و بر حربیان یار شود و یا جمله خراج گزاران خروج کنند و مسلمانان شهر از شهرها غارت کنند و حرب کنند
آنگاه عهد ایشان شکسته شود همه را بکشند مسئله اگر عیاذاً باللہ مسلمانے ردت آرد از اسلام چه باید کرد اول
او را اسلام عرضه باید کرد و او را باید گفت که هیچ شبهتے افتاده است ترا تا ترا کشف کنند و محبوس باید داشت
اگر مسلمان شود رها گردد و اگر نه بکشندش مسئله اگر کسے مرتدی را بکشد پیش از آنکه اسلام بر وی عرضه کنند
بر کشنده هیچ واجب آید یا نه کراهیت باشد اما بر و از کشتن او هیچ واجب نیاید مسئله اگر زنے ردت آرد
او را بکشند یا نه کشتند لیکن او را محبوس کنند تا مسلمان شود مسئله اگر مسلمانے ردت آرد نعوذ باللہ منها
ملک از مال او زایل شود یا نه ملک از مال او زایل شود بردت آوردن اگر مسلمان شود ملک در مال باز آید
چنانکه بوده باشد و اگر بمیرد یا کشته شود بورثه نقل شود آنچه کسب کرده باشد در حال اسلام ورثه او را باشد
نه مسلمانان را و آنچه کسب کرده باشد در حال ردت آن فی باشد مر غازیان را مسئله اگر این مرتد
بدار الحرب رفت و قاضی قضا کرد بدار الحرب رفتن او را حال بندگان و حال او چه شود مدبران او آزاد
شوند و امهات و اولاد او آزاد شوند و امهاتی که بروی باشد و آنچه کسب کرده باشد در حال اسلام بورثه
او دهند از مسلمانان و نگذارند این و امهارا که در حال اسلام بر و لازم شده باشد اما و امهاره که در ردت
لازم آمده باشد از کسے گذارند که در حال ردت کسب کرده باشد و املاک را موقوف کنند مسئله اگر
مرتد از دار حرب مسلمان شود و بدار اسلام باز آید مال او را دهند یا نه آنچه بیابد از مال خویش بدست وارثان
خویش باز ستاند مسئله و اگر مرتد زن باشد تصرف می کند در حال ردت خویش تصرف او درست باشد یا نه
روا باشد مسئله از ترسایان و از بنے تغلب گزیه چند ستانند دو چند آنکه بر مسلمانان زکوة باشد
مسئله از زنان و فرزندان ایشان جزیه بستانند یا نه از زنان بستانند از فرزندان نستانند

مسئله آنچه سلطان جمع کند از خراج بنی تغلب و آنچه هدیه فرستد اهل حرب بدو و آنچه خراجهائے دیگر جمع
کنند از اطراف کجا صرف کند در مصالح مسلمانان چنانکه رخنها بندد و پلهائے ویران را عمارت
کنند و بنا کنند و قاضیان و مسلمانان را عطیه دهند و عاملان که خراج گیرند و متقیان را عطیه دهند بمقدار
آنچه بسنده باشد ایشان را و غازیان و فرزندان ایشان را مشاهره دهند بقدر کفاف **کتاب البغاة**
اگر جماعتے از مسلمانان بیرون آیند و بر سلطان باغیان شوند و غلبه کنند بر بعضے از شهرهائے مسلمانان
امام ایشان را چه کند امام را باید که ایشان را بخواند بجماعت و از شبهتے که ایشان را افتاده باشد
بیرون کشد اما ابتدا نکند بکشتن تا آنکه ایشان ابتدا کنند چون ایشان ابتدا کردند واجب آید بر
مسلمانان که بر باغیان کارزار کنند و جماعت ایشان را تفرقه کنند مسئله اگر از ایشان مردے
باشد ایشان را پیچکنند مجروحهائے ایشان را بکشند و گریختگان را دنبال بگیرند مسئله مال ایشان را
قسمت گرفته و زن و بچه ایشان را برده کنند یا نه کنند اما سلطان را باید که مال ایشان را نگاهدارد و
بدیشان باز ندهد تا ایشان توبه کنند و بطاعت آیند چون توبه کنند مال ایشان را بدیشان باز دهد مسئله
اگر سلاح ایشان بدست مسلمانان افتد روا باشد که بدان بر ایشان کارزار کنند یا نه روا باشد چون
حاجت مند گشته باشند بکارزار کردن مسئله آنچه گرد کنند باغیان از شهرهائے مسلمانان بقهر و غلبه از خراج
عشر سلطان بار دیگر از مسلمانان آن خراج عشر بطلبد یا نه طلبد دوم بار اگر باغیان صرف کرده باشند
در حق آن آنچه از ایشان استدعا باشد محسوب باشد و اگر صرف نکرده باشند در مستحق آن پس اهل آن مال
را باید که میان خود و میان حق ببینند و بار دیگر بارباب استحقاق بدهند اگر مردے تاجر از اهل عدل
بر عاشری اهل بغی بگذرانند و این عاشرے باغی از این تاجر عشر بستد مر امام را روا باشد که بار دیگر
از این تاجر عشر بطلبد روا باشد که از وی بار دیگر بطلبد **کتاب الحظر والاباحة** اگر مردی جامه حریر
را می پوشد روا باشد یا نه روا باشد اما زنان را روا باشد و باکے نیست اگر از حریر شب باشی کند نزدیک
ابو حنیفه و نزدیک صاحبیه کراهیت باشد مسئله اما اگر دیبا را مے پوشد روا باشد یا نه این خلاف
بر عکس است نزدیک ابو حنیفه کراهیت است و نزدیک صاحبیه روا باشد اما باکے نیست پوشیدن جامه
ملحم آن باشد که تار او آبریشم باشد و پود از ریسمان و یا از خز مسئله اگر مردے پیرایه میکند از زر یا نقره روا
باشد یا نه روا نه باشد مگر که انگشترے باشد یا کمر میان باشد و آنکه بند شمشیر از نقره باشد ما از طلا [illegible]

روا باشد از هرچه خواهند خواه زر باشد خواه نقره مسئله مر کودک را روا باشد که زر را استعمال کند یا نه کراهیت باشد و همچنین اگر کودک حریر مے پوشد مکروه باشد مسئله خوردن و آشامیدن و روغن برسر کردن و بوی خوش کردن در کاسه و یا کوزهٔ زرین و نقرین روا باشد یا نه روا نه باشد نه مر مردان را و نه زنان را اما باکے نیست باستعمال آوردن آبگینه بلور و عقیق و روا باشد آشامیدن در آوند سیم اندوده و بر نشستن بر زین سیم اندود و نشستن بر تخت سیم اندود نزدیک ابو حنیفه و تعشیر کردن مصحف و نقط اما باکے نیست آراستن مصحف و نقش کردن مسجد بآب زر کراهیت باشد استخدام فرمودن خصیان را و باکے نیست اگر بهایم خصی باشد چنانکه اسپ و گاو و گور خر را بر اسپ راندن مسئله قول بنده و صبی در هدیه و در مسئله قبول باشد یا نه مقبول باشد و همچنین قبول کند قول فاسق را در معاملات و اما قبول نکنند در اخبار دیانات مگر که عدل باشد مسئله روا باشد که مرد بیگانه در زن بیگانه ببیند یا نه روا نباشد مگر در روے او و کف دست او و اگر از شهوت ایمن نباشد در روی هم نه ببیند مگر به حاجتے چنانکه قاضے قضا کند یا گواهے دهد روا باشد که بنگرد اگرچه بترسد که اثر شهوت ظاهر گردد مسئله طبیب را روا باشد که بنگرد در زن بیگانه در موضع مرض روا باشد که بنگرد آنجا که در روے باشد مسئله مردی بیگانه در مردی بیگانه چند نگرد در تمامے اندام بنگرد مگر از ناف تا زانو مسئله زن بیگانه در مرد بیگانه چند نگرد همچنانکه مرد بیگانه در مرد بیگانه مسئله مرد در زن خود و کنیزک خود چند نگرد در همه اندام نگریستن روا باشد اما ادب آن است که در اندام نهانی نه نگرد مسئله مرد را در ذات محرم خویش چند نگرد در روے و در سر و در ساق و در بازوے او اما در پشت و شکم نشاید نگریست مسئله آنجا که در دیدن ذوات محرم حلال ست بسودن آن حلال هست یا نه باکے نیست که ببساید چون ایمن باشد از شهوت مسئله مرد بیگانه در کنیزک بیگانه چند نگرد همچندانکه در ذوات محرم خود نگرد و باکے نیست که ببساید چون خریداری خواهد کرد اگرچه اثر شهوت ظاهر شود مسئله خصی در زن بیگانه چند نگرد همچندانکه مرد فحل نگرد مسئله غلام هر که باو چند نگرد همچندانکه مرد بیگانه در زن بیگانه نگرد مسئله اگر مردے کنیزک کسے را بزنے کند و خواهد که عزل کند دستورے از کنیزک خود بخواهد یا از خواجه نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف از خواجه باید خواست و نزدیک محمد از کنیزک باید خواست مسئله مرد را از کنیزک و زن خود عزل روا باشد یا نه از زن خود روا نه باشد مگر بدستورے زن و از آن کنیزک بے دستوری روا باشد

مسئله اگر محتکرے کند در قوت مردمان یا در قوت ستوران روا باشد یا نه روا نه باشد چون شهرے باشد که در و زیان دارد مسئله اگر کسے از دیه خویش غله آرد یا از شهر دیگر بخرد و بار کند و بیارد او را (یعنی مکروه است ۱۲) محتکرے خوانند یا نه نخوانند مسئله سلطان را روا باشد که در شهرے نرخ پیدا آرد یا نه روا نه باشد که نرخ نهد مر مردمان را مسئله در روزگار فتنه چنانکه باغیان پیدا آمده باشند سلاح فروختن روا باشد یا نه روا نه باشد مسئله اگر شیره فروشد بدست کسے که این بایع می داند که خمر خواهد کرد روا باشد فروختن آن یا نه روا نه باشد

کتاب الوصایا

وصیت واجب است یا سنت مستحب است مسئله وصیت کردن مر وارث را روا باشد یا نه روا نه باشد مگر وارثان دیگر اجازت کنند (یعنی مکروه است ۱۲) مسئله زیادت از ثلث مال وصیت کردن روا باشد یا نه روا نه باشد مسئله اگر مسلمانے کافرے را وصیت می کند روا باشد یا نه روا باشد مسئله اگر کافرے مسلمانے را وصیت مے کند روا باشد یا نه روا باشد مسئله قبول وصیت کی درست باشد پس از مرگ درست باشد مسئله اگر موصے در حیوة قبول کند یا رد پس وصیت باطل باشد و مستحب آنست که وصیت کند کم از ثلث مال مسئله اگر یکے مر یکے را وصیت کند در کار ہائے خویش او در روے او قبول مے کند و در غیبت او رد مے کند روا باشد یا نه روا باشد و اگر هم در روی او رد مے کند روا نه باشد مسئله موصے کی مالک شود همه جا مالک شود مگر در یک مسئله آنکه نخست وصیت کند بمیرد پس وصیت کرده شده پیش از قبول بمیرد آن کالا که وصے کند بنده را یا کافری را یا فاسقی را درست باشد یا نه قاضے بدر آرد از وصیت و دیگران را نصب کند مسئله اگر مردے وصی کرد بنده خود را و وارثان خود کبار را نزدیک امام ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد رح روا نباشد وصی کردن بنده خود را در همه احوال مسئله اگر مردے وصے کرد در مال خویش و آن کس عاجز ے آید قایم کردن وصیت را روا باشد قاضے را تا دیگرے را بر و نصب کند تا او را یارے دهد مسئله اگر مردے وصے کند مر دو کس را یکے تنها کار تواند کرد هیچ یکے نه تواند کرد مگر خریدن کفن و جهاز ساختن میت و طعام اطفال و صغار و کسوت ایشان و بدادن ودیعت بعینها و گذار کردن دام و گذاردن وصیت بعینها که او کرده باشد و آزاد کردن بنده معین که او فرموده باشد و خصومت کردن در حق مرده این همه چیزها روا باشد نزدیک امام ابو حنیفه و محمد رح و نزدیک ابو یوسف روا باشد هر یکے را از ایشان که بے دیگرے کار کند مسئله اگر مردے وصیت کرد مردے را ثلث مال و دیگرے را هم ثلث مالی

میان ایشان چگونه قسمت کنند ثلث میان ایشان بنا نیم مهند مسئله اگر یکی را ثلث وصیت کرده است
از تمام مال و دیگرے را نیز به ثلث مال و وارثان اجازت نمی کنند پس میان ایشان چگونه قسمت کنند
نزدیک ابو یوسف رح و محمد ثلث مال ایشان را چهار تیر کنند سه مر یکے را که بتمامے وصیت کرده است
و یک تیر مر کسے را که به ثلث وصیت کرده است و نزدیک امام ابو حنیفه رح ثلث را میان ایشان را چهار تیر کنند
امام ابو حنیفه رح ثلث موصی را از زیادت ثلث نه نهند مگر در سه مسئله محابات و سعایت و دراهم مثال محابات
مردے دو بنده دارد یکے را قیمت هزار درم و دیگرے را قیمت دو هزار درم هر یکے را بدست دیگری
بصد درم بفروخت و مال دیگر نگذاشت از هر یکے ثلث وصیت درست باشد و مثال سعایت مردے
را دو بنده باشد قیمت هر یکے هزار درم در مرض موت هر دو را آزاد کردن ثلثے آزاد شود و ثلثان را سعایت
کند مثال دراهم مردے وصیت کرد مر یکے را بهزار درم و دیگرے را بدو هزار درم و جز این مال دیگر ندارد
هزار درم را میان ایشان قسمت کنند دو مر آن را که هزار درم وصیت کرده است و یکے مر آن را که باقی
وصیت کرده است مسئله مردے مر یکے را وصیت کرد بثلث مال و بر وے وامها بر آمده است
که تمامت مال وے مستغرق شده است این وصیت درست باشد یا نه درست نه باشد مگر وام داران را
بیزار کنند از وام مسئله اگر مردے وصیت کرد که نصیب یک پسر من بزید دهید این وصیت درست
باشد یا نه باطل باشد اگر گوید که مثل نصیب پسر من زید را دهید روا باشد مسئله اگر دو پسر باشد موصی له
را سیم بخش دهند مسئله مردے در مرض موت خود برده را آزاد کند یا کالا بفروشد و محابات کند
یا کالا ببخشد درست باشد یا نه این همه وصیت از ثلث مال معتبر باشد مسئله اگر نخست محابات کرد پس
آزاد کرد هر دو برابر باشند بقول امام ابو حنیفه و بقول ابو یوسف و محمد عتق اول تر در هر دو مسئله
اگر مردے وصیت کند که سهمے از مال من زید را دهید که کمتر بن سهم باشد و آن سهام ورثه او را دهند
مگر که از سدسے کم شود آنگاه سدسے تمام او را دهند مسئله اگر مردے وصیت کند که چیزے از مال
من زید را دهید چه واجب آید ورثه مخیر باشند در قلیل و کثیر آنچه دهند روا باشد مسئله اگر مردے
وصیت کند بوصیت هائے مختلف فرایض و نوافل کدام را مقدم دارند آنچه فرایض باشد آنرا مقدم
دارند چون حج و زکوة و کفارتها و آنچه نوافل است چون پل و رباط و مسجد و آنچه موصے مقدم داشته
است آن را مقدم دارند مسئله اگر وصیت کند بحج فریضه که در دست وے باشد حج فرماید از شهری

که موصی ساکن آن باشد تا حج کند اگر ثلث مال وے چندان نه باشد که از خانه او فرمایند از موضعی فرمایند
که از ثلث مال وی حج توان کرد مسئله اگر مردے بنیت حج از خانه خود بیرون آمد پس در راه
وفات کرد و وصیت کرد که از برائے وی حج کنند از کجا حج فرمایند نزدیک امام ابو حنیفه از شهرے
که موصے ساکن شهر بوده است و نزدیک ابو یوسف و محمد از آن موضع فرمایند که وفات کرده باشد
مسئله اگر کودکے یا مکاتبے وصیت کرد به حج روا باشد و درست باشد یا نه حج درست نباشد اگر چه
مال بسیار باشد مسئله اگر وصیت کند رجوع کند از وصیت روا باشد یا نه روا باشد مسئله اگر
صریح رجوع کند و یا فعلے آرد که دلیل کند بر رجوع هم درست باشد مسئله اگر منکر شود از وصیت کردن
رجوع باشد یا نه نه مسئله اگر مردے وصیت کند که ثلث مال من به همسایگان دهید کیان را دهند
نزدیک ابو حنیفه آن همسایگان را دهند که پیوسته خانه وے باشند و نزدیک امام ابو یوسف و محمد
جمله اهل محلت را واجب آید مسئله اگر وصیت کند که ثلث مال من خسران مرا دهید کرا دهند هر ذو رحم
محرم که از آن زن باشد مسئله اگر زن وصیت کند که ثلث مال من خسران مرا دهید کیان
را دهند هر ذو رحم محرم که باشد آن را دهند مسئله اگر وصیت کرد که ثلث مال من قرابتیان
مرا دهید درست باشد یا نه درست باشد و بدهند بهر خویشاوندان ذو رحم محرم که نزدیکتر باشند
چون مادر و پدر و فرزند و وصیت در نیاید هر دستے را و سه تنی را دهند اگر چنانکه وصیت کرد دو عم را
و یا دو خال را وصیت هر دو عم را باشد نزدیک امام ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد میان
چهار کس ارباع باشد هر کسے را ربعے دهند مسئله اگر یک عم باشد و دو خال عمے را
نیمے و دو خال را نیمه نزدیک امام ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد بدهند مر هر کسے را نصیبی
مسئله اگر وصیت کند مردے بثلث دراهم خویش یا ثلث غنم خویش پس دو ثلث هلاک
شد یک ثلث باند او را چند دهند و دهند اگر آن ثلث بیرون مے آید از باقی مال او یعنی
مال دیگر دارد و قماش دیگر دارد که هر دو برابر درم می ارزد و در بخش گوسفندے ارزد این ثلث
که باقی مانده است تمامی موصے له را دهند مسئله اگر مردے وصیت کرد که این جامه ثلثے زید
را دهید پس دو ثلث از آن هلاک شد و ثلثے باقی ماند چکنند اگر بیرون مے آید از این جامه
از باقی مال او تمام جامه ندهند مگر ثلثے از آنچه باقی مانده است مسئله اگر وصیت کند که هزار درم

از مال من زید را ابد بدہید این مرد را عین مال ست و دین نیز ہست چہ دہند اگر از ین عین بیرون آید از ین ہزار درم او را دہند و اگر بیرون نے آید ثلثے از آن او را دہند و باقی از ین بستانند کہ ہزار درم تمام شود مسئلہ اگر وصیت کرد بحمل درست بود یا نہ اگر این حمل پیش از شش آرد درست بود و اگر کم از شش ماہ آرد درست بود مسئلہ اگر وصیت کند بہ کنیزک مگر بار او وصیت واستثنا ہر دو درست باشد یا نہ درست باشد مسئلہ اگر وصیت کند بکنیزک پس از مرگ موصی این کنیزک بچہ آرد پیش از آنکہ موصی لہ قبول کند اکنون چہ کنند اگر کنیزک و بچہ ہر دو از ثلث خارج مے شوند ہر دو موصی لہ را دہند و اگر بیرون نے آید ثلثے از ہر دو بستانند و اگر چیزے نباشد بچہ بستانند بر قول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ و بر قول امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ از مادر بستانند و اگر چیزے نماندہ از بچہ بستانند مسئلہ وصیت کردن بخدمت بندہ مر ساکن بودن خانہ بمدتے روا بود یا نہ روا بود و اگر بدو وصیت کند روا باشد و اگر رفتہ بندہ از ثلث مال بیرون آید تمام بندہ موصے را بسازند تا مر دیرا خدمت میکند تا آن روز کہ موصی لہ بمیرد وصیت باطل شود یا نہ باطل شود مسئلہ اگر وصیت کند کہ ثلث مال من ورثہ فلان را دہید نر و مادہ درین وصیت برابر باشد مسئلہ و اگر وصیت کند کہ ثلث مال ورثہ زید را دہید میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند مسئلہ و اگر وصیت کند کہ ثلث مال زید و عمر را دہید پس معلوم شد کہ عمرو مردہ بود آن ثلث تمامے مر زید را دہند مسئلہ و اگر مردے وصیت کند کہ ثلث مال من صدقہ کنید و روز وصیت مال نداشت تا روز وفات ہر مال کہ کسب کند ثلث آن از پس وفات صدقہ کنند و باللہ التوفیق و العون و العصمۃ و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ اجمعین ٭

خاتمۃ الطبع

للہ الحمد و المنۃ کہ کتاب مستطاب حاوی مسائل ضروری الموسوم بہ قدوری فارسی کہ در دین محمدیؐ خاتم بے بہاست و اسلامیان را آئینہ خدا نماست در مطبع عالم مرجع مشہور نزدیک و دور منشی نولکشور بعالی ہمتی رائے بہادر منشی پراگ نرائن صاحب مالک مطبع موصوف بمقام لکھنؤ بار سوم بماہ نومبر ۱۹۱۱ع بحلیہ طبع محلی گردید

صحافی
محمدرضا جعفری ماسوله

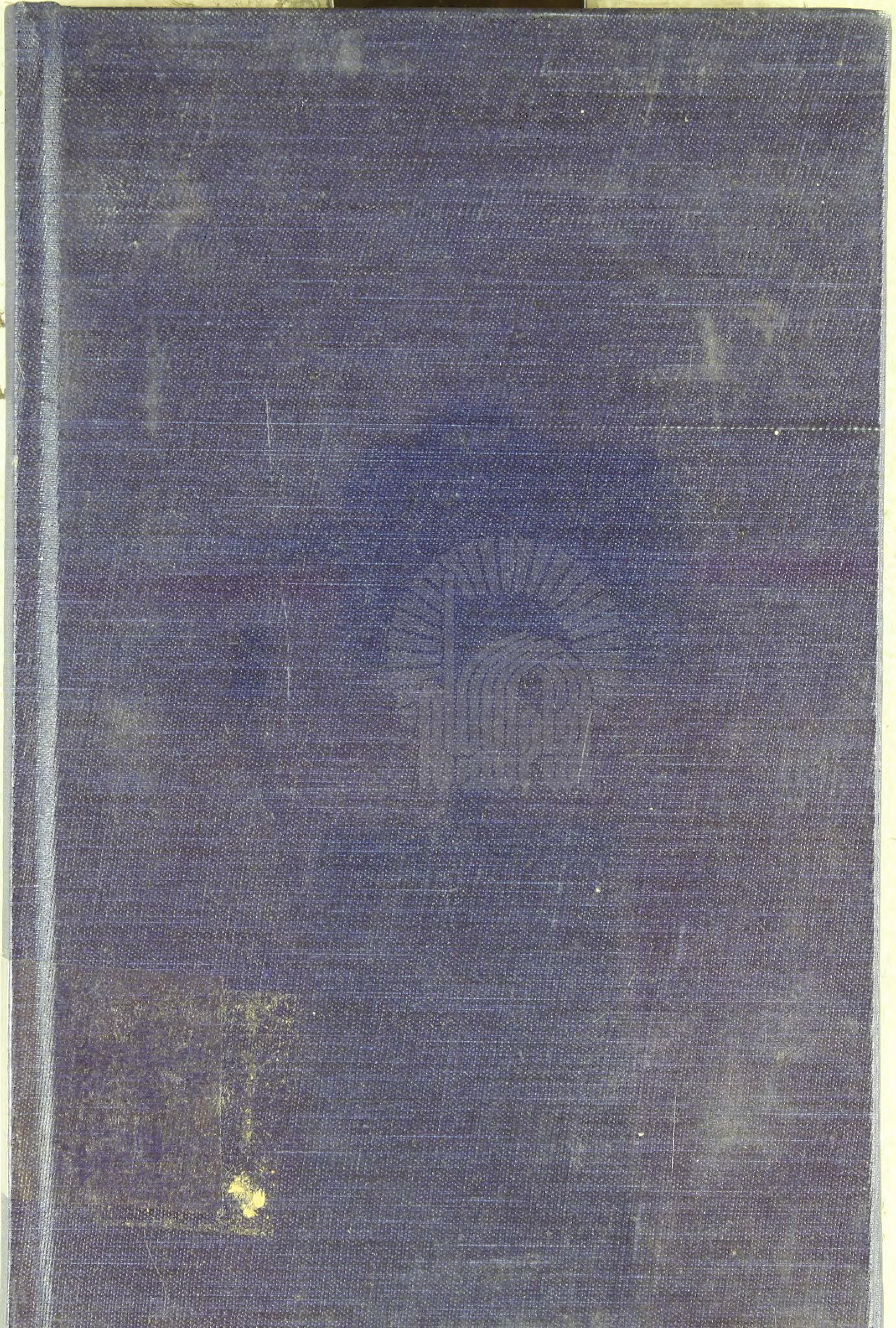

٢٩٧/
٣٣٢
ق
٤٥٢
ق
ت/
١٩١٠